

مکتبہ کنگرہ

انوار الہی

پیراۓ اقدسہ

نورانیہ

اشعار الہیہ

نورانیہ اشعار الہیہ

نورانیہ

مکتبہ کنگرہ

گشت و گذاری در ایران

# بعد از انقلاب

## مشروطیت

نوشته

اف - ال - برد و هارولد - اف - وستون

HAROLD F. WESTON & F. L. BIRD

(تاریخ انتشار ۱۹۱۹ میلادی برابر ۱۲۹۸ خورشیدی)

ترجمه

علی اصغر مظہری کرمانی

نشر جانان

تهران، ۱۳۷۶

این اثر ترجمه‌ای است از:

**Modern persia and its Capital**  
and an Account of an Asent  
of Mount Demavand, the  
Persian Olympus  
by F. L. Bird



نشر جانان

با همکاری نشر نو

تهران، صندوق پستی ۱۱۹ - ۱۷۳۵۵

چاپ اول: ۱۳۷۶

تعداد ۱۵۰۰ نسخه

چاپ: چاپخانه شفيعی

حق هرگونه چاپ و تکثیر محفوظ است.

شابک: ۹۶۴-۹۱۴۴۱-۸-۸

ISBN: 964-91441-8-8

کتاب را به دختر نازنینم مرمر مظهري پيش کش  
می کنم و آرزو دارم با استعداد خوبی که در او  
سراغ دارم، ولو شده در حاشیه کارهای اصلی  
درس و دانشگاه و زندگی، اوقاتی را هم به نوشتن  
- آن هم ترجمه از زبان انگلیسی - اختصاص دهد.

## فهرست

صفحه ۷	الف - مقدمه
۱۶ =	فهرست عکس ها
صفحه ۲۱	ب - قسمت اول : ایران پیشرفته و پایتخت آن
۲۲ =	توضیحی در مورد نویسنده
۲۳ =	ایران پیشرفته
۳۱ =	جنگ جهانی و ایران
۳۶ =	یادآوری اهمیت ایران
۳۹ =	شهری به قدمت تاریخ ایران
۴۶ =	ایران همانند سوماترا
۵۳ =	سفری رویایی در پرتو ماه
۶۱ =	درون حصار تهران
۷۲ =	خیابان لاله زار و بازار تهران
۸۲ =	مسلمانان ایران
۹۰ =	روابط عمومی ایرانیان
۹۵ =	دیدنی های تهران
۱۰۳ =	طبیعت زیبای تهران
۱۰۷ =	انقلاب مشروطیت
۱۱۴ =	کوه پر آوازه ایران

## فهرست

صفحه ۱۲۹	پ - قسمت دوم: عکس های رنگی
۱۳۰ =	یادآوری در مورد عکس ها
صفحه ۱۴۷	ت - قسمت سوم : همراه با قافله ایرانی
۱۴۸ =	توضیحی در مورد نویسنده
۱۴۹ =	سرزمین شیر و خورشید سرخ
۱۵۳ =	یکی بود یکی نبود
۱۵۷ =	از کردستان تا همدان
۱۶۷ =	خلق و خوی ایرانیان
۱۷۲ =	در حاشیه خزر و مرز روسیه
۱۷۸ =	از تهران به سوی اصفهان
۱۹۲ =	شگفتی های سفر اصفهان
۲۰۱ =	کاشان شهری که گرما، قالی و عقرب دارد
۲۰۵ =	قصه اصفهان
۲۱۲ =	بازار پر هیاهوی اصفهان
۲۱۹ =	سفر با تخت سلطنت
۲۲۷ =	ایزدخواست عجیب ترین شهر ایران
۲۳۶ =	سرانجام عظمت نیستی است
۲۴۰ =	شیراز
۲۴۸ =	خلیج فارس
صفحه ۲۵۵	ث - توضیحات
۲۷۷ - ۲۹۵	نام یاب

### خوش تر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران

کتابی که پیش روی شماست مطلبی گزیده نیست و از میان ده ها کتاب انتخاب نشده که در حقیقت من انگلیسی دان نیستم چه رسد که ادعای ترجمه کردن داشته باشم و خود را مترجم بدانم. در ضمن از روی حساب و کتاب و سیاستی خاص آن را انتخاب نکرده ام و ماجرای دست رسی من به آن به همین سادگی است که اتفاق افتاده و برایتان نقل می کنم.

هفت هشت سال پیش از این که به اندازه امروز هم انگلیسی نمی دانستم و حوصله نشستن پای تلویزیون و تماشای تصویر را نداشتم و درد غربت - که هنوز به آن خو نگرفته بودم - بیش از امروز آزارم می داد، کارم پرسه زدن و تماشای ویتترین مغازه ها بود. در این میان هرگاه به کتاب فروشی می رسیدم بی اختیار وارد آن می شدم و ساعتی و قتم به مطالعه عنوان و عکس کتاب ها می گذشت. متأسفانه همانند روزگارانی که در ایران بودیم و یادش به خیر باد، همیشه با دست پر و بغلی کتاب بیرون نمی آمدم و خسته و مانده به خانه نمی رسیدم و کسی هم به من خرده نمی گرفت که: باز پول نداشته و بی زبان را صرف این همه کتاب کردی که نه جایی برای نگاه داری آنها داری و نه وقتی برای خواندنشان!

آمد و رفت هایم به یکی از کتاب فروشی ها - که نزدیک و در مسیر پرسه زدن روزانه بود - مرا با صاحب آن یعنی پیرمردی کتاب فروش و صاحب دل و اهل کتاب، آشنا کرد. هفته ای چند بار برای هم سری تکان می دادیم و سلام و علیکی برقرار شده بود و کم کم چند جمله ای رد و بدل می کردیم. او همیشه با روی باز از من - که جز ورق زدن کتاب نفع دیگری برایش نداشتم - استقبال می کرد که این شیوه مرضیه کتاب فروشان این دیار است. تا آنجا که دوستی دارم بیش از چهل سال است در امریکا اقامت گزیده و به قول

خودش فرنگی هم شده - هرگاه بیکار است و فرصت دارد، با حسن استفاده از این امکان و خوش رویی کتاب فروشان کتابی را چند روزه و سر پا در همان کتاب فروشی می خواند.

خلاصه پیر مرد کتاب فروش کانادایی که توجه مرا به کتاب دریافته و دانسته بود ایرانی علاقمند به کتابی هستم که به دلیل زبان ندانی و گرانی کتاب فقط به تماشا و ورق زدن آنها اکتفا می کنم، یک روز صبح که وارد کتاب فروشی شدم به سوی من آمد و کتابی را به من سپرد که: تماشا کن. بعد از چند دقیقه که کتاب را ورق زده و ذوق زده سرگرم تماشای عکس ها بودم، پیر مرد به سویم آمد. او که به قول خودش کتاب خانه های قدیمی را از وارثان لاکتاب کتاب داران در گذشته خریداری می کرد، برایم توضیح داد:

«هفته پیش کتاب خانه ای قدیمی را از بازماندگان در گذشته ای خریدم و این دو روزه که کتاب ها را زیر و رو می کردم چشمم به یک شماره مخصوص مجله نشنال ژئوگرافیک (THE NATIONAL GEOGRAPHIC MAGAZINE) افتاد که تمام مطالبش به ایران اختصاص داشت و تاریخ انتشارش آوریل ۱۹۲۱ میلادی است. همین که آن را گشودم به یاد تو افتادم و آن را کنار گذاشتم که دریافتم حاوی نکات جالبی است، به خصوص حدود ۱۱۰ قطعه عکس بسیار زیبا و تاریخی دارد که ۱۶ قطعه آنها هم رنگی است.»

او در برابر اصرار من حاضر به دریافت پولی نشد که به قول خودش آن را به من هدیه نموده و شاید خیال کرده بود با سرگرم کردنم یکی از مزاحمان را از سر خود باز کند که اگر چنین خیالی هم نداشت، در عمل این نتیجه را به دست آورد. چرا که در راه خانه مجله مذکور را - که همه صفحات قابل توجهش به ایران اختصاص داشت - ورق زدم. عکس ها را نگاه کردم و لذت بردم و بعد با درک زیرنویس آنها، به فکر ترجمه مطلب افتادم. هرچند می دانستم انگلیسی دان نیستم و خواندن نوشته ای به سبک و سیاق هفتاد و چند سال پیش، اشکالات بسیاری فراهم خواهد کرد، ولی از آنجا که همیشه اعتقاد داشته ام خواستن توانستن است، مایوس نشدم که هم فرصتی برای بیشتر آموختن زبان انگلیسی بود و هم یادی از ایران و هم من سرخوش که: نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار.

برای نخستین بار نوشته ها را به زحمت خواندم و چون کلیات را درک کردم مصمم شدم آن را به فارسی برگردانم و کتاب مصوری فراهم آورم تا هم وطنانم نیز ضمن تماشای گوشه ای از سیمای ایران و ایرانی، دیدگاه دو امریکایی را دریابند که سال های اول بعد از

انقلاب مشروطیت و در آستانه وقوع کودتای سرنوشت ساز رضا شاه، سرزمین ما را دیده و کم و بیش پیرامون حال و هوای حاکم بر جامعه قلم فرسایی کرده اند.

نخست در انجام این مهم از فرزندان و دوستان کمک گرفتم و به یاری آنها کارم را شروع کردم و صفحه به صفحه مطلب اصلی را با دقت و به زحمت زیاد می خواندیم و متن یادداشت بر می داشتیم. با این همه روز به روز کارم مشکل تر می شد و وقت زیادتری می خواست که درک بسیاری از اصطلاحات و لغات متداول آن زمان ساده نبود و باید به لغت نامه های بزرگ تر و قدیمی تر مراجعه شود. سرانجام چیزی فراهم شد ولی قبولش نداشتم و درمانده شده بودم چه کنم که خوشبختانه دوست انگلیسی زبان فارسی دانم آقای تری گراهام را یافته و به لطف و محبت او همه مشکلات کار یک جا حل شد.

از آن روز چند سال می گذرد و در این مدت بخشی از وقتم صرف آن شده که نوشته اصلی را صفحه به صفحه بخوانم و با یادداشت های گوناگون مقابله کنم تا متنی به دست آید که به اصل نزدیک باشد. هرچند مطالب کتاب از نظر اجتماعی و تاریخی دارای چنان اهمیتی نیست و متأسفانه نویسندگان بیشتر به مطالب پیش پا افتاده پرداخته اند. البته باید این سوال برای شما پیش آمده باشد که: اگر مطالب کتاب اهمیتی ندارد چرا این همه وقت صرف آن کردم و در حالی که خود راضی نیستم توقع دارم شما از خواندن آن لذت ببرید؟

راستش آن چه مرا بدین کار واداشت بیش از همه چیز عکس های جالب آن بود که نظیر آن را کمتر دیده بودم، آن هم بدین صورت و در یک مجموعه که اطمینان دارم مورد توجه شما هم قرار خواهد گرفت. از طرفی می خواستم تمرینی بکنم تا شاید به کار ترجمه پردازم اما با توجه به وقتی که صرف این کار کردم و زحمتی که به این و آن دادم دریافتم به قول معروف کار هر بز نیست خرمن کوفتن! به همین دلیل با آن همه تلاش باز هم نمی توانم ادعا کنم که ترجمه دقیقی به دست آمده است ولی شهادت می دهم سعی بسیار داشته ام در حد امکانات و مقدرات موجود و تا آنجا که از من ساخته بوده نظر نویسندگان را درک کرده رعایت امانت را بکنم. به همین مناسبت خیال کرده بودم نام خود را نه به عنوان مترجم که مولف بیاورم که زنده یاد استاد در گذشته ام که یادش به خیر باد، این فکر را نپسندید و سخت بر عقیده اش اصرار ورزید و من هم اطاعت کردم.

نتوان شمار کرد، جفای زمانه را اما هزار شکر که نبود به یک قرار

از سویی متأسفم با همه کوشش هایم نتوانستم شرح حال نویسندگان امریکایی را که البته نویسنده حرفه ای نبوده و خاطراتی از دوره اقامتشان در ایران و یا گزارش سفرشان را نوشته اند، به دست بیاورم و از حال و روزشان خبری پیدا کنم. حقیقت این است که از : اف - ال - برد و هارولد - اف - وستون (F.L.BIRD & HAROLD F.WESTON) یا کسی چیزی بیش از آن چه در متن و مقدمه دو بخش کتاب آمده و ملاحظه خواهید فرمود، نمی دانست یا من به آن کس دست رسی پیدا نکردم. از طرفی چون یادداشت ها ۷۵ سال پیش از این برای نشریه خاص نشنال ژئوگرافیک تهیه شده، بیشتر مربوط به مسائل ساده جغرافیایی آن روز است به صورت ظاهر اهمیت چندانی ندارد. متأسفانه نویسنده مطلب اصلی هم که شش سال در ایران کار معلمی داشته و خواه ناخواه شاهد بسیاری از روی دادهای اجتماعی و سیاسی در پایتخت ایران بوده، کمتر به خاطرات خود در ارتباط با مردم و اوضاع و احوال آنها پرداخته و بیشتر به دیدنی های خودش - آن هم تنها از جنبه جغرافیایی - اکتفا کرده است. با این همه لابلای همین نوشته های ساده هم نکات بسیار قابل توجهی می توان دید که به گمان من قابل خواندن است و گاه در خور تامل و کاری هم نمی توان کرد که نویسندگان امریکایی چنین خواسته اند.

چراغی دهد روشنایی به جمع      که نوریش در سینه باشد چو شمع

خلاصه وقتی مطلب آماده حروف پردازش شد، باید برای آن نامی انتخاب می شد زیرا دو قسمت نوشته هریک عنوانی خاص دارند که اولی «ایران پیش رفته و پایتخت آن» است و دومی «همراه با قافله ایرانی». چون این روزها عنوان کتاب بیشتر مورد توجه است که گویی همه به ظاهر بیش از باطن کار می پردازیم، اسامی مختلفی مطرح شد تا تصمیم گرفتیم با توجه به واقعیت مطالب کتاب، عنوانی انتخاب کنیم و سرانجام به نام طولانی : «گشت و گذاری در ایران بعد از انقلاب مشروطیت» رضایت دادم. دلیل اصلی انتخاب این نام برای کتاب آن بود که نوشته ها بیشتر پیرامون کشورمان و حال و هوای حاکم بر جامعه آزاد شده از قید و بند دیکتاتوری فردی پادشاهان خود مختار سلسله قاجاریه - آن هم در سال های اول بعد از پیروزی انقلاب مشروطیت - دور می زند و در عین حال نیک و بد آن را تا اندازه ای می نمایاند. انقلابی که در یکی از بزنگاه های تاریخ جهان، مملکت ما را که تا آن زمان از تحولات تاریخی دنیا برکنار مانده بود و مردمش کماکان در گیر و دار

زندگی عصر شبانی دست و پا می زدند، از دیکتاتوری رهایی بخشید و می رفت گونه ای دموکراسی سالم میان مردم ایران زمین هم مفهومی پیدا کند که متاسفانه به بیراهه افتاد و هرج و مرج و فقر و فساد و ناامنی و گرفتاری های داخلی و از همه مهم تر تحریک و مداخله بیش از حد خارجی مایه بی سر و سامانی و سرانجام موجب دیکتاتوری تازه شد.

جای پای گمراهان ما را ز مقصد دور کرد و رنه از ما تا حقیقت کمتر از یک گام بود متاسفانه با همه اهمیتی که انقلاب مشروطیت در تاریخ معاصر ایران داشته، دلایل شکست و ناکامی و به ثمر نرسیدن آن نهال نوپا هنوز هم به صورتی واقع بینانه مورد توجه متخصصان و صاحب نظران قرار نگرفته است. اگر در رژیم گذشته این کار میسر نبود، انتظار می رفت در این زمان پیرامون انقلاب مشروطیت و نیک و بدش تحقیقات وسیعی - توسط متخصصان و مورخان صاحب نظر - انجام شود و دلایل پیروزی و شکست این روی داد تاریخی و مهم به صورتی بی طرفانه و علمی و دقیق و با استفاده از همه منابع و اسناد تاریخی موجود در دنیا مشخص گردد و واقعیت های بی پرده برملا شود که متاسفانه یا این کار تا کنون نشده یا من آواره از یار و دیار از آن بی خبر مانده ام.

از هیچ کس نشانی زان دلستان ندیدیم یا ما خبر نداریم، یا او نشان ندارد هر چند به قول معروف داوری متخصصان و محققان امروزی هم هر قدر از روی بی طرفی و واقع بینانه باشد، نمی تواند همه حقیقت را بیان کند که به هر حال ذهن آنها نیز خالی از پیش داوری نیست. چرا که هر انسانی همه اسناد و مدارک و اظهار نظرهای دیگران را ناخودآگاه با اسنادی که از ده ها سال پیش در ذهن خود تنظیم کرده و به بایگانی حافظه و کامپیوتر مغزش سپرده تطبیق می کند و آن گاه به داوری نهایی می پردازد. تنظیم این اسناد هم خواه و ناخواه مبتنی بر روحیات و افکار و داوری هایی است که در زمان تنظیم سند در جامعه رواج داشته و محقق که در آن زمان دانشجوی یا معلمی تازه کار بوده خواه ناخواه تحت تاثیر آنها قرار گرفته است. البته بازنگری و خود را از این پیش داوری ها رهایی بخشیدن هم، کار هر کس نیست و نیاز به جدالی بس سخت دارد.

کار هر بافنده و حلاج نیست با کمان سخت، تیر انداختن

به هر حال باید قبول کرد این کودتای رضاخان نبود که مشروطیت نوپای ایران را از بین برد، بلکه بی سر و سامانی دولت مشروطه و اوضاع و احوال حاکم بر جامعه موجباتی

فراهم آورد که راهی جز کودتا نمانده بود. اگر سید ضیاء الدین طباطبائی و سرتیپ رضا خان قزاق هم کاری نمی کردند، دیگران آمادگی داشتند که چاره منحصر پیدا شدن فردی قدرتمند بود. به خصوص که گروه کثیری از مشروطه خواهان خیال کرده بودند تنها با حلوا حلوا کردن دهان شیرین می شود و با عنوان شدن مشروطیت معجزه ای رخ خواهد داد. آنها توانی را که برای سر و سامان دادن کارها و آموزش خلق خدا و آشنا کردن آنها با مفاهیم تازه لازم است، نداشتند. مهم تر از آن کمتر فرمانده و دولت مرد یا سردمداری عقیده - ولو غلط دیگران - را با بردباری تحمل می کرد و در میان آنان کسی هم قدرت مدارا با مردم ستم کشیده و رهایی یافته از دیکتاتوری ولی بی سواد و بی اطلاع را نداشت. این بود که زود همه افسرده و مایوس شدند و برای رهایی از بن بست سیاسی و اقتصادی که پیش آمده بود، پیدا شدن دیکتاتوری که کارها را سر و سامان دهد آرزوی عموم شد.

سنگی به چند ساله شود لعل پاره ای ز نهار تا به یک نفسش نشکنی به سنگ

مطالب ساده همین کتاب هم نشان می دهد که مشروطیت در چه حال و هوا پا گرفت و پس از ۱۴ سال بی سرانجامی، مردم و مملکت چه حال و روزی داشتند که ورد زبان و آرزویشان پیدا شدن مردی بود که بی سر و سامانی ها را خاتمه دهد. بدیهی است قداره بندان مخالف آزادی هم که از ناچاری به انقلابیون پیوسته و معرکه داری می کردند، تکلیفشان معلوم است. مردم پاک باخته و سران آزاده و از جان گذشته ای نظیر ستارخان و باقرخان هم که مخالفتشان با دیکتاتوری و مبارزه شان در طریق حمایت از مردم، مبتنی بر جوان مردی بود، در عین آزادگی با آزادی و آیین دموکراسی آشنا نبودند. در میان این گروه هم عده ای با حسن نیت منتظر قدرت مندی بودند تا بار مسئولیت را از دوششان بردارد و راحتشان کند و نمی دانستند نتیجه کار همه دیکتاتورهای تاریخ یکی است.

به اصل مطلب بازگردم که: مشکل اساسی دموکراسی نیم بند مشروطه، در وجود مردم و اکثریت سران بی اطلاع و بیگانه با آزادی نهفته بود که کارها به سامان نمی رسید، ولی همه آن را به حساب مشروطیت و آزادی می گذاشتند. در طول تاریخ نظیر این اوضاع در بسیاری از نقاط دنیا بوده که در مدتی کوتاه دموکراسی به هرج و مرج انجامیده و مردم بیگانه با آزادی و مواهب آن، به جان آمده خودشان دنبال دیکتاتور رفته اند. به خصوص که همیشه عده فرصت طلب و بی اعتقادی خود را در صف آزادگان قرار داده و به اصطلاح

از پایه گذاران دموکراسی نیم بند می شوند. از شنبه بازار آشفته، سوء استفاده می کنند و کار را به جایی می رسانند که زندگی مردم - بی سواد و عاری از طرز تفکر و آینده نگری - سخت می شود و چون فرصتی برای آموزش سیاسی - که باید به تدریج انجام شود - باقی نیست، زمینه مساعدی برای حضور دیکتاتور قدرتمندی در صحنه فراهم می گردد.

از این سموم که بر طرف بوستان بگذشت عجب که بوی گلی مانده است و نسترنی بگذارم و بگذرم و به اصل مطلب پردازم که تاریخ انتشار نوشته های گرد آمده در این کتاب آوریل سال ۱۹۱۹ میلادی و برابر با اردیبهشت ماه سال ۱۲۹۸ خورشیدی، درست بیست و دو ماه قبل از کودتای رضا شاه است که روز سوم حوت « اسفند ماه » سال ۱۲۹۹ خورشیدی انجام شد. به نظر می رسد نویسندگان پس از بازگشت به امریکا یادداشت هایشان را برای انتشار آماده کرده اند. چه انقلاب مشروطیت سال ۱۳۲۴ هجری قمری برابر با ۱۲۸۵ خورشیدی به پیروزی رسید و ایام دموکراسی در ایران متأسفانه خیلی کوتاه بود و بیش از ۱۴ سال نپایید که این دوران ارزشمند هم بیشتر در هرج و مرج گذشت.

مجموعه درستی عهد از جهان سست نهاد که این عجزه عروس هزار داماد است مطالب هر دو بخش کتاب نشان می دهد نویسندگان اطلاعات تاریخی و جغرافیایی و به طور کلی اطلاعات عمومی لازم را در مورد ایران و ایرانی نداشتند و شاید در این زمینه علاقه ای نشان نداده اند تا اشخاص مطلع یاریشان کنند. به همین دلیل استناد آنها به شنیده های پراکنده و افواهی است و در پاره ای موارد مطالب تاریخی و جغرافیایی و حتی مسائل پیش پا افتاده ای که نقل می کنند، صحیح نیست و گاه با مطلب خودشان در صفحات قبل یا بعد تفاوت دارد. نظیر ارتفاع دماوند که در دو نوشته حتی در متن نوشته یکی از دو نویسنده به گونه های مختلف بین ۴ تا ۶ هزار متر آمده یا مسئله طول دوران سلطنت ناصرالدین شاه قاجار که جایی ۴۷ سال و جای دیگر پنجاه سال است. با این همه سعی شده مطلب مورد نظر نویسندگان به همان صورت نقل شود و هر جا لازم بوده توضیحاتی در پایان کتاب آمده که بیشتر به کار جوانان می خورد و پیداست برای کتاب خوانان آگاه مطالبی ابتدایی و پیش پا افتاده خواهد بود. بعضی نکات هم مضحک و سطحی می نماید، در حالی که نویسنده امریکایی طنزنویس نبوده و با توجه به اوضاع و احوال آن زمان، اظهار نظر کرده است. همانند مطلبی در زمینه تجلیل از ناصرالدین شاه آمده و نویسنده

شاه خودکامه را به دلایل مسخره کشیدن خیابان و آوردن کت و شلوار و انتخاب لباس باله پاریس برای زنان حرمسرا، بانی تحولات آن روز و مدرن کردن شهر تهران خوانده!

چند مورد هم نویسندگان از مداخله خارجیان - ماموران سیاسی دولت های روس و انگلیس - به خصوص نفوذ انگلیس ها در شئون ایران شکایت دارند و آن را از علل عقب ماندگی ایران و ایرانیان و به ثمر نرسیدن مشروطیت می دانند. در عین حال از این که قرار بوده امریکاییان صاحب زر و زور همراه حربه دلار به ایران بیایند و از منابع دست نخورده زیر زمینی سرزمین گنج های مخفی استفاده کنند، ابراز شادمانی می کنند! از سویی می خوانیم ایرانیان هم سفر نویسندگان بخش دوم او و دوستش را ماموران سری امریکا می دانند و به گشت و گذارشان با تردید نگاه می کنند. این نکته را یکی از نویسندگان یاد آور شده و اضافه کرده: ماموران سیاسی دولت انگلیس هم - که مهمان دار و راهنمای سفرشان به ایران بوده اند - آنها را مسافران صاف و ساده امریکایی نمی پنداشتند و نسبت به دلیل سفر آنها مشکوک بوده دیدارشان را بیش از ماجراجویی ساده ای می شمردند و حتی سری بودن کارشان را با کنایه به رخشان می کشیدند. گویا به همین دلیل ماموران سیاسی دولت انگلیس هم آنها - نویسندگان بخش دوم و دوست همراهش - را جاسوس های رقیب می شناختند که از بین النهرین زیر نظرشان گرفته همراه کاروان انگلیسی به ایران آورده و همه جا با آنها بودند و بیشتر اوقات در کنسول گری انگلیس از آنها پذیرایی می شد.

جالب ترین نکته این که نویسندگان امریکایی - با همه ایرادهایی که به ایران و ایرانی دارند - این مطلب را انکار نمی کنند که ایران با آن که میان دو سنگ آسیای شرق و غرب قرار گرفته و ضرر و زیان دیده و مردمش سختی فراوانی متحمل شده اند، ایران باقی مانده و مردم ملیت و فرهنگ و آداب و رسوم خود را حفظ کرده اند. در عین حال پنهان نمی کنند ایرانیان از وجود بیگانه در کشور ناراحت بوده اند و حتی عشایر و کشاورزان ساده روستایی فارس به حضور افراد خارجی در ایران، صریح و روشن اعتراض داشتند.

نویسندگان اغلب در مورد منابع تاریخی و جغرافیایی مورد نظرشان، اشاره ای نکرده و آنجا هم که از مفهوم ضرب المثلی استفاده کرده اند معلوم نیست مربوط به کدام زبان و کشور است. برای نمونه مضمون یک رباعی خیام را آورده اند که در میان رباعیات خیام پیدا نشد. جای دیگر نویسندگان بخش دوم در تهران به دیدار قدرت مندان دوران

دیکتاتوری قبل از انقلاب رفته و آنها را سرگرم توطئه علیه مشروطیت نوپای ایران دیده ولی نام و نشانی از آنها به میان نمی آورد و معلوم نیست دلیل ملاقاتش با آن گروه چه بوده و چه مناسبتی داشته آن جمع بدون ترس و واهمه، از ماجرای توطئه چینی خود بر علیه حکومت قانونی کشورشان با یک امریکایی ناشناس و به قول خودش مشکوک سخن بگویند؟ مگر این که ما هم در این زمان با مردم بدخیال هفتاد و هفت سال پیش هم فکری کنیم و سفر اسرارآمیز و کوتاه نویسندگان امریکایی به ایران را ماموریت سری خاصی بدانیم! در ضمن نویسندگان گاه و بیگاه نکاتی نادرست و زننده هم در مطالبشان دارند که ضمن توضیحات تا اندازه ای به آنها اشاره شده ولی نکات دیگری احتیاج به توضیح بیشتر داشت که صرف نظرشد و قضاوت نهایی به خواننده واگذار گردید.

به هر تقدیر خوش حالم با همه آن حرف ها و قصه ها که پیرامون کتاب آوردم، سرانجام این کار به پایان رسیده یادداشت ها و عکس هایی آماده چاپ شده که ما را با پاره ای از واقعیت های تلخ و شیرین وطنمان در سال های سرنوشت ساز، پس از پیروزی انقلاب مشروطیت و قبل از کودتای سال ۱۲۹۹ خورشیدی و دوران سلطنت رضا شاه پهلوی آشنا می کند و از حال و روز سرزمین و نحوه زندگی و گرفتاری پدران و مادرانمان آگاه می شویم. تذکر این نکته نیز ضروری است که چون بازخوانی و ادیت و حروف پردازی و غلط گیری این کتاب را هم ناچار در غربت تنهایی و یک نفره انجام داده ام، به طور یقین در نحوه نگارش و صفحه بندی و غلط گیری آن نارسایی های بسیاری وجود دارد که مایه شرمندگی است. امیدوارم بر من منت بگذارید و اشکالات و اشتباهاتم را به دیده اغماض ننگرید و اگر لطف و عنایتی دارید آگاهم کنید که از دریافت هرگونه اظهار نظری بسیار خوشحال و ممنون می شوم. در پایان از خداوند بزرگ مسئلت دارم سرزمین ما ایران را همیشه آباد و آزاد و سربلند و مردم ایران را آزادگانی شاد و موفق و سرفراز بدارد و به من هم در این آخر عمری توفیق خدمت معنوی و فرهنگی عنایت فرماید. انشاءالله.

نومید نیستیم ز احسان نوبهار هرچند تخم سوخته در خاک کرده ایم

پاییز سال ۱۳۷۵ خورشیدی - ونکور - کانادا

علی اصغر منظری کوهانی

## فهرست عکس‌ها

### قسمت اول - ایران پیشرفته و پایتخت آن

۲۵	صفحه	۱- تصویر احمد شاه قاجار
۲۸	=	۲- یکی از زنان یختیاری
۲۹	=	۳- یک مرد لُر
۳۰	=	۴- دو زن ایرانی در لباس آلامد
۳۴	=	۵- قطار سریع السیر بامدادی تهران - شاه عبدالعظیم
۳۵	=	۶- شاهراه رشت - تهران
۳۸	=	۷- دو بانوی امریکایی در حال سفر درون کجاوه
۴۱	=	۸- آغا محمد خان قاجار
۴۳	=	۹- ناصرالدین شاه قاجار
۴۵	=	۱۰- آیین رسمی سلام در حضور شاهنشاه ایران
۴۹	=	۱۱- مرداب انزلی بندرگاه اصلی ایران
۵۰	=	۱۲- ژاندارم ایرانی با شمشیر
۵۱	=	۱۳- قایق‌های محلی در بندر پیر بازار
۵۱	=	۱۴- یک کلبه روستایی نزدیک رشت
۵۲	=	۱۵- بازار رشت

۵۹	=	۱۶- شاهراه انزلی به رشت
۶۰	=	۱۷- فروشنده دوره گرد ایرانی
۶۳	=	۱۸- جدیدترین تراموای شمال شهر در تهران
۶۵	=	۱۹- زنان ایرانی در میان چادر
۶۷	=	۲۰- حمام های ایرانی
۶۹	=	۲۱- قلندران یا درویشان سیاح
۷۰	=	۲۲- رستوران ایرانی در هوای آزاد
۷۱	=	۲۳- سقای ایرانی
۷۳	=	۲۴- فروش بوقلمون در خیابان های تهران
۷۵	=	۲۵- روحانی معلم
۷۷	=	۲۶- آیین مذهبی ماه محرم
۷۹	=	۲۷- آماده سفر حج
۸۰	=	۲۸- فروشندگان دوره گردی که غذا می فروشند
۸۱	=	۲۹- زن ایرانی در اندرون
۸۴	=	۳۰- جمعی از مردم در خیابان های تهران
۸۶	=	۳۱- تعزیه تصویری
۸۸	=	۳۲- عزاداری ماه محرم و تعزیه
۸۹	=	۳۳- پرده شیر و خورشید سرخ
۹۱	=	۳۴- تخت با عظمت مرمر متعلق به شاه ایران
۹۴	=	۳۵- مراسم تشییع جنازه در همدان
۹۷	=	۳۶- بچه های عشایر در حال کوچ
۱۰۱	=	۳۷- موبد موبدان زرتشتیان ایران
۱۰۲	=	۳۸- کوری عصاکش کوری دگر
۱۰۵	=	۳۹- شکارچیان گراز
۱۰۶	=	۴۰- خان ایرانی با محافظانش
۱۰۹	=	۴۱- مدرسه پسرانه

۱۱۰	=	۴۲- تصویر مظفرالدین شاه قاجار
۱۱۱	=	۴۳- کشاورز ایرانی در حالِ شخم زدن
۱۱۳	=	۴۴- پسرانِ دانش آموزِ همدان
۱۱۳	=	۴۵- دخترانِ دانش آموزِ ایرانیِ ارمنی
۱۱۶	=	۴۶- بیلاقِ چادر نشینان
۱۱۸	=	۴۷- گوسفندچرانی در ارتفاعاتِ البرز
۱۲۱	=	۴۸- قله دماوند، قبله گاه نسل هایِ مختلفِ ایرانی
۱۲۳	=	۴۹- دماوند قله المپِ ایران
۱۲۷	=	۵۰- کولی هایِ ایرانی
۱۲۸	=	۵۱- پیش آهنگی در میان جوانان

## قسمتِ دوم- عکس هایِ رنگی

۱۳۱	صفحه	۵۲- دروازه تخت جمشید
۱۳۲	=	۵۳- شیراز، مامنِ گدایان، شاعران و فیلسوفان
۱۳۳	=	۵۴- فروشندگانِ نان و پلو در بازار ایران
۱۳۴	=	۵۵- هدیه ارزشمندِ یک ایرانی
۱۳۵	=	۵۶- روستاییان زیرِ باری از خارِ شتر
۱۳۶	=	۵۷- دروازه هایِ زیبا چشم آدمی را خیره می کند
۱۳۷	=	۵۸- قلیان کشیدن در گبرآباد
۱۳۸	=	۵۹- مردانِ مذهبی در حالِ قرائتِ قرآن
۱۳۹	=	۶۰- دسته هایِ الاغ در راه بازگشت از چراگاه کوهستانی
۱۴۰	=	۶۱- ایزدخواست
۱۴۱	=	۶۲- مسجد کوچکِ قزوین
۱۴۲	=	۶۳- پل هایِ مقاوم
۱۴۳	=	۶۴- نقشِ رستم یادگار سلسله ساسانیان

۱۴۴	صفحه	۶۵- خرمن کوبی در جنوب ایران
۱۴۵	=	۶۶- تنگه الله اکبر
۱۴۶	=	۶۷- مدرسه شاه

## قسمت سوم - همراه با قافله ایرانی

۱۵۱	صفحه	۶۸- نقشه امروز ایران
۱۵۴	=	۶۹- یک مادر ایرانی با بچه هایش
۱۵۶	=	۷۰- مقبره کوروش در پاسارگاد
۱۵۹	=	۷۱- پرورش کرم ابریشم در حاشیه دریای خزر
۱۶۱	=	۷۲- استقبال مردم از شاه در ارومیه
۱۶۳	=	۷۳- شیر محافظ همدان
۱۶۶	=	۷۴- بازار میوه فروشی در ارومیه
۱۶۹	=	۷۵- گردش دسته جمعی و ضیافت زنان
۱۷۱	=	۷۶- زنان ارمنی در شهر جلفا
۱۷۳	=	۷۷- حکاکای تازه
۱۷۴	=	۷۸- نخستین قطاری که ایران را به اروپا متصل کرد
۱۷۵	=	۷۹- جاده روسیه در البرز
۱۷۶	=	۸۰- زنان ایرانی در حال شستشوی لباس در ساحل خزر
۱۷۷	=	۸۱- زیباترین دروازه شهر تهران
۱۸۰	=	۸۲- نسل جدید ایرانی
۱۸۱	=	۸۳- کاروان سرا، استراحت گاه مسافران
۱۸۲	=	۸۴- دروازه اصفهان
۱۸۵	=	۸۵- گاری پستی ایران
۱۸۶	=	۸۶- سورمک
۱۹۰	=	۸۷- نماز و سایر عبادات

۱۹۱	صفحه	۸۸- ادای نماز و کعبه
۱۹۳	=	۸۹- مسافرت یکی از خوانین ثروتمند ایرانی
۱۹۸	=	۹۰- اشراف زاده ایرانی در میان بوستان
۱۹۹	=	۹۱- زن قشقایی در روستای ده بید
۲۰۰	=	۹۲- نمایی از شهر بیرجند
۲۰۲	=	۹۳- زن و شوهر درون کجاوه و روی قاطر در راه سفر حج
۲۰۳	=	۹۴- قافله ای در کنار زاینده رود اصفهان
۲۰۴	=	۹۵- میدان نقش جهان اصفهان
۲۰۷	=	۹۶- جعفر خولی بر دار
۲۱۱	=	۹۷- همه چیز آماده برای شلیک
۲۱۷	=	۹۸- دریاچه جلو کاخ ، باغ و کاخ چهل ستون
۲۱۸	=	۹۹- کاخ چهل ستون
۲۲۱	=	۱۰۰- در خانه روستایی
۲۲۶	=	۱۰۱- نمایی از کاخ خراب شده
۲۲۹	=	۱۰۲- پیرزن هنرمند ایزد خواست
۲۳۳	=	۱۰۳- پزشک زن روستایی
۲۳۵	=	۱۰۴- کاخ خشایار شاه در تخت جمشید
۲۳۷	=	۱۰۵- مغازه مسگری
۲۳۹	=	۱۰۶- باغ تخت شیراز
۲۴۳	=	۱۰۷- یکی از نانوائی های شیراز
۲۴۶	=	۱۰۸- شهر شیراز از فراز دروازه قران
۲۴۷	=	۱۰۹- فروش نان تازه
۲۵۲	=	۱۱۰- حکاکی شاپور در کوه
۲۵۳	=	۱۱۱- قافله حج
۲۵۴	=	۱۱۲- میوه فروش با لباس محلی و در کنار بساط میوه فروشی

قسمت اول

ایران پیشرفته

و

پایتخت آن

نوشته

اف - ال - برد

F . L . BIRD

## توضیحی در مورد نویسنده :

همان طور که در روی جلد کتاب آمده، نویسنده بخش اول کتاب « اف - ال - برد » ( F-L- BIRD ) نام دارد. او عضویک هیات مذهبی مسیحی بوده و در مدت توقفش در ایران، به کار تدریس اشتغال داشته است.

اطلاعات مترجم از نویسنده این بخش، تنها در همین حد است و متأسفانه در مقدمه اصل نوشته هم مطلبی پیرامون زندگی نویسنده نیامده. در ضمن باید یادآور شد، با توجه به امکان مختصری که برای مترجم وجود داشت، و تلاشی گسترده که از سوی دوستان به عمل آمد، متأسفانه توفیق بیشتری برای شناخت کامل نویسنده نداشتیم.

مختصر توضیحی که در روی جلد اصل نوشته چاپ شده آمده، حکایت از آن دارد که نویسنده این بخش مدت شش سال در ایران زندگی می کرده و در دبیرستان امریکایی ها در تهران، شغل معلمی داشته است.

متأسفانه در متن نوشته هم جز اشاره ای چند که مؤید توقف او در شهر تهران است و حکایت از شغل معلمی اش دارد نکته ای که بیشتر ما را با نویسنده آشنا کند، نیست.

توضیح این نکته ضروری است که نویسنده به علت توقف نسبتاً طولانی در ایران، بیش از نویسنده بخش دوم با آداب و سنن مردم ایران آشنا شده و از ایران و ایرانی به نیکی یاد کرده، اگرچه از بیان پاره ای واقعیت های - هر چند تلخ - چشم پوشی نکرده است.

## ایران پیشرفته

ایران یکی از کشورهایی است که طی قرن‌ها حوادث بیشماری را پشت سر گذاشته و جایگاهی ارزنده در تاریخ جهان و میان جامعه بشریت به دست آورده است. برخورد و درگیری ملت ایران با قدرت‌های بزرگ منطقه چون یونانی‌ها<sup>۱</sup>، رومی‌ها<sup>۲</sup>، عرب‌ها<sup>۳</sup>، مغول‌ها<sup>۴</sup> و روس‌ها<sup>۵</sup> و اشغال ایران وسیله نیروهای نظامی اینها از حوادث عجیب آن روزگاران است، چه امپراطوری‌های یاد شده - با همه تلاششان - هرگز نتوانسته‌اند موجودیت ایران را به خطر اندازند که اکنون بار دیگر دنیا شاهد تجدید حیات این سرزمین باستانی و سربلندی مردم پرغرور و افتخار آفرین آن است.

در طول مدت زمانی بابلی‌ها<sup>۶</sup>، آشوری‌ها<sup>۷</sup>، کلدانی‌ها<sup>۸</sup> و دیگر اقوام یکی پس از دیگری در این منطقه پهناور از جهان به قدرت رسیدند و در قلمرو حکومت خود کارهایی نیک و بد انجام دادند و از میان رفتند. ایران همیشه همراه این تحولات منطقه بود و سرانجام در جنوب غربی آسیا امپراطوری بزرگی تشکیل داد که مرکز تمدن دنیا به حساب

می آمد، ولی درگیری ایران با یونان<sup>۹</sup> و به طور کلی اروپا، موجبات تضعیف و تجزیه این امپراطوری را فراهم ساخت، هرچند ایرانیان باز هم توانستند موجودیت خود را حفظ کنند. ایرانی ها این رویه را - در میان حوادث بی شماری که در منطقه اتفاق افتاد - تا به امروز ادامه داده و نام ایران را در نقشه آسیا حفظ کرده اند.

اگر امروز داریوش شاه<sup>۱۰</sup> سر از خاک بردارد و موقعیت و مرزهای ایران کوچک کنونی را - به صورتی که از امپراطوری بزرگ او باقی مانده و به طور کلی دور از سواحل مدیترانه<sup>۱۱</sup> و بین النهرین<sup>۱۲</sup> است - ببیند هرگز باور نخواهد کرد، در عین حال خوشحال خواهد بود که ایرانی ها هنوز هم زبان و فرهنگ و نژاد اصیل خودشان را حفظ کرده و سربلند و استوار ایستاده اند.

### ایران، سه برابر خاک فرانسه

با این همه ایران امروز هنوز هم سه برابر خاک فرانسه<sup>۱۳</sup> وسعت دارد و خوشبختانه کوهستان ها و اغلب نقاطی که محل تشکیل سلسله های بزرگ سلطنتی ایران و مرکز فرمانروایی آن امپراطوری بزرگ بوده - همانند ایالت فارس - همچنین بناهای تاریخی با ارزشی به یادگار عظمت روزگاران گذشته باقی مانده اند که شوش<sup>۱۴</sup>، پرسپولیس<sup>۱۵</sup> و اکباتان<sup>۱۶</sup> از آن جمله اند.

اگر چه اکثریت ساکنان ایران کنونی در طول قرن ها نژاد و رنگشان با اقوام مختلف نظیر یونانی ها، عرب ها، ترک ها<sup>۱۷</sup> و مغول ها مخلوط شده، هنوز این قوم را می توان از نژاد آریایی<sup>۱۸</sup> دانست، چرا که ریشه اصلی زبان آنها همان زبان پارسیان است. هر چند عرب های مسلمان پیرو (حضرت)<sup>۱۹</sup> محمد (ص) که ایران را فتح کردند، در تغییر اساس زندگی ایرانیان موثر بودند و همچنین ترک ها و مغول ها که همه هستیشان را به خطر انداختند. با این همه ایرانی های با هوش موفق شدند فرهنگ اصیلشان را در برابر هجوم اقوام مختلف اشغال گر، به خوبی حفظ کنند.

در طول قرن های پر ماجرا، مردم غیور ایران زمین توانستند همبستگی ایالت های پراکنده خود را از گزند تجزیه دور نگهدارند و هربار با نیرویی تازه به بازسازی برخیزند

و دشمنانی را که دایره مانند خاک ایران را محاصره کرده بودند، به جای خود بنشانند. متأسفانه در قرن گذشته قدرت افزوده همسایگان و عقب ماندگی ایران موجبات زوال این کشور را فراهم ساخت و چون موازنه قوا برهم خورد، ایرانیان به پشت کوه های غربی و جلگه کویر ایران - که با همه سختی هنوز هم عامل حفظ حیات و موجودیت ایران کنونی است - عقب رانده شدند.



یکصد و پنجاه و ششمین شاهنشاه - به معنای شاه شاهان - ایران، سلطان احمد شاه قاجار<sup>۲۰</sup> است. او هنگامی بر تخت سلطنت ایران تکیه زده و موقعی زمام امور این مملکت باستانی را - که روزگاری یک ابر قدرت بزرگ جهانی بود - به عهده گرفته که متأسفانه شاهنشاهی ایران به طور کلی متزلزل شده و آینده آن در دست قدرت های خارجی است که در تمام امور و همه کاری دخالت علنی و رسمی دارند.

### کوه های محافظ

ایران امروز را - به استثنای یک منطقه مستعد در شمال غربی که مردمش به زبان ترکی سخن می گویند و منطقه نیم گرمسیری میان ارتفاعات البرز و دریای خزر است - می توان به یک صحرای بسیار بزرگ با کوه های سر به فلک کشیده تشبیه کرد که در آن مناطق کوچک سرسبز و پراکنده ای چون گل میخ جلوه گرند. وجود این مناطق سبز در صحرای کویر و حاشیه کوه های خشک مغتنم است. کوه هایی که ارتفاعاتشان پوشیده از برف و دامنه شان پر آب، هستی آفرین و روح افزاست.

ارتفاعات شمال ایران راه ابرهای باران زا را به سوی کویر مرکزی بسته اند و به همین دلیل اغلب رودخانه های ایران خشک و بی آبند و در طول سال تنها چند روز

سیلابی در آنها جاری است که همین آب کم و محدود نیز به جای آن که به کار آید، متأسفانه به کویر سرازیر می شود و از بین می رود.

تمرکز جمعیت در ایران کنونی کمتر از ایالتِ تکزاس<sup>۲۱</sup> امریکا و بیش از نیمی از مملکت، صحرای خالی از سکنه است و بعضی از مناطق ایران هنوز هم دست نخورده و ناشناخته مانده اند. با این همه بیشتر زمین ها و مراتع فقط چند ماه از سال برای چرای گوسفند مناسب است و همین مسئله موجب شده چهار ملیون از ده ملیون جمعیت ایران کولی وار و خانه به دوش، بیلاق و قشلاق کنند.

مردم صحرانشین تابستان را در ارتفاعات سرسبز و پر آب باقی می مانند و زمستان به سوی جلگه های گرم کوچ می کنند. بعضی از این قبیله ها نظیر کردها<sup>۲۲</sup> کمتر از مناطق کوهستانی جدا می شوند و یک زندگی مستقل دور از کنترل دولت مرکزی دارند. دیگران نظیر قشقایی ها<sup>۲۳</sup> و بختیاری ها<sup>۲۴</sup> - از سر ناچاری و شاید هم فریب - از دولت مرکزی تبعیت می کنند، هرچند آن عشایر هم تنها به روسای خودشان - که مسئول برنامه ریزی همه چیز آنها هستند - وفادارند، تا آنجا که پرداخت مالیات و خدمت در ارتش هم به تصمیم خان و رئیس قبیله بستگی دارد.

به خاطر همین نکات تعداد شهرهای بزرگ و کوچک ایران محدود و جمعیت آنها محدود است و تنها دو یا سه شهر نسبتاً بزرگ در ایران وجود دارد که جمعیتشان بیش از یک صد هزار نفر است. تپه ها و دامنه کوه های کم ارتفاع و دره های آب دار هم بیشتر مرکز ایجاد شهرها و محل تمرکز جمعیت شده است. خوشبختانه زمین های بسیار حاصل خیزی که به صورت پراکنده در حاشیه شهرها وجود دارد، از هجوم کویر در امان مانده و در دامن کویر خشک می درخشند و این همه عوامل مختلف، معرف تضاد آب و هوای غیر عادی سرزمین ایران است.

به طور کلی آب نقش بسیار اساسی و مهمی در زندگی ایرانیان و بخصوص روستائیان و کشاورزان دارد و روستاها آب مورد نیازشان را یا از طریق منحرف کردن آب های کوهستانی - آن هم با ساختن کانال در حاشیه کوه ها - یا وسیله حفر کانال زیرزمینی خاص خودشان (قنات)، هم چنین از طریق چاه و یا از چشمه سارها تامین می کنند و اصولاً زمین هایی را زیر کشت می برند که گفته می شود قسمتی از آنها در زمره

مستعدترین مناطق کشاورزی دنیا است.

این مناطق کشاورزی علاوه بر این که مرکز تولید مقدار زیادی گندم و و مقداری هم یونجه است، استعداد فوق العاده و موقعیت خوبی برای کشت تنباکو و پنبه دارد. علاوه بر اینها در ایران به دلیل وجود آفتاب، انواع و اقسام میوه های مختلف سردسیری و گرمسیری نظیر انگور، هلو، زردآلو، شلیل، انار، انجیر، هندوانه و خربوزه فراوان به دست می آید و گل رُز معروف و سایر گل های زیبایی که همه جا به چشم می خورد، بیش از هر چیز معرف ایران و ایرانیان است.

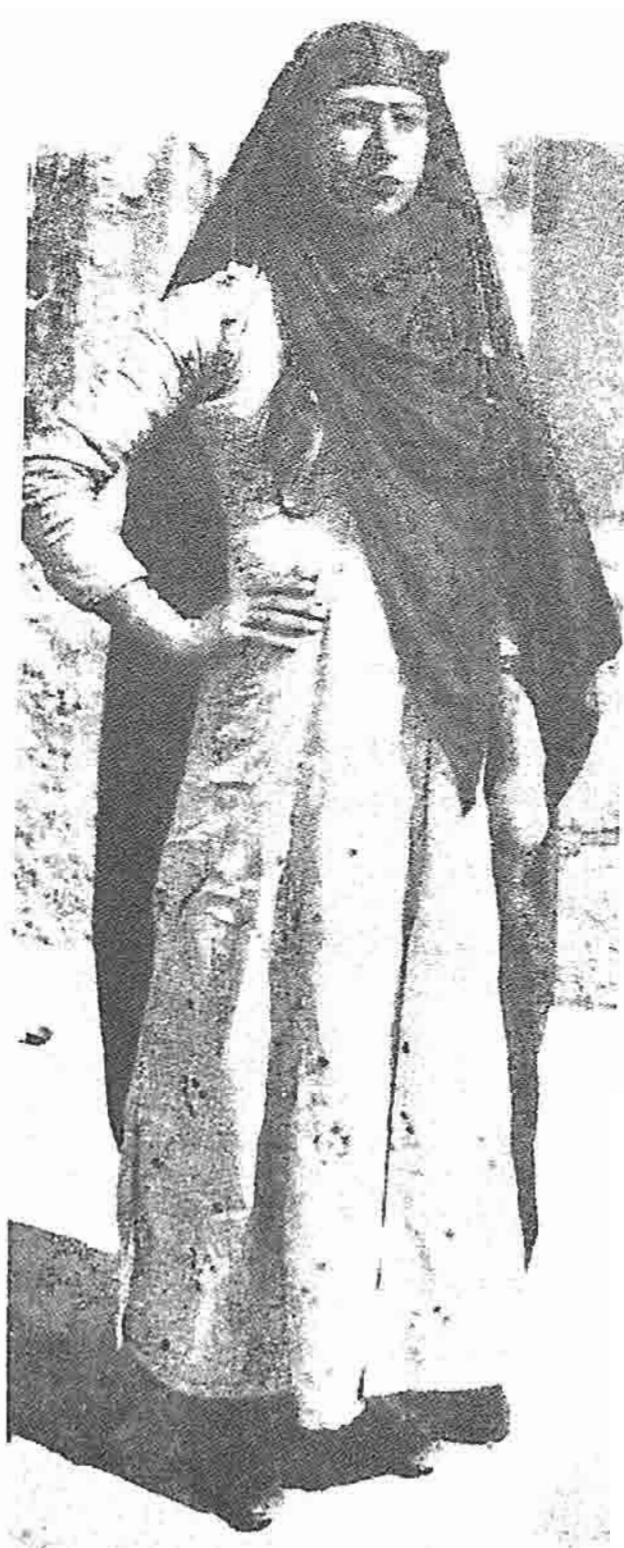
### باغ گل رُز در دل کویر

به راستی که ایران سرزمین تضادهاست. برای نمونه گل های مختلف و گوناگون، از همه مهمتر رُز های زیبا و با طراوتی را با جلوه و رنگ و بویی خاص در دل کویر داغ و خشک می توان تماشا کرد و لذت برد، که جای دیگری از دنیا میسر نیست. وجود این همه گل زیبا و معطر برای شاعران ایران سحرانگیز بوده که بیشتر در اشعارشان از باغ و گل و فرشتگان و شب ها و آسمان و ماه تابان ایران یاد کرده، بوستان را بهشت روی زمین خوانده اند. بهشتی که نمونه مصنوعی آن را ایرانی ها در حاشیه کویرشان ایجاد کرده اند و به راستی زیبا و تماشایی است.

البته باید توجه داشت که اغلب باغ و بوستان ها و سبزه زارهای زیبای ایران، با صرف سال های عمر یک انسان به وجود آمده اند که از هر جهت جلوه ای خاص دارند. از این بستان های زیبا دیوارهای گلی نسبتاً بلندی محافظت می کنند و درختان تماشایی نارون، چنار و تبریزی با دقت تمام — بیشتر در مسیر آب جاری داخل باغ ها — کاشته شده که با زیبایی خاصی سر برافراشته اند. در حاشیه درختان باغ و بستان هم بوته های مختلفی که غرق گل های رنگارنگند، با عطر و بوی سحر آفرینشان، آدمی را مست و خیره می سازند که ناچار اقرار می کند سخن ایرانیان صحیح است و این همه به بهشت موعود شباهت بسیار دارد.

یکی از زنان بختیاری در منطقه غربی اصفهان. بیشتر زنان ایل معروف بختیاری افرادی متکی به نفس، رشید، زیبا و نمونه یک زن اصیل ایرانی‌اند. زنانی که نظیر آنها را در جامعه زنان امروز ایران، حتی در میان خانواده‌های بسیار اصیل، معروف و ثروتمند ایرانی هم نمی‌توان ملاقات کرد. همه زنان ایل بختیاری لباسی بسیار زیبا می‌پوشند که شباهت زیادی به لباس خانه دارد و نمونه معروف آن را این زن زیبا و بلندبالا و رشید بختیاری - تصویر مجاور - پوشیده شده است.

زنان ایل بختیاری - مثل دیگر زنان ایرانی - جدا از مردان و به اصطلاح مقیم حرم و خانه‌نشین - نیستند و همه آنها مثل مردان قبیله همه جا، همدوش آنها اسب‌سواری و تیراندازی می‌کنند، چادری به سر ندارند و از روبنده هم میان آنها خبری نیست. لباسی را که زنان ایل بختیاری هنگام سوارکاری و بیرون از خانه‌شان می‌پوشند با لباس داخل خانه، تفاوت بسیار دارد و مدل مخصوصی است که شلوار پاچه‌گشاد و بلند آن قسمتی از آن لباس زیبا و تماشایی به‌شمار می‌رود.





یکی از مردان رشید لر در کوه‌های غرب ایران.

لرها<sup>۲۵</sup> مردمی پاک، شجاع و دلاورند که به صورت قبیله‌ای و با خیال راحت در قسمت کوهستانی ایران سکونت دارند. منطقه اصلی استقرار آنها هم لرستان نام دارد، که در میان ارتفاعات غرب ایران قرار گرفته است. لرها که مردمی چادرنشین هستند، همیشه چه در گرمای سوزنده تابستان و چه در سرمای سخت زمستان، در حال حرکت و ییلاق و قشلاقند. به این ترتیب که در آغاز فصل زمستان از ارتفاعات بسیار صعب‌العبور کوهستانی به سوی جلگه‌های سرسبز و گرم سرازیر می‌شوند و پس از پایان فصل سرما دوباره به کوهستان‌هایشان بازمی‌گردند. لرها باقی‌مانده یک نژاد اصیل، پاک و دست‌نخورده‌اند که در دوران سلطنت داریوش و کوروش<sup>۲۶</sup> نژاد ایرانی خوانده می‌شدند. معرف شخصیت لر - که در عکس دیده می‌شود - شال زیبایی است که دور کمرش بسته و تقریباً از بیست یارد<sup>۲۷</sup> (حدود ۱۸ متر) پارچه درست شده و نمونه آن را معمولاً همه مردان لر به کمر دارند.



زن آلامد ایرانی، این نمونه لباس باله<sup>۲۸</sup> اواخر قرن نوزدهم میلادی است. ناصرالدین شاه<sup>۲۹</sup> در ابرای پاریس از لباس باله خوشش آمد. نمونه لباس بالین های صف اول را خرید و با تغییراتی لباس زنان حرمش را قرار داد.

## جنگ جهانی و ایران

یکی از نتایج ارزشمندی که جنگ جهانی برای<sup>۳۰</sup> ایرانی های منزوی و دور از مهد تمدن داشت - صرف نظر از ضرر و زیانی که همانند بسیاری از نقاط دنیا در این کشور هم به بار آورد و مشکلاتی که ایجاد کرد - استفاده مفید این قوم با هوش و استعداد، از دانش متخصصان انگلیسی بود. ایرانیان به خوبی توانستند از این عده معدود متخصص نحوه آباد کردن قسمت های کوچکی از کویر خشک و بی آب و علف را بیاموزند. آنها با راهنمایی متخصصان انگلیسی کانال های آب برگردان و سدهای خاکی چندی در دامنه کوه های مناطق مختلف ایران ایجاد کردند. تعلیمات آن مشاوران خارجی برای استفاده از آب های جاری نیز ذیقیمت بود.\* هرچند که ایرانی ها خود در کار حفر کانال های زیرزمینی (قنات) از تجربه قرون و اعصار بهره مند بودند.

از همه مهم تر ایرانی ها در اثر ارتباط با نیروهای انگلیسی نحوه ارتباط بهتر و

\* این مطلب همانند بسیاری از نکات دیگر نوشته عاری از حقیقت است و چنین به نظر می رسد که نویسنده تحت تاثیر میزبانان انگلیسی خود بوده است. اگر نه مختصر تحقیقی به نویسنده امریکایی ثابت می کرد که دوستان انگلیس او هرگز کمکی به آبادانی ایران نکرده اند. از سویی ایرانی ها خود در کار انتقال آب و آباد کردن کویر، به خصوص حفر قنات در دنیا پیش قدم بوده اند و ساختن سدهای آب برگردان خاکی در کشور ما سابقه ای چند هزار ساله دارد.

نزدیک تر با دنیای خارج و چگونگی رفتار با خارجیان و راه و روش توسعه رابطه با دنیای خارج را یاد گرفتند. ایرانی ها با کمک هوش سرشارشان آن همه را به خوبی تجربه کردند و توانستند تحولی چشم گیر در نحوه استفاده از منابع طبیعی کشورشان ایجاد کنند و تجارت خارجی را به صورت تازه ای آغاز نمایند.

باید توجه داشت که موقعیت کنونی ایران در قاره آسیا همانند وضع کشور بلژیک<sup>۳۱</sup> در قاره اروپا است. ایران هم وسیله منابع طبیعی که آن را از چهارسو احاطه کرده، از دنیای خارج جدا مانده است. بدیهی است کمبود انرژی، عدم توجه به نوآوری و از همه مهم تر نبودن روحیه تلاش و کوشش و همکاری و تعاون در میان مردم ایران، باعث این همه خرابی و عقب ماندگی ایران امروز شده و مردمش نتوانسته اند کشورشان را همراه با سایر نقاط دنیا متحول ساخته به پیش ببرند.

جای تاسف است که کشور ایران نه تنها گرفتار حسادت و رقابت همسایگان کوچک و بزرگ مختلف و متنوعی است - که از جهات مختلف به ایران و ایرانیان نظر دارند و از قدرتمند شدن ایران در هراسند - طبیعت هم متأسفانه با مردم ایران سر ناسازگاری بسیار دارد و از همه مهم تر موقعیت جغرافیایی ایران، همیشه برای این مملکت درد سر بسیار ایجاد کرده، تا آنجا که در طول تاریخ، این کشور از همه جنگ های منطقه خاورمیانه و خاور نزدیک صدمه فراوان دیده است.

### نخستین شاهراه ایران

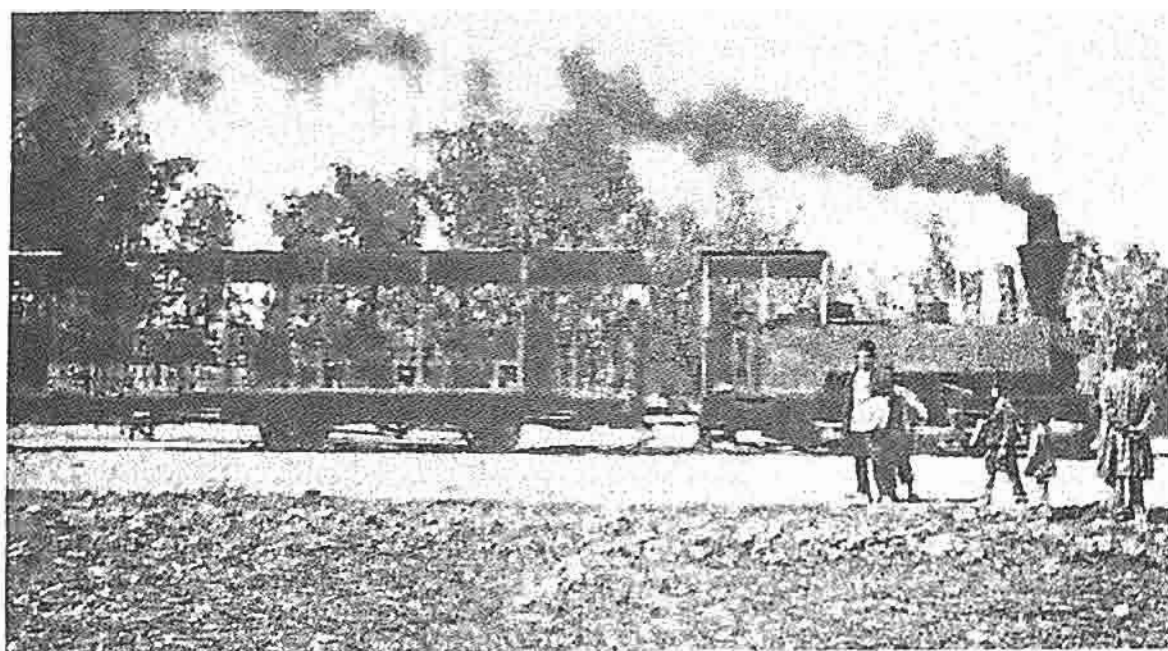
در آغاز قرن نوزدهم میلادی حتی یک کوره راه شنی هم برای استفاده وسایل نقلیه چرخ دار، در ایران پهناور وجود نداشته و همه مسافران و کاروانیان از اسب، شتر، الاغ یا قاطر و حتی گاو استفاده می کردند. به همین دلیل تعداد خارجیانی که برای بازدید از ایران و دیدنی هایش به این کشور سمر کرده اند، در حد صفر بوده و تنها معدودی خارجی ماجراجو و یا ماموران سیاسی و مستشاران نظامی - از سر ناچاری و به دلیل ماموریتشان - آن هم به وسیله کاروان های کندرو از گذرگاه های سخت کوهستانی و خطرناک عبور کرده به تهران و سایر شهرها رفته اند.

خود ایرانی ها اصولاً مردمی وابسته به خاکند و علاقه چندانی به سیر و سیاحت و جهانگردی ندارند و اغلب آنها در همان موطن اصلیشان - که صمیمانه و بی ریا به آن عشق می ورزند - باقی می مانند و جز برای زیارت - آن هم بیشتر وقتی که واجب می شود - از شهر و دیارشان دور نمی شوند .

نخستین راه پستی ایران در حدود سال ۱۹۰۰ میلادی (قریب ۱۲۷۹ هجری شمسی) در ایران ایجاد شد و برای نخستین بار بود که دولت مرکزی ایران توسط یک شرکت روسی مجموعه اقتصادی - نظامی جدیدی تاسیس کرد و به وسیله و با کمک این شرکت نخستین راه پستی ایران از بندر انزلی - در حاشیه دریای خزر - تا تهران ایجاد شد که هنوز هم برای همه وسایل نقلیه چرخ دار قابل استفاده است .

۸ پنج سال پیش حدود سال ۱۹۱۴ میلادی (قریب ۱۲۹۳ هجری شمسی) که من برای نخستین بار به ایران وارد شدم، سه یا چهار راه برای عبور گاری پستی در این کشور و یک راه آهن باریک به طول تقریبی ۵/۵ میل (حدود ۹ کیلومتر) از تهران تا زیارتگاه حومه پایتخت - شاه عبدالعظیم (ع) - وجود داشت . این راه ها تنها رقیب کاروان های تماشایی و خوش صدایی شده بودند، که شب ها و روزها به آهستگی و آرام آرام، حرکت می کنند و سرانجام به مقصد می رسند .

با این حال در آغاز جنگ جهانی، روس ها به سرعت راه آهن نظامی را از مرز قفقاز تا شهر تبریز - مرکز ایالت آذربایجان ایران - ساختند و آن را جانشین کوره راه قدیمی کردند ولی مشکلات کار از بین نرفت و باز هم همان کوهستان ها و ساکنانش تاتارها<sup>۳۲</sup> و همچنین فارسی زبانان آن قسمت، مانع از ادامه این راه اصلی - که در گوشه شمال غربی ایران به وجود آمده بود - شدند . آن مردم به علت عدم اطلاع فایده ایجاد راه شوسه را نمی دانستند و از وحشت آن که راه تسهیلات بیشتری برای حمله و چپاول فراهم آورد، با آن مخالفت می کردند .



## قطار سریع السیر بامدادی تهران - شاه عبدالعظیم در حال حرکت از ایستگاه تهران

\*\*\*

قطار سریع السیر تهران - شاه عبدالعظیم - (شهرری)، اولین و تنها راه آهن دولتی ایران است که تقریباً ۵ میل (حدود ۸ کیلومتر) طول دارد. یادآور می شود که در حدود سال ۱۹۱۶ میلادی (حدود سال ۱۲۹۵ هجری شمسی) یک کمپانی روسی راه آهنی به طول ۶۷ میل (حدود ۱۱۰ کیلومتر) از مرز روسیه در جلفا تا شهر تبریز مرکز ایالت آذربایجان در شمال غربی ایران احداث کرده است.

در حال حاضر هم دولت انگلستان سرگرم مطالعه و همکاری با دولت شاهنشاهی ایران برای تهیه مقدمات ساختن راه آهن اصلی ایران است. ولی از سوی دولت ایران تا کنون اقدامی عملی و جدی در این مورد نشده است. در طول بیست و پنج سال گذشته همین راه آهن باریک و کوتاه که جنوب شهر تهران را به شهرری - مرقد و بارگاه طلایی یکی از بزرگان مذهبی (حضرت) شاه عبدالعظیم (ع) - متصل می کند، تنها راه آهنی است که دولت شاهنشاهی ایران، در اختیار داشته است.

### شاهراه رشت - تهران.

طول راهی که از دریای خزر تا اول شهر تهران - پایتخت ایران - ادامه دارد به خط هوایی و به صورت مستقیم در حدود ۷۰ میل (تقریباً ۱۲۰ کیلومتر) است. همه مسافرانی که به وسیله کاروان یا گاری پستی سفر می کنند، باید شاهراهی را به طول ۲۴۰ میل (حدود ۴۰۰ کیلومتر) به سختی طی کنند. به طور کلی هزینه مسافرت در ایران با همه گرفتاری هایی که دارد، چندان ارزان و ناچیز نیست. خود ما در طول این راه که در ارتفاعات البرز کوه و کوهستان شمالی ایران ادامه داشت، حدود ۵۰ سنت (نیم دلار) برای هر میل آن (حدود ۱۶۰۰ متر) پرداخت کردیم. با این همه تماشای مناظری زیبا و سفری بسیار هیجان انگیز - آن هم با یک وسیله نقلیه تازه، سرپوشیده و قدیمی - ارزش پرداخت آن مبلغ ناچیز را داشت. در حال حاضر تنها راه شنی کشور ایران همین شاهراه شوسه تهران تا رشت است که وسیله نقلیه چرخ دار (گاری) در آن حرکت می کند ولی بقیه راه ها هنوز خراب و مال رو است.



## یادآوری اهمیت ایران در جنگ جهانی

کشور ایران در جنگ جهانی برای حفظ استقلال و تامین رفاه و آسایش مردم، اعلام بی طرفی کرد و خود را از معرکه جنگ کنار کشید ولی متأسفانه به خاطر موقعیت این کشور، مسئله بی طرفی ایران مورد توجه قرار نگرفت و از سوی کشورهای درگیر جنگ، نادیده گرفته شد و تنها حرفی از آن باقی ماند.

در حقیقت این مشکل بزرگ بلایی بوده است که تقریباً از سحرگاه تاریخ همیشه بر سر ایران و ایرانیان فرود آمده و با همه تلاشی که ایرانی ها اغلب اوقات داشته اند، هرگز راه چاره ای برای آن پیدا نشده است.

دلیل آن وجود یک شاهراه باریک بین المللی است<sup>۳۳</sup> که در طول تاریخ همیشه مزاحم ایران بوده و آن راهی است که به صورت طبیعی از بابل<sup>۳۴</sup> به سوی تیسفون<sup>۳۵</sup> و بغداد<sup>۳۶</sup> آمده است. راه مذکور پس از عبور از بغداد به کوه های زاگرس<sup>۳۷</sup> رسیده، از ارتفاعات بالا رفته و در بریدگی دره ها فرود آمده، از زیر کوه بیستون<sup>۳۸</sup> - که هنوز سنگ نوشته ها و

فتح نامه های داریوش و جانشینان او بر سیمای آن دیده می شود - گذشته است .  
این راه شهرهای بزرگی را که در صحرای ایران به وجود آمده ، پشت سر گذاشته ، در  
راه شرق ، دامنه سلسله جبال سر به فلک کشیده البرز<sup>۳۹</sup> را در شمال کویر مرکزی ایران  
گذرانده و به مشهد رسیده است .

ادامه این راه بین المللی که در گذشته شهرت و موقعیت خاص داشته ، مرو<sup>۴۰</sup> و  
بخارا<sup>۴۱</sup> را در آسیای مرکزی قطع کرده و سرانجام تا مرز چین<sup>۴۲</sup> ادامه یافته است .  
هرچند همیشه به هنگام صلح ، این جاده باریک بین المللی ، راه مبادله جنس و کالا  
از بابل به چین به شمار می آمده ولی متأسفانه در موقع جنگ و درگیری بیشتر راه عبور  
نظامیان بوده و کشور ایران که در میانه این راه مهم قرار دارد ، همیشه از چند سو مورد  
هجوم قرار گرفته و زیان فراوان دیده است .

بدیهی است ارا به های جنگی کوروش و داریوش شاهنشاهان بزرگ ایران زمین ، از  
همین راه عبور کردند ، به گونه ای که اسکندر<sup>۴۳</sup> و سربازان او هم از همین طریق برای  
جنگ آسیایی استفاده بردند . خلاصه در پرتو وجود همین راه معروف و با اهمیت بود که  
ایرانیان در قرن هفتم میلادی (قرن اول هجری قمری) مملکت و آزادی و مذهبشان را در  
برابر هجوم عرب های مسلمان ، از دست دادند .

البته بعدها همین راه برای عبور سربازان هلاکو<sup>۴۴</sup> و چنگیز<sup>۴۵</sup> مغول نیز آماده بود .  
خلاصه از زمانی که به دلایل گوناگون قدرت امپراطوری ایران بزرگ بتدریج کم شد و از  
سوی راه های آبی ، جای این قبیل جاده ها را گرفتند ، این شاهراه بین المللی طبیعی و  
سرسخت ، موقعیتش را از دست داد .

با وجود این ، شعله کشیدن آتش جنگ جهانی فرصتی به وجود آورد که ایران دور  
افتاده و از یادرفته دو باره به خاطره ها آمد و مرکز توطئه دست اندرکاران جنگ جهانی  
شد . سربازان ارتش کشورهای آلمان<sup>۴۶</sup> ، عثمانی<sup>۴۷</sup> ، روسیه و انگلستان<sup>۴۸</sup> در مسیر  
همین جاده عجیب و غریب جنگیدند . جایی که ارا به های گاوی ترک ها سریع تر از  
وسائط نقلیه موتوری روسی عقب نشینی می کردند .

قبل از پایان جنگ جهانی در این مسیر یک راه شنی خوب توسط مهندسان ورزیده  
انگلیسی به وجود آمد و بعد زیر بنای راه آهنی شد که بین النهرین را به قصر شیرین ایران

متصل می کرد و ایران را با راه آهن سراسری تا بغداد ارتباط می داد. به هر حال جنگ جهانی بار دیگر ایران فراموش شده را به خاطر جهانیان آورد و شهرت تازه ای برای ایران و پایتخت آن تهران فراهم کرد، هرچند بهایی که مردم بی گناه ایران برای کسب این شهرت پرداختند بی اندازه بود.



### دو بانوی امریکائی در حال سفر با لباس آلامد درون کجاوه

\*\*\*

این دو اطاقک عجیب و غریب که مخصوص نشستن مسافران در طول سفر است، کجاوه نام دارد. اطاقک ها همانند دو قفس مرغ است که در دو سوی پشت یک قاطر یا الاغ قرار داده می شود. وزن مساوی تقریبی مسافران در این دو جایگاه اختصاصی طوری محاسبه می شود که موازنه را برقرار کند تا الاغ یا قاطر بتواند زیر این بار سنگین به راحتی حرکت کند و مسافران هم از کج شدن کجاوه و فروافتادن در دره ناراحتی نداشته باشند. هرچند این همه نمی تواند قابل اطمینان باشد و آدمی ضمن سفر باید خود را فراموش کند و یا به قول ایرانی ها به خدا بسپارد و راحت باشد که هرچه می باید شود آن می شود و هیاهوی بیهوده هم در آن دنیای وانفسا هیچ فایده ای ندارد.

## شهری به قدمت تاریخ ایران

تهران، پایتخت نامی ایران، شهری به قدمت تاریخ این کشور است. کسی به درستی نمی داند که پایتختِ مدرنِ ایرانِ امروز کی و به وسیله چه کسی یا چه کسانی به وجود آمده و چند بار در طول تاریخ از میان رفته و دوباره حیات یافته و بازسازی شده است. این شهر را در گذشته های دور تهران نمی خواندند و همیشه هم در محل کنونی نبوده ولی به هر حال تهران شهری است قدیمی و تا اندازه ای زیبا که انسان از دیدار آن لذت می برد و از توقف در آن سیر نمی شود.<sup>۱۲</sup>

تهرانِ بزرگ و زیبای امروز ۳۸۱۰ فوت (حدود ۱۱۵۰ متر) از سطح دریا ارتفاع دارد و در دامنه البرز کوه معروف - که خود ۱۳۰۰۰ فوت (۴۰۰۰ متر) مرتفع تر از سطح دریا قرار گرفته - همانند یک ساعت شنی در شمال شرقی کویر ایران خودنمایی می کند. کویری که بزرگ و فاقد حیات است و طول آن حدود ۹۰۰ میل (قریب ۱۴۵۰ کیلومتر) - از دامنه سلسله جبال البرز به سوی اقیانوس هند در جنوب ایران - و عرض آن ۱۰۰ تا ۳۰۰

میل (حدود ۱۶۱۰ تا ۴۸۳۰ کیلومتر) است.

کویر ایران منطقه ای تقریباً غیرقابل سکونت و عبور و مرور است، در عین حال که محل تقاطع چندین راه است. یکی همان کوره راه تاریخی و بین المللی که قبلاً به آن اشاره شد، دیگری جاده ای که شمال را - با گذشتن از مرکز ایران - به جنوب متصل می سازد و بالاخره جاده قدیمی کاروان رو غربی که از قزوین و تبریز به دریای سیاه می رسد.

### شبهات تهران به آریزونا ای امریکا

تهران زیبا در دامنه ارتفاعات البرز کوه - حد فاصل میان دریای خزر و کویر خشک - در موقعیتی مناسب قرار گرفته که در جنوب آن دامنه ای پر آب از غرب تا شرق گسترده است. اهمیت این موقعیت مهم هنگامی مشخص می شود که بدانیم آب چه ارزش مهمی در اوضاع جغرافیایی شهرها و روستاهای ایران دارد.

میزان متوسط بارندگی سالانه منطقه تهران حدود ۱۰ اینچ (۲۵/۴ سانتیمتر) است ولی در ارتفاعات و حاشیه آبادی هایی که در دامنه کوهستان ها قرار گرفته، چشمه سارها و جویبارهای پر آبی وجود دارد و به خصوص رودخانه های کرج و جاجرود - که از کوهستان های شمال غربی و شمال شرقی ایران سرچشمه می گیرند - از اهمیت ویژه ای برخوردارند و آب آنها برای کشت زمین های مستعدی که مواد غذایی تهران و شهرهای اطراف را تامین می کنند، مورد استفاده قرار می گیرد.

تهران از نظر عرض جغرافیایی در موقعیتی قرار گرفته که دارای آب و هوای مساعد و سالمی است و در طول ۹ ماه از سال نشاط آور، مطبوع و نیروبخش است در حالی که سه ماه تابستان هوایی گرم و نسبتاً خشک دارد. برای فرار از گرمای تابستان تهران هم به راحتی می توان یک ویلا یا تابستانی زیبا و راحت در روستاهای کوهستانی شمال تهران که هوای بسیار خنک و مناسبی دارند، با مبلغی کم در اختیار داشت. برای رسیدن به این مناطق بیلاقی که حدود ۶۰۰ تا ۷۰۰ نفر خارجیان مقیم تهران و گروه کمی از ایرانیان برای فرار از گرمای تابستان به آنجا پناه می برند، باید ۶ تا ۸ میل (۱۰ تا ۱۳ کیلومتر) را با الاغ یا ارابه طی کرد که ارزش آن را دارد.

هوای تهران شبیه به منطقه آریزونا<sup>۴۹</sup> است، با این تفاوت که در زمستان و تابستان چند درجه خنک تر است و بیشتر روزهای آن آفتابی است. زمستان های تهران به طور کلی کوتاه است و در این فصل هوای معتدلی دارد، ولی بهار و پاییز آن طولانی و هوایش در این دو فصل شبیه هوای مساعد کالیفرنیا<sup>۵۰</sup> جنوبی است.

تهران بزرگ و مدرن امروز هرچند در دل یک شهر تاریخی و ویرانه قرار گرفته ولی به طور کلی همانند شهرهای مخروبه قدیمی نیست. تهران حدود صد سال است که به عنوان پایتخت انتخاب شده و در مدت کوتاهی اهمیت و موقعیت کنونی را به دست آورده است. قبل از تهران، شهر ری<sup>۵۱</sup> وجود داشت که قسمت کوچکی از آن در جنوب شهر تهران باقی مانده و روستای شاه عبدالعظیم<sup>۵۲</sup> گوشه ای از آن بوده است. شهر ری در این منطقه اهمیت بسیار داشته و در قرون وسطی معادل یک و نیم میلیون نفر در آن شهر زندگی می کردند و به قولی بزرگترین شهر در شرق بابل به شمار می رفته و همین موقعیت که بر سر راه هجوم مغولان به شرق آسیا قرار داشته، موجب نابودیش شده است.

آغا محمدخان قاجار<sup>۵۳</sup> نخستین پادشاه سلسله قاجاریه، پس از وحشی گری هایی



که در جنگ های داخلی ایران به خرج داده بود، در سال ۱۷۹۳ میلادی (حدود سال ۱۱۷۲ هجری شمسی) سلسله شاهنشاهی قاجاریه را که اکنون در کشور شاهنشاهی ایران سلطنت می کنند، به وجود آورد ولی جرات نکرد پایتخت را همان شیراز که قبلاً مرکز حکومت و سلطنت ایران و دور از منطقه اقامت ایلات و عشایر قاجار که ترک های طرفدار او بود - قرار دهد.

او تهران را انتخاب کرد تا بر فلات ایران تسلط داشته باشد و دروازه عبور از ارتفاعات البرز و راه ارتباطی خود با قبایل قاجار در سواحل جنوب شرقی دریای خزر

را هم کنترل و به راحتی حفاظت کند.

به این ترتیب هنگامی تهران پایتخت نامیده شد که تنها سه هزار خانه خشت و گلی درون یک حصار مخروبه، باقی مانده شهری را تشکیل می داد که سال ۱۷۲۳ میلادی (۱۱۰۲ هجری شمسی) توسط مهاجمان افغانی ویران شده بود. یک مسافر اروپایی که سال ۱۷۹۶ میلادی (۱۱۷۵ هجری شمسی) از تهران عبور کرده نوشته است:

«با همه تلاشی که آغامحمدخان قاجار، موسس باهوش و کاردان سلسله سلطنتی قاجار برای جلب نظر مردم و تجار و تولید کنندگان ایرانی، به منظور کوچ به شهر تهران و اقامت در پایتخت به خرج داده، جمعیت این شهر هنوز هم بیش از ۱۵۰۰۰ نفر نیست که تازه ۳۰۰۰ نفر از آنها سربازان مقیم پادگان نظامی هستند.»

بعدها وقتی که سلسله قاجاریه استحکام بیشتری یافت حصار گلی آن شهر ویران - که بیشتر به دهکده ای مخروبه شباهت داشت - فرو ریخت و تهران با سرعت عجیبی توسعه یافت که اینک حدود ۳۰۰ هزار نفر جمعیت دارد و گروهی از ملیت های مختلف و اتباع کشورهای خارجی هم در کنار مردم ایران در این شهر زندگی می کنند.

تهران امروز نه تنها شهر عمده ایران زمین است، یکی از شهرهای مهم دنیا به شمار می رود. تهران اینک شهر بزرگی است که با استقرار امنیت و برچیده شدن بساط هرج و مرج داخلی، همانند واشنگتن<sup>۵۴</sup> و پتروگراد<sup>۵۵</sup> توسعه یافته و به خاطر پیشرفت روسیه و تغییر مسیر مبادلات تجارتنی ایران با دنیای غرب، مرکز توزیع فرآورده های خارجی شده است. این همه نشانه آن است که ایران متحول شده کنونی که قسمت مهمی از پیشرفتش مرهون حکومت مقتدر قاجاریه است، آهنگ آن دارد که به یک قدرت سیاسی و اقتصادی در این منطقه دنیا، تبدیل شود.

### پای تخت محل استقرار تخت سلطنت

ایرانی ها تهران را پای تخت می نامند که به معنای محل استقرار پایه های تخت سلطنت است. تهران با توسعه قدرت سلاطین قاجاریه چنین مقامی به دست آورد و با تثبیت سلطنت شاهان قاجار، به تدریج بیشتر خوانین و روسای قبایل، اشراف و مالکین

بزرگ، فرماندهان نظامی و همچنین جاه طلبانی که آرزوی پیوستن به دستگاه سلطنت را داشتند، زندگی اشرافی خودشان را به شهر تهران منتقل کردند و گروه کثیری را هم به دنبالشان به این شهر کشاندند.

علاوه بر آن گروهی از شاعران و نویسندگان و هنرمندان و بازنشستگان نیز راهی پایتخت شدند و جمع کثیری از شعبده بازان، دلقک ها، خودفروشان و بالاخره مردم چاپلوسی که خواه ناخواه باید از طریق بدله گویی و هم نشینی با رجال و اشراف و خانواده سلطنتی زندگی کنند و از این طریق به دربار شاهی راه یابند، به آنها پیوستند.

در شهر تهران بزرگ، برای تجار و هنرمندان و صنعت کاران در سال های اخیر موقعیت های مناسبی پیدا شد و این طبقه از نقاط مختلف به پایتخت روی آوردند. اینکه نه تنها معروف ترین تجار در تهران اقامت دارند، صدای چکش صنعت کارانی که از شیراز و اصفهان به این شهر بزرگ آمده و سرگرم زرگری و مسگری و ساخت و فروش سایر صنایع دستی هستند، همراه با بوی تند محصولات پوست دباغی شده صنعت کاران همدان، فضای بازار تهران را پُر کرده است. بازار این شهر تاریخی و قدیمی علاوه از

صنایع ظریف و زیبای کار دست هنرمندان ایرانی، مملو از فرآورده های تازه صنعتی منچستر<sup>۵۶</sup>، بیرمنگام<sup>۵۷</sup> و مسکو<sup>۵۸</sup> است.

در تحولات تهران و مدرن کردن آن پادشاه مقتدر، ناصرالدین شاه قاجار، نقشی بسیار اساسی داشت. او ۴۷ سال عادلانه سلطنت کرد و به وسیله یک تندرو مذهبی که علیه او تحریک شده بود، به قتل رسید. او بارها به اروپا سفر کرد، از پیشرفت های دنیای غرب بهره گرفت و با ایجاد خیابان های وسیع و ساختمان های بزرگ و معرفی لباس جدید - کت شلوار برای مردان و لباس متحول شده پاله برای

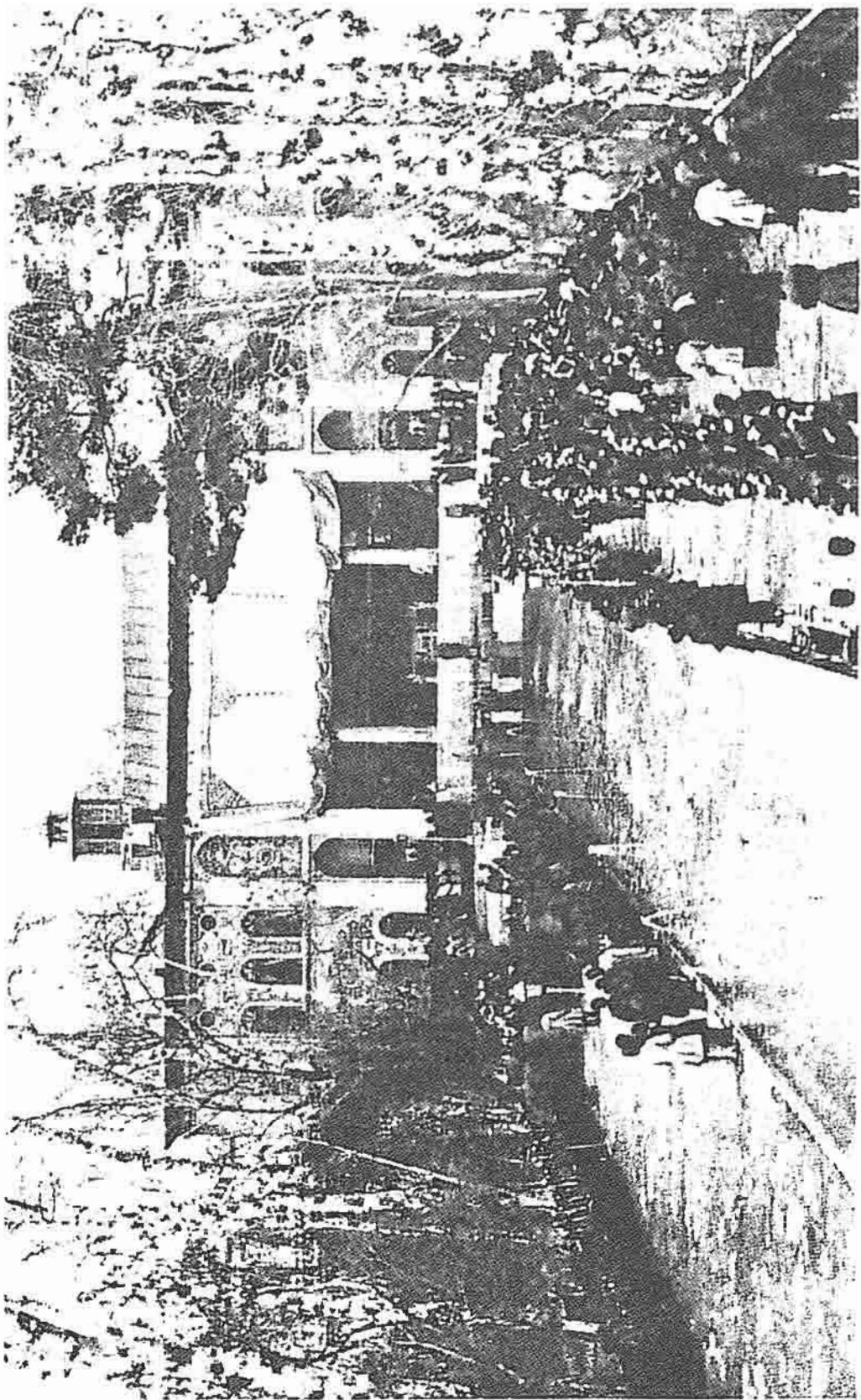


زنان - قیافه شهر تهران و مردم آن را تغییر داد. علاوه بر این در ایام سلطنت او بود که ایران با دنیای غرب رابطه بسیار نزدیکی پیدا کرد و بیش از ۱۲ سفارت خانه و کنسولگری در پایتخت ایران گشایش یافت.

تهران در دوران سلطنت معروف ترین پادشاه ایران - ناصرالدین شاه قاجار - به خاطر آرامشی که وجود داشت توسعه ای قابل توجه پیدا کرد و شهر قدیمی در خارج از حصار گلی چهارمیلی (حدود ۵/۶ کیلومتر) که دایره وار آن را احاطه کرده بود، گسترش یافت. حصار قدیمی شهر تهران از میان برداشته شد و روی خندق های قدیمی پر شده آن صدها خانه جدید احداث گردید و حصار گلی محکم تازه ای در اطراف شهر به وجود آمد که شباهت به شکل هشت ضلعی داشت. ۱۲ دروازه بزرگ و زیبا هم در اطراف محیط حصار دایره وار و ۱۲ میلی (۲۰ کیلومتری) شهر تعبیه شده بود، که اطراف آن را یک خندق عمیق و بزرگ ولی خالی از آب، فرا گرفته بود.

با این همه شهر جدید تهران باز هم تحمل حصار را نکرد و از دیوارها فراتر رفت تا آنجا که هم اکنون خانه های جدید بسیاری، خارج از حصار تازه ساخته شده و یا به سرعت در دست ساختمان است. خلاصه این همه نمودار آن است که آن حصار جدید تهران هم به زودی مانند بسیاری دیگر از آثار قدیمی شهرهای ایران فرو می ریزد و زمینه برای توسعه بیشتر پایتخت مدرن و پیشرفته امروزی ایران فراهم می شود.

متأسفانه با همه تحولاتی که در ایران و پایتخت زیبای آن تهران به وجود آمده به دلایل بسیار روشنی هنوز هم سازمان های توریستی دنیا، پایتخت ایران، تهران را در ردیف شهرهای توریستی دنیا در برنامه شان قرار نداده اند. ولی واقعیت این است که هرکس مختصری ناملايمات سفر را تحمل کند، می تواند دیداری خاطره انگیز از شهر تهران و سفری رویایی به ایران داشته باشد.



آئین سلام رسمی در حضور شاهنشاه ایران، کاخ شهری شاه ایران - کاخ گلستان<sup>۵۹</sup> - که جلوه خاصی دارد، در قلب تهران قرار گرفته. از این کاخ که یکی از چند کاخ شاهی است، در حال حاضر سازمان های دولتی استفاده می کنند.

## ایران همانند سوماترا

بیش از ۹۰ درصد از مسافران کشورهای غربی ناگزیر از طریق دریای خزر و شهر باکو<sup>۶۰</sup> در روسیه به ایران و پایتختش تهران می‌رسند، هرچند که این راه هم صد در صد مطمئن نیست. البته کسانی که خوش شانس باشند و در دوران صلح راهی این سفر شوند، با پشت سر گذاشتن شهر استانبول<sup>۶۱</sup> و دریای سیاه و از طریق تفلیس<sup>۶۲</sup> - که پایتخت جمهوری گرجستان روسیه است - با آسودگی خاطر به باکو خواهند رفت و از آن جا با یک کشتی کوچک زیبای بخاری متعلق به روسیه و با طی کردن دریای خزر به بندر انزلی در شمال ایران وارد می‌شوند.

شهر باکو مرکز جمهوری آذربایجان روسیه یکی از شگفتی‌های این کشور پهناور و اسرارآمیز است که تنها به دلیل داشتن منابع نفتی و وجود تاسیسات آن، اهمیت بسیاری در دنیا پیدا کرده است. با وجود آن که گروه کثیری از ملیت‌های مختلف نظیر تاتارها و ۵۷ تیره از قفقازی‌ها<sup>۶۳</sup> در این شهر بزرگ زندگی می‌کنند، به شهرهای پیشرفته غربی بیشتر

شباهت دارد و به هیچ وجه با شهرهای ایالت هم نام خودش در شمال غربی ایران — ایالت آذربایجان — قابل مقایسه نیست.

مسافر خارجی که به این ترتیب از دنیای غرب به بندر انزلی در شمال ایران می رسد خودش را در دنیای تازه ای احساس می کند که نوشتنی نیست. به اعتقاد و باور من عبور از دریای خزر در راه رسیدن به شمال ایران، همانند افسانه عبور از رودخانه ستیکس (STYX)<sup>۶۴</sup> است.

به طور کلی نخستین برداشت از ایران با آن چه قبلاً در ذهن یک مسافر غربی از این سرزمین نقش بسته، تفاوت بسیار دارد و دورنمای ایران در آغاز بیشتر یادآور سوماترا<sup>۶۵</sup> (SUMATRA) و میندورو<sup>۶۶</sup> (MINDORO) است، ولی به زودی چهره حقیقی سرزمین شیر و خورشید با نمودار شدن کمبودهای قابل توجه و بسیار برجسته ای که در همان نگاه اول مورد توجه هرکسی قرار می گیرد، واقعیت پیدا می کند.

چشم انداز زیبایی که نظر هر مسافر تازه وارد به سواحل ایران را با سرعت به خود جلب می کند، منظره کلبه های پوشالی و پشت بام خانه هایی است که از سفال های قرمز پوشیده شده اند. در حاشیه این خانه ها درختان تنومند و پر شاخ برگی سر به فلک دارند که نمای ظاهری جنگل های گسترده و تاریکند و بالاخره در قفای آنها کوه های بلند و افسانه سازی ایستاده اند که چون دیواره ای سر به فلک کشیده از عبور ابرهای باران زا به سوی کویر یعنی سرزمین واقعی ایران جلوگیری می کنند. این منظره که از دوردست و به هنگام نزدیک شدن به ساحل تماشایی است، برای همیشه در یاد مسافر باقی می ماند.

متأسفانه مسافر تازه وارد که هنوز در اندیشه مناظر بسیار زیبای پشت بام کلبه ها و سایه بان های پوشالی روستایی و در حال و هوایی دیگر است، با مردمی پژمرده، خسته، افسرده و نحیف (مالاریایی) روبرو می شود. او در عین حال که آن همه سرسبزی منطقه و فراوانی نباتات طبیعی را می بیند، از تماشای آن قیافه های زرد و خمود، ناراحت و سردرگم است. چرا که عده زیادی از این مردم کرجی های کوچکشان را به اسکله بسته منتظر تخلیه بار از درون کشتی به ساحل ایرانند و کمی دورتر از آنها گروهی ژنده پوش و نیم برهنه هم در انتظار ایستاده اند تا با خواهش و تمنا و التماس وسایل مسافران را به ازای دریافت مبلغی کم و ناچیز حمل کنند.

البته نزاکت افسران ایرانی هم که لباسی شبیه به فراک<sup>۶۷</sup> به تن دارند و کلاهی بلند به سر گذاشته اند، هنگامی ظاهر می شود که با پرداخت انعام کمی آن هم در حد پنج شلینگ (یک بیستم پوند انگلیس) به آنها محبت کنید. آن وقت است که یکی از آنها شما را در طی تشریفات عبور از گمرک خانه همراهی می کند.

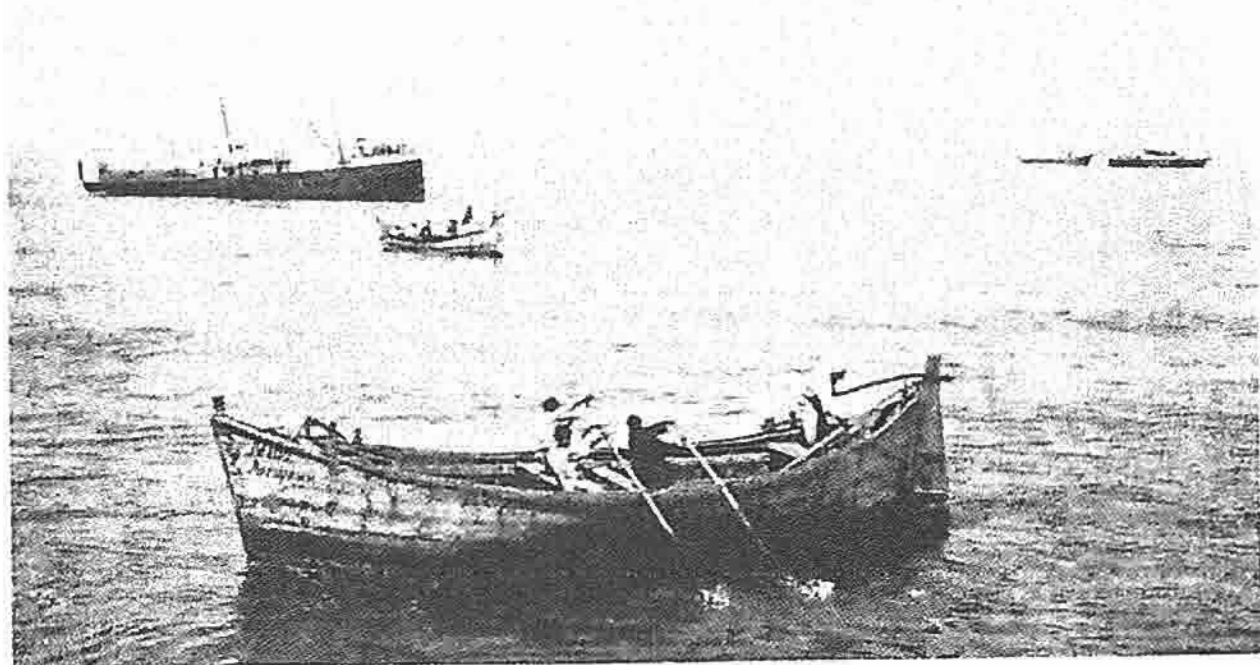
در نخستین دقایق ورود به خاک ایران در شبکه های روسی - که برابر سلیقه ایرانی ها تغییراتی در آنها داده شده - آماده اند و شما را در سرزمین ایران و به سوی نخستین شهر زیبای ایران که رشت نام دارد، به حرکت در می آورند.

گذشتن از حاشیه باغ های زیبا و معطر مرکبات، عبور از کرانه مرداب پوشیده از نیلوفر آبی و حرکت در میانه جنگلی از گل های شاداب و وحشی - که چون فرش ایرانی در سراسر آن پهن دشت گسترده است - هم زمان با شنیدن آوای مرغان خوش الحان و نوای آبشارهای طبیعی، به راستی نشاط بخش و مستی آور است و آن همه زمان را از یاد مسافر خارجی می برد، تا از بندر انزلی به رشت برسد.

بعد از طی بیست میل (حدود ۳۵ کیلومتر) شهر زیبای رشت پیدا می شود و مسافر با مجموعه مناظری طبیعی و چشم اندازهایی رنگارنگ و بسیار زیبا که فراموش نشدنی است روبرو می شود. مجموعه ای از زیبایی های طبیعی که در پیدایش و وجود آنها نه تنها انسان ها نقشی نداشته و ندارند، برعکس وجود تبیل و بی ارزششان در دامن آن همه زیبایی، با طبیعت هم آهنگ نیست.

باید توجه داشت که با حدود ۶۰ اینچ باران سالانه (حدود ۱۵۳ میلیمتر) این منطقه از ایران به باغ زیبا و سرسبز افسانه ای بهشت<sup>۶۸</sup>، تبدیل شده است. در عین حال که عده زیادی از انسان های با نبوغ ایرانی، با استفاده از افکار به راستی اسرار آمیزشان، شهری در دل این منطقه به وجود آورده اند که شصت هزار نفر در آن زندگی می کنند و محل سکونت آنها کلبه های پوشالی و خانه هایی است با سقف های پوشیده از کاشی های نیمه خام. خانه هایی که زیبایی خاص دارد ولی متأسفانه در حاشیه آنها و در کوچه های تنگ و باریک حفره هایی پر از گل و لای و مرداب مانند، وجود دارد.

این زیبایی فراموش نشدنی خلاف تخیلاتی خاصی است که یک مسافر تازه وارد، از ایران زمین دارد و به اعتقاد من بیشتر همانند افکار و اندیشه های مسافران امریکایی است که تحت تاثیر تخیلات شاعرانه آرنولد (ARNOLD)<sup>۶۹</sup> رفته بودند تا زیبایی نهر اسرار آمیز اُکسیوس (OXUS)<sup>۷۰</sup> را تماشا کنند که ناگهان با رودی گل آلود رو برو شدند.

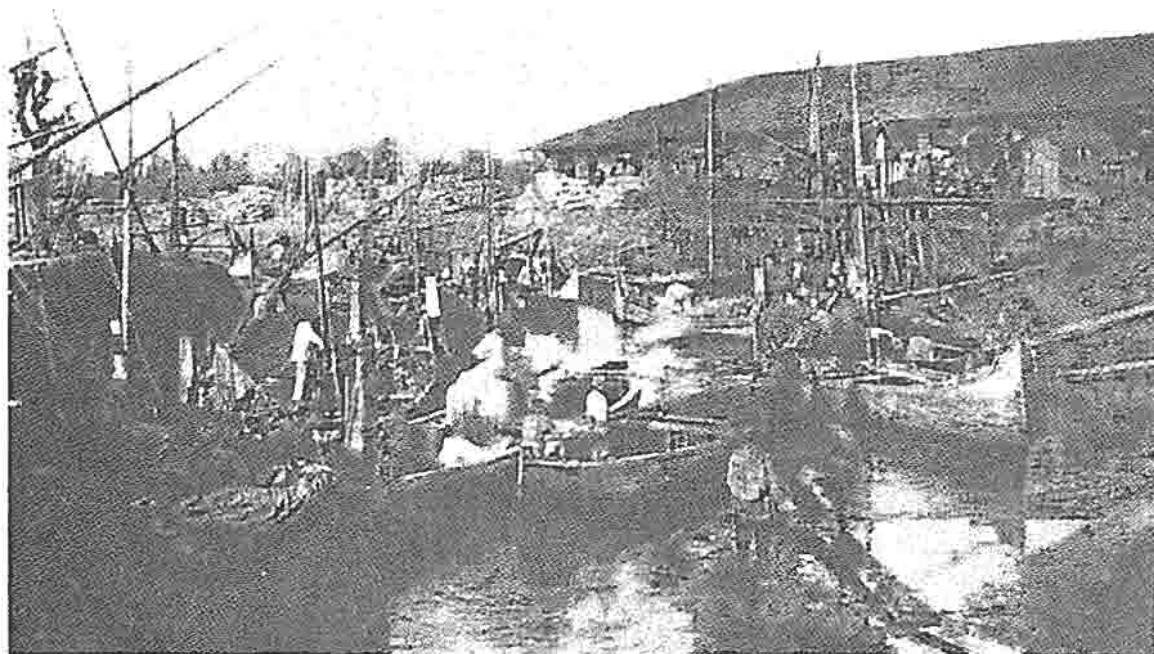


مرداب انزلی، بندرگاه اصلی ایران در دریای خزر. نخستین منظره جالبی که یک مسافر خارجی را به هنگام مسافرت با کشتی از باکوی روسیه به بندر انزلی در شمال ایران، سخت تحت تأثیر قرار می دهد، کلبه های بسیار زیبای پوشالی، سفال های قرمز سقف خانه ها، درختان پر شاخ و برگ جنگل ها و بالاخره کوه های پوشیده از ابری است که بر آن همه زیبایی سایه ای تماشایی افکنده است.



ژاندارم ایرانی با شمشیر کشیده و تفنگ حمایل.

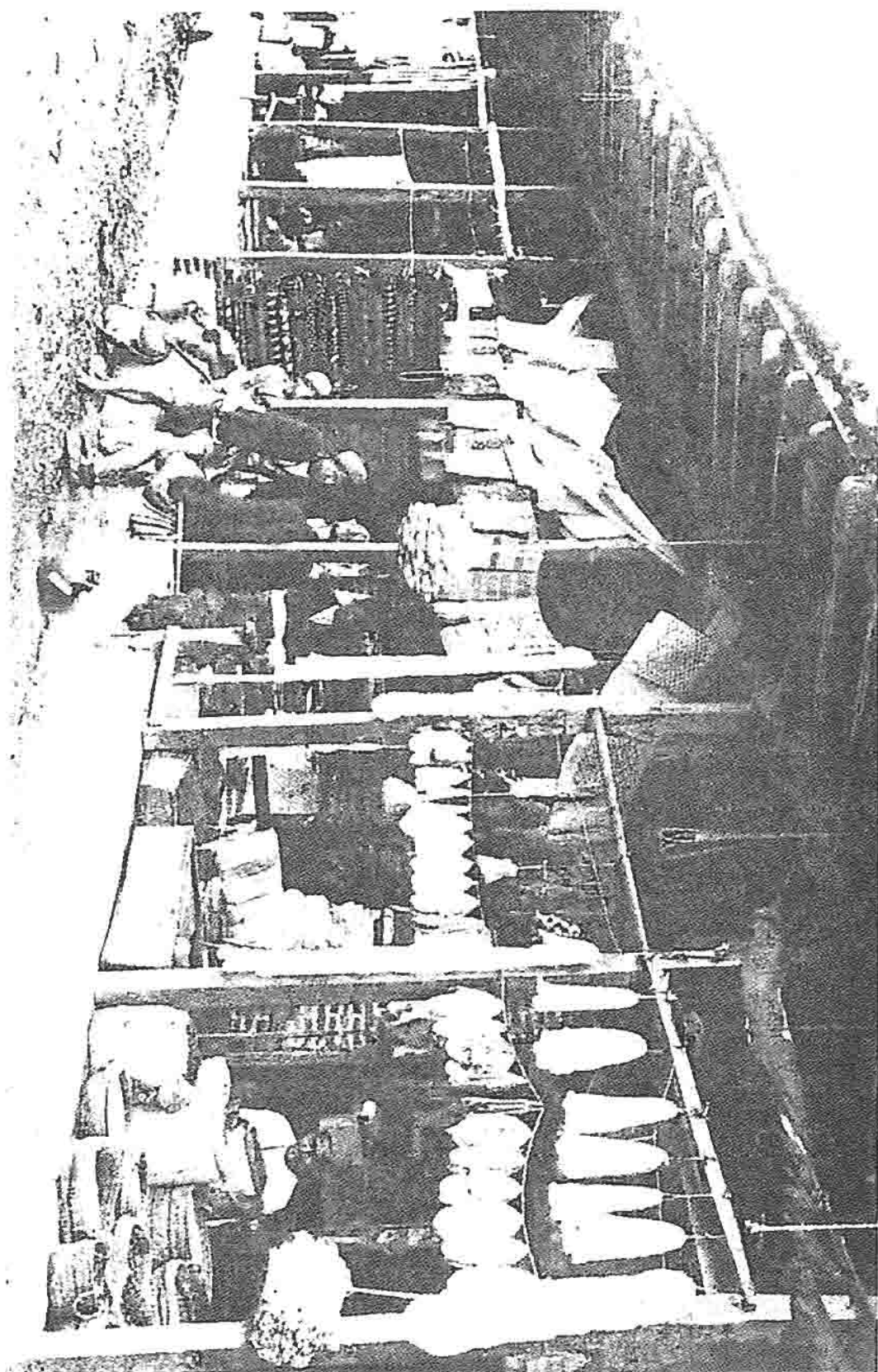
ژاندارمری ایران در حدود ۸۴۰۰ ژاندارم با لباس متحدالشکل نظامی دارد که در سراسر خاک پهناور ایران پراکنده و مشغول خدمت هستند. در عکس یک ژاندارم عضو ژاندارمری ایران مشاهده می‌شود که تفنگ خودش را حمایل کرده و با شمشیر کشیده به علامت خبردار ایستاده است. پلیس شهر تهران نیروی انتظامی دیگری است که در حدود سال ۱۹۱۳ میلادی (برابر ۱۲۹۲ هجری شمسی) توسط مستشاران نظامی سوئدی تشکیل شده و افراد آن که بهترین نیروی جدی، منظم و تعلیم دیده کشور شاهنشاهی ایران هستند، تعلیمات نظامی مورد لزوم را از افسران ورزیده و بسیار مطلع سوئدی به خوبی آموخته‌اند. علاوه بر این دو نیروی متشکل نظامی، ارتش ایران را می‌توان نام برد که افراد آن قزاق نام دارند. این نیرو توسط روس‌ها تشکیل شده است و مسئول اداره آن هم افسران ورزیده روسی هستند.



قایق‌های محلی در بندر پیر بازار. انتهای مرداب انزلی، جایی است که بارها توسط قایق از کشتی تخلیه می‌شود و وسیله کارگران به بازارهای ایران در تهران و سایر شهرها می‌رسد.



یک کلبه روستایی نزدیک رشت، از دیرباز، آب عامل اصلی حیات روستاهای ایران زمین بوده است. مردم ایران با منحرف کردن آبهای کوهستانی به وسیله نهر و حفر چاه و کانال زیرزمینی (قنات)، کویر خشک و بی‌آب و علفشان را به بهشت سرسبز و زیبایی تبدیل می‌کنند.



بازار رشت. مغازه‌های کوچک و روبه‌خیابان است و فروشندگان محلی می‌نشینند که همه چیز در دسترس باشد.  
رشت با شصت هزار نفر جمعیت، سقف‌های کاشی، کوچه‌های باریک و مناظر زیبایش، دیدنی است.

## سفر رویایی در پرتو ماه

مسافرت در دل کوهستان های خشک و سر به فلک کشیده ایران زمین با همه حال و هوا و هیجان غیر معمولی که دارد، حتی با پرداخت هزینه سفری برابر ۵۰ سنت برای هر میل (نیم دلار برای بیش از یک و نیم کیلومتر) ارزشمند است. برای آغاز سفر، نخستین محلی که مسافران خارجی ناچار باید توقف کنند تا وسیله نقلیه ای از راه برسد، اداره پست یا چاپارخانه است.

گاری تنها وسیله نقلیه ای است که مسافران خارجی ناگزیر باید از آن استفاده کنند، اگرچه این گاری هم که روزگاری در ایران یک وسیله راحت و تجملی بوده اینک - حداقل برای یک مسافر اروپایی - آزار دهنده و سفر با آن به راستی طاقت فرسا است. چرا که مسافر ناچار است کنار یا روی چمدان هایش که هریک در گوشه ای قرار گرفته اند، بنشیند و یا شاهد نشستن دیگران روی اثاثیه اش باشد.

گاهی هم به دلیل کمبود جا چمدان های مسافران را در اطراف دیوارهای گاری و در

میان اثاثیه سایر مسافران - که اغلب سخت و خشن هستند و موجب خرابی چمدان های مسافران خارجی می شوند - با طناب می بندند و حرفی هم نمی توان زد.

به هر حال هنگام حرکت که فرا می رسد مردی خشن که چهره آفتاب خورده خود را با پارچه سیاهی پوشانده و در ساعات نخست به نظر یک مسافر غربی ناآگاه، فردی غیر عادی و مشکوک است، با سطلی آب چرخ ها و بدنه گاری خود را روغن کاری می کند و سپس در جایگاه راننده گاری قرار می گیرد.

او با نگاهی مخصوص ابتدا همه مسافران را از نظر می گذراند و پس از آن از زیر کلاه نمدی کاسه مانندش، لحظه ای به چهار اسبی که پهلوی به پهلوی به گاری بسته شده اند، خیره می ماند. پس از آن به صورتی ناگهانی و با فریادی که می کشد، اسب ها حرکتشان را آغاز می کنند. آن زمان است که مسافران با شنیدن صدای تق و تق چرخ های گاری، احساس می کنند سفرشان آغاز شده و در حال عبور از جاده ای خاکی هستند که به سوی تهران پایتخت ایران کشیده شده است.

فاصله زمانی مسافرت با گاری پستی از شهر رشت تا پایتخت ایران - تهران - اگر به صورت معمولی و بدون توقف طی شود، بیشتر از ۳۶ ساعت نیست ولی در حالت معمولی این سفر دو برابر آن طول می کشد. زیرا در فاصله هر شانزده میل (حدود ۲۷ کیلومتر) گاری جلوی یک چایخانه - که مردم ایران آن را قهوه خانه می خوانند و قهوه ای هم ندارد - توقفی طولانی و خسته کننده دارد که ظاهراً برای تعویض اسب ها و گاه راننده است. ولی دلیل اصلی این توقف برای جای خوردن و چقی کشیدن و در صورت نیاز استعمال تریاک به وسیله راننده است و تنها با یک کلمه بیخشید، هم مسئله به راحتی حل می شود و کسی اعتراضی ندارد.

دوستان ایرانی به ما گفتند که در ایام بهار و تابستان که هوا مناسب است، گاهی که راننده گاری احساس خستگی می کند، در حاشیه جاده نیز توقفی دارد. او روی یک زیلو و در هوای آزاد ساعتی به استراحت می پردازد و پس از آن اگر سر حال باشد با جای و قلیان پذیرایی مختصری از خودش می کند و به راه می افتد. خلاصه این که اگر گاری به علت خواب رفتن راننده در طول سفر، به دره سقوط نکند و همه چیز به خوبی و خوشی بگذرد، سرانجام به حاشیه شهر تهران خواهد رسید.

## خانه ببر هیرکانیان

به این ترتیب سفر دور و دراز و رویایی خودمان را در سرزمین ایران آغاز می کنیم و بالاخره پس از مدتی از هوای دم کرده و مرطوب سرزمین مزارع برنج می گذریم و به حاشیه جنگل های مخوف و تاریک که مخفی گاه حیوانات وحشی است، می رسیم. گاری ما با چرخ های خسته و ناتوانش ناله کنان راهی را در میان جنگلی که دیوارهای سبز آن سر به فلک کشیده اند، باز می کند و پیش می رود.

وقتی که سر راه تری چند از شکارچیان ایرانی را - که پلنگی وحشی شکار کرده اند - می بینیم، خانه ببر هیرکانیان<sup>۱</sup> را به یاد می آوریم و این مطلب که در جنگلی وسیع هستیم، جنگلی بزرگ و نامی که در دامنه های البرز - کوه سر به فلک کشیده و نامی - گسترده است و بیرهایی را در دامن سبز خود می پرورد که روزگاران در صحنه های نمایشی امپراطوران روم، مورد استفاده قرار می گرفتند.

بعضی از اوقات مسیر ما از کنار سپید رود است و این رودخانه را که از ارتفاعات بلند راه خود را به سوی خزر گشوده و خروشان و غرور آفرین پیش می رود، خوب تماشا می کنیم. هر چه جلوتر می رویم شیب جاده بیشتر می شود و گاری به سختی خود را در دامنه کوه بالا می کشد، ولی به تدریج که جنگل تاریک را پشت سر می گذاریم و به باغستان ها یا جنگل های انگور می رسیم، راه بهتر می شود و گاری آرامش پیدا می کند. در میان موستان ها - که بوته هایش غرق انگور آب دار و خوشمزه هستند - گاه و بیگاه درختان زیتونی هم دیده می شود، که پر بارند.

سر راهمان به هر آبادی که می رسیم عده ای مردم ژنده پوش که در حاشیه جاده ایستاده اند، به ما خیره می شوند. هر چه از شمال ایران دور می شویم مناطق مسکونی کمتر دیده می شود و تنها در کنار جاده تعدادی معدود کلبه فقیران و مستمندان بیمار به چشم می خورد. باید توجه داشت که به هر حال عبور از جاده ای سنگی آن هم در ارتفاعات بالای کوهستان، سخت است و گاری خسته و فرسوده وقتی به مرتفع ترین نقطه راه می رسد - که ۷۰۰۰ فوت (تقریباً ۲۱۳۰ متر) از سطح دریا ارتفاع دارد - نفسی به راحتی می کشد و ناله اش کمتر می شود.

## سفری در سایه مهتاب

هر قدر سفر در راه های ایران در طول روز جالب و خاطره انگیز است، ادامه اش در دل شب، آن هم در میان تاریکی، برای یک مسافر غربی عجیب و غریب می نماید. ما که برای نخستین بار به سفری در دل کوه های ناشناخته می رفتیم، وقتی پس از توقف کوتاها مان - در پست خانه یا چاپارخانه - شنیدیم که باید شبانه حرکت کنیم، موضوع به نظرمان مشکوک آمد، بخصوص که از سوز سرما ناراحتی زیادی کشیده بودیم. با این همه چون دریافتیم رفتن و ماندنمان تفاوتی ندارد و آرامش و امنیت مورد نظر ما در کار نیست، سوار شدیم، در عین حال که نگران حوادثی غیر مترقبه بودیم.

صرف نظر از این نگرانی که کم کم رفع شد و از شک بیرون آمدیم، سفر رویایی ما در زیر نور مهتاب، از هر جهت زیبا، خاطره انگیز و آرامش بخش بود. ماه تابان که به آرامی در دل آسمان پرستاره ایران، سفر می کرد، جاده پیش پای ما را به خوبی نور باران کرده بود. در گوشه و کنار توده های باقی مانده برف، زیر اشعه ماه و در دل دشت و دمن تابلویی بس بدیع و نقره ای رنگ پیش چشمان خسته و بهت زده ما مجسم ساخته بودند.

دیری نباید که با گذشت زمان، ماه در پس قله های دوردست پنهان شد ولی هنوز جلوه تماشایی ستارگان در دل آسمان، سوز سرما را قابل تحمل می کرد و صدای یک نواخت تق تق چرخ های گاری به یادمان می آورد که خواب نیستیم و در مسیر جاده رشت به تهران - سوار بر گاری اسبی و در میان شاه راهی جدیدالتاسیس - به سوی تهران پایتخت ایران پیش می رویم.

کم کم نسیم ملایم سحری شروع به وزیدن کرد و من که خسته و فرسوده در حالتی میان خواب و بیداری قرار گرفته بودم، دچار رویایی شدم که خیال انگیز و در عین حال وحشتناک بود. شنیدن صدای موزیکی غیر طبیعی و در عین حال گوش نواز که از دوردست می آمد و تا آن ساعت نظیرش را نشنیده بودم، همه وجودم را تحت تاثیر قرار داد. چون به خود باز آمدم دریافتم صدای زنگ داری که همراه طنین خاص و رویا انگیز شنیده ام، واقعی است. هر قدر پیش می رفتیم صدای موزیک که آهنگ آن آرامشی خاص در برداشت، واضح تر و دل انگیز تر می شد.

کم کم قافله شتری خیال انگیز - که در یک سرزیری تند و از میان آب رفت های خشک می گذشت - پدیدار شد. ذوق زده و آشفته حال، آوای زنگ شتران را که با آهنگ قدم برداشتن آن ها هم آهنگ بود، با همه وجود پذیرا شدم و سیمای واقعی و افسانه ای ایران را در سایه روشن حرکت کاروان و در دل بیابان و حاشیه تپه، نه تنها در نظر مجسم کردم که به راستی آن را دیدم و در حالتی روحانی فرورفتم.

با روشن شدن هوا، صحرایی قهوه ای رنگ و زیبا در دامنه لخت کوهستان های جنوبی البرز کوه که تا بی نهایت گسترده بود، به صورتی هویدا شد که گمان بردم مرزش نامعلوم است. در قسمت های جنوبی این صحرای گسترده چاه های قنات آب طوری در خطوط مستقیم و پشت سر هم صف کشیده بودند، که به نظر می رسید از دامنه صحرا به سوی ارتفاعات در حال حرکتند. با گذشتن از کنار این ردیف چاه های قنات به باغ های میوه ای رسیدیم که اطراف آنها را دیوارهای گلی فرا گرفته بودند و وقتی از میانشان گذشتیم ناگهان حصار گلین شهر قزوین نمودار شد.

بعد از گذشتن از دروازه شهر قزوین، جاده باریک شاهراهی که از رشت تا قزوین در آن رانده بودیم، به یک خیابان وسیع و تماشایی متصل شد که درختان زیبایی بر آن سایه افکنده بودند. در انتهای آن خیابان ساختمان بزرگ و تزیین شده ای جلب توجه می کرد، که معلوم شد پست خانه یا چاپارخانه است. چاپارخانه شبیه هتلی هم در کنارش داشت که برای استراحت مسافران اختصاص داده شده بود، تا افراد خسته و درمانده بعد از مسافرتی سخت و طاقت فرسا بتوانند برای اولین بار در خاک ایران به راحتی روی تختی دراز بکشند و چیزی شبیه غذای اروپاییان بخورند.

### به سوی تهران

از قزوین که به سوی تهران حرکت کردیم تقریباً ۹۰ میل (حدود ۱۵۵ کیلومتر) راه در پیش داشتیم و قسمتی از آن از میان دشت قهوه ای رنگی می گذشت که بی آب و علف و بیشتر پوشیده از سنگ های مختلف برآمده از دل خاک بود، ولی زمین طوری مسطح به نظر می آمد که تا انتهای جاده را - تا آنجا که چشم کار می کرد - تماشا می کردیم.

جاده از حاشیه کوهستان عبور می کرد و تنها علامت رسیدن به یک شهر مهم ترافیک بسیار مختصر آن بود. به این ترتیب که کاروان های شتر و قاطر و گاری های خیلی قدیمی، همراه با اشخاصی که با قیافه های عجیب و غریبشان هدایت آنها را به عهده داشتند، گاه و بیگاه سر راه سبز می شدند. همچنین دسته دسته روستاییانی در مسیر راه در حرکت بودند که وسیله الاغ های پر زور و زرنگشان، محصولات کشاورزی را برای فروش به شهرهای نزدیک حمل می کردند.

در طول راه به ندرت یکی دو خانواده ایرانی را هم دیدیم که در حال کوچ به شهر بودند. رئیس خانواده با قاطر یا الاغ حرکت می کرد و روی تعدادی قاطر خورجین هایی قرار داشت که پر از لوازم مختلف بود. همسر خانواده روی یک گاری که در عقب می آمد نشسته و رویش را سخت بسته بود. بچه های کوچک روی لحاف و زیلوهای داخل گاری نشسته و تعدادی نوجوان هم سوار الاغ بودند که در حاشیه کاروان دهانه آنها را دیگران به دست داشتند.

### تغییر ناگهانی قیافه کویر

در ایران زمین و به هنگام عبور از حاشیه یا میانه کویر، رسیدن ناگهانی به یک شهر آن قدر با سرعت اتفاق می افتد، که برای مسافر باور کردنی نیست. ما در چنین حال و هوایی بودیم که ناگهان خود را در آستانه ورود به شهر تهران یافتیم و ذوق زده شدیم که بالاخره با سلامتی به مقصد اصلی رسیده بودیم.

در ابتدای ورود کاشی های زیبا و رنگارنگ دروازه و مناره های زیبایش - که با نهایت ظرافت و دقت کاشی کاری شده بودند - بیش از هر چیز دیگر توجه ما را به خود جلب کرد. بالای در آهنی ورودی دروازه و در سقف و حاشیه دالان ورودی دروازه هم کاشی های بسیار زیبایی نصب شده بود که گفته می شد در رابطه با اعتقادات مذهبی ایرانیان است. دیوارهای دروازه نیز به همان صورت و با ظرافت خاصی غرق در کاشی الوان بود و منحنی ایوان های زیبای آن بیش از همه چیز جالب توجه بود.

باید اذعان کرد که به راستی پایتخت ایران - تهران - از شهرهای زیبا و معروف جهان

است که بین خاور دور و خاور نزدیک قرار دارد. بدیهی است تهران را از جهات مختلف نباید و نمی توان با شهرهای بزرگ اروپا یا امریکا مقایسه کرد ولی تهران زیبایی هایی خاص خودش دارد که یک مسافر غربی را به خوبی راضی می کند تا آنجا که از سفر به ایران و دیدار تهران احساس خشنودی دارد.

این نکته مهم نیز قابل ذکر است که ایران در عین حال که شرق و غرب عالم را به هم متصل می کند، خود با شرق یا غرب مخلوط نشده و برای خودش ایران باقی مانده است. در ضمن مردم ایران با همه آن که مورد هجوم اقوام مختلف بوده اند، هنوز ایرانی هستند و به زبان خودشان سخن می گویند. ایرانیان که مردمی با هوشند، موفق شده اند آداب و رسومشان را از گزند آن همه حوادث تلخ و شیرین حفظ کنند. هرچند با نفوذ دین اسلام قسمتی از آیین های باستانی، تا حدودی با آداب و رسوم مهاجمان مخلوط شده است.



شاهراه انزلی به رشت، مسافران رشت به تهران، معمولا میر این جاده زیبا را با درشکه های زیبای طرح روسی طی می کنند و از نزدیکی باغات زیبا و معطر مرکبات، حاشیه مرداب پوشیده از نیلوفر و وسط جنگل سرسبزی که پر از گل های رنگارنگ است، می گذرند و نغمه دلنواز پرندگان زیبا را هم می شنوند و در عالم رؤیایی لذت می برند.



فروشنده دوره گرد ایرانی. او لنگ حمام دستباف نخی به دوش دارد و برای فروش به خانه ها می رود. مردان ایرانی نمونه این لنگ ها را به کمر بسته لخت از حمام عمومی بیرون می آیند و این کاری معمولی در این سرزمین است.

## درونِ حصارِ تهران

هیجان انگیزترین و جالب ترین صحنه برای یک مسافر خارجی هنگام ورود به تهران - پایتخت ایران - ، خیابان های عریضی است که در حاشیه آنها درختان زیبایی سر به فلک کشیده و همانند سقفی بر خیابان ها سایه افکنده اند . در دو سوی این خیابان ها باغ و خانه هایی قرار گرفته اند که بیشتر به قصر شباهت دارند . ولی دیوارهای بلند گلی که در چهار سوی این بناها و باغچه ها حصاری ایجاد کرده اند، درون این قصرها را از چشمِ عابران کنجکاو خارجی پنهان نگاه می دارد .

متأسفانه سر و صدا و نمایش فقر و پریشانیِ عابران در خیابان های تهران که به اصطلاح خود ایرانی ها از در و دیوار می ریزد، با این همه عظمت و زیبایی هم آهنگی ندارد . در عین حال همین تضادها که در محیط ایران وجود دارد، خود به خود خاطره ای در یاد ماندنی از ایران و ایرانی برای مسافران غربی است .

خانه های طبقه متوسط جامعه که معمولاً یک و گاه دو طبقه است ، بیشتر از خشت و

گل خام ساخته شده، ولی قسمتی از این دیوارها و سر در ورودی همان خانه های کوچک و هم چنین خانه های اعیانی با گچ، سفید کاری شده و کرباس وردوی خانه ها و قصرها گچ بری زیبایی هم دارد که اغلب با کاشی های آبی و خوش رنگ نیز تلفیق شده است. گاهی از روزن دیوار و قسمتی از آن که فرو ریخته و یا از میان درهای نیمه باز، درون بعضی خانه ها را می توان دید و داخل حیات های قصر مانند را که اغلب باغچه ای پر از گل و حوض و فواره های سنگی زیبا دارند و هم چنین شاهزادگان و اعیان مقیم آن خانه های افسانه ای را از دور تماشا کرد.

در خیابان های زیبای تهران گاه صحنه هایی دیده می شود که مسافر غربی می پندارد در یک روستای بزرگ زندگی می کند. از آن جمله در گوشه و کنار اغلب خیابان ها گاری و درشکه های گوناگون و رنگارنگ ولی فرسوده در حال حرکتند. فروشندگان دوره گرد برای عرضه کالا فریاد می کشند و از سویی به سویی می روند و در کنار آنها هر گوشه ای گدایی سمج با آه و ناله تقاضای کمک دارد. به راستی می توان گفت که حصار و دیوار گلی خانه ثروتمندان، مرزی است مطمئن که زندگی مدرن امروزی رجال و اعیان و دنیای مردم عقب مانده و فقیر پایتخت ایران را از هم جدا ساخته است.

قسمت شمالی شهر تهران که تقریباً تازه ساز است و وسیله تحصیل کرده های دنیای غرب طراحی و ساخته شده، به کلی با قسمت جنوبی شهر تفاوت دارد. این قسمت از شهر دارای چند خیابان عریض و نوساز است که با درخت های بسیار زیبا ترین شده اند. همه درخت های این خیابان ها را در یک زمان، با دقت، یک نواخت و در یک ردیف کاشته اند. این منطقه با سایر قسمت های شهر قابل مقایسه نیست و خیابان های تازه ساز، آن ناحیه را از سایر مناطق شهر متمایز ساخته است.

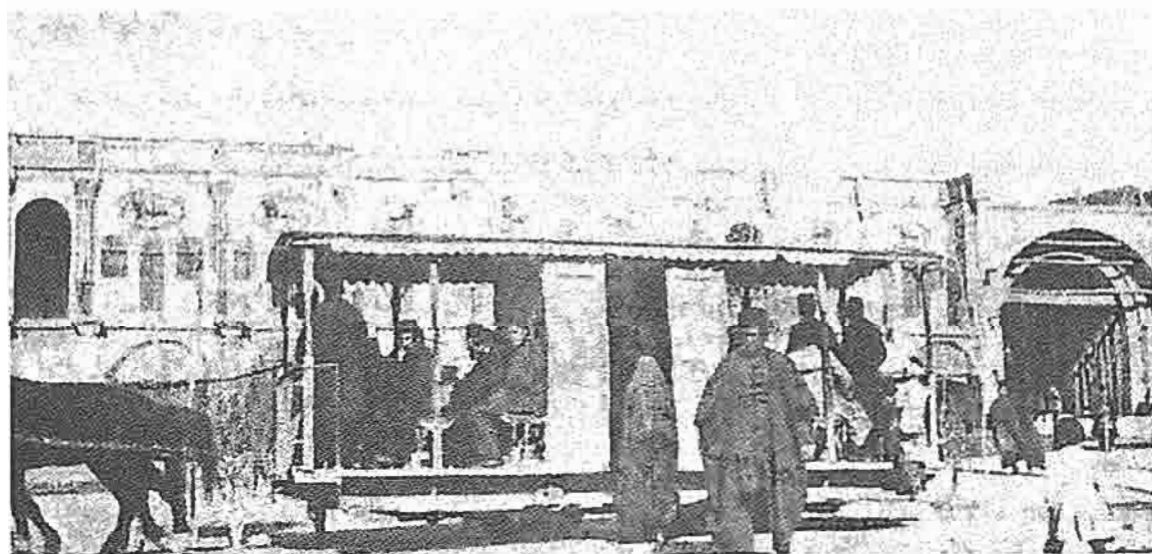
تراموای اسبی جدیدی از وسط خیابان های این منطقه عبور می کند و چراغ برق، شب هنگام آن ناحیه را روشن و منور می سازد. در ضمن چند سینما و هتل در این قسمت شهر وجود دارد و فروشگاه های خوبی به سبک اروپا ساخته اند، که اغلب نمایندگی اجناس اروپایی را دارند. تعدادی ساختمان با معماری نیمه غربی هم در حاشیه همین خیابان های شمالی شهر، دیده می شود.

در همین قسمت شهر علاوه بر خانه جمعی از ثروتمندان، چند ساختمان دولتی هم

وجود دارد. سفارت خانه های خارجی، منازل خارجیان، تعدادی از تجارت خانه های اروپایی هم در این منطقه کنار هم مستقر شده اند. مدرسه بزرگ میسیون امریکایی، بیمارستان امریکایی ها و بالاخره مرکز تدریس زبان انگلیسی وابسته به امریکایی ها در همین بخش شمالی شهر تهران است.

قسمت جنوبی پایتخت ایران - تهران - یک شهر قدیمی است که به همان صورت سابق باقی مانده. متاسفانه بازارهای طولانی و خیابان های کم عرض، پر پیچ و خم و کثیف این ناحیه از تهران، مرکز اجتماع رُنده پوشان فقیر و بیچاره است. دیوار خانه های حاشیه این خیابان ها هم خیلی بلند است ولی هیچ پنجره ای در آنها تعبیه نشده.

روی هم رفته قیافه مردم ستم دیده این قسمت شهر که خیره خیره به یک خارجی نگاه می کنند، نمودار مریضی، پریشانی و درماندگی آنها است. خلاصه این که همه آن دیدنی ها تصویری واقعی از چهره حقیقی اکثریت مردم شهرنشین ایران را نشان می دهد.



جدیدترین تراموای شمال شهر تهران. خیابان های عریض، چراغ برق، سینماهای مدرن، فروتگاه هایی به سبک اروپا با نقشه و استیل نیمه غربی و نیمه شرقی، به این قسمت از پایتخت جلوه داده اند. شمال تهران با بخش جنوبی و قسمتی که بازارهای طولانی و خیابان های کم عرض دارد و دیوار گلی، خانه ها را در بر گرفته، تفاوت دارد.

که هنوز با زندگی غربی و تمدنِ امروزی دنیا آشنا نشده و به همان صورت به یادگار از قرون و اعصار گذشته، دست نخورده باقی مانده اند.

### میدانِ توپخانه قلبِ طپنده تهران

شهر تهران در چهار سویِ میدانی نسبتاً بزرگ قرار گرفته که توپخانه نامیده می شود. این میدان روزگاری محلِ استقرار توپ های نظامی ارتش ایران بوده و به مرور زمان به یک پارک عمومی تبدیل شده است. هنوز هم تعدادی توپ کهنه و قدیمی مسخره را که از جنگ های دیرین باقی مانده، در اطراف این میدان به نمایش گذاشته اند.

در ضلع شرقی میدان توپخانه دفتر مرکزی بانک شاهی<sup>۷۲</sup> - که توسط ماموران انگلیسی اداره می شود - قرار گرفته است. بنای این بانک معروف ترکیبی از معماری ساختمان های ایرانی است که به شیوه و سبک اروپایی ساخته شده و در نگاه اول توجه یک خارجی را جلب می کند. در سه ضلع دیگر این میدان ساختمان سربازخانه است که نمای بیرونی آنها با جلوه و زیبایی بنای بانک، هم آهنگی ندارد.

تمامی شش خیابان مهم شهر تهران به صورت زیبایی از این میدان آغاز می شوند. در شمال شرقی خیابان لاله زار است که مرکز داد و ستد و تجارت به شمار می رود و به سوی شمال شهر ادامه دارد. ادارات پست و گمرک هم در حاشیه لاله زار ساخته شده اند. خیابانی که از شمال غربی این میدان جدا می شود، خیابان علاء الدوله<sup>۷۳</sup> است. در این خیابان تعدادی از سفارت خانه ها و دو هتل تازه ساز - که به سبک هتل های اروپایی ساخته شده - جلب توجه می کنند.

خیابان دیگری هم از جنوب شرقی<sup>۷۴</sup> میدان توپخانه به سوی بازار کشیده شده که خیابانی است شلوغ و پر آمد و رفت. خیابان اصلی و مهم شهر هم از جنوب غربی میدان توپخانه آغاز می شود و الماسیه<sup>۷۵</sup> نام دارد. الماسیه خیابانی است نسبتاً عریض که درختان زیبایی بر آن سایه افکنده اند. در اطراف این خیابان که تا کاخ سلطنتی ادامه پیدا می کند، اداراتی نظیر تلگراف خانه، ضراب خانه، وزارت امور خارجه، کالج سلطنتی و چندین ساختمان دولتی دیگر اسقرار یافته است.

دو خیابان دیگر هم از این میدان معروف - توپخانه که قلب پهنده تهران است - جدا می شوند که یکی به سوی شرق و دیگری به طرف غرب می رود<sup>۷۶</sup> و هر دو خیابان، مرکز عبور تراموای تهران است.

یک مسافر تازه وارد خارجی از تماشای آب روان تمیزی که در چهارسوی باغ های زیبا و در تمامی کاخ های سلطنتی ایران جریان دارد و در کانال های روباز از سویی، به استخرهای بزرگ سنگی و فواره دار، می ریزد و از سوی دیگر خارج می شود، به راستی لذت می برد. در مورد ساختمان کاخ های سلطنتی تذکر این نکته مهم ضروری است که هرچند ساختمان کاخ ها از نظر طرح و نقشه در خور توجه نیست، با این همه به خاطر نمای تماشایی و تزیینات زیبای روی دیوارهای آنها و از همه اینها مهمتر کاشی کاری و گچ بری هایی که دارند، تماشایی و جالبند.



زنان ایرانی در میان چادر. همه زنان ایرانی اعم از زنان ایرانی مسلمان یا زنان ایرانی مسیحی در بیرون از خانه و تمامی مجامع عمومی، چادر به سر دارند، در حالی که این نمونه پوشش خاص زنان مسلمان است ولی همه زنان ایرانی مسیحی ناگزیر و مجبور هستند که برای رعایت حال مسلمانان ایران از این پوشش اسلامی استفاده کنند.

موزه سلطنتی شهر تهران هم محلی دیدنی است و ارزش یک نوبت بازدید را دارد. در این محل اشیاء به ظاهر جالب و ارزان قیمتی نظیر آگهی های تبلیغاتی مربوط به چرخ خیاطی و ساعت های مکانیکی، را در کنار اشیاء بسیار قیمتی و بی نظیر قرار داده اند. اشیائی همانند شمشیر تیمور لنگ<sup>۷۷</sup>، جواهر ارزشمند کوه نور<sup>۷۸</sup> و تاج سلطنتی گهرنشانی که نادرشاه افشار پس از فتح هندوستان، با خود به ایران آورده است.

به طور کلی تهران پایتخت ایران، در مقایسه با شهرهای پیشرفته امروز دنیا شهری عقب مانده به شمار می رود، در عین حال که به عنوان یک شهر قدیمی و اصیل ایرانی هم نمی توان از آن یاد کرد. در تهران بناهای باستانی و حتی مسجد یا مدرسه ای قدیمی که سابقه و موقعیتی تاریخی داشته و مشهور باشد، وجود ندارد. اگر چه نمونه های بسیاری از ساختمان مساجد و مدارس تازه ساز را در گوشه و کنار شهر تهران می توان دید.

بهترین مسجد و تنها مدرسه معروف و نسبتاً تاریخی شهر تهران، مسجد عالی سپهسالار<sup>۷۹</sup> است که توسط یکی از نخست وزیران سابق ایران - سپهسالار<sup>۸۰</sup> - ساخته شده و در شمال شهر تهران قرار دارد و در کنار کاخ بهارستان<sup>۸۱</sup> است. کاخ بهارستان هم که ساختمانی زیبا و ارزشمند است، تا قبل از انقلاب مشروطیت ایران که در سال ۱۹۰۶ میلادی (۱۲۸۵ هجری شمسی) اتفاق افتاد، دفتر و منزل شخصی سپهسالار بود. پس از پیروزی انقلاب و استقرار مشروطیت، این کاخ در اختیار دولت و یا به قولی ملت، قرار گرفت و به محل تشکیل جلسات مجلس شورای ملی ایران اختصاص یافت.

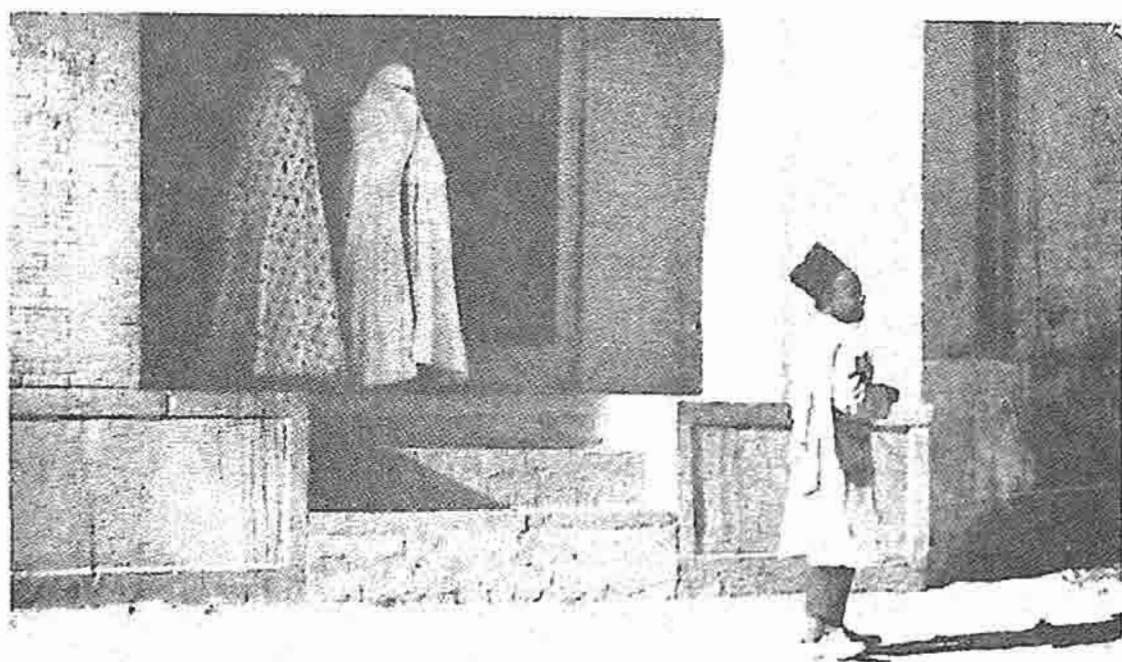
### پایگاه هوایی تهران

منطقه جالب شهر تهران، میدان مشقی است که در مرکز شهر قرار دارد و حدود ۱۳ هکتار (۱۳۰۰۰۰ متر) است<sup>۸۲</sup>. این میدان که روزگاری مرکز تمرین سربازان بوده و تا میدان توپخانه فاصله چندانی ندارد، بزرگ ترین میدان دنیا است که فعلاً برای مسابقات ورزشی از آن استفاده می شود. بسیاری از جوانان ایرانی روزانه در این میدان بازی فوتبال را - که توسط غربی ها به ایران آمده - تمرین می کنند. جالب این که میدان، مرکز و پایگاه هوایی تهران هم هست و هواپیماهایی که دولت ایران اخیراً خریداری کرده، در این میدان

بزرگ مانور می کنند. در ضمن از این محل می توان به راحتی منظره زیبا و دل انگیز کوهستان های شمالی شهر تهران را با قله های سفید پوش و پر از برف آن و بخصوص قله معروف دماوند<sup>۸۳</sup> را که حدود ۴ میل (تقریباً شش و نیم کیلومتر) ارتفاع دارد و سراسراز و پرغرور در آسمان آبی و شفاف شمال ایران قد برافراشته است، تماشا کرد.

### اتوموبیل و شتر در کنار هم

کسانی که بدون در نظر گرفتن تحولات تازه و نسیم تمدنی که در ایران می وزد، به ظاهر زندگی ایرانیان توجه می کنند، با مشاهده اصول حاکم بر زندگی عامه مردم که مشحون از آداب و رسوم باستانی دوره هخامنشیان است و نسل های ایرانی آنها را حفظ



حمام های ایرانی. در ایران معمولاً روزهای جمعه روز حمام رفتن است و این عمل یک وظیفه مذهبی و اجباری است. به همین دلیل همه جا کنار هر مسجدی معمولاً یک حمام وجود دارد.<sup>۸۴</sup> این تصویر مربوط به دو زن اشرافی تهران است که در حال بیرون آمدن از حمام عمومی هستند و خدمتکار آنها وسایل حمامشان را به خانه حمل می کند.

کرده اند، دچار این اشتباه می شوند که ایران در طول قرون و اعصار تغییری نکرده و اثری از تمدن جدید در این سرزمین نمی توان یافت. اینان نمی دانند که توسعه تمدن جدید نیاز به گذشت زمان دارد و با آن که اکثریت مردم هنوز از آن بهره ای نبرده اند، عده زیادی با آن آشنا شده و تحولاتی را آغاز کرده اند. انقلاب مشروطیت از هر نظر اهمیت خاص دارد و ایجاد خیابان ها و مراکز اداری و آموزشی جدید نمودار این حرکت است، هرچند در حال حاضر بازار قدیمی و خیابان های تازه ساز را در کنار هم می توان دید.

بدیهی است که هنوز هم عبور یک اتوموبیل جدید و لوکس در شهر تهران به سختی انجام می شود، زیرا باید از لابلای گاری های قدیمی و الاغ و شتر بسیاری بگذرد که ذغال و هیزم و سایر مایحتاج عمومی را از دهات به شهر حمل می کنند. در ضمن راننده باید متوجه مردمی که وسط خیابان راه می روند، باشد، تا سرانجام با زحمت زیاد از میان شلوغی به خیابان علاء الدوله برسد و جلو هتل پاریس توقف کند.

در این محل است که مسافر خارجی پس از پیاده شدن از اتوموبیل، یک هتل اروپایی می بیند و ذوق می کند. هرچند باید راه کوتاهش - از اتوموبیل تا هتل - را در حالی طی کند که گدایان حرفه ای او را از هر طرف احاطه کرده، با سوگند و اصرار و التماس، مطالبه پول می کنند. در عین حال که باید به دعوت فروشندگان دوره گرد هم بی اعتنا بماند، کسانی که با تکرار کلمه صاحب، صاحب، او را دنبال می کنند تا قالیچه ای را که بر شانه دارند یا قالی را که روی الاغ گذاشته اند، به او بفروشند.

با چند دقیقه پیاده روی می توان از هتل به انتهای شمالی همین خیابان علاء الدوله - که سفارت انگلیس در آن محل قرار دارد - رفت و در گوشه و کنار صحنه هایی تماشایی دید. این نقطه محل مناسبی برای اجتماع کارگرانی است که منتظرند کسی آنها را برای کاری بخواند. کارگران در زیر سایه درختان - که جای خوش منظره و زیبایی است - استراحت می کنند، خیار با طراوات، سبز و خوشمزه ایرانی می خورند، چای می نوشند و چیپ می کشند تا کسی از راه برسد و یک یا چند نفر را برای کاری که بیشتر عملگی است، انتخاب کند. این محل و بخصوص سایه درختانش در بهار و تابستان فرح انگیز و محلی مناسب برای لم دادن و پاتوقی دنج برای تماشاگران بیکار است.

در گوشه و کنار این منطقه شیادانی را می توان دید که عده ای از مردم در اطرافشان

حلقه زده اند و آنها با شعبده بازی، تعزیه خوانی، نمایش مار و از این قبیل امور، همه را سرگرم می کنند و پولی مطالبه می کنند. درویش های گدا و دوره گرد هم که لباس های عجیب و غریب پوشیده اند، در این محل پرسه می زنند و با گفتن یا حق و یا هو، دستشان برای گرفتن وجهی مختصر، دراز است.



قلندران، درویشان سیاح، تصویر مربوط به دو درویش وابسته به یک فرقه تصوف اسلامی در ایران است که به تمایل خود ترک مال و منال و شهر و دیار کرده به خدمت اجتماع درآمده اند. تبرزین و کشکول و چته و منتشا وسیله سفر و علامت مشخصه قلندران سیاح ایرانی است.<sup>۸۵</sup> در دست راست نفر سمت چپ یک تبرزین و در دست چپ کشکول است. نفر دست راست چته را به گردن آویخته و در دست راستش منتشا را می توان دید.



رستوران در هوای آزاد. در رستوران‌های کنار خیابان، گوشت گوسفند را با سیخ آهنی روی آتش می‌پزند که غذایی بسیار خوشمزه است. این غذا را - که کباب نام دارد - در داخل نان‌های محلی همراه با سبزی و پیاز عرضه می‌کنند.



سقای ایرانی. مردی را سقای ایرانی می گویند که مشکى آب بر دوش دارد، اطراف شهر حرکت می کند و به لب نشنگان جامى آب می دهد و انعامى می گیرد. ضمناً سر در خانه اى که آجر نما و بند کسى شده، در عکس جلب توجه می کند.

## خیابانِ لاله زار و بازار تهران

لاله زار نام خیابانی باریک و طولانی است که از گوشه شمالی میدانِ توپخانه آغاز و به شمالِ تهران ختم می شود. این خیابان که معروف ترین خیابان تهران و به قولی کشور ایران است دارای مغازه های گوناگون و متنوع بسیاری است که بیشتر به دکه های کوچک شباهت دارند و نظیرِ بقالی های محلی هستند. مغازه داران با ذوق ایرانی اجناس مختلف را داخلِ ظرف های گوناگونی جا داده و در کنار خیابان و حاشیه دکانشان چیده اند. دیوارهای بیرونی و اطراف و بالای سر در مغازه های لاله زار با اشیاء کوچک و بزرگ نظیر کله قند، صابون، کبریت و انجیر خشک - که به صورت دانه های تسبیح از نخ های بلند آویزان است - تزئین شده و سینی های پر از برنج، لویا، عدس، ماش، گردو و انواع میوه خشک پیشخوانِ مغازه ها را جلوه ای خاص بخشیده است، بخصوص که قسمت اعظم ظروفی که مملو از اجناسِ یاده شده است، روی میزی با شیب مناسب به طرف خیابان قرار داده می شود تا به خوبی نظر عابران را جلب کند.

فروشدگان این مغازه ها برای معرفی اجناسشان، با سر و صدای بسیار که شعرگونه و آهنگین است، جار می زنند و با جملاتی شاعرانه و زیباکه معرف میوه ها است، فریاد می کشند و توجه عابران را جلب می کنند. میوه فروش ها و سبزی فروش های خیابان هم اجناسشان را به نمایش می گذارند و هریک برای خودشان جارچی دارند. در بیشتر دکان های سبزی فروشی لاله زار کاهو، اسفناج، پیاز، گوجه فرنگی و انواع سبزی خوردن ایرانی و در مغازه های میوه فروشی آن انار، سیب، پرتقال، هلو، انگور و بالاخره خربوزه های زرد رنگ و دراز را به میزان زیادی در کنار هم می توان دید.

دکان داران با استفاده از تنوع رنگ میوه و سبزیجات و با استفاده از ذوق هنری - که به بیشتر ایرانیان به صورت فطری از آن برخوردارند - فروشگاه خود را به زیباترین وجهی می آرایند. متأسفانه این همه زیبایی و طراوت میوه ها و سبزیجات، به دلیل گرد و غبار فراوان خیابان و مگس بیشماری که آنها را پوشانده، آن طور که باید و شاید جلب توجه نمی کند. هرچند که برای خریدار ایرانی این همه در خور اهمیت و توجه نیست.

فروشدگان ایرانی به انسان های خودپسندی شباهت دارند که در اندیشه عرضه



فروش بوقلمون در خیابان های تهران. بوقلمون های ایرانی همه چیز می خورند، حتی آشغال هایی را که از دکان کثیف سبزی فروشی به کنار خیابان ریخته شده است.

کالای خود و جلب مشتری نیستند. آنها در حالی که برای به دام انداختن خریدار، جارچی دارند، در برخورد با مشتری طوری رفتار می کنند، که اگر خریدار غربی ناچار و یا با روحیه مغازه دار ایرانی آشنا نباشد، از خرید منصرف می شود. بیشتر فروشندگان ایرانی همانند سایرین همیشه سر خود را می پوشانند. اغلب آنها کلاه نمودی سیاه بلند بیضی شکلی به سر دارند و ریش انبوه و ناخن هایشان با حنا رنگ شده است. اگر یکی از فروشندگان، به دلیلی کلاه از سر بردارد، مد جدید آرایش موی ایرانی که گاه ۵ اینچ (حدود ۱۳ سانتیمتر) از جلو پیشانی تا پشت سر تراشیده شده، به خوبی هویدا می شود.

خیابان لاله زار معروف ترین خیابان شهر تهران و مرکز اصلی خرید و فروش اجناس لوکس پایتخت ایران به شمار می رود. لاله زار را گردش گاه مورد علاقه مردان نظرباز و خوش لباس و در عین حال شیک پوش پایتخت هم می توان گفت، در عین حال که محل آمد و رفت و ملاقات هنرمندان، صنعتگران و روشنفکران تهرانی است که بیشتر در شیب ملایم آن قدم می زنند و در میان عبا یا درون قبا یا بلندشان، خودنمایی می کنند.

در میان این دسته جات که در طول روز و حتی اوایل شب در سراسر خیابان لاله زار بالا و پایین می روند، گاه اعضاء یک خانواده ارمنی غرب زده - زن و مرد و بچه - را به صورت جمعی یا تنهایی در حال عبور می توان دید. البته ارمنی ها در اندیشه خودنمایی نیستند و شتاب زده به دنبال کاری در شلوغی خیابان و از میان مردم در حال آمد و رفتند.

اروپاییانی که برای گردش و تماشای انجام کار به لاله زار می روند و گاه حیرت زده و با عجله حرکت می کنند، به خوبی با اوضاع آشنایی دارند و حواسشان جمع است. از جمله می دانند که هر چند با وجود پلیس تازه سازمان یافته شهر تهران، درشکه چی تا حدی رعایت مقررات را می کند و در سمت راست خیابان می تازد که پیاده ها تکلیف خودشان را بدانند، با این همه نباید احتیاط را از دست بدهند که دچار حادثه خواهند شد.

زن های ایرانی در گشت و گذار خیابانی حضور ندارند و اگر گاهی یک زن گستاخ و بی پروا دیده شود، طوری خودش را پوشانده که به سایه شباهت دارد یا روحی می ماند که با کفن - البته کفن سیاه رنگ - از قبرستان گریخته و چهره اش را هم با نقابی - که پنجره جلو آن از موی دم اسب بافته شده - به سختی پوشانده و با کفش پاشنه بلند به سرعت در حال حرکت است.

## لاله زار مرکز فستیوال و کارناوال

تنوع معماری در خیابان لاله زار، بیش از آن چه تصور می توان کرد زیاست، در عین حال ترکیب و تنوع فروشگاه ها جلب توجه می کند. تعدادی از مغازه های خیابان لاله زار تقلیدی مضحک از فروشگاه های اروپایی است ولی در کنار فروشگاه ها دکانهای سمساری قدیمی وجود دارد که اجناس و وسایل کهنه و دست دوم می فروشند.

در این سماری ها همه چیزی می توان یافت، از کلاه نمادی پیدزده ایرانی تا دروین نجومی قرنگی. زیرا علاوه بر ایرانیان که اجناس قدیمی و کهنه را به سمسار می فروشند، تنها مشتری وسایل اروپاییانی که ماموریتشان در ایران تمام می شود، همین سمسارها هستند. به همین دلیل گاه لباس اروپایی و آخرین مدی را که به دیوار یک سمساری



روحانی، معلم.

این روحانی که با ریش و انگشت حنا بسته به زیبایی در عکس پیداست، علاوه بر مقام روحانیتش معلم جوانان شهر است. پیش از تأسیس مدرسه در ایران وظیفه آموزش سواد و قرآن، کار روحانیون بود. تعدادی کودکان پسر در یک محل به نام مکتبخانه جمع می شدند تا خواندن قرآن و چند کتاب دیگر را از ترس چوب و فلک ملا، فراگیرند و با سواد شوند.

آویخته شده، می توان تماشا کرد و در ذهن مجسم نمود به زودی تن و بدن یک زن زیبا و چشم مشکمی ایرانی را - که در حر مسرا می خرامد و ناز می فروشد - خواهد پوشاند.

مسافر غربی ضمن گردش در لاله زار، به یاد کارناوال های اروپا می افتد زیرا در گوشه و کنار خیابان، چرخ دستی های زرد و آبی در حال حرکتند و صاحبان آنها برای معرفی چاغاله بادام، ذرت بو داده و بستنی مخلوط با گلاب، فریاد می کشند. آن سوی خیابان عده ای مشغول پخت و پز و فروش سیب زمینی آب پز یا برش کردن و عرضه چغندرهای بزرگ و پخته هستند و گاه و بیگاه آتش منقل زیر چرخشان را برای گرم نگاهداشتن کالایشان، باد می زنند و در عین حال مشغول جار زدند.

کمی آن طرف تر در حاشیه خیابان، شعبده بازی سرگرم کار خویش است و روبروی او در سوی دیگر نقالی چیره دست عده ای را به خود جلب کرده و در میان بهت و حیرت آنها - که از خود بیخود و مجذوب شده اند - مشغول نقل یک داستان شیرین است. او ماجراهای جالب قصه را با استفاده از زیر و بم کردن صدا و حرکات دست ها، همانند هنرمندی کارکشته و برجسته مجسم می سازد و نفس را در سینه حبس می کند.

خلاصه مجموعه ای از این هیاهوها و نمایش ها برای یک مسافر نا آشنای غربی نشانه آن است که همان روزها کارناوالی به تهران رسیده. حال آن که به زودی در می یابد بعداً هم این کارناوال تماشایی را همه روزه در این معروف ترین خیابان مرکزی پایتخت ایران تماشا خواهد کرد و از هیاهوی مردم و شلوغی آن دچار سرگیجه خواهد شد.

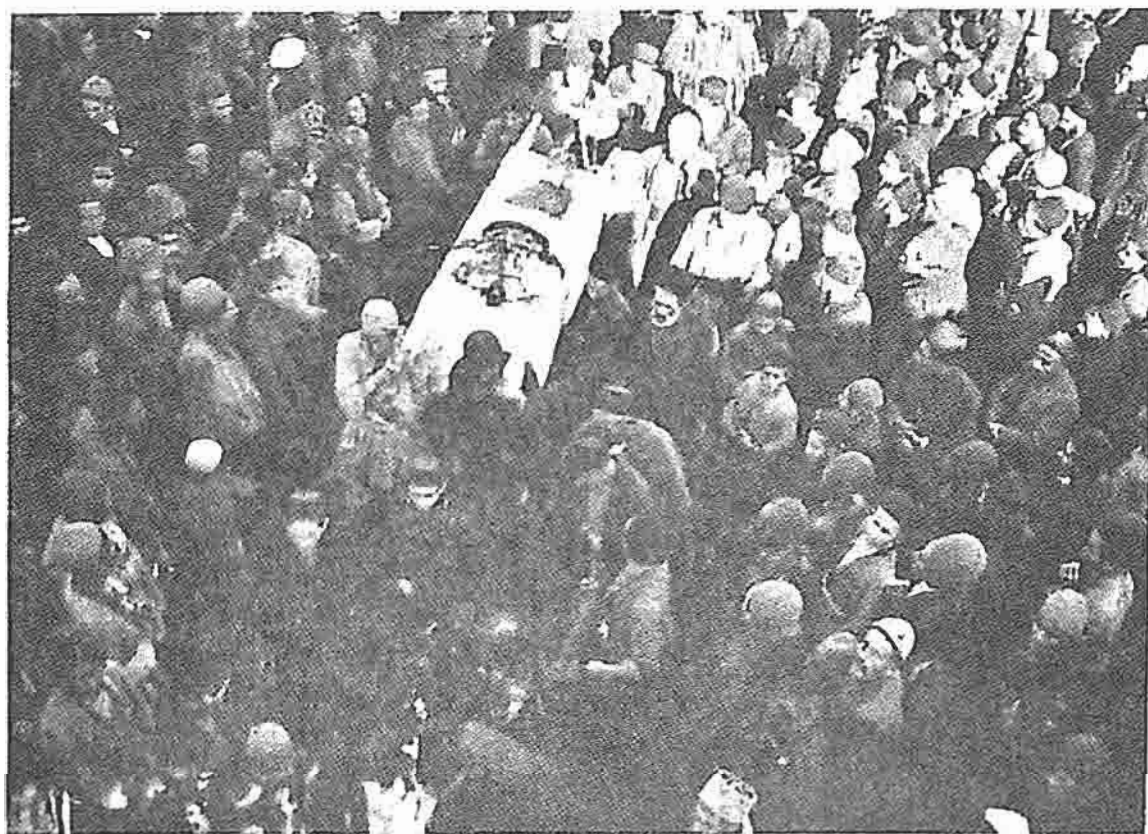
## بازار تهران

بازار یکی از پدیده های دیدنی ایران پر آوازه است که از دیر باز مورد توجه مسافران خارجی بوده است. به طور مسلم بازدید یکی از آن همه بازارهای تنگ و تاریک و در عین حال طولانی و معروف ایران، برای تمامی مسافران غربی که از این کشور باستانی دیدن می کنند، تماشایی، جالب، خاطره انگیز و فراموش نشدنی خواهد بود.

بازار بزرگ تهران اگر معروف ترین بازار کشور ایران از نظر قدمت و زیبایی و بزرگی نباشد، به طور مسلم یکی از آنها و یقیناً مرکز عمده تجارت تهران و شاید تمام

مملکت است. بازار سرپوشیده تهران را می توان به یک انبار و یا فروشگاه بزرگ تشبیه کرد. آن هم انباری با امکانات بسیار محدود و از هر جهت پیش پا افتاده که به هیچ وجه در خور پایتخت یک کشور پیشرفته نیست.

زیر سقف های زیبای آجری و گلی این بازار تاریک و طولانی، نه تنها تجار اصلی و صاحبان حرفه های گوناگون، تولیدات یا اجناس وارداتی خودشان را به معرض فروش



آئین مذهبی ماه محرم. محرم نخستین ماه تقویم اسلامی است ولی آئین ویژه عزاداری آن مخصوص ایرانیان شیعه است. در این ماه همه مردم شیعه به مناسبت سالروز شهادت حسین (ع) - فرزند علی و فاطمه و نوه پیغمبر اسلام - عزادارند. حسین (ع) روز دهم ماه محرم در پایان مبارزه ای که برای کسب خلافت اسلامی آغاز کرده بود، قطعه قطعه شد. در دهه اول محرم علاوه بر اشک و آه و عزاداری، آئین ویژه ای برگزار می شود و مردم که به صورت جمعی در حال حرکتند نحوه کشته شدن حسین (ع) را هم به نمایش می گذارند.

می گذارند، اغلب هنرمندان و صنعت گران معروف ایرانی - در رشته های مختلف - در همان محل کسبشان سرگرم ساختن فرآورده های کم نظیری هستند که به راستی نمونه اش را در سایر نقاط دنیا به سادگی نمی توان یافت. طول بازار بزرگ و پر پیچ و خم تهران حدود ۲۵ میل (تقریباً ۴۰ کیلومتر) است و اغلب مغازه های آن به آلاچیق هایی شباهت دارد که وسعت آنها قریب ۶ تا ۲۰ فوت (حدود ۲ تا ۶ متر) است. تمامی این مغازه های کوچک هم در دل دیوار قرار گرفته اند.

در گوشه و کنار بازار تهران راه های ورود به کاروان سراها قرار دارد و می توان از در ورودی به داخل حیات آنها رفت. کاروان سرا محوطه نسبتاً بزرگی است که در اطراف آن انبارهای کوچک و بزرگ بازرگانان قرار گرفته، در عین حال که محل بارگیری و تخلیه کاروان های تجارتنی است. از همه مهمتر کاروان سرا انبار مطمئنی برای سالم و محفوظ نگاهداشتن اجناس بازرگانان است. اگر یک روز بعد از ظهر از بازار بزرگ تهران دیدن کنید، ملاحظه خواهید کرد این تونل نیمه تاریک و پر پیچ و خم، به گونه ای از جمعیت موج می زند که به راستی قابل تحمل و تنفس نیست. از سویی بیشتر مردمی که در حال حرکت هستند، شتاب زده اند و برای بازکردن مسیر عبورشان یکدیگر را بدون توجه به نتیجه کارشان از سر راه خود دور می کنند و سر و صدا راه می اندازند.

در میان این توده جمعیت، اسب و الاغ و شتر هم به راه خودشان می روند. کارگری که کوشش دارد گاری دستی خودش را به زحمت عبور دهد، با صدای بلند فریاد می کشد خبردار، خبردار. او با این فریاد و بدون توجه به اطراف، گاری خود را به جلو می راند که عابران بازار ناچار می شوند به دو طرف دیوار و جلو یا داخل مغازه ها بگریزند تا با گاری که مملو از اجناس گوناگون است، برخورد نکنند.

هر قسمت از بازار تهران مخصوص یک رشته کسب است ولی هرکس برای خودش مغازه ای ولو کوچک دارد که معمولاً کف آن کمی از زمین برآمده است. بازرگان یا فروشنده در قسمت میانی دکان و در کنار اجناس داخل مغازه اش چهارزانو روی زمین می نشیند و اجناسش را طوری در اطرافش می چیند که به راحتی قابل دسترس باشند.

به دلیل تنگی بازار و کوچک بودن مغازه ها، مشتریان ناچار باید در داخل محوطه بازار و جلو مغازه بایستند که مزاحم آمد و رفت دیگران می شوند. دیگرانی که خود

ناگهان توسط یک گاری یا اسب و یا الاغ به داخل مغازه پرتاب شده یا به زمین می افتند. خریداران پس از انجام مراسم طولانی چانه زدن ایرانی، هنگامی که در مورد قیمت به توافق می رسند، معامله انجام شده و هر دو طرف آرام می گیرند. متأسفانه هنوز صنایع ایران به هنر افراد بستگی دارند و تقریباً تمامی فرآورده های صنعتی ایران کار دست است. به همین دلیل در هر قسمت از بازار تهران فروشگاه هایی وجود دارد که محل کار و تولید و عرضه کالای هنرمندان معروفی است که در تهران شهرت خاص و عام دارند.

بیشتر این هنرمندان که مسلماً پس از مرگشان جانشین مناسبی نخواهند داشت، سرگرم ساخت زیورآلات طلا و نقره، وسایل مسی قلم کار و سایر محصولات زیبا و ظریف و با ارزشی هستند که برای امرار معاش روزانه آنها را به بهای بسیار اندکی به فروش می رسانند. در حالی که هیچ کس نمی تواند برای پدیده های هنری ارزشمند آنان ارزشی واقعی تعیین کند.

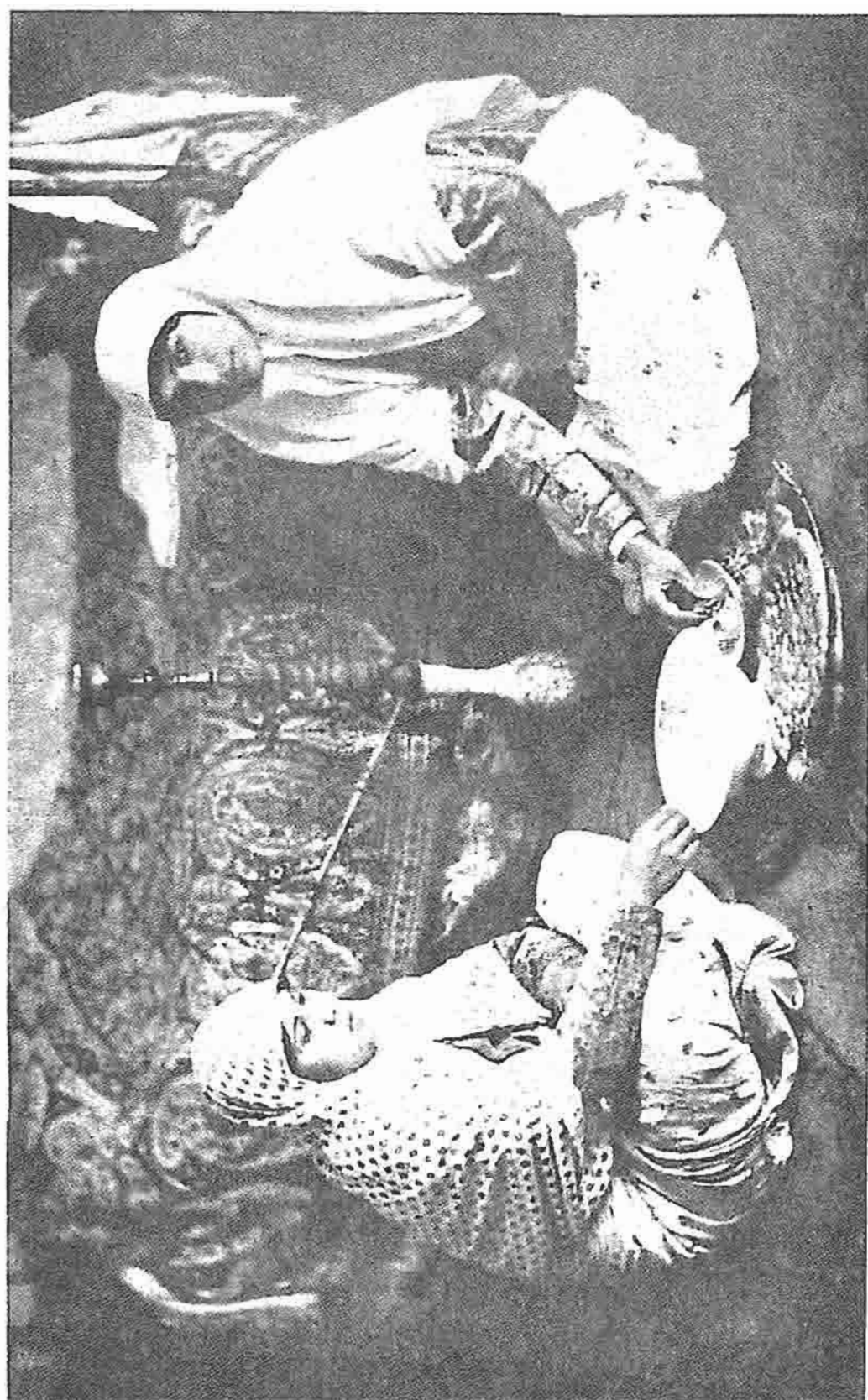


آماده سفر حج.

بانوی ایرانی، با تجهیزات کامل آماده سفر حج برای زیارت خانه خدا - در مکه - است. او درون خورجین دست بافت و بقچه سوزن دوزی شده ای که پیش رو دارد، همه چیز از جمله لباس، غذا و داروی مورد نیازش را با خود حمل می کند. پارچه سفید و نازکی که صورت و سر زن مسلمان ایرانی را پوشانده است «یشمک»<sup>۸۶</sup> نام دارد.



فروشندگان دوره گرد ایرانی صبح و ظهر و شب در خیابان های شهر تهران سویی مخصوص را در مقابل بولی ناقابل به جوان ها و مردان گرسنه می فروشند. غذای این رستوران های سیار در کنار خیابان، خریداران بسیار زیاد دارد.



زن ایرانی داخل اطاق بدون جادر. غذای معمولی ایران سویی است که آن را با تکه های نان می خورند. کشیدن قلبان - طوری است که دود از آب عبور کرده تصفیه می شود - در میان زنان رواج دارد. سر قلبان ها تزیین شده است.

## مسلمانان ایران

تهران از زمانی که پایتخت ایران شناخته شده، جمعیت زیادی را از نقاط مختلف ایران - که به عنوان مهاجر از شهرها و روستاهای دور و نزدیک ایران خود را به تهران رسانده اند - پذیرا شده و اینک محل سکونت گروه های مختلف ایرانیان و پیروان ادیان و مذاهب گوناگون است. با این همه به دلیل آن که ۹۸ درصد از مردم ایران مسلمانند، اکثریت جمعیت تهران را هم مسلمانان تشکیل می دهند.

بدیهی است تهران امروز به عنوان پایتخت موقعیتی ویژه در میان شهرهای ایران دارد و پیروان ادیان و مذاهب مختلف در کنار هم با آرامش و آسایش در این شهر بزرگ زندگی می کنند. در عین حال این امکان هم برای هر تازه واردی وجود دارد که با اصول عقاید پیروان همه فرقه ها و مذاهب ها آشنا شود.

هرچند در ایران آمار دقیق مورد اعتمادی وجود ندارد ولی گفته می شود که ۹۸ درصد جمعیت شهر تهران را مسلمانان تشکیل می دهند و در کنار آنها حدود پنج هزار نفر

یهودی، چهار هزار نفر ارمنی و تعدادی زرتشتی زندگی مسالمت آمیزی دارند. البته اکثریت مسلمان ها را هم شیعیان تشکیل می دهند.

جمعیت مسیحیان ایران - که بیشتر از فرقه خاص ارمنی هستند - بیش از سایر ادیان و کمتر از صد هزار نفر است و صرف نظر از عده ای که در اصفهان و تهران سکونت دارند، اکثریت آنها در قسمت غربی ایالت آذربایجان زندگی می کنند و به کارهای مختلفی نظیر کشاورزی و دام داری اشتغال دارند.

اکثریت زرتشتیان یا به قول ایرانی ها، آتش پرستان که بازمانده ایرانیان اصیل و پیرو زرتشت پیامبر ایرانی هستند، هنوز در ایران زندگی می کنند و حدود چهارصد نفر از جمعیت ده یا یازده هزار نفری آنها در پایتخت سکونت دارند. بقیه زرتشتیان ایران در جنوب ایران و شهرها و روستاهای اطراف یزد و کرمان زندگی می کنند و در ارتباط با مسلمان ها مشکل خاصی ندارند.

زرتشتیان ایران که هنوز به آیین قدیم ایران باستان پای بند و وفادار مانده اند، از همه مقررات و دستورات دین زرتشت پیروی می کنند. زرتشتیان ایران بیشتر به کار تجارت و کشاورزی اشتغال دارند و در میان مردم مسلمان ایران به عنوان بازرگانان صحیح العمل و قابل اعتماد، معروفیت خاص پیدا کرده اند. بدیهی است زنان زرتشتی - برخلاف زنان مسلمان - در جامعه خودشان بیشتر از آزادی های فردی برخوردارند، هرچند همه آنها ناگزیرند و اجبار دارند که برای حفظ ظاهر و رعایت مقررات اسلامی در کوچه و خیابان تا حدود بسیار زیادی حجاب اسلامی را رعایت کنند.

نکته قابل توجهی که در مورد طبقات اجتماعی ایران به صورت چشم گیری خودنمایی می کند، این مطلب باور نکردنی است که قسمت اعظم کادر نیروهای نظامی ایران را تنها فرزندان دو ملیون جمعیت تاتار تشکیل می دهد، که ایل و قبیله آنها در منطقه شمال غربی ایران سکونت دارند.

در ضمن اعتقاد عمومی بر این است که علت این انتخاب را باید در وفاداری تاتارها به پادشاهان سلسله قاجاریه جستجو کرد که مسلماً در وقایع گذشته، به خوبی ثابت شده است. نکته دیگر این که در میان نیروهای نظامی ایران از پیروان سایر ادیان - غیر مسلمانان - به هیچ عنوان نمی توان کسی را سراغ گرفت.

## شال و کلاه معرف طبقات اجتماعی

پایتخت ایران محل اجتماع مردم گوناگونی است که از اطراف به تهران آمده اند. بیشتر این افراد اشخاصی باهنر و فعالند که به امید زندگی بهتر شهر و دیار خود را رها کرده به پایتخت مهاجرت کرده اند. ولی هنوز مردم تهران را با توجه به پوشش سرشان - که شال، کلاه یا عمامه های رنگارنگ است - می توان طبقه بندی و شناسایی کرد.



جمعی از مردم در خیابان های تهران. این عکس معرف ترکیب اجتماعی ایرانیان ترک و فارس و همچنین نمودار طبقات مختلف اجتماعی است که با سرپوش های گوناگون - که علامت مشخصه طبقات اجتماعی و گونه های قومی است - در کنار هم به خوشی زندگی می کنند. کلاه گنبدمانند نمادی نشانه روستاییان و صنعت گران، سیلندر مشکی معرف تاجران و محصلان و معلمان، و قره گل سفید علامت پاسبان ها است و بالاخره عمامه ها است با رنگ های مختلف که هر رنگی معرف طبقه ای مشخص است.

کرده‌ها که جمعیت آنها حدود ششصد هزار نفر است و اکثرشان در مناطق غرب ایران سکونت دارند، هر جا که باشند کلاه عجیبی به سرشان می‌گذارند که شبیه قهوه دان وارونه است. کرده‌ها شالی ابریشمی هم که رنگی روشن دارد و دست بافت زنان محلی است، دور کلاهشان می‌پیچند.

بختیاری‌ها که محل زندگی اصلی آنها در کوهستان‌های جنوب غربی ایران - سرزمین نفت خیز و منطقه نفوذ انگلیس‌ها - است، در پایتخت ایران معروفیتی خاص دارند و روسای آنها از موقعیتی ویژه - بخصوص پس از پیروزی انقلاب مشروطیت ایران که نقشی مهم و اساسی در آن داشتند - برخوردارند. بختیاری‌ها کلاه نم‌دی سفیدی به سر می‌گذارند که کاملاً مشخص است.

نکته جالب این است که اگر کسی رساله‌ای در مورد پوشش سر مردان ایرانی - چون زن‌های ایرانی حق ندارند کلاه به سر بگذارند - تهیه کند، شناسایی طبقات مختلف اجتماعی و گونه‌های قومی ایرانی به سادگی برای همه علاقمندان میسر خواهد بود. زیرا همه ایرانیان معمولاً کلاه، عمامه یا شالی به سر دارند که معرف آنها است و جز در موقع خواب هم سرشان را لخت نمی‌کنند.

پوشش سر ایرانی‌ها از نظر شکل و اندازه بسیار متنوع است. برای مثال؛ ملاها عمامه‌های بزرگ به سر دارند که سفید یا سیاه است، کلاه قره گل پوستی - شبیه دست کش پوستی خانم‌های غربی - مخصوص قزاق‌ها است، کلاه گرد نم‌دی به روستاییان اختصاص دارد و کلاه پوست بره سرپوش طبقه متوسط شهرنشین است.

## آپارتمان نشینی مردم تهران

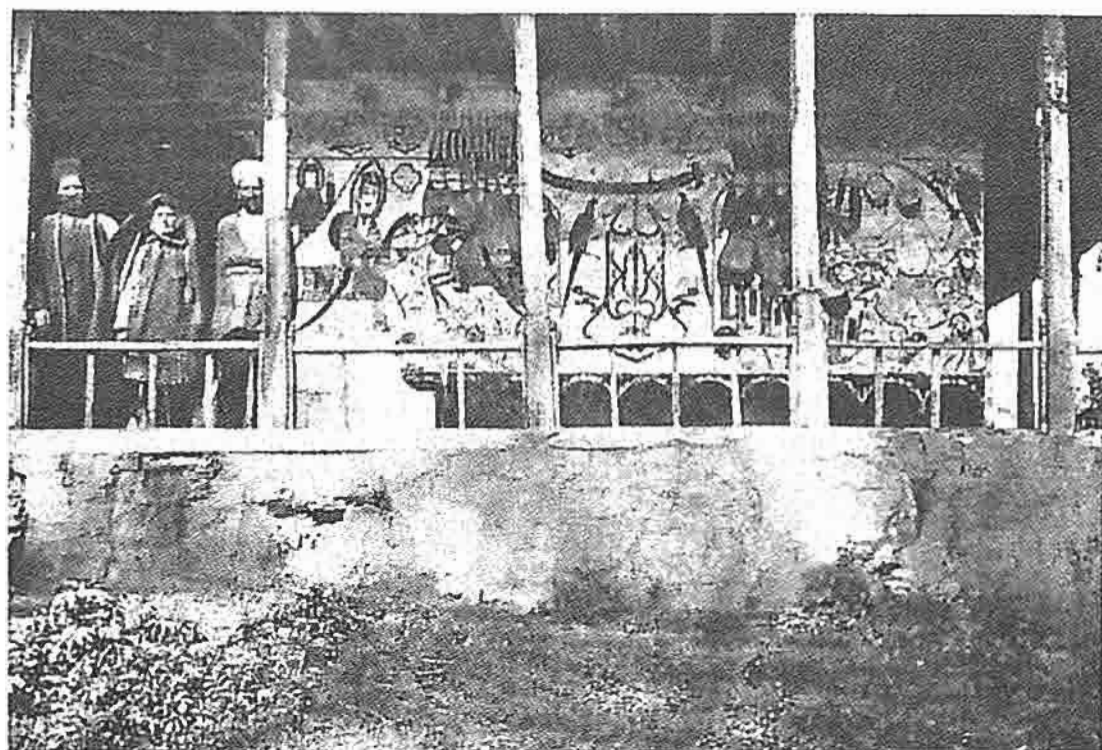
اکثریت مردم پایتخت ایران در ساختمان‌هایی زندگی می‌کنند که به صورتی خاص ساخته شده‌اند و تا حد زیادی به آپارتمان‌های غربی شباهت دارند. این مطلب ابتدا عجیب و باور نکردنی به نظر می‌رسد ولی با کمی حوصله و دقت متوجه می‌شویم که این ساختمان‌ها اغلب خشت و گلی و یک طبقه‌اند و مجموعه‌ای از آپارتمان‌های کوچکی هستند که در اطراف محوطه‌ای متناسب ساخته شده‌اند. در ورودی هر یک از این

آپارتمان‌ها یا به قولی اطاق‌ها به محوطه باز حیات گشوده می‌شود که در عین حال تنها راه ورودی به آپارتمان هم هست.

برای ورود به حیات بسته این ساختمان‌ها باید ابتدا از راهرو تنگ و باریکی که خیابان یا معمولاً کوچه را به محوطه باز میان آپارتمان‌ها وصل می‌کند، عبور کرد و از آنجا به هریک از آپارتمان‌ها یا اطاق‌ها که معمولاً محل سکونت یک خانواده و گاه یک فرد ایرانی است، راه پیدا کرد.

کرایه هریک از این آپارتمان‌ها حدود یک دلار در ماه است که هرچند ناچیز به نظر می‌رسد با توجه به این که یک کارگر ایرانی روزانه سی در صد این مبلغ (حدود سی سنت) را دریافت می‌کند، قابل توجه و زیاد است.

لازم به یادآوری است که زندگی کردن در این آپارتمان‌ها با بزرگ‌ترین ظلم و



تعزیه تصویری. تابلو رنگی در حاشیه امامزاده به دیوار نصب شده صاحبش با استفاده از کلام، شعر و آواز از مبارزات (حضرت) حسین (ع) سخن دارد و اشک و پول می‌خواهد.

اجحافی که به زنان وارد می شود، همراه است. زن های ایرانی مهاجر که ناچار شده اند نوعی زندگی شهرنشینی را تحمل کنند، ناگزیرند در این اطاق ها به صورتی بمانند و همه امورشان را بگذرانند و در عین حال طوری رفتار کنند که کسی - حتی مردان ساکن سایر اطاق ها<sup>۸۶</sup> نتوانند آنها را ببیند.

با این همه در میان همین محوطه های کوچک و آپارتمان های بسته هم می توان احساسات لطیف و عشق و علاقه ایرانیان را به زیبایی و طبیعت و گل و گیاه تماشا کرد. زیرا در گوشه ای از همین حیات کوچک که کمی آفتاب گیر است، تعداد زیادی گلدان سفالی و گلی به چشم می خورد که از گل و گیاهانی زیبا انباشته شده و صاحبانش به سختی و با وسواس از آنها نگهداری می کنند.

### کاخ ثروتمندان

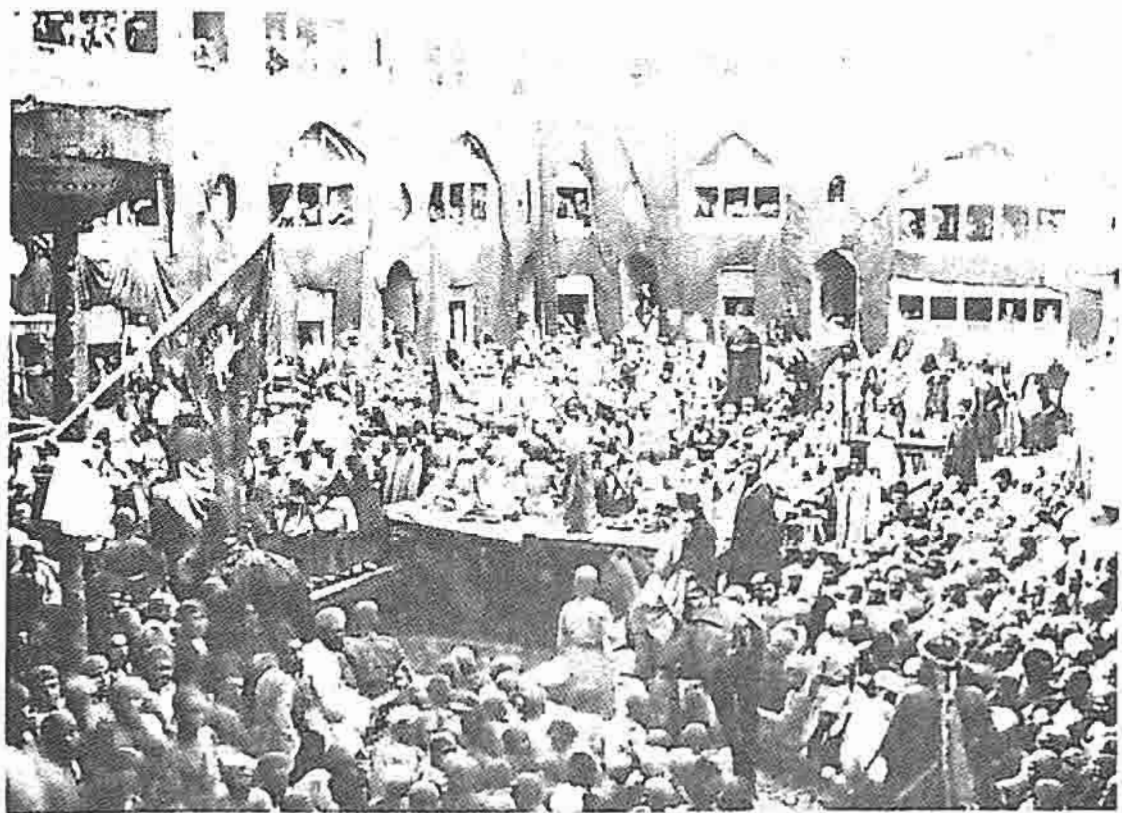
زندگی اکثریت مردم فقیر ایران، با اقلیت کمی آدم های ثروتمند و به اصطلاح سرشناس که در میان کاخ های اشرافی و مجلل رفاه قابل توجهی دارند، تضادی عجیب دارد که در خیال کسی نمی گنجد. خانه های بزرگان و ثروتمندان اینجا و آنجا در دل پایتخت ایران، با ستون های سفید و بلند، در میان باغ های با شکوه و غرق در گل و گیاه که با حصارهای گلی محاصره شده، سر برافراشته است.

این ساختمان ها و باغ های بزرگ که عنوان کاخ را دارند، نمودار ثروت و عظمت خاندان های معروف ایران است و پاره ای از آنها به ساختمان های بزرگی که در اوایل قرن بیستم برای نمایشگاه های جهانی در شهرهای سنت لوئیز<sup>۸۷</sup> یا سانفرانسیسکو<sup>۸۸</sup> ساخته شدند، شباهت بسیار دارند. آن بناها مدتی پس از پایان کار نمایشگاه هم بلا استفاده ماند و چون به کار دیگری نمی آمد مخروبه شد و از بین رفت.

محوطه باغ های ثروتمندان ایران در پایتخت، معمولاً به صورت بسیار زیبایی گل کاری و به خصوص سنبل کاری می شود و این گونه گل کاری به ساختمان وسط باغ که توسط هنرمندان و صنعت کاران با ذوق و مجرب ایرانی به صورت بسیار زیبایی ساخته و گچ بری و سنگ کاری شده، جلوه و جلایی خاص می بخشد.

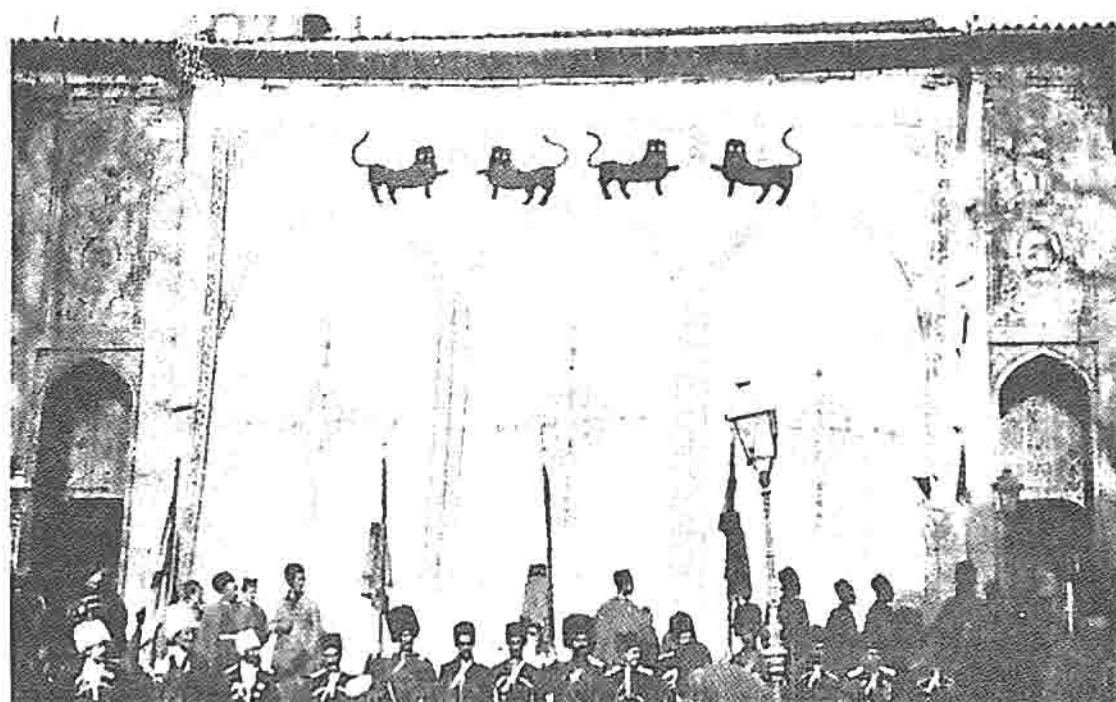
جای تاسف بسیار است که این همه زحمت و مرارتی که هنرمندان و صنعت گران برای بنای آن کاخ های مجلل متحمل می شوند، دوام چندانی ندارد و به دلیل بی توجهی در نحوه بنای ساختمان و از آن مهمتر عدم نگاهداری و مراقبت، پس از مدتی رو به خرابی می روند و چون کسی به فکر تعمیر آنها نیست، دیر یا زود به شکل خرابه هایی در می آیند که برای هیچ کس قابل استفاده نیست.

ساختمان اصلی این کاخ های تماشایی معمولاً وسط باغی بزرگ قرار دارد و قسمت با اهمیت آن را بیرونی می گویند. بیرونی منحصرأ محل سکونت و آمد و رفت مردان خانه و میهمانان آنها است. قسمت عقب ساختمان اصلی را - که در امریکا معمولاً به محل گاراژ یا انبار اختصاص می دهند - اندرون یا حرمسرا می خوانند که آن هم فقط و فقط محل سکونت زنان حرم است.



عزاداری ماه محرم و تعزیه. مردم مسلمان در مراسم عزاداری (حضرت) حسین شهید (ع) شرکت می کنند و تحت تأثیر مراسم به مرحله ای از هیجان می رسند که با استفاده از قمه سرهایشان را زخمی می کنند و به همان حال هم در خیابان های تهران راه می روند.

قسمت اندرونی در حقیقت بخش پشتی و قسمت پست و کنار گذاشته ساختمان است. در اندرون ساختمان به نسبت ثروت و موقعیت صاحب کاخ، تعدادی زن و بچه زندگی می کنند که چند نفر از زنان، همسران دایمی و بقیه موقتی هستند. علاوه بر آن ها عده ای ندیمه و خدمتگزار زن هم در این اندرون زندگی می کنند. همه این بانوان حرم و خدمه زن به سختی از دید مردان نامحرم محافظت می شوند و به هیچ وجه حق ندارند با مردان رو برو و حتی هم سخن باشند.



برده شیر و خورشید. این پرده بزرگ با آرم شیر و خورشید، جلو جایگاه تخت سلطنتی ایران اویخته شده است. متأسفانه تخت مرمر قیمتی و بی نظیر شاهنشاه ایران که برای آن نمی توان ارزشی تعیین کرد، در هوای آزاد کاخ گلستان و در دل شهر تهران به بدترین وضعی نگهداری می شود.

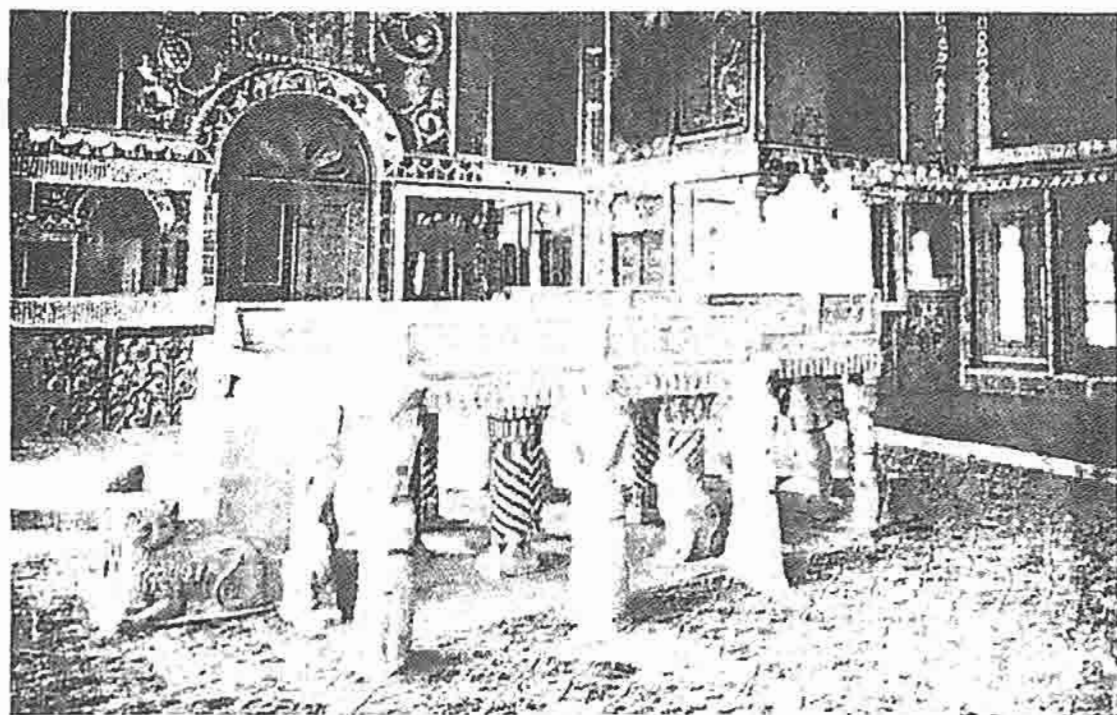
## روابط عمومی ایرانیان

در فرهنگ دیرپای ایران، نقاطی چون کاروان سرا، دکان نانوائی، قصابی، حمام عمومی، قهوه خانه و بالاخره یخچال - محل یخ سازی<sup>۸۹</sup> - در زمره مجامع عمومی قرار دارند و در زندگی روزمره مردم ایران در نقاط مختلف کشور نقش قابل توجهی دارند. به همین دلیل بازاریان، نانویان، قصابان، قهوه چی ها، حمامی ها و صاحبان یخچال ها از افراد برجسته و صاحب نظر اجتماعی هستند و در ردیف بزرگان، صاحب نظران و سردمداران مسائل اجتماعی و حتی سیاسی شهرها به حساب می آیند.

نان گندم تقریباً بهترین و مهم ترین غذای اصلی توده مردم ایران در شهرها و روستاها است. البته این نان خاص مردمی است که در فلات ایران زندگی می کنند و نحوه پخت آن هم در خانه های شهری و روستایی با آن چه در بازار عرضه می شود، تفاوت بسیار دارد. بر خلاف مردم ساکن فلات ایران غذای اصلی ساکنان حاشیه دریای خزر در شمال ایران محصول خودشان برنج است.

باید توجه داشت اگر همین برنج که غذای معمولی روزانه مردم شمال و حاشیه نشینان خزر است، به صورت پلو پخته شود، خود یک غذای تشریفاتی و مهم برای مردم فلات ایران محسوب می شود. در حقیقت گندم و برنج دو عنصر مهم و اصلی تغذیه مردم ایران زمین است و غذای عمومی به شمار می آید.

نان گندم به صورت های مختلف تهیه می شود ولی نمونه خوب و اصلی آن در تهران یک نوع نان گندم است که پخت آن در تنورهای بزرگ و نانوائی های عمومی است. به



تخت با عظمت مرم مرمتعلق به شاه ایران، از ایوان مخصوص کاخ، پادشاه ایران - شاهنشاه یا شاه شاهان - برای شرکت در مراسم جشن نوروز - که در اواسط ماه مارس برگزار می شود - به بیرون تشریف می آورد و سفرا و دیپلمات های دنیا را با گرمی به حضور می پذیرد. شاه روی یک صندلی دسته دار بالای تخت مرم جواهر نشان زیبایش می نشیند و ملک الشعراى دربار با لباس رسمی پیش می آید و قصیده ای می خواند که سراسر مدح و تملق است. ارکستر مخصوص شاهنشاه هم در این فاصله می نوازد.

این ترتیب که مقداری آرد گندم را خمیر می کنند و آن را بارها و ساعت ها با دست مالش می دهند. پس از آن خمیر را به وسیله چوبی مخصوصی داخل تور داغ شده می فرستند و آن را روی ریگ های داغ پهن می کنند و نانی خوش مزه و برشته و نازک به طول تقریبی سی اینچ (تقریباً ۸۰ سانتیمتر) بیرون می آورند و به منظور سرد شدن و عرضه به مشتریان علاقمند روی میزهای شیب داری که کنار در ورودی نانوايي قرار دارد، پهن می کنند.

راه و روشی که مأموران دولت و عوامل حکومت ایران برای کنترل قیمت ها دارند وحشتناک است، بخصوص در مورد نانویان گرانفروش که گفته می شود گاه فروشنده با نانوا را داخل تور داغ نانوايي می اندازند و در آن را می بندند تا پخته شود و بمیرد تا دیگران هم حساب کار خودشان را بکنند. این احتمال را هم که گاهی نانوا فدای مسائل سیاسی شده و سوزاندن او ارتباطی به گران فروشی نداشته، نباید از نظر دور داشت.

در ایران انسان هایی که به عللی بینایی یک چشمشان را از دست داده اند، زیاد دیده می شود. یکی از دلایل این نوع کوری- که تقریباً عمومیت دارد- وجود حمام های عمومی است. چرا که ایرانیان بر اساس شریعت اسلامی موظفند حداقل یک بار در روز غسل کنند<sup>۹۰</sup> و این کار هم باید در یک منبع آب نظیر حوض یا خزینه عمومی انجام شود و غسل کننده به خوبی در آب غوطه بخورد.

متأسفانه آب خزینه حمام های عمومی را برای ماه ها عوض نمی کنند و پروایی هم ندارند که گفته شود آب آنها از هر نظر آلوده است. تنها دلیل منطقی که برای نگاهداری این آب آلوده عنوان می کنند، حفظ حرارت و گرمی آبی است که آن را تاحد داغی و سوزندگی می رسانند. البته باید این مطلب را قبول کرد که همین گرمای زیاد آب- که گاه به حد جوش نزدیک می شود- تا اندازه زیادی آلودگی ها و میکرب های موجود در خزینه را از بین می برد. در غیر این صورت سرنوشت بچه و بزرگ و زن و مرد ایرانی که همه آنها از نمونه این آب های آلوده استفاده می کنند، بدتر از این بود که اکنون وجود دارد.

سوختی هم که برای گرم کردن حمام ها استفاده می شود، در خور توجه است. صاحبان حمام از تپاله گاو و پشگل گوسفند استفاده می کنند که این انتخاب و تجربه موفق، خود نمونه و نشانه ای از نبوغ ایرانیانی است که از دیر باز برای صرفه جویی و استفاده از تمامی امکانات موجود محلی، این قبیل ابتکارهای قابل توجه را داشته اند.

تبلیغات برای معرفی حمام عمومی هم به این صورت انجام می شود که کوچه یا خیابانی را که در ورودی حمام در آن قرار دارد، با لنگ های رنگارنگ و زیبایی که در اطراف آویخته اند، تزئین می کنند تا آنجا که یک مسافر غربی نا آشنا خیال می کند در این محل برنامه جشن و سروری بر پا خواهد شد. در داخل حمام وضع به صورتی دیگر است. دیوارهای داخل حمام با نقاشی های عجیب و غریبی که روی آنها کشیده اند، به کارتون روزنامه های یکشنبه امریکا شباهت دارد. در محوطه حمام عده ای کارگر نیمه لخت در حرکتند که به آنها دلاک می گویند. دلاک ها با استفاده از شیوه خاص خودشان مشتریان را به خوبی مشت و مال می دهند، کیسه می کشند و صابون می زنند.

### باشگاه عمومی ایرانیان

چای خانه یا به قول مردم ایران قهوه خانه، گونه ای باشگاه و مرکز اجتماع مردم و کانون همه فعالیت های سیاسی و اجتماعی طبقات مختلف ایرانیان است که برکنار از تشریفات و به صورتی دموکراتیک اداره می شود و مردم از هر صنف و دسته و طبقه ای معمولاً ساعتی از اوقات بیکاری خود را در این محل می گذرانند. ما در امریکا نمونه این باشگاه را که توسط مردم اداره شود و به صورت طبیعی مورد استقبال مردم باشد، نداریم.

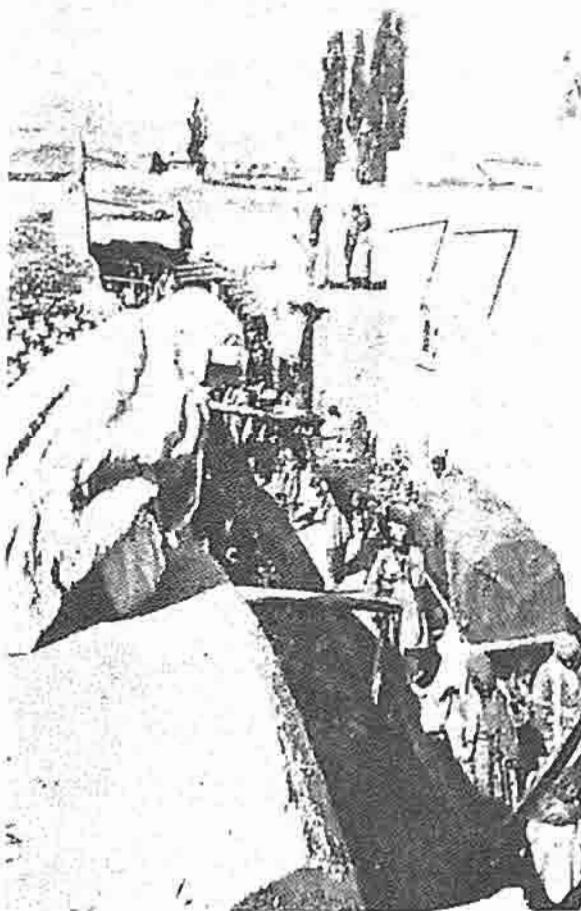
قهوه خانه را همه جا می توان سراغ گرفت، چه در شهر و چه در روستا و چه در مسیر جاده ها و معبر حرکت کاروان ها و قافله ها. در مسیر راه، محل قهوه خانه معمولاً کاروان سرائی است که مسافران خسته بتوانند ساعتی در گوشه و کنار آن استراحت کنند، قلیان بکشند، چای بنوشند و بالاخره با هم صحبت کنند و از همه مهمتر خبرهای روز شهر و دیارشان و اوضاع راه و قافله و وضع کاروان ها و آن چه را در مورد سایر نقاط و به خصوص شهرهای مسیرشان شنیده و دیده اند، مبادله کنند.

شکل بیرونی قهوه خانه مهم نیست و به صورت های گوناگون وجود دارد. گاه یک طاق گلی قهوه خانه است، جایی دیگر یک آلاچیق نی را به قهوه خانه اختصاص داده اند و در نقطه ای دیگر ساختمانی مجلل و باشکوه و در حاشیه خیابان لاله زار، قهوه خانه نامیده می شود. برنامه داخلی قهوه خانه تقریباً در سراسر ایران یک نواخت است و همه جا

به یک صورت عمل می کنند ولی آنچه گاه تفاوت دارد مشتریان قهوه خانه اند که در شهرها گونه ای و در روستاها گونه ای دیگر است.

اساس کار قهوه خانه ها یک سماور بزرگ روسی مسی، تعداد قابل توجهی استکان و نعلبکی رنگارنگ با قاشق های نقره کاری شده و ظریف و تعدادی قلیان تماشایی است. محیط قهوه خانه جای مناسبی هم برای معاشرت طبقات مختلف است و از این بابت با بارهای امریکایی تا حدودی قابل مقایسه است.

یخچال یا کارخانه یخ سازی ایرانیان هم از نقاط تماشایی است و از یک ساختمان دو طبقه خشت و گلی تشکیل شده که دیوارهای بسیار بلندی دارد. این دیوارها بر چاله های پر از آب داخل یخچال سایه می اندازند تا آب هر چه زودتر به یخ تبدیل شود. یخ تولید شده در این یخچال ها نه بلورین است و نه تمیز، ولی در گرمای سوزان ایران، برای لب تشنگان ایرانی لیوانی آب یا شربت خنک فراهم می کند که به هر حال نوشیدنی است.



مراسم تشییع جنازه در همدان. زنی که با پوشش اسلامی جلو دوربین سرگرم تماشای عبور تابوت از داخل یک کوچه در شهر همدان است. او چنان غرق تماشا شده است که وجود دوربین ما را فراموش کرده و برای این که بهتر ببیند. نقابش را بالا زده تا آنجا که گوشه ای از صورت او دیده می شود. زنان ایرانی ولو با نقاب و حجاب از دوربین فرار می کنند. این مراسم هم در شهر معروف و قدیمی همدان - یا اکباتان باستان ۹۱ - از همه مهمتر شهر استر و مردخای ۹۲ انجام می شود و جنازه ای بر دوش مردمی آشنا روانه گورستان شهر شده است.

## دیدنی های تهران

مهندسیِ تامینِ آبِ تهران یکی از شگفتی ها عالم است، زیرا تامینِ غذا و آبِ سالم برایِ شهری بزرگ با جمعیت و وسعتی نزدیک به واشنگتن آن هم بدونِ داشتنِ وسایلِ جدید و حتی واگن های کشاورزی و لوله های چدنی و خلاصه تجهیزاتِ فنیِ امروز و از همه مهمتر راه آهن یا ارتباطاتِ کشتیرانی، کاری مشکل است.

ولی ایرانی ها با توجه به هوش و استعدادشان و با استفاده از ابتکاراتی که دارند، دست به کارهایی می زنند که باور کردنی نیست. از آن جمله مسئله تامینِ آبِ تهران و وجودِ کانال های آبِ رسانی است که آنها به صورت اعجاب انگیزی ساخته شده اند و از هر حیث چشم آدمی را خیره می سازند.

برایِ یک خارجی شکل و شمایلِ زمین های اطرافِ تهران تعجب آور است. چرا که تپه های کوچک سوراخ داری که سراسر دشت را پوشانده، به لانه مورچه و کانال عبور موش ها در زیر زمین بیشتر شباهت دارد. این تپه های کوچک سوراخ دار که در یک

ردیفِ منظم به سوی دامنه کوه ها ادامه یافته ، وجودشان در سطح زمین نمودارِ قنات هایی است که آب را از دل کوه های دور و نزدیک به درون کانال زیرزمینی هدایت می کنند و پس از عبور از این کانال های طولانی که مسافت آنها بین ۵ تا ۱۰ میل (حدود ۸ تا ۱۶ کیلومتر) و گاه بیشتر است ، شهر تهران سیر آب می شود .

مقنی های ایرانی که مهندسان مطلع و ورزیده ای در کار حفر قنات و آب رسانی هستند ، ابتدا منبع آب را پیدا می کنند . پس از آن در طول مسیر عبور آب از دامنه کوه ها تا زمین کشاورزی مورد نظر یا شهری که باید سیر آب شود ، چاه هایی که گاه عمق آنها بیش از صد فوت (حدود ۳۰ متر) است حفر می کنند .

فاصله این چاه ها که اطرافشان با خاکی که از آنها بیرون آمده انباشته شده و همه جا به تپه های کوچک شباهت پیدا کرده ، تا حدود صد فوت (تقریباً ۳۳ متر) است و آنها را با شیبی ملایم به هم وصل کرده اند . به وسیله این کانال ها ، آب را از درون قنات و از روی خاکی که در طول زمان به اندازه کافی سفت و غیر قابل نفوذ شده ، عبور می دهند تا به زمین کشاورزی یا شهر مورد نظرشان برسانند .

این مقنی ها یا مهندسان تحصیل نکرده ایرانی ، بدون استفاده از هیچ گونه آلات و ابزار مکانیکی و برکنار از همه محاسبات علمی دنیای امروز ، تنها با استفاده از چند متر ریسمان و تعدادی بیل و کلنگ معمولی و یک چرخ چوبی و دو دلو پوستی ، آب را از دل کوه ها به شهرها و مزارع ایران می رسانند .

مشکل اصلی این کانال ها وقتی آغاز می شود که آب به سطح زمین رسیده و خارج از کانال زیرزمینی در حاشیه و یا از داخل شهر عبور می کند . این آب باید از کوچه پس کوچه های کثیف و شلوغ شهرها عبور کند و به داخل حوض یا آب انبار خانه های مردم برسد و برای مصرف ماه های آینده ذخیره شود .

آب انبارهای عمومی هم که در دل شهرها قرار دارند و مقدار زیادی آب را در خودشان جای می دهند ، در مسیر همین آب روهای آلوده قرار دارند و باید وسیله همین قنات ها ذخیره سازی شوند ، تا در طول ماه ها و گاه یک سال ، آب ذخیره شده وسیله مشک سقاها به مغازه ها منتقل شود و یا وسیله کوزه به خانه ها برسد .

همین آب های جاری در حاشیه خیابان های شهر تهران هم - که گاه از نظر ناپدید

می‌شوند و به درون باغات و منازل اعیانی راه می‌برند و از جای دیگر سر در می‌کنند. در عین حال که از هر حیث آلوده و کثیف است، به شهر کویری تهران شادابی می‌بخشد. برای هر انسانی که در طول چند ماه باران و برف ندیده باشد، تماشای همین برکه‌های آب جاری و شنیدن صدای شر شر آن لذت بخش است. سپورهای شهرداری تهران از همین آب‌های آلوده حاشیه خیابان‌ها برای همه کار



بچه‌های عشایر در حال کوچ. گروهی از بچه‌های عشایر تهران به هنگام کوچ. مادرانشان با استفاده از مشک سرگرم زدن کره ماست، یا سر تنور نانوايي مشغول پختن نان هستند. دختران مامورند از کودکان قبیله نگهداری کنند. چشم درشت قهوه‌ای، صورت سبزه و موی نرم و صاف و مشکی از مشخصات بارز چهره مردم اصیل ایران زمین است.

استفاده می کنند. آنها مشک های خودشان را پر از آب کرده و از آن برای آب پاشی شهر استفاده می کنند. البته گاه و بیگاهی هم از همین مشک، آبی به لب تشنگان می نوشاندند و دعای خیری می شنوند و احتمالاً انعامی دریافت می کنند.

متأسفانه در تمام طول مسیر کانال های روباز که در حاشیه خیابان ها و کوچه های شهر تهران جاری است و یا از داخل باغ ها می گذرد، دسته دسته زنان و کودکانشان کنار هم در حاشیه آب نشسته و سرگرم شست و شوی ظرف و لباس هستند. بدیهی است که این خود موجب آلودگی بیشتر آب ها و توسعه و سرایت امراض گوناگون در شهر تهران است و بسیاری از مشکلات مربوط به سلامتی مردم از همین جا سرچشمه می گیرد، ولی متأسفانه در ایران کسی به این قبیل حرف ها توجه ندارد.

حد متوسط آبی که در جوی های شهر تهران جاری است، نزدیک به یک میلیون گالن (حدود ۴ میلیون لیتر) در ساعت تخمین زده می شود که رقمی بسیار قابل توجه است. اگر از همین مقدار آب مثل همه دنیا به صورت اصولی و اساسی استفاده می شد، نه تنها مردم شهر تهران آب سالم و گوارای کافی داشتند، قسمت زیادی از این آب هم برای کشاورزی در زمین های اطراف شهر، قابل استفاده بود.

مشکل اساسی اینجا است که این همه آب - که در ایران ارزش بسیار دارد - حتی در طول مدت زمستان هم که آب مورد نیاز نیست، جریان طبیعی دارد و از این مهم تر به علت عبور آب از درون کانال های خاکی و مسیر طولانی روباز، قسمت اعظم آب به دست آمده از دل کوه، در زمین نفوذ کرده یا تبخیر می شود.

به همین دلیل در تابستان که آب بیشتر مورد نیاز است و تبخیر هم بیشتر است، گاه و بیگاه آب کافی به محلات جنوب شهر تهران نمی رسد در حالی که در طول زمستان گاهی کانال های آب تبدیل به محل عبور سیلاب می شود و برای ساکنان جنوب تهران مزاحمت بسیار زیادی دارد و مشکلات بیشماری به بار می آورد.

### نخستین راه آهن ایران

نخستین راه آهن طولانی ایران پنج و نیم میل (حدود ۹ کیلومتر) طول دارد و از

هر جهت در خور توجه است، تا آنجا که گمان دارم اگر در این یادداشت ها از آن نام برده نشود، تصویری را که از تهران - پایتخت ایران - ترسیم کرده ام ناقص خواهد بود. این خط آهن باریک از جنوبی ترین نقطه شهر تهران شروع می شود و پس از گذشتن از میان دشت خشک و داغ و خرابه های باقی مانده شهر ری - که شهری قدیمی و باستانی است - به زیارت گاهی به نام شاه عبدالعظیم - مقبره یکی از مشاهیر مسلمانان شیعه - می رسد.

کسانی که با راه آهن به شاه عبدالعظیم سفر می کنند، چشمانشان از دیدن گنبد طلایی مقبره که در آفتاب پر نور ایران جلوه خاصی دارد، خیره و یا به قول ایرانی ها روشن می شود. مسافران اگر از غریبان تازه وارد به ایران باشند در عین حال که مسحور گنبد طلایی خواهند شد، از تماشای منظره بدیعی که گلدسته ها در فضای اطراف گنبد ایجاد کرده اند، صد چندان لذت می برند.

هرچند این تنها راه آهن ایران که فاقد تجهیزات اولیه هم هست، در ابتدا به نظر مسخره می نماید، ولی از این جهت بر تمامی خطوط راه آهن دنیا - که معمولاً دخل و خرج نمی کنند و ضرر دارند - برتری دارد. زیرا در آمدش به صورتی است که علاوه بر تامین هزینه های جاری، سرمایه گذاران را هم راضی و خشنود دارد. بیشتر زائران شاه عبدالعظیم که ساکنان شهر تهران هستند به هر صورت که شده از این تنها راه آهن استفاده می کنند. به این دلیل تمامی ایام و به خصوص روزهای تعطیل، هجوم جمعیت برای سوار شدن قطار شهر ری، قابل توجه است.

شهر باستانی و قدیمی ری - معروف به شهر ری که اینک حضرت شاه عبدالعظیم خوانده می شود - بر اساس روایت های تاریخی که در دسترس مورخان است، در هزاره چهارم قبل از میلاد مسیح ایجاد شده و هزاره ها پایتخت دودمان های مختلف شاهنشاهی ایران و هم چنین اردوگاه اسکندر کبیر در هنگامه جنگ با داریوش سوم بوده است. از شهر باستانی ری به عنوان زادگاه مادر زرتشت<sup>۹۳</sup> و هارون الرشید<sup>۹۴</sup> هم یاد می کنند.

از این شهر تاریخی و باستانی جز مقداری دیوار مخروبه که در تاریک روشنایی غروب، هیولا می نماید و در عین حال یادآور عظمت و قدمت آن است، چیزی باقی نمانده. با آن که قسمت اعظم خرابه های شهر قدیم به مزارع سرسبز و باغات بزرگ و پر طراوت تبدیل شده، هنوز هم عده ای طمع کار در خرابه های باقی مانده به امید یافتن گنج

سرگرم، کند و کاوند. چشمه سار معروفی که آب گوارای آن از زیر کنگره های فرو ریخته شهر ری قدیم جاری است، چشمه علی نام دارد. (حضرت) علی (ع) داماد (حضرت) محمد (ص) پیامبر اسلام بود و این چشمه نیز به احترام او چشمه علی نامیده شده است. بالای این چشمه سنگ بزرگ حکاکی شده ای است که روزگارانی دراز از آثار طلایی باستانی و در زمره یادگارهای ارزشمند دوره ساسانیان بوده ولی متأسفانه به یادبود سلطنت فتحعلی شاه قاجار<sup>۹۵</sup> - که صد سال پیش در ایران سلطنت داشته - آن اثر قیمتی و بی نظیر را روی خودخواهی، حسادت یا حماقت و نادانی از بین برده و تصویر پادشاهی خودخواه و جاه طلب را - که گستاخانه دستور از بین بردن چنان اثر قدیمی و تاریخی را داده است - بر آن حک کرده اند که نه تنها خود اثری در خور توجه نیست و ارزشی ندارد، تا دنیا باقی است یادآور جنایت، خیانت و حماقت این پادشاه بیدادگر و اطرافیان اوست.

## دخمه تهران

بیرون از حصار شهر در شمال شرقی تهران، روی تپه های خشک و خالی از آب و علف، دخمه زرتشتیان یا به قولی برج سکوت قرار گرفته که نمای بیرونی ساختمان آن از چهارسوی تپه قابل رویت است. دیوار دایره مانند این برج یا دخمه تقریباً سی فوت (حدود ده متر) ارتفاع دارد و محیط اطرافش بیش از پنجاه فوت (تقریباً ۱۵ متر) است. تمام سطح دیواره اطراف دخمه را با استفاده از گچ، سفید کاری کرده اند. زرتشتیان ایران هنوز هم برابر آیین باستانی خودشان جنازه مردگان خود را به خاک نمی سپارند. آنها جسد مردگان را درون یک دخمه و در هوای آزاد قرار می دهند تا در معرض استفاده کرکس ها باشد. هرچند این دخمه و برج سکوت و یا به روایتی قبرستان زرتشتیان شگفت انگیز و وحشتناک است، با این همه هنوز هم یادآور دوران گذشته و ایران باستان قدیم است. در حقیقت می توان دخمه زرتشتیان را مدفن خاکستر ایرانیان باستان هم به شمار آورد. ایرانیانی که زندگی و ملیت و سنت هایشان از بین رفته ولی هنوز هم در حاشیه شهر تهران پایتخت ایران و دیوارهای فرو ریخته شهر باستانی ری، استوار و پابرجا در میان خرابه ها سر می کشند.



قباي بر نقش و نگار موبد موبدان زرتشتيان ايران زيبا است. زرتشتيان براي اين كه زمين آلوده نشود، جسد مردگان را در دخمه اي روي تپه و دور از محل سكونت مردم قرار مي دهند كه تنها در دسترس لاش خورها و سگ ها<sup>۹۶</sup> است.



کوری در ایران به خاطر نور تند خورشید است، هر چند زنان روسته خود حالت کوران را دارند. گویند: دستور  
 حجاب نتیجه ملاقات عربی بیابانی با پیغمبر است که پیشنهاد کرد همسر او را بخرد و با یک شتر عوض کند.<sup>۹۷</sup>

## طبیعت زیبای تهران

در مورد شگفتی های شهر تهران باید یادآور شد که پایتخت ایران زیبایی هایی خاص دارد که به این شهر حالتی سحرانگیز و در عین حال خوش منظره می بخشد. نمونه برجسته آن خیابان معروفی است که از دروازه شمالی پایتخت می گذرد، به سوی کوه ها ره می برد، از روی دامنه های کم ارتفاع عبور می کند و به جایی می رسد که طبیعت زیبای تهران را پیش روی آدمی مجسم می سازد و چشم بیننده را به راستی خیره می کند.

ما این راه را که تا حاشیه کاخ زیبا و متروک شاهان سابق ادامه پیدا می کند، از میان مزارع و حاشیه دهات سرسبزی - که باغ های پر بار و زیبایشان را درون دیوارهای بلند گلی مخفی کرده اند - طی کردیم و بالاخره پس از عبور از حاشیه قهوه خانه ای کوچک و خاطره انگیز، از کنار تعدادی باغ بزرگ ییلاقی که متعلق به اشراف، ثروتمندان و رجال ایران به خصوص خانواده سلطنتی، است گذشتیم و سرانجام به دامنه کوهستان البرز - که به صورت دیواره ای عظیم سر راه شمال ایستاده - رسیدیم و محو تماشا شدیم.

از این نقطه به بعد جاده به صورت مال رو ادامه پیدا می کرد و ما به ناچار خطی باریک را از میان سنگلاخ هایی که نشانه فرود آمدن بهمن و فرسایش کوه های سر به فلک کشیده است، دنبال کردیم. در ادامه این راه صخره های برجسته و سختی را دور زدیم تا به دره عمیقی رسیدیم که بید مجنون کوتاهی در کنار چشمه سار زیبایی، به آن منطقه زیبا جلوه ای بسیار تماشایی بخشیده است.

این کوره راه زیبا و دیدنی را باز هم در دل کوه ها و تپه ها و دشت و دمن سرسبز دنبال کردیم که به صورت مارپیچی تماشایی ادامه داشت و به دل کوهستان بلند و دست نیافتنی شمال تهران راه می برد. کوره راه در کنار جوی آبی بسیار زلال و گوارا قرار گرفته بود که به نظر می رسید نتیجه آب شدن برف های موجود از قرون و اعصار است.

کمی بالاتر، دشت ارغوان و سر زمین تماشایی نرگس جلوه داشت که زیبایی آن قابل توصیف نیست. ادامه آن راه به قله پرفری رسید که حدود ۱۲۶۰۰ فوت (تقریباً ۴۰۰۰ متر) از سطح دریا ارتفاع داشت. از این نقطه بود که ما می توانستیم به خوبی همه جا را از راه دور تماشا کنیم و به راحتی می توان ادعا کرد منظره ای بدیع که از آن محل قابل رویت بود، دل از هر عارف و عامی می ربود.

از سویی چشم انداز دامنه کوه پرفری به سوی جنوب و فلات ایران ادامه داشت تا آنجا که به صحرا و دشت صاف بی انتهایی می رسید. از سوی دیگر سلسله کوه های سر به فلک کشیده ای دیده می شدند که سر تا سر محکم و پا برجا، راست قامت ایستاده بودند و به صورت دیواره ای سنگی، فلات ایران را از گسترش دریای خزر و رسیدن ابرهای پربار و باران زا به تهران و جنوب ایران، محافظت می کردند.

دورتر از این نقطه شکاف های عمیق و شیب های تندی به چشم می خورد که نتیجه سائیدگی و فرسایش کوه ها طی هزاره ها و قرون بسیار بود. این دره های ژرف و خطرناک پر از سنگ های ریز و درشتی بود که آب برف از میان آنها راهش را به سختی باز کرده و به دشت رو داشت، تا سر راه در حاشیه تپه ها و کنار دره ها، بوته ها و درختان باغستان ها و مزارع کشاورزی بسیاری را سیراب کند. هر چند گاه در دل دره ای، همین رودخانه خروشان به صورت آبشار در می آمد که غوغایش طرب انگیز بود.

دره های زیبایی که به تدریج پشت سر می گذاشتیم به تدریج گسترده و باز شدند و

همه جا گسترش یافتند، تا آنجا که کم کم در حاشیه آنها خانه های گلی پدیدار شد. روی شیب دامنه بعضی از تپه ها - که زمین با شیوه ای خاص تسطیح و با استفاده از آبیاری کشت شده بود - مزارع گندم و جو، جلوه ای خاص داشت و کرت های مربع شکل و یک نواخت به صورت خانه های شطرنج همانند زمرد می درخشیدند.

بدیهی است در این منطقه از هوای آلوده تهران و گرد و خاک و آب کثیف و پر از لجن - که در کانال های شهر تهران جریان دارد - خبری نبود و تنها دخمه زرتشتیان یا به قولی برج سکوت بر فراز تپه ای به چشم می خورد و گنبد طلایی شاه عبدالعظیم از دور جلوه و جلالی خاص خودش داشت.



شکارچیان گراز. جنگل های سرسبز و نیمه گرمسیری جنوب دریای خزر، پر از گراز وحشی است که موجب خرابی مزارع و شالیزارها می شوند. با توجه به این که گراز از نظر دین اسلام و نزد همه مسلمانان نجس فرض می شود، مورد نفرت کشاورزان است. به همین دلیل صیادان خوشحالند که با تفنگ قدیمی یک مزاحم نجس را از بین برده اند.

در سمت راست و در دامنه البرز، رودخانه کرج همانند ریسمانی نقره ای در دل دشت پیچ و تاب داشت و آب زلال و گوارای آن به سوی نمک زار پر زرق و برق جنوب و دریاچه نمک در حاشیه کویر، جاری بود.

از آن نقطه که در بلندای یکی از ارتفاعات دامنه البرز کوه بود، توانستیم گودی بزرگی را که به شکل کاسه در دل دشت و دامنه ارتفاعات شمالی شکل گرفته بود، تماشا کنیم. دیواره این گودال کاسه ای شکل را که محدوده تهران به شمار می رود، ارتفاعات اطراف این شهر، به صورتی زیبا محاصره کرده اند که در جای خودش تماشایی است.



خان ایرانی با محافظانش. با توجه به خطری که از سوی دسته های راهزن، تمامی مسافران بدون سلاح ایرانی را در مناطق مختلف و طول راه های سراسر کشور تهدید می کند، خوانین ایران همیشه عده قابل ملاحظه ای سوار مسلح همراه دارند. رجال و ثروتمندان و همچنین بسیاری از قافله ها و مسافران عادی هم، بدون داشتن محافظان مسلح قصد سفر نمی کنند که خطر بسیار دارد.

## انقلاب مشروطیت و تمدن ایران

در محدوده تهران که ۲۵ میل (حدود ۴۰ کیلومتر) قطر دایره آن است، نمونه کاملی از یک تمدن باستانی را که در حال دگرگونی است، می توان از نزدیک مشاهده کرد و نمونه زندگی انسان ها را از مراحل ابتدایی تاریخ تا اوضاع کنونی دید. باید توجه داشت که اساس کار و زندگی مردم ایران بر اساس آیین دین اسلام استوار است، هرچند در بسیاری از موارد هنوز هم مقررات و قوانین اسلامی با فرهنگ کهن و سنت های دیرپای ایرانی درگیرند و در پاره ای جهات خواه و ناخواه درهم آمیخته و هر دو دگرگون شده اند. برای شناخت گونه های مختلف زندگی ایرانیان به چند مورد اشاره می شود:

هرچند مردم ایران و بخصوص تهرانی ها از راه آهن استقبال کرده اند، هنوز این وسیله نقلیه راحت و موثر نتوانسته است در کار رقابت با شتر و الاغ توفیقی داشته باشد. با آن که مدارس جدید با کیفیت نسبتاً خوبی در حال توسعه و رو به افزایش است، هنوز هم مکتب خانه های قدیمی را که کتاب قران درس اصلی آنها است، بیش از مدارس

جدید و در کنار آنها در شهر تهران می توان ملاحظه کرد.

با وجود انقلاب مشروطیت و تبدیل حکومت دیکتاتوری به رژیم پارلمانی، هنوز اکثریت دهات ایران به شیوه قدیم با نظام فئودالی اداره می شود و بیشتر املاک به عنوان املاک سلطنتی، موقوفه، خالصه و تیول خوانین و ثروتمندان، در اختیار اشراف و زمین داران بزرگ و ملاهای با نفوذ است. در این روستاها مردم بیچاره درون خانه های خشت و گلی کثیف و غیر بهداشتی به صورتی ابتدایی زندگی می کنند که تصور می رود روستاییان موجوداتی غیر از انسان و جدا از دیگر مردمند. از سویی این مردم خرافاتی و عقب مانده تعصبات و رفتاری محافظه کارانه دارند، که ناشی از نادانی آنها است.

روستاییان گمان می کنند خواست خدا چنین بوده که زندگی مشقت بار داشته باشند. در روستاهای ایران در عین حال از طب امروز، آموزش و پرورش، دنیای روشنفکری و پیشرفت و آثار تمدن جدید خبری و اثری نیست. مردم روستایی ایران وقتی از خانه های دخمه مانندشان بیرون می آیند با وسایل و روشی به کار کشاورزی می پردازند و از ابزاری استفاده می کنند، که طی قرون گذشته تنها مورد توجه و استفاده اجداد آنها بوده است.

از نحوه زندگی روستاییان که بگذریم عده ای از مردم - هنوز بدون توجه به ترتیبات زندگی نوین - آواره دشت و بیابانند و در طول سال از نقطه ای به نقطه دیگر می روند و با کوچ خود، به بیلاق و قشلاق ابراز علاقه می کنند. خانه این مردم پلاس سیاه رنگی به شکل خیمه است و همسران و دخترانشان - که به عکس سایر زنان ایران از مردان جدا نیستند و حجاب کامل ندارند - آنها را بافته اند. عشایر کوچ نشین با آن که بیش از سایر مردم نخواست و ندانسته تا حدی از مواهب آزادی برخوردارند، اطلاع و ارتباطی با مسائل سیاسی و اجتماعی منطقه و مملکتشان ندارند و در بی خبری مطلق به سر می برند.

خلاصه مطلب این که با وجود همه مسائلی که در تهران وجود دارد و راه آهن و الاغ در کنار هم در کارند و تضاد طبقاتی بیش از همه جا به چشم می خورد، باید قبول کرد که مرکز تحولات اجتماعی و سیاسی و همچنین مبداء پیدایش و توسعه تمدن امروز و در عین حال محل حفظ و نمایش سنن باستانی ایران، پایتخت کشور یعنی شهر تهران است.

از همین نقطه افکار روشنفکرانه به سایر نقاط نفوذ کرده و از همین شهر انقلاب مشروطیت آغاز شده و به پیروزی رسیده و امید می رود که بتدرج تضاد و اختلاف طبقاتی

فاحشی که در نحوه زندگی مردم و هم چنین طرز تفکر طبقات مختلف اجتماعی وجود دارد، برطرف شود و ایرانیان با سرعت بیشتری به سوی تمدن و پیشرفت گام بردارند. پیدایش سلسله قاجاریه و استمرار سلطنت در این دودمان، آخرین کوشش استبدادی محافظه کارانه شرقی برای پیشرفت ایران بوده و پادشاهان قاجار در اندیشه آن بودند ایران را به پای کشورهای پیشرفته دنیا برسانند. ناصرالدین شاه قاجار که در طول پنجاه سال سلطنت خود نظام اطاعت محض را در سراسر مملکت اعمال کرده بود، هرچند در انجام



مدرسه پسرانه، نظیر مدرسه پسرانه‌ای که در عکس دیده می‌شود، در سراسر بازارهای ایران می‌توان یافت. مدرسه‌ها شبیه دکان‌هایی هستند که در آنها به خیابان یا بازار باز می‌شود و معلم مدرسه وقتی وارد می‌شود، با قیافه خشمناک بالای اطاق می‌نشیند. او که چوب بلندی در دست دارد، بچه‌هایی را که کمی غفلت و بازی‌گوشی کنند و یا از قرائت آن‌چه ملا به آنها می‌گوید باز بمانند به سختی و با همان چوب خشن تنبیه می‌کند.

سیاست استبدادی و ارتجاعی خود تا حد زیادی توفیق داشت، ولی همین شیوه عامل اصلی عقب ماندگی و ضعف دولت و مملکت و بی تفاوتی مردم ایران بوده است.

## انقلاب مشروطیت

مردم ایران در سال ۱۹۰۶ میلادی (۱۲۸۵ خورشیدی) برای استقرار حکومت قانون و محدود کردن اختیارات شاه و تشکیل مجلس شورای ملی و ایجاد عدالت خانه قیام کردند. در حقیقت اطرافیان جانشین ناصرالدین شاه - مظفرالدین شاه قاجار<sup>۹۸</sup> - که دریافته بودند در صحنه اقتصاد و سیاست جهانی نمی توان بیش از آن به افکار و شیوه های کهنه پای بند بود، خود زمینه مناسبی برای آن قیام فراهم کرده بودند.

با این که قیام مردم ایران اصالت داشت از آنجا که متأسفانه اکثریت مردم از نظر سطح فکر و بینش سیاسی برای چنین تحولی نداشتند، نتیجه مطلوب به دست نیامد. به خصوص که هیات حاکمه با وجود اختلافات داخلی، به صورتی تازه با نفوذ و کارشکنی

سیاست خارجی روبرو شدند و روسیه تزاری در راه پیشبرد سیاست های انقلابی و سازنده دولت مشروطه ایران، مزاحمت امپریالیستی بسیاری ایجاد کرد.

در همان آغاز انقلاب مشروطیت یک توطئه بین المللی علیه ایران شکل گرفت و مردم که در یک مرحله آزمایش قرار گرفته بودند، به دلیل عدم وجود سازمان سیاسی مستقل و کارگشا و نداشتن تشکل و تفاهم، گرفتار بحران های جهانی شدند. دولت انقلابی هم در این گیر و دار به آلت بی خاصیتی تبدیل شد که در پنجه دو ابر قدرت زمان - روسیه تزاری در شمال و



بریتانیای کبیر در جنوب - گرفتار بود و به همین دلیل انقلاب اصیل ایران، ناکام ماند. تنها عاملی که در اوضاع و احوال جهانی و وضعیت نا بسامان ایران به ثبات این کشور کمک کرد و از متلاشی شدن این سرزمین باستانی جلوگیری به عمل آورد و می توان



کشاورز ایرانی در حال شخم زدن. بر خورد آفتاب سوزنده و مستقیم با ریگزارهای خشک و لب تشنه کویر ایران، اگر با کمی آب در آمیزد نتیجه اش، یک باغ سرسبز یا به قول ایرانی ها بهشت است. در این عکس تبسم یک کشاورز جوان ایرانی نشانه رضایت او و سرسبزی درخت هایش نمودار باروری خاک و اثر آفتاب سوزان ایران زمین است.

از آن به عنوان چراغِ سحرآمیزِ علاء الدین نام برد، منابعِ عظیمِ نفتِ ایران در جنوبِ فلات ایران است که خوشبختانه دنیا هم به آن سوختِ مهمِ احتیاج داشت. جای خوشوقتی است که سر زمینِ پهناور ایران علاوه بر منابعِ نفت، ثروتِ های غنیِ زیرِ زمینی دیگری در زیرِ خاکِ خورِ نهفته دارد که از آن جمله اند، مس، سرب و آهن که این همه موجبِ حفظِ تمامیتِ ارضی ایران شده است. زیرا هیچ یک از قدرتِ های جهانی اجازه نداده اند که این همه ثروت در تیول و انحصارِ دیگران قرار گیرد.

بدیهی است وجودِ همین منابعِ غنی و ثروتِ های خدا دادِ زیرِ زمینی سرمایه دارانِ جهانی را هم در گوشه و کنارِ دنیا وسوسه کرده و همه را به راه انداخته است. برای نمونه اینک دیپلوماسیِ امریکا مطرح شده و سیاستِ دلار در راه است و مردانِ ماجراجو آماده برای مبارزه شده اند. خلاصه همه سرمایه دارانِ دنیای غرب این آمادگی کامل را پیدا کرده اند که برای تاسیسِ شبکه راه آهن سراسری در ایران و همچنین انجامِ سایرِ امورِ عمرانی و کارهای زیربنایی و خرید و فروشِ محصولاتِ مختلفِ ایران، سرمایه گذاری کنند و به مردمِ فقیرِ ایران فرصت و یاری دهند تا زندگیِ مرفهی داشته باشند. [!!]

به این ترتیب می توان از هم اکنون امیدواری بسیار داشت که به زودی راه آهنِ اروپا از طریقِ ایران به هندوستان متصل شود و از این طریق تحوّلِ عظیم در امورِ اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ایران به وجود آورد. تنها مطلبِ باقی مانده که زعمای قوم و رهبرانِ جامعه ایرانی باید برای آن فکری اساسی بکنند، مسئله فقر و بدبختی و بدی نحوه زندگی مردمِ ایران زمین است. هر چند این احتمال می رود که با بهبود وضعِ اقتصادی مردم و بالارفتن سطحِ دانش و بینش و روشن شدن و انعطاف پذیریِ نسلِ آینده، آرزوهای دور و درازِ روشنفکرانِ ایران عملی شود.

در این صورت امید بسیار است که نظامی نوین در ایران استقرار پیدا کند، امنیت اجتماعی به وجود آید و به احتمال زیاد ایران حکومتِ آزاد و تازه ای داشته باشد که به حقوق اجتماعی و سیاسی مردم احترام بگذارد و از قانون پیروی کند. در غیر این صورت باید اقرار کرد که ایران آزمایشِ نافرجامِ دیگری را پشت سر می گذارد و نتیجه این می شود که ضرب المثل معروفِ مصداق پیدا کند که ایرانیان هم شراب های تازه را باز در همان بطری ها و ظروفِ قدیمی می ریزند و نوش جان می کنند.



بسران دانش آموز همدان، هر چند مدرسه‌های جدید در حال تأسیس است، هنوز مکتب‌خانه‌ها به عنوان مرکز آموزش قرآن زیربنای تعلیمات دبستانی و مورد توجه مسلمانان است.



دختران دانش آموز ایرانی ارمنی. ۹۸ درصد زنان ایران بی‌سوادند ولی در سالیان اخیر معلمان خارجی و بعد از جنگ دولت برای آموزش زنان کوشش کرده که اخیراً دختران اجازه رفتن به مدارس خارجی دارند. قبل از این دختران ایرانی ۱۰ تا ۱۲ ساله ازدواج می‌کردند.

## کوه بُرآوازه ایران

هر کس نقشه قاره آسیا را با دقت تماشا کند متوجه خواهد شد که یکی از مشخصات بارز جغرافیایی این قسمت از آسیا - یعنی فلات ایران - وجود کوه بسیار بلند و زیبای دماوند و قله معروف و تماشایی آن است. قله ای که نسبت به سایر قسمت های خاک ایران برتر می نماید و عظمت و جلوه ای بی مانند دارد و بلندای آن معروف و افسانه ای است. مرتفع ترین قله کوه دماوند که حدود بیست هزار فوت (تقریباً ۶۰۰۰ متر) از سطح دریا ارتفاع دارد، در عین حال که بلندتر از همه ارتفاعات قاره اروپا است، بلندترین قله در شمال غربی قاره آسیا هم به شمار می رود.

این آتش فشان خاموش را که بیشتر ایام سال پوشیده از برف است، باید از بلندای سلسله جبال که همسایه آن است، تماشا کرد و با دقت و علاقه، تمامی این کوه استوره ای و ارتفاعات تماشایش را با دره ها و دامنه ها و تپه هایش که هریک به جای خود زیبایی ویژه ای دارند، یک جا و در یک چشم انداز از نظر گذرانند و لذت برد.

برای بسیاری از اشخاص که با شگفتی های طبیعت در آسیا آشنا نیستند، قابل قبول نیست که با دور شدن از دامنه دماوند و طی حدود ۱۰۰ میل (تقریباً ۱۶۵ کیلومتر) به طرف جنوب، حاشیه کویر لوت پیدا خواهد شد و از آنجا است که قله کله قندی و زیبای دماوند را - هر چند نیمی از آن ناپدید می شود - با همه عظمت و زیبایش می توان دید و از تماشای آن لحظاتی چند هیجان زده و سرخوش بود.

### بهشت زرتشت

جای تعجب نیست اگر دریابیم که از دیرباز افسانه های خرافی در میان ایرانیان جایگاهی خاص داشته و هنوز هم متأسفانه بسیاری از مردم این سر زمین افسانه ای و باستانی به قسمتی از این خرافات بی ماخذ و معنا اعتقاد دارند و از تمامی مجهولاتی که در باور خود جای داده اند، با سرسختی و تعصب پاسداری می کنند.

به عنوان نمونه همان طور که کوه المپ (OLYPUS)<sup>۹۹</sup> در یونان جایگاه خدایان به شمار می رفته و مردم آن سرزمین این افسانه را باور داشته اند، در پاره ای از افسانه های قدیمی ایران از قله دماوند هم به عنوان فردوس یا بهشت زرتشت یاد شده و قصه های بیشمار پیرامون راز و رمز سحرانگیز بودن قله دماوند وجود دارد که از جمله آنها حضور ضحاک ماردوش<sup>۱۰۰</sup> در این کوهستان است. گفته می شود که پس از فرو ریختن حکومت جابرانه و استبدادی که آن خونخوار معروف یعنی ضحاک ماردوش داشته، او را همانند پرومتهس (PROMETHEUS)<sup>۱۰۱</sup> در کوه دماوند زنجیر کرده اند.

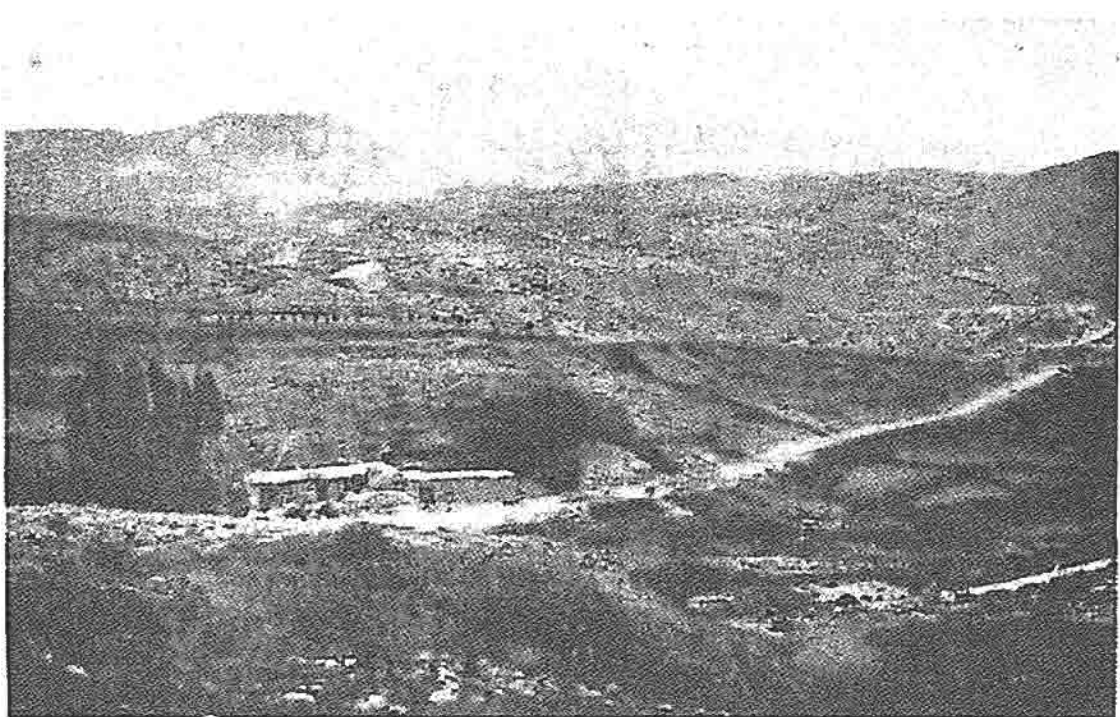
این داستان در نوشته های قدیمی زرتشتیان آتش پرست و همچنین شعر کلاسیک فارسی وجود دارد و این همه باعث می شود که مسافر و کوه نورد ماجراجو در عصر حاضر هم تحت تاثیر این خرافات - که هنوز هم در میان مردم رواج دارد - از صعود به قله دماوند خودداری کند و قدری تامل داشته باشد. چرا که همه به او اخطار می کنند افسانه وجود دیو در کوه دماوند و این نکته که هر صعود کننده ای را دیوها دستگیر می کنند، از یاد نبرد و به آن فکر کند و بیندیشد.

کوه عظیم دماوند نه تنها در افسانه ها و اساطیر فارسی جای مهم و ویژه ای دارد، بر

بسیاری از وقایع تاریخی ایران هم سایه گسترده است. از جمله این که گفته اند مادر زرتشت پیامبر بزرگ ایرانی در نقطه ای از این کوه - شهر ری یا شهر مهم مادها<sup>۱۰۲</sup> - متولد شده است<sup>۱۰۳</sup>. یا این که منطقه دماوند نقطه نهایی حمله آشوری ها قبل از تاسیس سلسله های بزرگ شاهنشاهی بوده است.

این نکته هم که جبهه شرقی کوه دماوند جایگاه و سرزمین کوهستانی پارت ها بوده و اسکندر کبیر در تعقیب داریوش سوم شاهنشاه ایران تا دامنه کوه دماوند آمده و آنجا توقف کرده و گروهی از لشکریان را به چهارسو فرستاده تا در نقاط مختلف و مناطق دست نیافتنی مردم طبرستان<sup>۱۰۴</sup> را سرکوب کنند، از مطالب دیگری است که در ارتباط با کوه دماوند، نقل می شود.

همچنین عده ای از مردم تحصیل کرده اعتقاد دارند که پس از رفتن اسکندر کبیر، از



ییلاق چادرنشینان. چادرنشینی و زندگی کولی وار ییلاق و قشلاق، هنوز هم در ایران امروز متداول است. یک چهارم جمعیت اطراف تهران هم اکنون در چادرهای سیاهی که بافت و کار دست زنان خودشان است، زندگی می کنند. تنها منبع درآمد و تغذیه این عده فقط گاو و گوسفندان آنها است. مردم چادرنشین تابستان ها را در دره های بسیار سرسبز البرزکوه می گذرانند و زمستان ها به دشت های گرم جنوب کوچ می کنند.

آنجا، آنتیوخوس (ANTIOCHUS)<sup>۱۰۵</sup> در همین محل به جنگ پارت ها<sup>۱۰۶</sup> آمده است و در همین حدود چنگیز خان و هلاکو خان مغول و تیمور لنگ ترکتازی و وحشی گری بسیار خود را آغاز کرده و همه چیز را از بین برده اند.

## دماوند راهنمای نسل ها

به راستی می توان تصور کرد که حتی اسکندر کبیر و تیمور لنگ معروف و مغرور هم که جهانی را در آتش خشم و غضب و حشیانه خود سوختند، در برابر عظمت کوه دماوند به زانو درآمدند و آن را قله ای تسخیر ناپذیر دانستند. کوه بلند و زیبای دماوند که در حاشیه شاهراه بین المللی قرار گرفته، علامت بسیار مشخص و سر به فلک کشیده ای است که قرن ها پا برجا ایستاده و همه کاروان هایی را که صدها سال پیش از تولد کریستف کلمب<sup>۱۰۷</sup> کالاهای شرق و غرب را به وسیله قافله های کندرو خودشان جابجا می کرده اند، راهنمایی و هدایت کرده است.

کوه دماوند در عین حال که نمودار حیات ماجراجویان کوچک و بزرگ از نسل های مختلف و نژادهای گوناگون است و در سایه آن سلسله های مختلف شاهنشاهی در ایران پیدا شده و صعود و سقوط کرده اند، با تمامی عظمتش، تماشاگر این همه ماجراها بوده و هنوز هم سربر کشیده، راست قامت، زیبا و استوار باقی مانده است.

سلسله جبال البرز - که دماوند قله برجسته معروف و زیبای آن است - از اروپای جنوبی تا آسیای مرکزی امتداد یافته است. اثر و نقش این ارتفاعات قابل توجه در اوضاع ایران انکار ناپذیر است. زیرا این سلسله ارتفاعات گسترده که با ۱۲۰۰۰ فوت (حدود ۳۶۰۰ متر) ارتفاع از سطح دریا، هم چون دیواره ای در بالای فلات ایران سربر افراشته، شمال زیبا، سرسبز و مرطوب ایران و دامنه های پر آب بحر خزر را که دریاچه معروفش ۸۱ فوت (حدود ۲۵ متر) از سطح دریا پایین تر است، از سایر قسمت های فلات خشک ایران جدا کرده است.

ارتفاعات البرز که حد متوسط بلندای آن ۴۰۰۰ فوت (بیش از ۱۳۰۰ متر) است از اردبیل در آذربایجان آغاز می شود و به طرف جنوب شرقی و سرانجام شرق ایران ادامه پیدا

می کند و تقریباً ۵۰۰ میل (بیش از ۸۰۰ کیلومتر) از حاشیه دریای خزر را طی می کند و به خراسان می رسد. این دیوار سنگی عظیم به شمال ایران موقعیتی استثنایی بخشیده و به دلیل وجود آن، دو نوع آب و هوای مختلف را در سرزمین ایران کنار هم می توان دید. دماوند که از سرایت رطوبت دریا و هوای دشت حاشیه خزر به فلات ایران پیش گیری کرده، در دامنه شمالی خود آب و هوای گرمسیری دارد. با این همه همین دماوند باعث ایجاد بیش از ۵۰ اینچ (حدود ۱۳۰ سانتیمتر) باران در سال است. این بارندگی و رطوبت موجب شده است که باغات زیبای پرتقال، شالیزارهای سرسبز و تماشایی و مزارع سفیدپوش پنبه را همه جا بتوان دید و از منظره جالب و



گوسفندچرانی در ارتفاعات البرز. البرز کوه بهترین منطقه برای چرای دامها است. تپه های خشک و بی آب و علف ایران موجب شده است که نوعی گوسفند دمبه دار در این منطقه پرورش یابد. دمبه گوسفندان مخزن تغذیه خوبی برای آنها است و هنگامی که علوفه کافی به دست نمی آورند، به ناچار از آن چربی ذخیره شده در دمبه استفاده می کنند.

سحرانگیز جنگل های طبیعی انبوه - که بیشتر در شیب کوهستان بوجود آمده - و ارزش چوب های کلفت و سخت آن به این منطقه اعتباری خاص بخشیده، لذت برد در قسمت جنوبی البرز از این همه سرسبزی خبری نیست و چون منابع آب آن هم محدود است، ساکنان این منطقه باید برای رساندن آب به مناطق زراعتی و دشت های پائین دامنه البرز، زحمت زیادی را برای حفر کانال متحمل شوند تا بتوانند مقداری جویبات و میوه که مناسب آب و هوای معتدل و سردسیری است، تولید کنند.

### آتش فشان خواب آلوده

دماوند که در میان دو قله نسبتاً بلند سلسله جبال البرز قرار گرفته در فاصله ۴۵ میلی (حدود ۷۳ کیلومتری) شمال شرقی شهر تهران واقع شده است و بلندای آن به - که قله های اطراف به شانه های او هم نمی رسند و در حقیقت بیش از یک سوم دماوند کوتاهترند. به همین دلیل قله سر برکشیده و واقعی سلسله جبال البرز دماوند است که به شکل کله قندی - با شیب قابل توجه دامنه آن که حدود ۴۵ درجه است - از چهارسو به خوبی دیده می شود.

هرچند هیچ اشاره تاریخی در اسناد موجود به انفجار و آتش فشانی دماوند نشده و تاریخ آخرین آتش فشانی آن مشخص نیست، شیب آن که از بالاترین نقطه آغاز می شود و تا پایین ترین محل امتداد دارد، نشان دهنده این واقعیت است که قله دماوند روزگاری نه چندان دور آتش فشانی داشته است. به همین دلیل هم نمی توان دماوند را آتش فشانی مرده پنداشت و باید آن را آتش فشانی که خواب آلود است نامید، به خصوص که در دل این کوه چشمه های آب گرم متعددی وجود دارد و روی قله آن هم نشانه هایی از گرمای سخت آتش فشان که در عمق زیاد قرار گرفته، پیدا شده است.

همان طور که اشاره شد دماوند از دور به صورت کله قندی به نظر می رسد که هم سر آن سالم و پا برجا و هم تیزی آن پدیدار است، در حالی که صعود کنندگان در می یابند بالای کله قند به صورتی که از دور دیده می شود تیز نیست و روی آن فرورفتگی بزرگی وجود دارد که قطر آن حدود ۱۰۰ یارد (۹۰ متر) است. این فرورفتگی که معمولاً زیر

توده ای از برف پنهان می شود، نمایش چندانی ندارد هرچند که حرارت داخلی کوه دماوند به خصوص در قله آن به حدی زیاد است که برف های قله دماوند را بیشتر از دامنه هایش آب می کند. شاید به همین دلیل باشد که کوه های سنگی باشالت<sup>۱۰۸</sup> و سولفور<sup>۱۰۹</sup> را در حاشیه قله دماوند به نسبت زیادی به خوبی می توان یافت.

اگرچه تا این تاریخ ارتفاع دقیق دماوند معلوم نشده و با همه اندازه گیری ها نتیجه قطعی به دست نیامده است، با این همه ارتفاع دماوند را میان ۱۸۰۰۰ تا ۲۲۰۰۰ فوت (حدود ۵۵۰۰ تا ۶۶۰۰ متر) می توان قبول داشت<sup>۱۱۰</sup>. بدیهی است اگر حد متوسط ارقامی را که اشخاص مختلف گفته و نوشته اند به دست آوریم رقمی معادل ۱۹۰۰۰ فوت (حدود ۵۷۰۰ متر) خواهد بود. البته در اسناد رسمی دولت ایران ارتفاع دماوند ۱۸۴۶۴ فوت (حدود ۵۵۴۰ متر) ذکر شده که معلوم نیست این رقم خیلی دقیق را دولت ایران کی، چگونه و به چه وسیله ای به دست آورده اند.

### صعود به قله دماوند

صعود به قله های بلندی در سطح دماوند در هر نقطه از دنیا که باشد، چندان کار سخت و دشواری نیست و تنها سرما و کمبود هوا و به طور کلی خستگی راه مشکلات اساسی این کارند. با این همه به خاطر خرافاتی که متأسفانه در میان مردم و به خصوص ساکنان روستاهای حاشیه دماوند وجود دارد، تعداد انگشت شماری از ایرانیان علاقمند به کوه نوردی تا کنون به قله دماوند صعود کرده اند. به همین دلیل پیدا کردن راهنمایی محلی که با منطقه و راه های صعود به قله آشنا باشد، کاری دشوار است و اگر هم کسی پیدا شود، دستمزد یک ماهش را مطالبه می کند.

از مجموعه اطلاعاتی که خود ما به دست آوردیم چنین پیداست نخستین اروپایی که به بلندای کوه دماوند صعود کرده - مشخص نیست که قبل از او ایرانی ها دماوند را فتح کرده باشند - ویلیام - ت - تامسون (WILLIAM T. THAMSON) بوده است. او در سال ۱۸۳۷ میلادی (۱۲۱۶ هجری شمسی) دماوند را فتح کرده و بعد از او چند اروپایی و سه آمریکایی و بالاخره در سال ۱۹۱۴ میلادی (۱۲۹۳ هجری شمسی) هفت پیش آهنگ جوان

ایرانی برای نخستین بار به بالاترین نقطه دماوند رسیده اند.

اواخر تابستان که هوا معتدل است و میزان برف موجود در ارتفاعات به میزان حداقل می‌رسد، بهترین وقت صعود به قله دماوند است. با توجه به این که تهران به عنوان نزدیک ترین شهر و محل آغاز صعود به قله می‌تواند مورد توجه باشد، ولی شیب تند کوه موجب می‌شود کوهنوردان صعود به قله دماوند را از نقطه دیگری آغاز کنند.

برای رسیدن به دماوند سفری سه روزه در پیش داشتیم و نخست باید دماوند را دور زده و از گذرگاه آفجه که در ارتفاع ۹۰۰۰ فوتی (حدود ۲۷۰۰ متری) قرار دارد، عبور کنیم. پس از گذشتن از این منطقه بود که دره سرسبز و زیبای لار پیدا شد، محلی که در فصل تابستان توقف گاه عشایر و چراگاه گوسفندان و مردم چادر نشین است.



قله دماوند، قبله‌گاه نسل‌های مختلف ایرانی. عظمت دماوند نشانه همت بلند ملتی است که از سربلندی و افتخار به وجد می‌آید و لذت می‌برد. در سایه عظمت همین قله دماوند بود که دودمانهای مختلف شاهنشاهی در ایران زمین پدید آمدند، به اوج قدرت رسیدند و سرانجام نیز سقوط کردند و از بین رفتند که تنها نامی از آنها باقی مانده است.

راه صعود به قله دماوند از داخلِ همین درّه تماشایی آغاز می شود و به روستای زیبای رنا می رسد که بی پیرایه و آرایش به صورتِ طبیعی در دامنِ البرز نشسته است. رنا با زیبایی خاصی بالای درّه و در دامنه شرقی دماوند قرار گرفته است. البته در دلِ همین درّه است که رود هراز خروشان و کف بر لب آورده، سر بر سنگ می کوبد و راهش را از میان سنگلاخ ها به سوی دشت و دریای خزر باز می کند و چون ماری شتاب زده و مغرور ولی هراسان و با پیچ و تاب، پیش می رود.

منطقه زیبا و کوهستانی رنا که در ارتفاع ۷۰۰۰ پایی (حدود ۲۰۰۰ متری) از سطح دریا قرار گرفته، جایگاه بسیار مناسبی است که می توان با خیالِ راحت به عنوان اردوگاه اصلی کوه پیمایی از آن استفاده کرد. در این محل پستِ زیبایی مشخص می شود که به صورتِ مارپیچ روی چمن زارِ طبیعی و سرسبز تا بیش از ۷۰۰۰ فوت (حدود ۲۰۰۰ متر) بالا می رود و در مسیرِ آن تنها چوپان هایی دیده می شوند که برای مراقبت از گوسفندان روی چمن لمیده و ضمن تماشای چرای آنها مشغول استراحتند و گاه هم با آوای عجیب نیِ معجزه آسای خود، غم تنهایی را بازگو می کنند.

تا این مرحله از کوه پیمایی را می توان پیاده طی کرد، هر چند امکان استفاده از اسب و قاطر برای سواری وجود دارد. ولی به هر حال باید در بهترین ساعات روز و به خصوص هنگام صبح از میانِ ابرِ سنگینی - که معمولاً همه جا گسترده است - راه گشود و به سوی قله زیبای دماوند پیش رفت.

بدیهی است در مواقعی که آسمان صاف و خالی از ابر باشد، صعود کننده منظره بدیعی را روبرویش می بیند و از آن لذت می برد، زیرا دماوند با همه عظمت و زیبایی - که قله طلایی و کبریتِ احمریِ آن دارد - به خودنمایی می ایستد و چشم بینندگان را خیره می سازد. در این نقطه زیبایی دماوند به صورتی جذابیت دارد که کوهنوردان فریفته شده چنین گمان می برند که قله دماوند در دسترسِ آنها قرار گرفته است و به زودی بلدای آن را زیر پایشان لمس خواهند کرد.

وسایلِ زندگیِ اردوگاهی در پایین ترین محل این منطقه که تقریباً ۱۳۰۰۰ فوت (حدود ۴۰۰۰ متر) از سطح دریا ارتفاع دارد و تا حدی پوشیده از برف است، کافی به نظر می رسد. آب تمیز فراوان است، خارِ شتر برای سوختن به میزان کافی در دسترس قرار

دارد و می توان با مختصر زحمتی خار را کند، آتشی بر افروخت، در حاشیه آتش آب را جوشاند، چای و قهوه ای خورد و بالاخره به استراحت پرداخت.

### قله های البرز، جزایر دریای افسانه و خیال

جایی که برای کوهنوردان در این نقطه پیش بینی شده، سخت و خطرناک است و کوهنورد باید دقت داشته باشد که از روی سنگ سخت و تخت مانندش به میان آتشی که در کنارش افروخته است، نیفتد. از این اردوگاه موقت حداقل باید ده ساعت کوه پیمایی کرد تا به قله دماوند رسید. البته این اجبار هم وجود دارد که قسمتی از این راه را باید در دل سکوت شب به تنهایی و با آرامش طی کرد و مراقب همه جا و همه چیز هم بود.



دماوند، قله المپ ایران، رئیس مدرسه آمریکایی تهران - که در ردیف جلو عکس نشسته - همراه با مؤلف کتاب، اف. ال. برد و یک آمریکایی دیگر که موفق شده اند به قله معروف دماوند صعود کنند.

هر چند راه پیمایی میان کوه‌های یخ زده و سرد برای همه کمی سخت به نظر می‌رسد ولی جلوه و جلای مهتاب پرنور و زیبای ایران - آن هم زیر آسمان صاف و در دل کوهستان - و نور خیره کننده ماه که همه جا را با زیبایی خاصی روشن می‌کند، لذتی فراموش نشدنی دارد که سختی‌ها را برای هر کوهنوردی آسان می‌سازد. نور مهتاب در آن منطقه به قدری پاک و زلال و سحرانگیز است که نه تنها تمامی قلّه و دامنه کوهستان را - که تقریباً پوشیده از برف و سفید است - نورانی و چون روز روشن می‌کند، آدمی را به دنیای خاص تخیلات شیرین سوق می‌دهد.

کوهنورد صاحب دلی که در دل شب و در میان انوار مهتاب سرگرم صعود از دماوند است، آن چنان محو تماشای آن منظره شکوهمند می‌شود که خود و سختی‌ها و خطرهای را از یاد می‌برد و به آفرینش آن همه عظمت و زیبایی و راز و رمز کوهستان می‌اندیشد. از آنجا که معمولاً پایین ارتفاعات دماوند و زیر پای کوه نورد را ابر فرا گرفته و توده‌های ابر - که در حال حرکتند - در پرتو نور ماه جلوه‌ای بدیع دارند، تماشایی با ذوق و خیال پرداز ابرهای شناور در فضا را پر و بال پرندگان در حال پرواز تصور می‌کند و از طرفی قلّه‌های البرز را - که از میان دریای ابرها خود قد بر افراشته‌اند و چون امواج قهرآمیز بر ساحل کوهساران سر می‌کوبند و می‌گذرند - همانند جزایری در دریای افسانه و خیال می‌بیند که این همه لذتی غیر قابل تصور دارد.

بی برگ و بوته و بی ثمر و بار بودن قسمتی از این منطقه وسیع که دریای یخ در آن وجود ندارد، تا حد زیادی شگفت‌انگیز می‌نماید ولی در عین حال نمودار این واقعیت است که آب و هوای آن نقطه در گذشته‌های بسیار دور مرطوب تر از این بوده است. این نکته را از باقی مانده فرسایش کوه‌ها و شکاف‌های بزرگ و عظیمی که اینجا و آنجا در دل توده‌های یخ به وجود آمده می‌توان دریافت.

یادآوری این نکته هم ضروری است که به دلیل وجود شیب تند ۴۰ تا ۵۵ درجه که در دامنه بالای دماوند وجود دارد، همه کوهنوردان بیش از حد معمول احساس خستگی می‌کنند. چرا که باید از یک نردبان سخت و نامنظم که نشیب و فرازهای مختلف و متنوع دارد و انتهای آن هم ورای بی نهایت می‌نماید، با دقت و سختی و مراقبت کامل آن هم در حالت خستگی بالا بروند.

## نردبان های یخی

توده های فشرده برف در شیب تند دماوند اشکال عجیب به وجود آورده اند و از همه مهمتر طبیعت کوهستان نردبان های یخی در محل ساخته است که تماشای آنها لذت بخش می نماید. برف - که در بعضی از نقاط دماوند بیش از یک متر روی هم انباشته شده - روزها تحت تاثیر گرما و آفتاب تند دگرگون می شود و قسمتی از آن آب شده در داخل توده برف شیاری به وجود می آورد تا راه خود را برای عبور به پایین باز کند.

با فرا رسیدن شب تیره و سرمای کشنده آن - که به راستی همه جا و همه چیز یک سره یخ می زند - کانال هایی که در دل یخ ایجاد شده اند، شکلی خاص پیدا می کنند که باقیمانده فرورفتگی های آنها گاه به صورت کله قندهای سفید و کوچکی که در کنار هم ردیف شده و در یک صف قرار گرفته باشند، جلوه ای تماشایی دارد.

از آنجا که در طول دو سه ماه تابستان، دگرگونی هوای روز و شب کوهستان بسیار است، آب شدن قسمتی از برف های موجود و یخ زدن مجدد شبانه آنها باعث می شود که نردبان های یخی طبیعی بوجود آیند. این نردبان های ساخت طبیعت هنگام صعود به قله دماوند و در قسمت نهایی صعود، ضروری، قابل استفاده و مناسبند.

سطح متزلزل کوهستان که پدیده ساییدگی و ریزش سنگ ها است، صعود به قله دماوند را با اشکال مواجه می کند و کوهنورد باید خود را از شیب تند کوه که پوشیده از حداقل دو فوت (۶۰ سانتیمتر) برف کوبیده نشده و متزلزل است به قله دماوند بالا بکشد. با این همه نردبان های یخی خود موجب می شوند کوهنورد راهی را که می باید در طول چند ساعت طی کند، با استفاده از این نردبان های طبیعی به چند دقیقه طی کند و با امنیت خاطر راهش را تا قله دماوند به انتها برساند.

## بر فراز قله عظیم دماوند

وسعت دهانه کلاه کبریتی و طلایی دماوند که صد یارد (حدود ۹۰ متر) پائین تر از لبه آتش فشان قرار دارد، مشخص نیست ولی هزاران تن سولفور - کبریت احمر - پیداست

و دودی که متصاعد می شود و جریان دارد، ناراحت کننده و تهوع آور است.

لبه سنگی سوراخ قله دماوند که به کاسه شباهت دارد پنج یارد (حدود چهار و نیم متر) عرض دارد و مساحت آن سیصد یارد (تقریباً ۲۷۰ متر) است. این لبه به تدریج با شیبی ملایم به طرف پایین می رود و به توده برفی که سوراخ و دامنه آتش فشان را مسدود کرده می رسد. تنها اثری که از فعالیت و زنده بودن این آتش فشان باقی مانده، دود و گازی است که از شکاف های دهانه آتش فشان متصاعد است.

بلندای قله دماوند دیدگاه مناسبی است که آدمی می تواند از آن اوج و در ساعات روشنی از روز که هوا صاف و بدون ابر باشد، چهارسو را به خوبی تماشا کند و همانند نقشه جغرافیایی که پیش رویش گسترده همه جا را تا آنجا که چشم کار می کند، ببیند.

مجموعه سلسله جبال البرز با قله ها و دره های درهم و پیچیده و سیستم آبیاری طبیعی که از چهارسوی آن به صورت های مختلف جاری است، از هر نظر جالب توجه می نماید. تمامی دره های البرز در میانه قله ها از مه و بخار پوشیده است و کوهستان با همه سرسبزی که دارد چون به سوی جنوب و بیابان فرو می نشیند، خشک می نماید.

ولی ارتفاعات و دره هایی که در این کوهستان به سوی شمال ایران پهن شده اند پر از رطوبتند و بخار فراوانی که از جنگل های انبوه مازندران و حاشیه زیبا و سرسبز خزر بر می خیزد، آن منطقه را پوشانده است.

وقتی که آدمی بر فراز قله دماوند ایستاده باشد احساس غرور می کند و از این که سرانجام به یکی از مرتفع ترین قله های دنیا صعود کرده و در بلندای آن نشانه و علامت عظیم جغرافیایی، به تماشا ایستاده لذت می برد و شادمان است. کوهنوردی که بر فراز قله دماوند نظاره گر چهارسو است، در ضمن به یاد می آورد که این ارتفاعات از دیر باز و در طول تاریخ همیشه مورد نظر ابرمردان دوره های گوناگون تاریخ و اقوام مهاجم و نیروهای مدافع بوده است.

هنوز هم ساربان هایی که از دشت کویر می گذرند، قایق رانانی که در دریای خزر حرکت می کنند، کشاورزانی که در شالیزارهای حاشیه خزر سرگرم کارند، ترکمن های چادرنشینی که در ماورای خزر سکنی دارند، روستاییان شهرها و روستاهای حاشیه کویر که دماوند را نشانه بزرگی و عظمت ایران زمین می دانند و بالاخره کوچ نشینان و هم

چنین کولی‌های آواره دشت و بیابان و فلات ایران که بی خبر از همه جا و رها از همه قید و بندها سرگرم آمد و رفت و زندگی روزمره خویشند، همه و همه به دماوند نظر دارند و آن را نشانه می‌گیرند و از عظمت افسانه‌ای آن سخن می‌گویند ولی از صعود به بلندای آن به دلیل وجود خرافات و افسانه وجود دیوان پرهیز می‌کنند.



کولی‌های ایرانی. کولی‌های ایران زنده‌پوشان فقیری هستند که از همه قید و بندهای حاکم بر جامعه آزادند. از آنجا که ایرانیان به خرافات توجهی خاص دارند، زنان کولی در مقابل دریافت دستمزدی ناچیز برای آنها - به خصوص برای زنها - فال می‌گیرند و با هوش و فراست خاص خودشان از حال و روز آینده آن نادانان خبرهای خوش می‌دهند.



بیش آهنگی در میان جوانان - که اغلب هم سن و سال بادشاهشان هستند - هواداران بسیاری دارد. چون ایرانی‌ها عاشق طبیعتند، در تابستان سال ۱۹۱۴ (۱۲۹۳ هجری شمسی) هفت نفر بیش آهنگ به قله زیبای دماوند رفتند.

قسمتِ دوم

عکس‌های رنگی

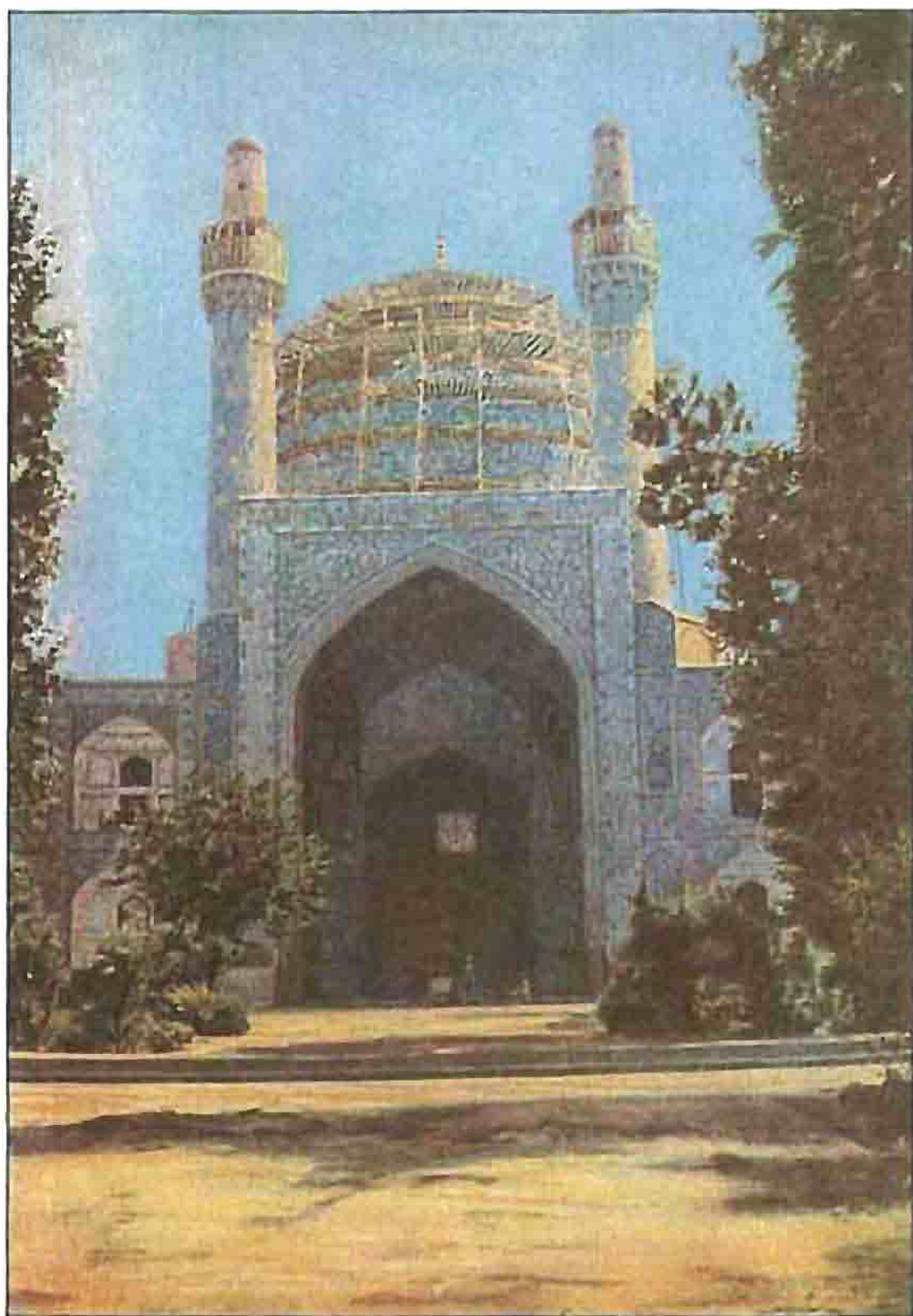
از

هارولد اف. وستون

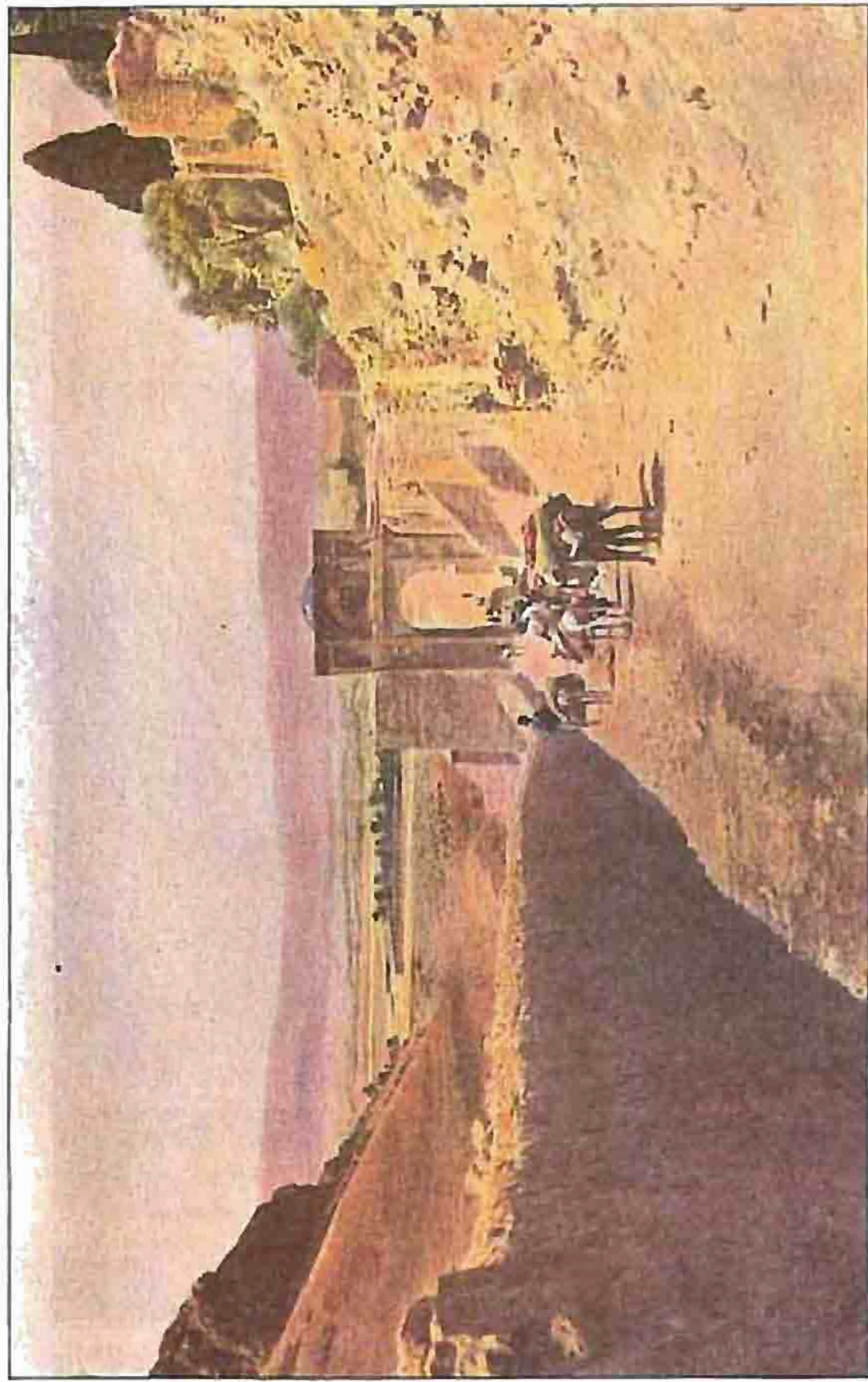
HAROLD F. WESTON

## یادآوری در مورد عکس‌های رنگی

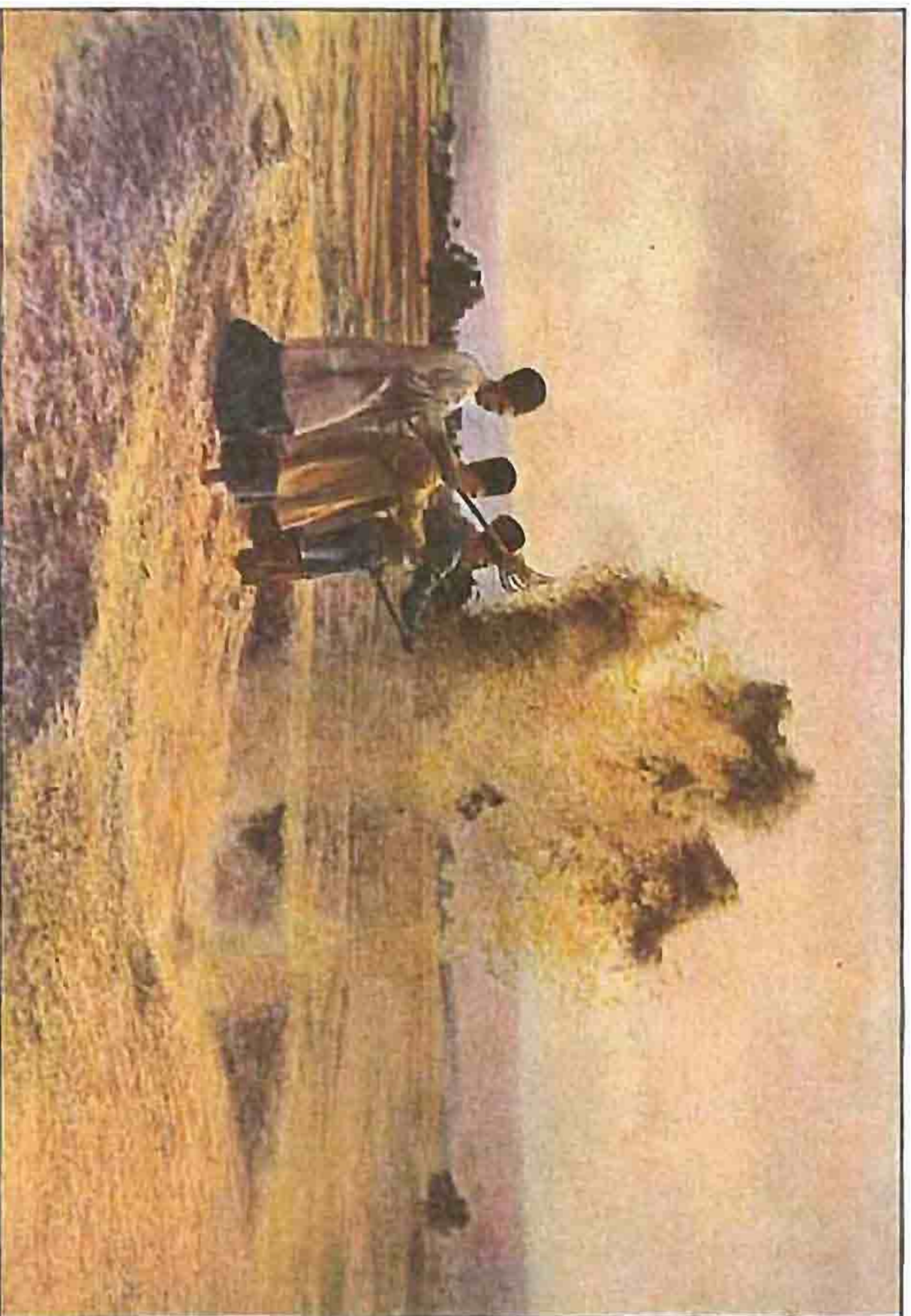
۱۶ قطعه عکس رنگی که در صفحات بعدی کتاب  
ملاحظه خواهید کرد، در اصل به صورت سیاه و  
سفید عکس برداری و به همان ترتیب هم ظاهر و  
چاپ گردیده ولی به شیوه‌ای خاص که ذکر می‌شود  
آن نیست، برای چاپ رنگ آمیزی شده است.  
از آنجا که ۷۵ سال پیش، سال ۱۹۲۱ میلادی برابر  
با ۱۲۹۸ هجری شمسی فیلم و عکس رنگی وجود  
نداشته عده‌ای هنرمند، عکس‌های سیاه و سفید را  
به صورت زیبایی رنگ آمیزی می‌کردند که این کار  
تا چند سال پیش در ایران هم رواج داشت. البته  
گاهی هم اصل عکس‌های رنگی در کتاب خاصی  
می‌آمد ولی در این مورد ظاهراً کلیشه‌ها به نحوی  
خاص رنگ شده باشند.  
نویسنده اصلی کتاب موجود - اف - ال - برد - در  
حاشیه صفحه آخر نوشته خود به این مطلب اشاره  
کوته‌ای دارد و از هنرمندی و دقت هنرمند عکاس  
و نقاش - هارولد - اف - وستون که قسمت دوم  
کتاب نوشته اوست - صمیمانه قدردانی کرده است.  
به هر تقدیر عکس‌های زیبا با هنرمندی خاص به  
صورت رنگی چاپ شده که هنوز هم پس از نزدیک  
گذشت بیش از هشتاد سال قابل استفاده است.



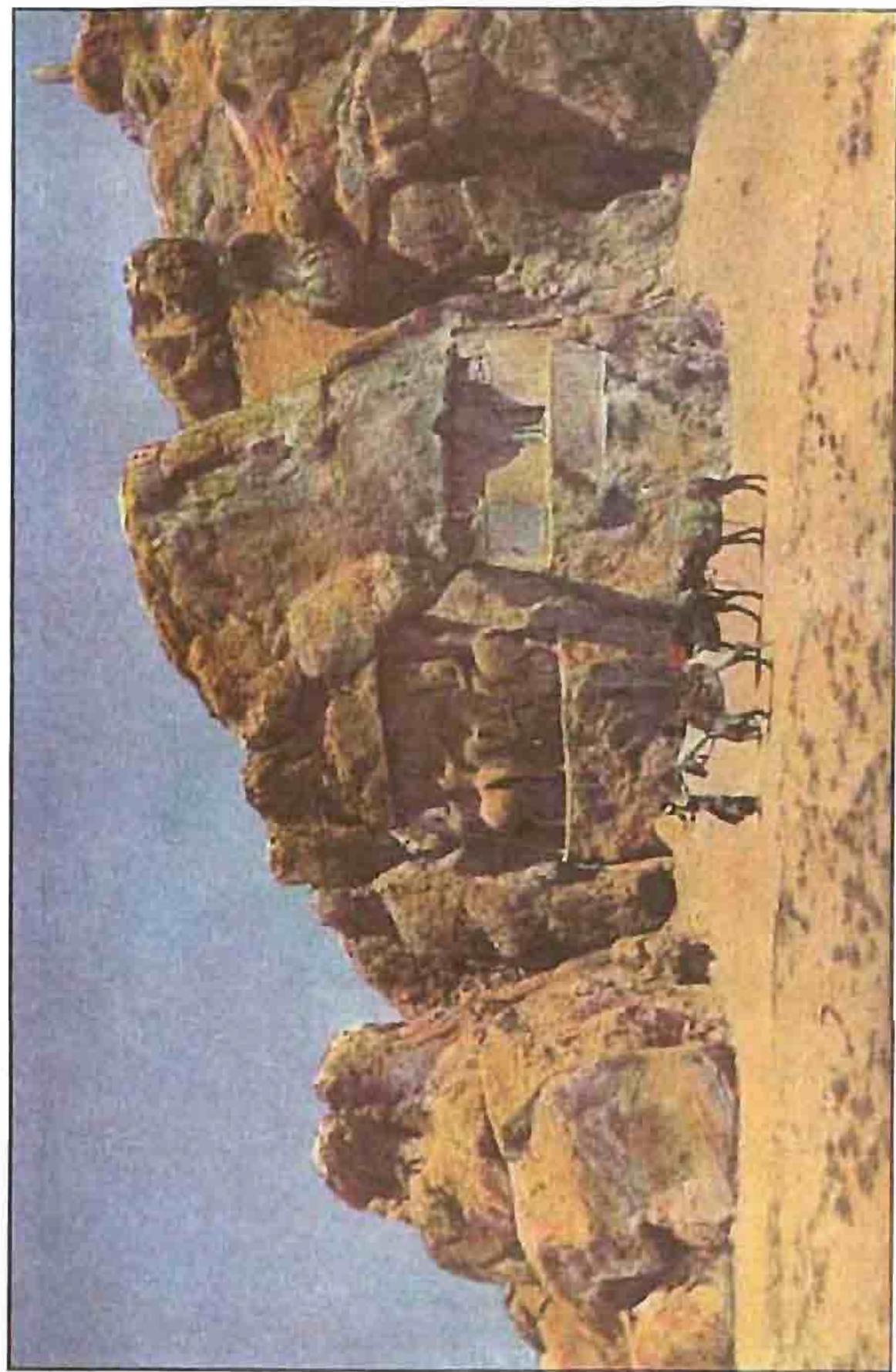
مدرسه شاه. مدرسه شاه سلطان حسین صفوی<sup>۷</sup>، در قرن یازدهم هجری ساخته شده و مرکز آموزش علوم دینی طلالی است که در حیره هایش زندگی می کنند. گاشی های فیروزه ای گنبد و مناره های مدرسه در حال تعمیر است.



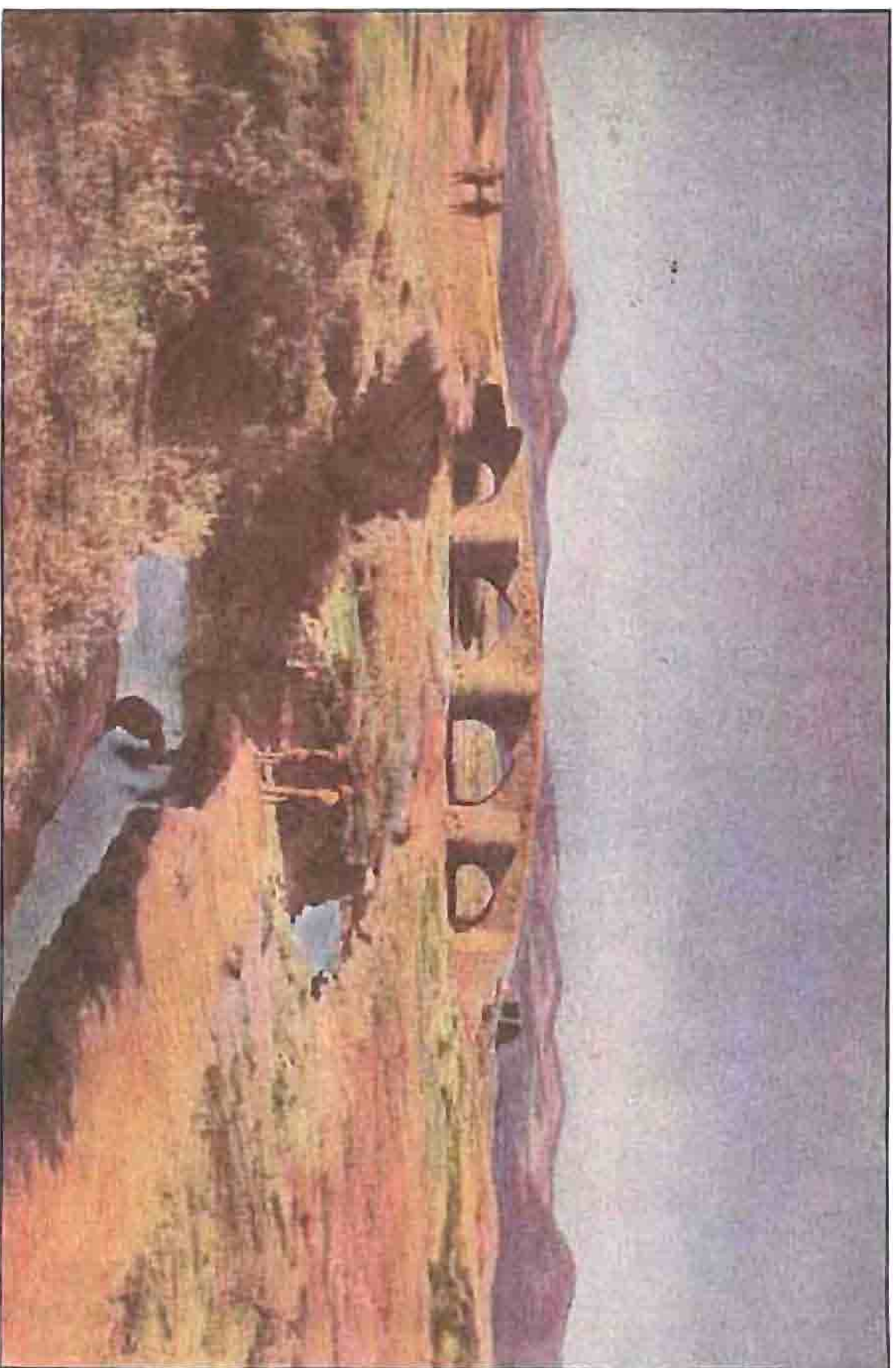
بنگاه الله اکبر. بعد از سفری طولانی در کویر، از فراز بنگاه الله اکبر و دروازه قران، شهر شیراز چون زمردی زیبا در دل  
دشت درخشید. دورنمای شیراز با درختان سرو، گنبد های فیروزه ای و تپه های ارغوانی زیبایی خاص دارد.



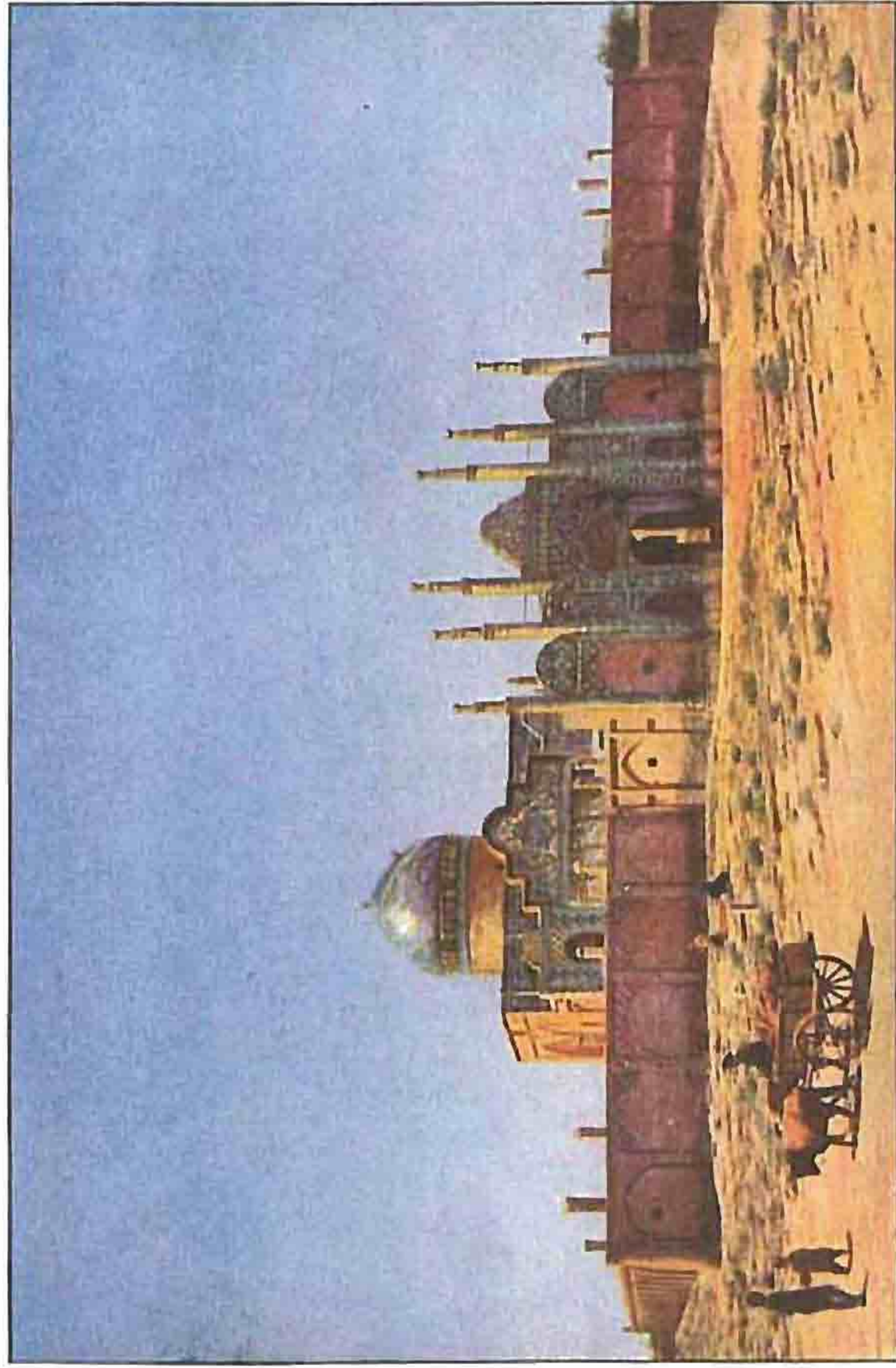
خرمن کوهی در جنوب ایران. قسمتی از فلات ایران آب کافی ندارد و باید مزارع گندم را آبیاری کرد. چندی از کشاورزان - با استفاده از نیروی باد - سرگرم جدا کردن گاه از گندمی هستند که قبلاً بونه های آن را کوبیده اند.



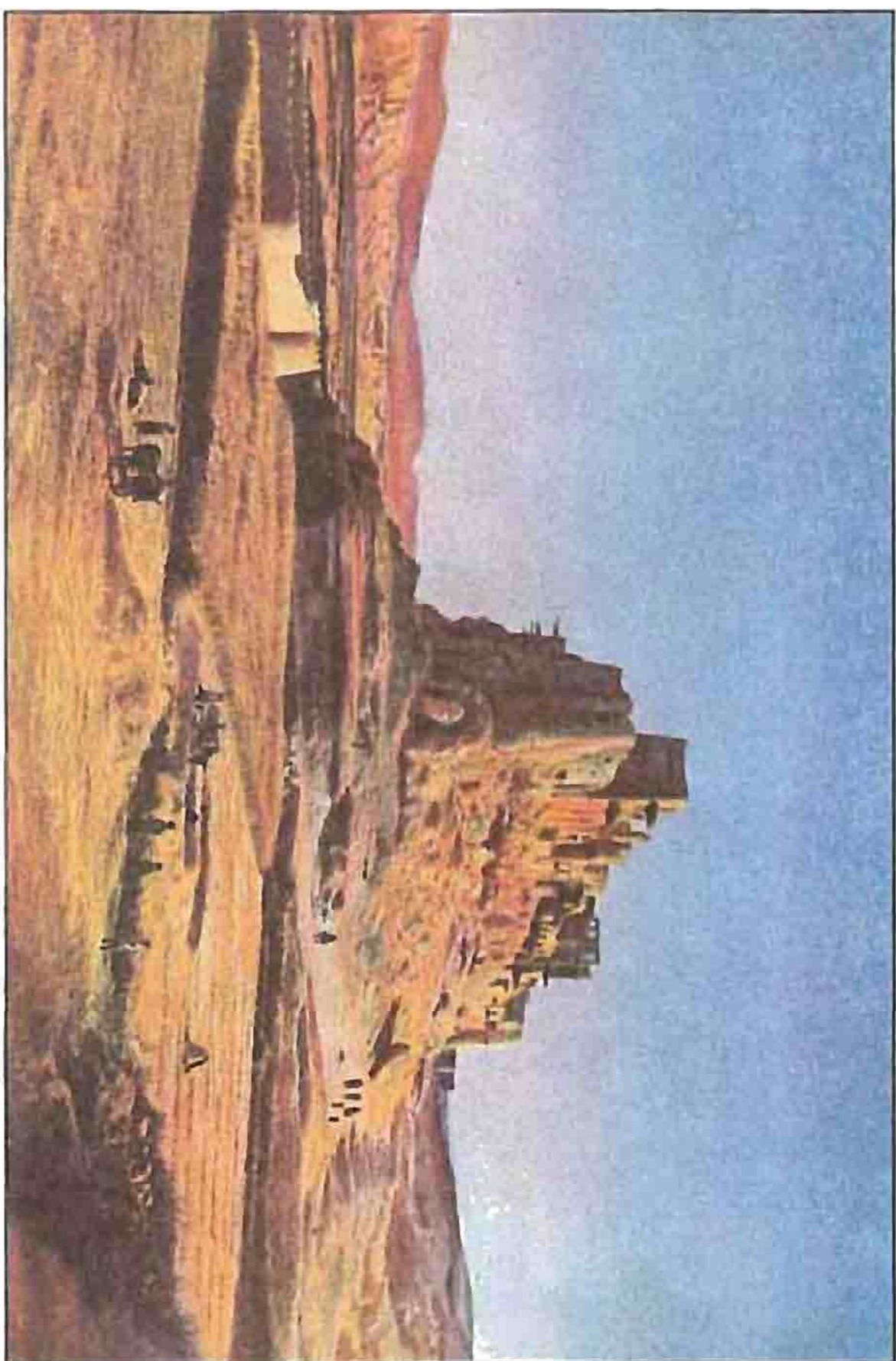
نقش رستم بادگار سلسله ساسانیان. آن چه در دل این کوه، نزدیک ملیره شاهنشاهان هخامنشی حکاکی شده،  
نصوب اردشیرشاه<sup>۶</sup>، بیان گذار دودمان ساسانی سوار بر اسب است. نقش رستم مربوط به قرن سوم میلادی است.



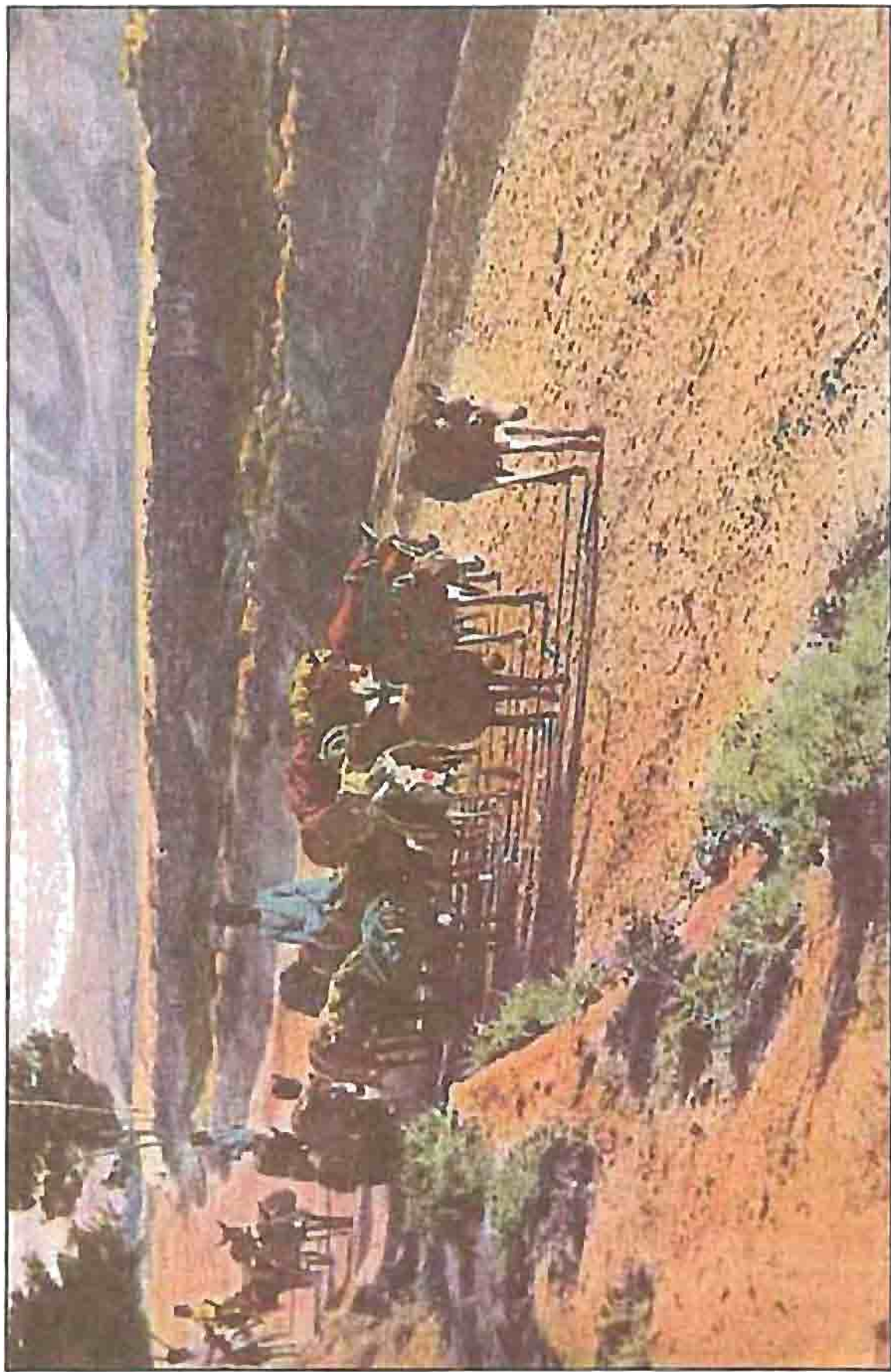
پل های مقاوم، در کردستان دره هائی با عمق ۱۶ تا ۵۰ متر وجود دارد که رودخانه هائی را بستان خستک و  
 زنستان سیلابی است ولی پل هائی که صد ها سال قدمت دارند، با دهانه ۳۰ سانتیمتری در مقابل سیلاب مقاومت میکنند.



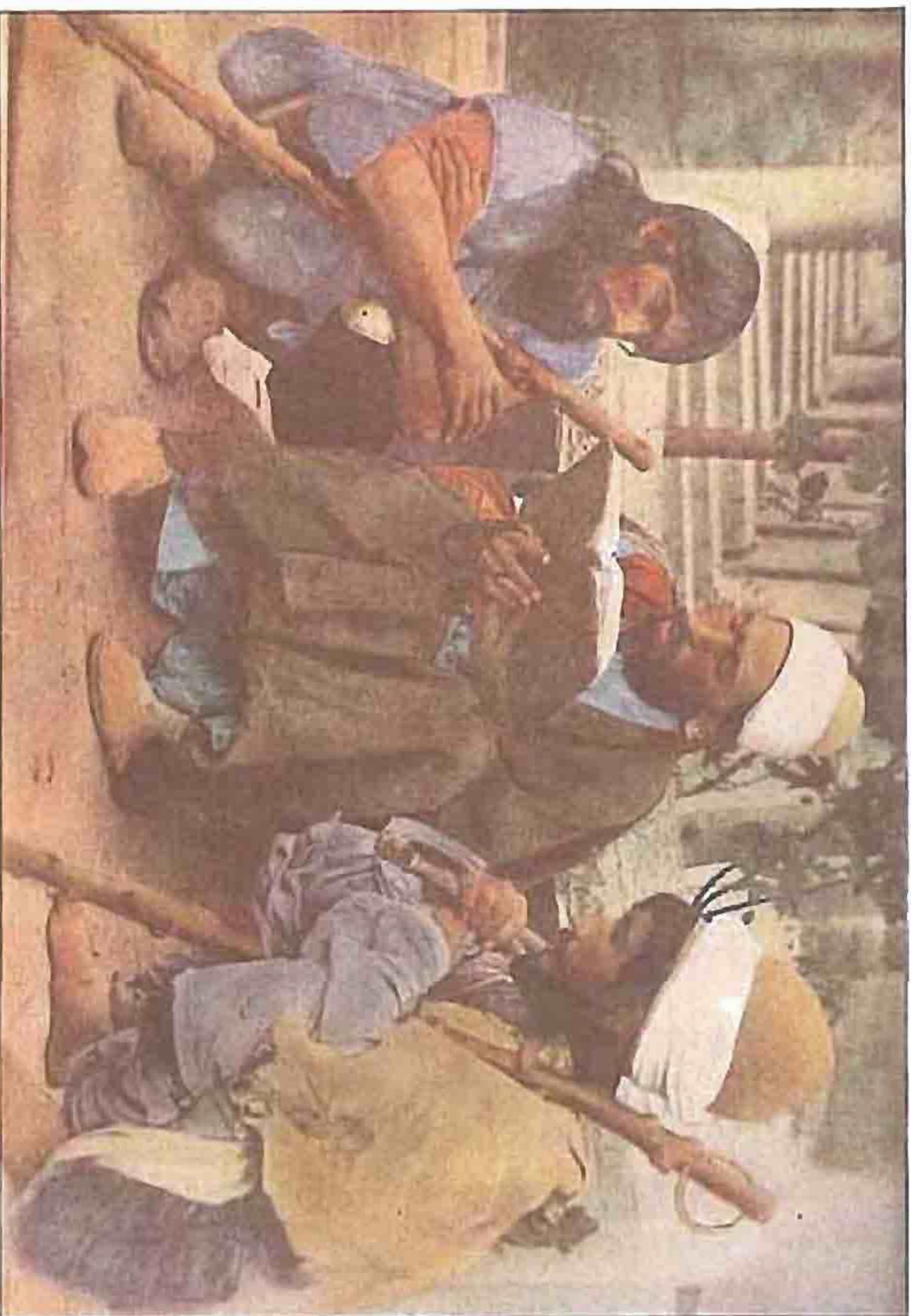
مسجد کوچک فیروز، کاشی کاری مسجد زیباترین کاری است که در دنیا می توان دید. مناسانه ساختمان  
مسجد در حال فروریختن است و شکل سیاه گونه عکس، بونه ای را نشان می دهد که از درون تمید روئیده است.



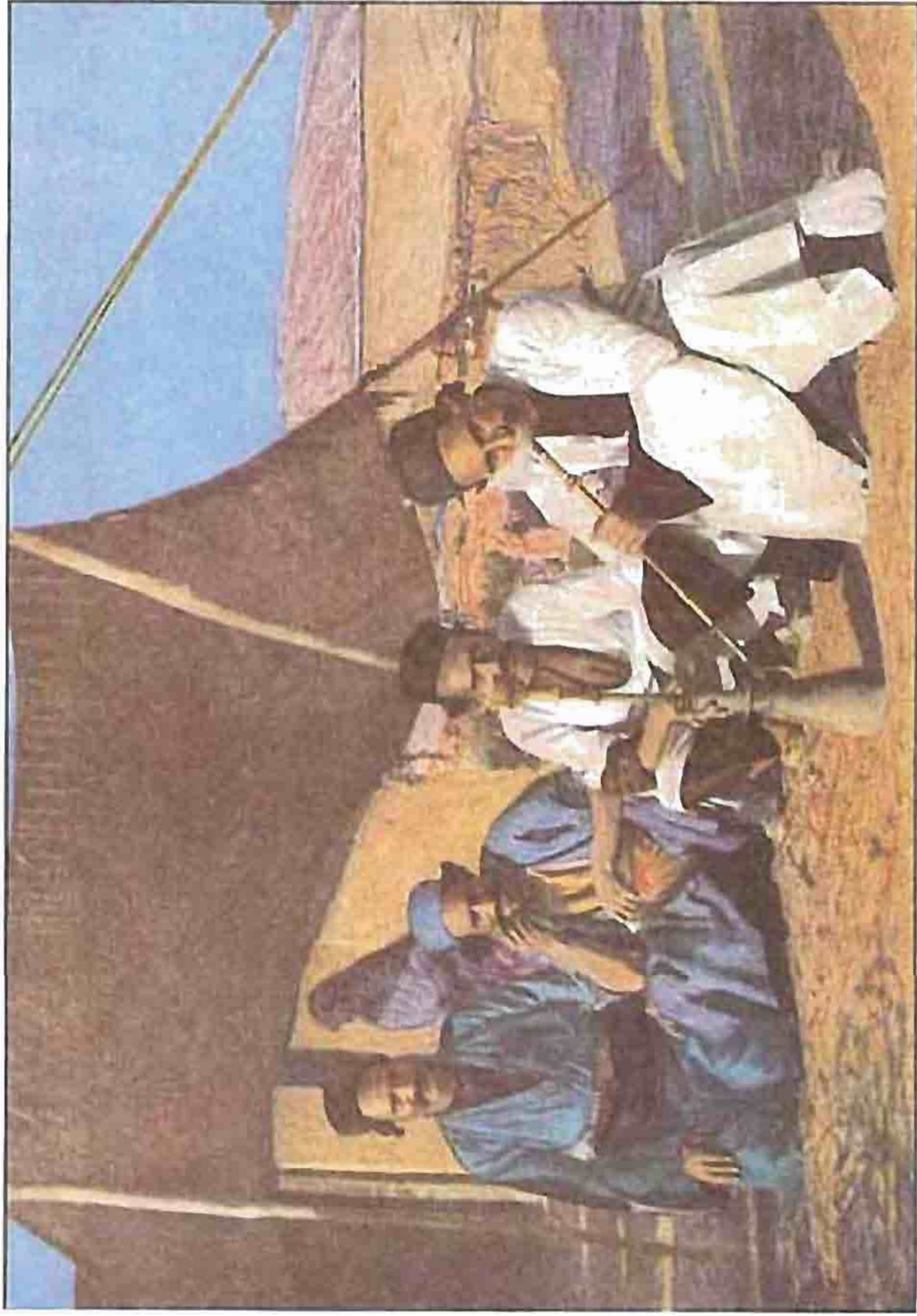
ایزدخواست<sup>۱</sup>، نام شهر کوچک، مخروبه و ظیری در ایران است که به اعتقاد ایرانیان خدا آن را خواسته است.



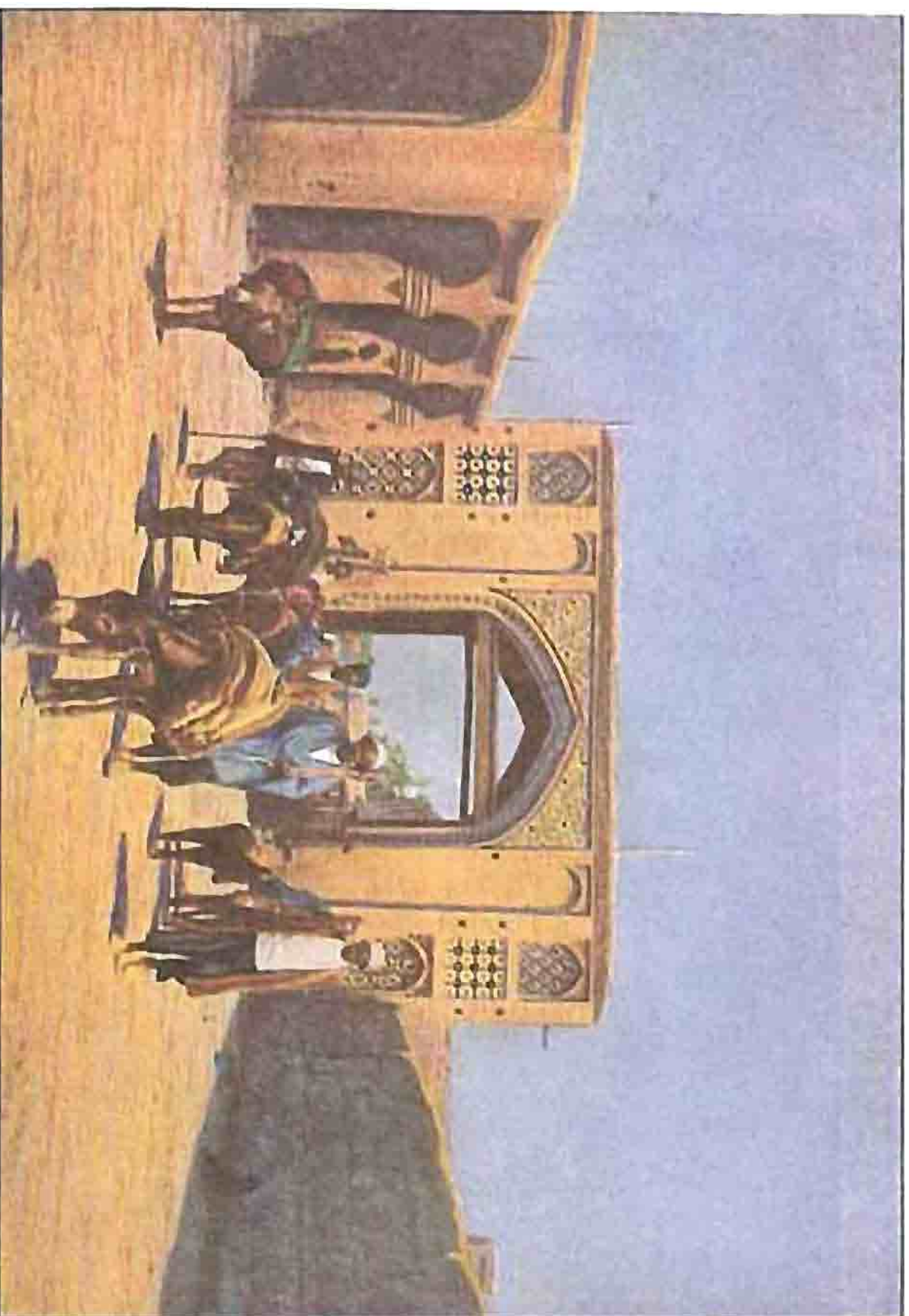
دسته‌ای الاغ در راه بازگشت از چراگاه کوهستانی. تنها غذائی که به این حیوانات داده می‌شود جو و علف خشک است. غذای کلی آنها را که علف بیان است، باید خودشان یا استفاده از علفزارهای دامنه کوهستان تأمین کنند.



میردادن مذهبی در حال فرار است. درویشان هم در زمره عودمان مذهبی‌ها و آنها را در میان ثروتمندان و فقرا هم  
می‌توان یافت. عده‌ای که خود را قلندر می‌خوانند، از خانه و بار و دیار و مال بریده به سیر آفاق و انفس می‌روند..



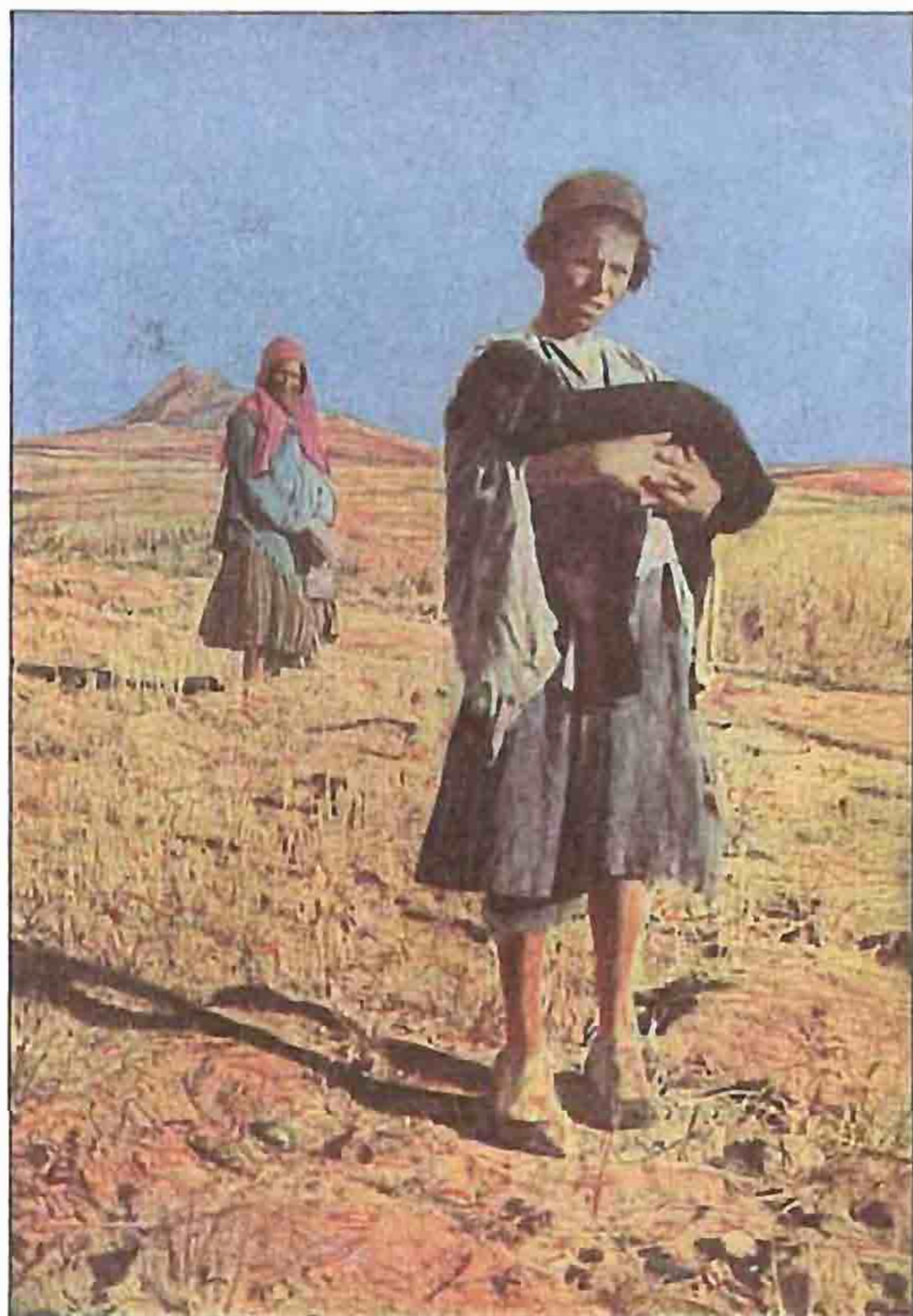
فلبان کنیدن در ده کبر آباد . تباکوی خنک محلی را در آب نشسته و نم کرده آن را در سر فلبان می ریزند و روی تباکوها آتش می گذارند . کسی که فلبان می کند ، باید دود را از درون آب بکشد و آن را فرو ببرد و بعد بیرون دهد .



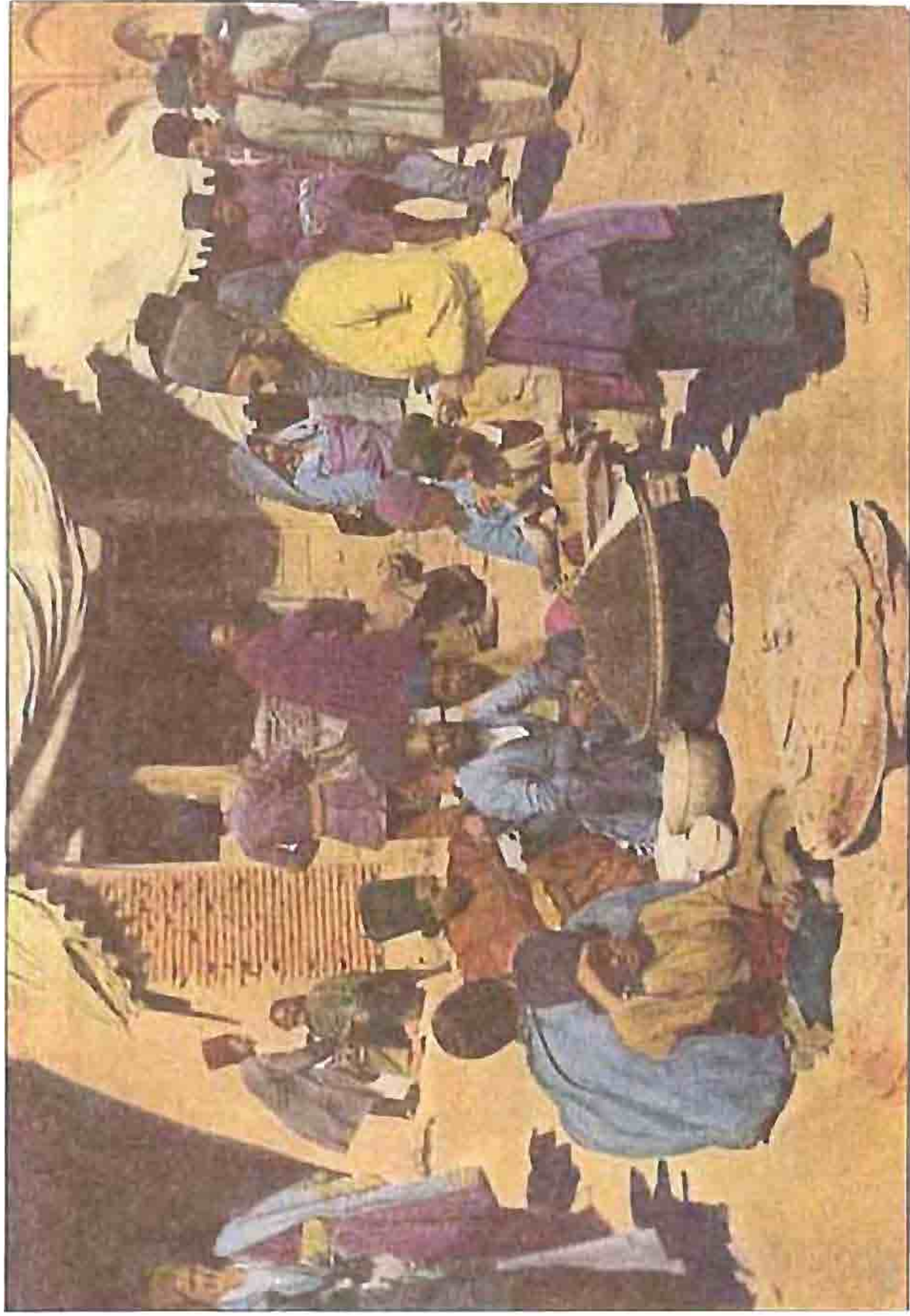
دروازه‌های زیبا چشم آدمی را خیره می‌کنند. قزوین یکی از شهرهای تاریخی است و از این دروازه شهر قزوین - که  
 نمای ساختمان‌های زیبا به زیبایی گاهی کاری نشده - همه کاروان‌ها به سوی رشت و دشت زیبای خزر حرکت می‌کنند.



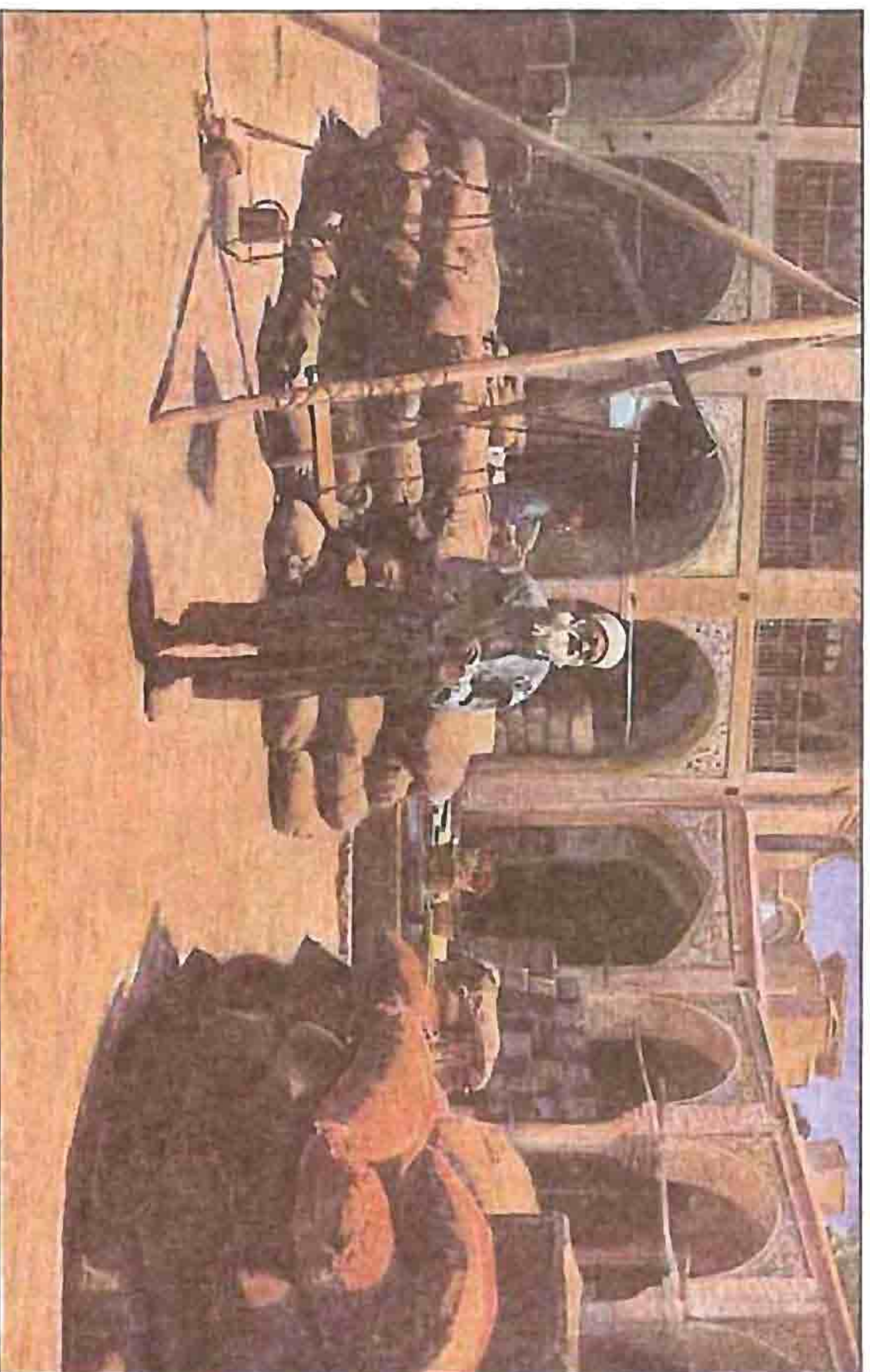
روستایان زیر باری از خار شتر، کلاه‌های سیاه رنگ نمدی که این مردان به سر دارند شایسته‌ی عجیبی به سرپوش ایرانیان در عصر ساسانیان دارد. خار شتر یکی از مفیدترین گیاهان منطقه کویر به شمار می‌رود که هم غذای شتر است و هم سوخت، در ضمن خار شتر به خاطر جنس تپانی خوبی که دارد، کودی مناسب برای لوبت خاک است.



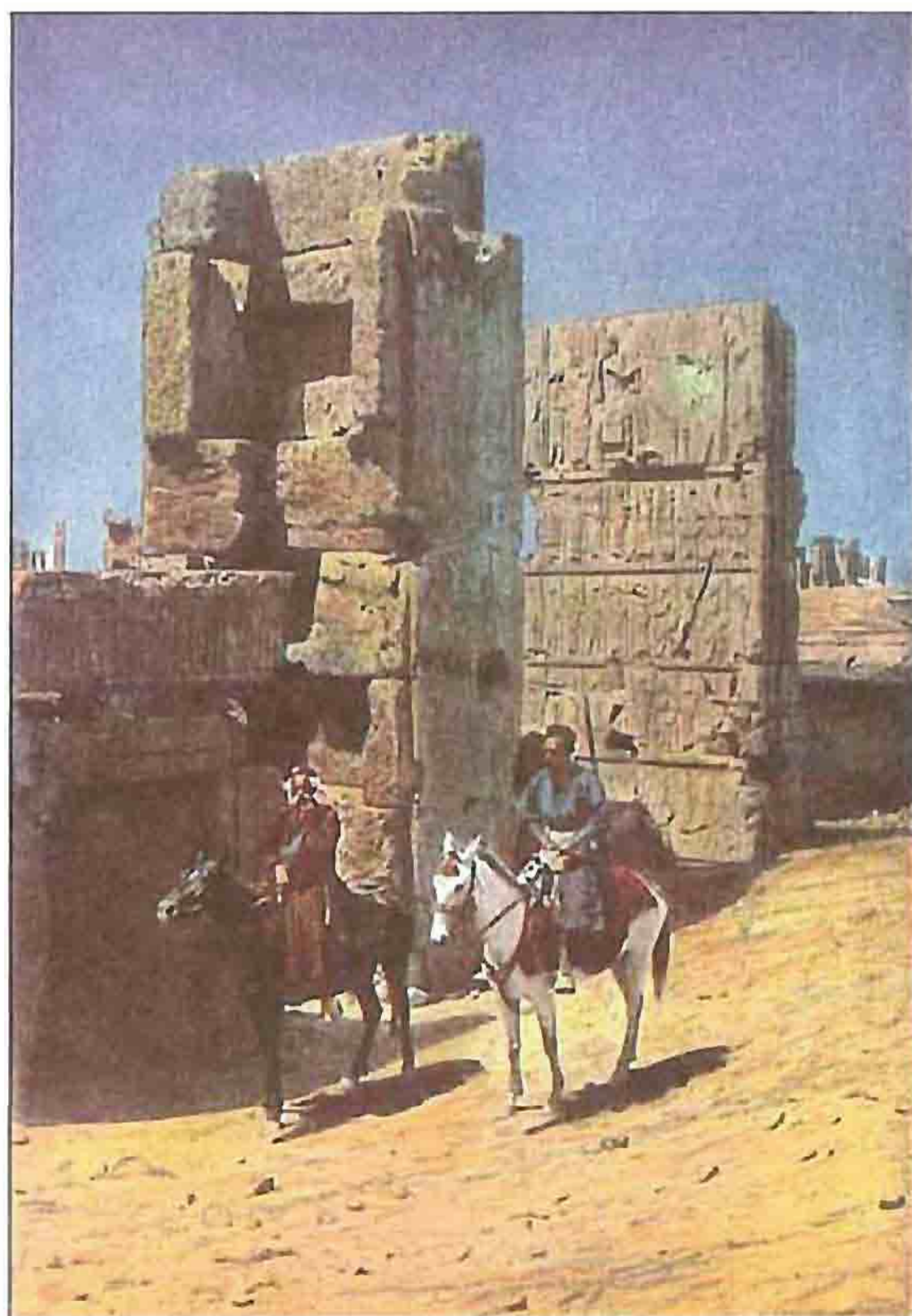
هدیه ارزشمند یک ایرانی. در دهید. زن حمد الله خان در غیاب شوهر به نشانه میهمان نوازی بره ای پیش کش کرد. در مشرق که فقط مردها سفر می کنند، کسی قبول نداشت ما برای سیاحت آمده ایم و می گفتند ما عورتی سیاسی داریم.



فروشنده‌گان نان و بلبو در بازار ایران. بازارهای ایران مرکز خرید و فروش همه چیز است. در بازار شیراز که سرآمد همه است علاوه بر وجود کالاهای مختلف، بوی تند عطر و گلانی هم که پیچیده عایران را شاد و سرمست می‌کند.



شیراز عایش گدایان. شاعران و فیلسوفان. گوشتی ای از بازار معروف شیراز و در ساعت داغ نیمروزی که همه جا تعطیل شده و تنها گدای بیبری نشانی باها است. در این کاروان سراسر طاقه های شتر را تخته می کنند و بارها را روی نوارهای ساده و قدیمی وزن می کنند. نمای کاروان سراسر با کاشی های رنگارنگ و زیبا به خوبی ترسیم شده است.



دروازه تخت جمشید. جانی که لشکریان داریوش و خشایارشا<sup>۱</sup> را برای فتح آسیای صغیر<sup>۲</sup> بدرقه کرده است. در حکایت، بازمانده از دروغالی طالار صد سنون. داریوش شاه بزرگ را با تخت سلطنت و بارگاش نشان می دهد.

قسمت سوم

همراه با

قافله ایرانی

نوشته

هارولد - اف - وستون

HAROLD F. WESTON

## توضیحی در مورد نویسنده:

نویسنده بخش دوم این کتاب هارورلد - اف - وستون  
امریکایی (HAROLD F.WESTON) است. متأسفانه از  
نویسنده این بخش هم، اطلاعاتی بیش از آن چه خود او  
در یادداشت هایش اشاره کرده در دسترس نیست و با  
همه تلاشی که شد، توفیق بیشتری برای شناخت کامل  
نویسنده این قسمت نبود.

تنها از نوشته خود او چنین بر می آید، نویسنده از سوی  
انجمن مردان مسیحی (Y M C A) مامور خدمت در  
منطقه بین النهرین بوده، در تعطیلات تابستانی به فکر  
سیرو سیاحت در ایران می افتد و به راهنمایی دوستان  
انگلیسیش، توفیق انجام این آرزو را پیدا می کند.  
در متن نوشته جز این نکته مطلب دیگری وجود ندارد،  
حتی معلوم نیست که مأموریت او در بین النهرین برای  
انجام چه وظیفه ای بوده است. هر چند خود او اشاره  
کرده که مردم - حتی دوستان انگلیسی او باور نداشتند -  
مسافر است و بر این باور بودند مأموریتی سری دارد.  
توقف نویسنده در ایران بسیار کوتاه بوده و نوشته او را  
می توان یادداشت های سفر مسافری معمولی دانست.  
با این همه چون رنگ و بویی از حال و هوای حاکم بر  
شهرها و روستاهای ایران در آن ایام را دارد و روایت  
برخوردش با مردم معمولی در مناطق مختلف است،  
تا حدی خواندنی و در خور توجه می نماید.

## سرزمین شیر و خورشید

اغلب ایرانیان که مردمی متعصب، مغرور و حسودند، اعتقاد دارند همه جهانگردان و مردان دنیا دیده دروغ می گویند و هر اندازه بیشتر دنیا را دیده باشند، دروغ های ایشان شاخ دارتر و بزرگ تر است. با این برداشت، آنها توقع داشتند که من فقط در باره ایران حرف بزنم و از همه جا و همه چیز آن به خوبی و نیکی یاد کنم و به همین ترتیب هم یادداشت بردارم و بنویسم. پاسخ من به این عده از دوستانِ ایرانیم چنین بود که: چون شش هفت ساعتی هم در خاکِ روسیه توقف داشته ام، اجازه دهند کمی هم در باره آن سرزمین معروف حرف بزنم و بنویسم و یا به قول آنها دروغ های شاخ دار بگویم.

تعریف و تمجید و توصیف همه چیز، که میان مردم مشرق زمین متداول شده، پدیده تخیل و تصورات آنها است. آن هم به صورت بدی که مملو از تملق و چاپلوسی و توصیف های غیر واقعی است. به همین دلیل است که در این منطقه هرکس که قدرت خیال پردازی بیشتری داشته باشد، در میان مردم معروف تر خواهد شد.

کاری هم نمی توان کرد که مشرق زمین با صفا چنین است و در میان مردم خیال پرداز شرقی این مسئله، نه اهمیت چندانی دارد و نه غیر طبیعی است. به همین دلیل وقتی که شخص از دنیای خارج از ایران با ایرانی ها سخن می گوید، هر قدر در مورد مکان های عجیب و غریب صحبت کند، بیشتر طالب دارد.

با این مقدمه باید توجه داشته باشید که توصیف خود من هم از ایران به گونه ای شاعرانه است و در این خلاصه می شود که: کوشش خواهم کرد گلبرگ های خشک و پژمرده را از گوشه و کنار جمع آوری کنم و در اختیار شما بگذارم تا با استفاده از تخیلات خودتان آنها را در آب زلال خیال بریزید و عطری هم در صورت لزوم به آن بیفزایید و آن گاه گلاب بگیرید و از بوی خوشش بهره ببرید.

نخست باید یادآور شوم که ایران برای اکثریت مردم آمریکا، کشوری ناشناخته است و برای بیشتر کسانی هم که آشنایی مختصری با ایران دارند، تنها نقطه ای به رنگ رُز یا گل زرد روی نقشه دنیا و در اطراف هندوستان و همسایگی ترکیه است. در حالی که به قول حکیم عمر خیام شاعر و فیلسوف بلند آوازه ایرانی: ایران همانند بوستان و شبیه فرشی گسترده و پوشیده از گل است<sup>۱</sup>. البته این قبیل تعبیرهای شاعرانه و غیر واقعی برای من چیز تازه ای نیست و تنها آگهی های تجارتی و یا چشم انداز ویتترین مغازه های معروف خیابان پنجم نیویورک را یادآور می شود.

علاوه بر آن که اکثریت مردم آمریکا کشور ایران را نمی شناسند، ایران و ایرانی برای آنها کتابی است ناخوانده که قرن ها در ویتترین کتابخانه مانده و کسی آن را نگشوده است. هدف من از نگارش و تنظیم این یادداشت های کوتاه چیزی جز این نیست که با چند طرح و توصیف، این کشور باستانی را بر اساس آن چه که از ایران امروز در طول سفری کوتاه دیده و یا پیرامون آن شنیده ام، برای خواننده امریکایی مجسم کنم تا مگر امریکایی بی خبر از ایران هم بتواند - ولو در خیال - آن نقطه سبز را که به زردی روی نقشه نشسته و یا رنگ رُز زیبای ایرانی دارد، کمی بشناسد و با مردمش آشنا شود.

برای شناخت ایران باید ابتدا مرزهای آن را روی نقشه قاره آسیا آن هم با فلات و کویر و سلسله کوه های برهنه و خشک و بی آب و علفش ترسیم کرد. آنگاه در وسط نقشه ایران در چندین نقطه کاخ های خراب شده و ویرانه را - که آثاری باستانی و بسیار با

ارزش هستند — نشانه گذاشت. پس از آن سراغ تعدادی شهرهای دور و نزدیک رفت و آنها را با سروهای بلند و زیبای سر به فلک کشیده شان، ترین کرد. البته آن هم با حضور اکثریت مردم بیچاره و لخت و عور ایران.

بدیهی است از یاد اقلیتی از مردان ایرانی هم که با زنان چاق و چله در پناه دیوار بلند حرمسراهای پر رمز و رازشان، سرگرم عیش و نوش و خوشی هستند، نمی توان غافل



نقشه ایران امروز

بود. اقلیتی که خود را از هیاهو و گرفتاری مردم فقیر دور نگاهداشته اند و خبری از رنج و زحمت گرسنگی خوردن آنها ندارند و به آن اهمیت نمی دهند.

در ضمن باید به خاطر داشت که زنان ایرانی برای شوهران محبوبشان - با همه آن که هر یک صاحب چند زن رسمی و تعدادی غیررسمی هستند و یک دل در گرو چند دلبر دارند - دوستانی محرم و بسیار رازدارند. شوهران هم از زنان متعدد خود چون اشیایی گرانبها - که آنها را درون خانه ویرانه ای پنهان کرده اند - به شدت و حدت محافظت و مراقبت می کنند تا خدای نا کرده چشم نامحرمی به آنها نیفتد.

بالاخره در میان گرد و خاک و بیابان خشک و لم یزرع ایران، باید خرابه های چند روستای کوچک و بزرگ را هم با مردمی سخت کوش و به معنای واقعی بی خبر و دور از تمدن مجسم کرد. بدیهی است که در کنار مردم زحمت کش باید تعدادی انسان راهزن و فراری را هم که مزاحم و انگل آن بیچاره ها هستند و در عین حال کاری جز راهزنی و اذیت و آزار مردم و لخت کردن مسافران ندارند، اضافه نمود.

مساحت کشور ایران روی هم رفته به اندازه خاک کشورهای آلمان، فرانسه، ایتالیا و جزایر بریتانیا است و ارتفاع فلات خشک آن از سطح دریا حدود ۷۰۰۰ فوت (تقریباً ۲۱۰۰ متر) است. ایران از چهارسو با سلسله ارتفاعاتی سخت احاطه شده که بیشتر آنها در طول سال پر از برف است. مردم این سرزمین از نژاد آریایی هستند و با آن که بارها و بارها مورد هجوم اقوام مختلف وحشی و نیمه وحشی قرار گرفته و کشورشان قرن ها در اشغال بیگانه بوده، باز هم ایرانی مانده اند.

به این ترتیب من خلاصه ای از همه اطلاعات محدودم را از سرزمین شیر و خورشید - کشور شاهنشاهی ایران - در همین چند پاراگراف کوتاه برای شما بازگو کردم. البته اگر این مقدار شما را قانع نکرده و نیاز به کسب اطلاعات بیشتری دارید، لطفاً با مراجعه به دایرة المعارف بخش مربوط به ایران و پرشیا (نام قدیمی ایران) را بگشایید و بخوانید. چرا که من در حال حاضر ناگزیرم از همه شما خوانندگان رخصت بطلبم تا به جای پرداختن به تاریخ فقط یادداشت های مربوط به ماجرای مسافرتم به ایران زمین را، شروع کنم و قسمتی از حوادث سفرم را برایتان شرح دهم.

## یکی بود یکی نبود

یکی بود، یکی نبود.

داستان های ایرانی معمولاً به این ترتیب شروع می شود و من هم یادداشت هایم را به همین ترتیب شروع کردم. سال ۱۹۱۶ میلادی - ۱۲۹۵ هجری شمسی - و زمان صلح بود که دو نفر جوان ساده مسیحی - که از سوی انجمن مردان جوان مسیحی<sup>۲</sup> (YMCA) در بین النهرین مأموریت داشتند، به فکر سیر و سیاحت در سر زمین شیر و خورشید - ایران زمین - افتادند و بر آن شدند تا همراه با قافله های ایرانی و به عنوان دو نفر از مسافران معمولی کاروان، گشت و گذاری در فلات ایران داشته باشند.

کارشناسان ارتش انگلیس در بین النهرین - که هنوز هم دو هزار نفر بریگاد در ایران دارند - اطلاعاتی بسیار ارزشمند در مورد یک راه اصلی کاروان رو که از منطقه مرکزی ایران می گذرد، در اختیار ما - من و دوستم که دو نفر جوان امریکایی و مسافر بودیم - گذاشتند و برای این انجام این سفر از هر حیث راهنمایمان کردند.

انگلیس ها که در همه شئون ایران دخالت مستقیم و غیر مستقیم دارند، تعدادی قابل توجه کارشناس غیر نظامی هم در ایران مسقر کرده اند که ظاهرآ به عنوان مشاور در اختیار دولت مرکزی ایران هستند، ولی در حقیقت این گروه به صورتی با ایرانی ها همکاری دارند که آنها بتوانند به حیات روزانه شان ادامه دهند. به گفته خود انگلیسی ها این گونه همکاری در حقیقت به معنای آن ضرب المثل خیلی معروف عربی است که ساربان به شترش اجازه می دهد تا او هم کمی آب بنوشد.

به هر تقدیر اطلاعاتی که ما از کارشناسان انگلیسی به دست آوردیم من و دوستم را خوشحال کرد و تصمیم گرفتیم هرچه زودتر به راه بیفتیم، ولی باید مقدمات کار را فراهم می کردیم و منتظر فصلی مناسب می شدیم. سرانجام ماه می - که اواسط فصل بهار ایران



یک مادر ایرانی با بچه هایش. بچه ای که در گهواره خوابیده پسر است و آن که کنار مادرش نشسته و روسری دارد، دختر است. هنوز هم ایرانی ها مثل مردم ژاپن قبل از ورود به اطاق نشیمن خود کفش هایشان را بیرون می آورند. در خانه های ایران از میز و صندلی خیلی کم استفاده می شود و همه روی زمین می نشینند ولی وقتی مهمان خارجی دارند، به احترام او چند بالش روی هم می گذارند تا فرنگی صاحب به راحتی بنشیند.

بود و گفته می شد وقت بسیار مناسبی است - فرا رسید و من و دوستم با موافقت قبلی فرماندهان ارتش انگلیس، همراه با وسایل موتوریزه آنها شهر بغداد را به سوی بحر خزر - از طریق منطقه کردستان - ترک کردیم.

خوشبختانه پیش از حرکت جوان کردی را به عنوان نوکر استخدام کردیم تا در طول سفر همه جا همراه ما باشد. این انتخاب به جا و مناسبی بود و قبل از هر کاری با کمک او مقداری وسایل سفر و آذوقه مورد نیاز و توشه راه فراهم آوردیم. از جمله چیزهایی که خود ما در نظر گرفته بودیم چادری به وزن شصت پوند (حدود سی کیلو) بود که در میان وسایل همراهمان قرار داشت ولی هرگز مورد استفاده قرار نگرفت و تنها کاروانیان آن را به کار بردند و به صورتی ما را مسخره هم کردند. علاوه بر این مقداری دارو، فیلم عکاسی، پول نقد و دوربین عکاسی هم جزو وسایل مورد نیاز ما آمده بود.

یک نفر انگلیسی که سال ها پیش یادداشت های سفرش به ایران را منتشر کرده بود و ما موفق شدیم پیش از سفر آن را بخوانیم، پیرامون مسائل و ماجراهای سفرش نکات جالبی نوشته بود. از آن جمله متذکر شده بود:

« دو چیزی که در طول سفر همراه خود داشتیم و هرگز به کارم نیامدند، هفت تیر و پودر مخصوص ضد حشرات بود. »

واقعیت امر هم چنین بود، زیرا یک یا دو نفر مسلح هر قدر هم مطلع و ورزیده و دارای سلاح های برتر و بهتری باشند، کاری از آنها در قبال جمعیتی یک پارچه و متحد، ساخته نیست. ولی آنچه بر ما ثابت شد این بود که مسافران سرزمین شیر و خورشید باید تنها و تنها سلاح صبر و بردباری داشته باشند تا بتوانند از مواهب سفرشان به سرزمین ایران به خوبی و راحتی استفاده کنند.



مقبره کوروش در پاسارگاد<sup>۲</sup>. با توجه به اسب سوارانی - که در عکس دیده می شوند و مأمور حفاظت راه هستند -، عظمت و اندازه سنگ های تراشیده شده مقبره که در اثر بی توجهی میان آنها علف سبز شده، مشخص شده است.

## از کردستان تا همدان

سفرمان - به سوی ایران - با راه آهن دولتی آغاز شد و در طول دو روز با ترنی محقر به شهر مرزی خانقین رسیدیم . باید راهمان را از کردستان ادامه می دادیم زیرا به ما گفته شده بود: تنها یک راه مطمئن از بین النهرین به مرکز و شمال ایران وجود دارد که آن هم از منطقه کردستان می گذرد و شهرهای اطراف این راه برای هزاران مسافر ایرانی و بخصوص زائران خانه خدا و صاحبان قافله ها و کاروان ها اهمیت بسزایی دارد و تا حد زیادی امن است و جای هیچ گونه نگرانی نیست . همین جا لازم به نظر می رسد صحنه های خاصی از لحظات انتظارمان را - که برای ورود به خاک ایران ناچار از تحمل آنها بودیم و خوب به خاطرمان مانده است - برای شما ترسیم کنم .

منظره چادرهای سفیدی که در دل سبزه زار برپا شده بود و زیبایی و جلوه ای خاص داشت ، به خصوص که دشت ها و تپه های اطراف منطقه همه پوشیده از گل های وحشی رنگارنگ و حتی خارهای زیبا بود . به راستی طبیعت مجموعه ای از گل ها را با انواع

رنگ های زیبا و سحرانگیز در یک نقطه دنیا گرد آورده است که شباهت بسیار زیادی به فرش های دست باف و زیبای ایرانی - که به باغی پر از گل های رنگارنگ می نماید - داشت و نغمه مرغان بیابانی هم بدین زیبایی حالتی خاص می بخشید.

این منظره اردوگاه نظامی انگلیس ها در حاشیه مرز ایران بود که در خاک بین النهرین قرار داشت. آن سوی تپه ها مرز ایران یا سر زمین شیر و خورشید بود که پیرامون آن منطقه افسانه های بسیاری شنیده و در انتظار دیدارش بودیم. کمی دورتر از ما ارتفاعاتی به چشم می خورد که به ایران تعلق داشت و هنوز - اواخر بهار - پوشیده از برف بود و با رنگ زیبای نقره ای خود به طبیعت جلوه و زیبایی بیشتری می بخشید. کم کم گاری ها و اسواران نیروی انگلیسی آماده می شدند تا بین النهرین را ترک کنیم، از مرز ایران بگذریم و به سوی دشت خزر پیش برویم.

در مدتی کوتاه که به اطراف خیره شده بودیم، یک سو سربازان هندی و افسران انگلیسی را می دیدیم که با لباس های خاکی رنگ ایستاده بودند و سوی دیگر شترهای قهوه ای رنگ سرگرم چرا بودند و گاه نعره و غرشی مستانه سر می دادند. نیم میل دورتر (حدود ۸۰۰ متر) شهری بسیار کوچک به نام خانقین با آلونک های خشت گلی که نحوه ساختمان هایش ترکیبی از معماری ایرانی و عربی بود، در میان نخلستان گسترده و زیر پرتو آفتاب درخشان، جلوه ای خاص داشت.

سرگرم تماشای منظره شهر بودیم که ناگهان از میان دیوارهای بلند عده ای زائر ایرانی که از زیارت شهرهای کربلا و نجف باز می گشتند و بیشتر آنها سوار الاغ بودند، پیدا شدند. همه زنان آنها چادر و روبنده داشتند و پوشش مردان را لباسی آبی رنگ تشکیل می داد. این عده که راهی ایران بودند، با قافله ای همراه شده بودند که کالای بسیار برای بازارهای همدان و تهران حمل می کرد. به همین دلیل آهنگ پر طنین جرس با سر و صدای زنگوله الاغ ها در هم آمیخته بود و با توجه به گرد و خاکی که به راه انداخته بودند، کاروان و قافله جلوه چندانی نداشت.

سرانجام انتظار کشنده من و دوستم به سر آمد و اتوموبیل های فوردد انگلیسی آماده شدند و با هیاهوی بسیار خط سفید جاده ای را که تازه شن ریزی شده بود، آغاز کردیم و به سوی تپه های ایران که در آن سوی مرز بود، به راه افتادیم. فاصله ۳۰۰ میلی (حدود

۵۰۰ کیلومتر) مرز ایران تا شهر همدان، روزانه ۲۰ میل (حدود ۳۵ کیلومتر) طی شد. به این ترتیب که معمولاً صبح خیلی زود - قبل از گرم شدن هوا - حرکت می کردیم و پس از چند ساعت حرکت در جاده ها به استراحت می پرداختیم.

رانندگان اتوموبیل ها که همه از سربازان هندی بودند، علاوه بر آن که اطلاعات کافی در امور مکانیکی داشتند، با جاده هم آشنا بودند و اتوموبیل ها را با مهارت در کوه و دره های صعب العبور پیش می بردند و با حرکات و اعمال نمکین خودشان - که گاه گاهی



پرورش کرم ابریشم در حاشیه دریای خزر، ابریشم و فرش های دست بافت ایران در همه دنیا معروف است. در ایران مرکز اصلی پرورش کرم ابریشم در منطقه خراسان و شهرهای حاشیه کویری آن از جمله کاشان و یزد و کمی هم در جنوب دریای خزر است.

پدیده بی تربیتی آنها هم بود - ما را به خوبی سرگرم داشتند.

متاسفانه یکی از روزها حوادث بدی اتفاق افتاد و سه اتوموبیل از ماشین های مربوط به کاروان ما که از فوردهای معروف بودند دچار اشکال شدند. نخستین اتوموبیل واژگون شد، دومی معلق زد و بالاخره سومی - به علت اشکالی که در جعبه دنده اش پیدا شد - در شیب تند تپه ای لغزید و عابر گرد بیچاره ای را که در بیابان به تماشای کاروان اتوموبیل ها ایستاده بود، له و به کلی نابود کرد. با این همه مسئله ای پیش نیامد و ما پس از توقفی کوتاه راهمان را ادامه دادیم

تصویری نیمه روشن از یکی دو روز مسافرت ما و حوادثی که اینجا و آنجا رخ داد، به راستی می تواند نمودار همه روزهایی باشد که در راه بودیم و من کوشش خواهم کرد این تصویر را برای شما ترسیم کنم:

از دره پهن و خرمی در کنگاور عبور کردیم و یک روستا را که زیبایی و سرسبزی آن پدیده وجود هزاران درخت تبریزی و عطر روح پرورش نشانه فراوانی نسرين های معطر بود، پشت سر گذاشتیم. پلی آجری با سه طاق معمولی که بالای طاق ها کمتر از نیم متر ارتفاع داشت و صدها سال از ساختمانش می گذشت، بر روی رودخانه ای سیلابی و بدون آب، هم چنان استوار ایستاده بود و کامیون های دو تپی ما با بار و بنه کامل و با امنیت خاطر از روی آن عبور کردند و هیچگونه جای نگرانی هم نبود.

پس از مدتی کوتاه به دره ای بس تنگ رسیدیم. با گذشتن از آن گذرگاه منظره ای تماشایی پیدا شد و سلسله کوه هایی را که پوشیده از برف بودند و جلوه ای خاص داشتند، تماشا کردیم. از حاشیه آن کوه ها گذشتیم و به دشتی وسیع رسیدیم که عده ای از کشاورزان ایرانی با استفاده از گاوهای قهوه ای و سیاه و همراه خیش های چوبی و ابتدایی سرگرم شخم زدن و آماده کردن زمین برای کشت بودند.

در حاشیه آن دشت گسترده، روستایی کوچک را تماشا کردیم و دژی مخروطی را که هنوز پا برجا ایستاده بود، دور زدیم. از صخره ای بالا رفتیم و به چشمه ساری پر آب رسیدیم که در حاشیه آن درختان زیبای بادام سایه افکنده و انواع مختلف درختان میوه اش غرق برگ و بار بودند و هلو و زردآلو و آلبالوی فراوان داشتند.

آن محل زیبا را که سرسبز و خوش منظره هم بود، برای استقرار اردو و رفع خستگی

انتخاب کردیم و پس از یک شب استراحت بامدادان راه افتادیم و تپه ماهورهای بسیاری را پشت سر گذاشتیم تا به دره مژوک و نمکزاری که تابش مستقیم آفتاب بر دشت نمک زده آن انعکاسی عجیب و غریب داشت، وارد شدیم.

با دور زدن آن سلسله جبال صعب العبور، به بلندیایی رسیدیم که از آنجا روستای حسین آباد را - که در انتظارمان بود - به خوبی تماشا می کردیم. کوه عظیم الوند که در میان ابرها چون استوانه ای سر برکشیده بود، پیش رویمان جلوه ای زیبا و استثنایی داشت و گرمای معمولی آن منطقه - که با گرد و غبار معمولی ایران آمیخته بود - ابرها را به رنگی خاص و شبیه صدف نشان می داد.



استقبال مردم از شاه در شهر ارومیه. ارومیه که در نزدیکی مرز شمالی ایران قرار دارد، در جنگ جهانی به عنوان مرکز سوریانی ها معروف شد و به دنبال قتل عام ارمنیان در عثمانی، پناهگاه امن آنها بود. در عکس مردم ارومیه شهر را آذین بسته، از شاهنشاه ایران - احمدشاه یا مظفرالدین شاه قاجار - به هنگام ورود به شهرشان استقبال می کنند.

## کردان اسب سوار

هرچند کردهای ایران اصیلند و به ایرانی بودن خود افتخار می کنند و چنین به نظر می رسد نژادشان با سایر مردم ایران تفاوت دارد، قرن ها است زیر بار دولت مرکزی ایران نرفته اند. کردها به صورت جمعی نظیر قبایل نیمه وحشی همراه گله های گوسفند در کوه و دشت زندگی می کنند و از طریق شکار حیوانات در دره های سبز و بیابان های گسترده، وسیله ادامه حیاتشان را فراهم می آورند. کردها لباس اختصاصی خودشان را می پوشند و شالی به کمرشان می بندند که زیباترین لباس محلی ایران و شاید دنیا است. حالت خاص کردها و این که تمام اوقات مسلح و آماده مبارزه اند، در خور توجه است و چنین می نماید که این قوم بدون داشتن سلاح، احساس حیات و آرامش نمی کند.

وقتی که عده ای از جوانان و میان سالان خوش بر و بالای کرد با یال و کوپال خاص خودشان از دور پیدا می شوند که سوار بر اسب های تیزپا میان دره ای سرگرم تاخت و تاز و سواریند، حالتی رمانتیک ایجاد می شود. تابش آفتاب روی تفنگ هایی که جوانان خوش لباس کرد بر دوششان آویخته اند، در کنار رنگ های روشن لباس هایشان جلوه ای تند دارد. برق پارچه زیبایی که دور کلاه های سیاه و بزرگ نمادی آن ها بسته شده و معروف به عرق دان یا عرق گیر است، از راه دور چشم آدمی را خیره می کند.

شال پهن و رنگارنگی که کردان جوان در میان بسته اند و حتی دو سه دور اطراف کمرشان پیچیده شده، نهانگاه هفت تیرهای زیبای ساخت دست، کاردهای تیز و حتی سلاح های اتوماتیک و مدرن مانند موزر آلمانی است که گاهی دسته آن ها از زیر شال بیرون مانده و به خوبی برق می زند. خورجین های سوزن دوزی با رنگ های شاد و زینت آلات فراوان که زیر پای کردها و بر دوش اسبان افتاده، تماشایی است. بالاخره هیئت آن ها با سادگی توأم با شجاعتشان یادآور شخصیت های مورد نظر نقاش معروف اسپانیایی ولاسکث (VELASQUEZ)<sup>۴</sup> است. با این تفاوت که سیمای این پهلوانان شرقی با شور و شوق و احساسات داغ و تندی که دارند، به صورتی است که باید اقرار کرد جلوه و جلالشان بیش از شخصیت های داستانی است. در حقیقت این بلند قامتان خوش لباس کرد، شباهت بیشتری به مینیاتورهای زیبای قدیمی ایران دارند.

## جشن عروسی کردان

هرچند زنان کرد معمولاً لباس تیره می پوشند، اما صورت زیبای خود را چون دیگر زنان ایرانی زیر چادر و روبنده و به طور کلی حجاب اسلامی پنهان نمی کنند. البته ما هم شانسمان خیلی خوب بود و موقعی به محل رسیدیم که آیین ویژه ای برپا بود و موفق شدیم گروهی از زیباترین زنان کردستان ایران را با بهترین لباس های زینتی شان - که برای شرکت در یک جشن عروسی جمع شده بودند - از نزدیک ببینیم.

من آن روز عصر با اطلاع و اجازه خود کردها روی سنگ قبری - برجسته و بلندتر از سطح زمین - نشسته بودم و از بالای دیوار فرو ریخته ای که میان من و مرکز برگزاری جشن عروسی حایل بود، به خوبی می توانستم درون قصری مخروبه و قدیمی را - که باقیمانده از قرن سوم میلادی بود - ببینم و آیین عروسی کردان را در حیات قصر - که توام با سرو صدا و جار و جنجال بسیار بود - از نزدیک تماشا کنم و لذت ببرم.

زنان زیبا، رشید و بلند بالای کرد دست در دست هم انداخته و شادان و پای کوبان



شیر محافظ همدان. مجسمه سنگی شبیه به شیر تنها اثر باقی مانده از حکاکی دوران باستان ایران است که تاریخ مسعودی قدمت آن را بیش از هزار سال یاد کرده است. پیرامون این سنگ افسانه ها وجود دارد و هنوز مردم به گونه ای آن سنگ را زیارت می کنند و زنان عقیق به پیشانی اش روغن می مالند، تا مشکل بچه دار شدنشان حل شود.

به صورت دسته جمعی نعره می زدند: هـی هـی یا یا یا یا... و سیلاب های آخر فریادشان را با ضربه ای که نوازنده دهل فرود می آورد، هم آهنگ می کردند. ارکستری که کُر زنان کرد را همراهی می کرد، چهار ساز عجیب و غریب داشت که به نظر من با گیتار، ویلن، پیلوکو فلوت پنج فوتی<sup>۵</sup> - تقریباً دو متری - شباهتی بسیار داشت.

مردان کرد هم در صفی جداگانه رو بروی زنان به همان صورت با سرخوشی و شادی - که کمتر در ایرانی ها دیده می شود - دست ها را بر دوش هم نهاده، کمر یکدیگر را گرفته و در رقص شرکت داشتند. هر دو گروه همراه با آوای دهل محکم پای بر زمین می کوبیدند و جلو و عقب می رفتند. دهل ساز اصلی ارکستر بود و گاه که نوازنده خسته می شد، بقیه ادامه می دادند تا بازگردد و به صورت زیبایی کارش را دنبال کند.

سرانجام غروب نزدیک می شد که گروهی از مردان کرد با همان حال رقص که در ضمن هم نوازی هم داشتند، از محوطه مرکز عروسی بیرون رفتند و سپس ساکت شدند و راهشان را به سوی رودخانه ادامه دادند و در محلی که وسایلشان در سایه درخت بید مجنونی قرار داشت، به استراحت نشستند. یکی از آنها به دنبال مرکب ها - که به چرا رفته بودند - فرستاده شد و بقیه آماده سفر شدند تا به قبیله و محل زندگی شان بازگردند. به ما گفتند که این عده میهمانان عروسی بودند و مراسم آن روز آیین پایانی جشن ازدواج به شمار می رفت که ما فقط شانس تماشای آن قسمتش را داشتیم.

### خرابه های کاخ طلایی داریوش

۴ یک هفته معطلی در همدان برای پیدا کردن وسیله مسافرت، فرصتی فراموش نشدنی پیش آورد تا در خانه یک امریکایی که عضو گروه مذهبی بود و برای خدمت به ایران آمده بود، توقف کنیم. او با مهربانی ما را کمک کرد تا از این فرصت برای صعود به کوه الوند با قریب ۱۲۰۰۰ فوت (حدود ۴۰۰۰ متر) ارتفاع استفاده کنیم و در ضمن از آثار تاریخی و باستانی منطقه بازدیدی ارزشمند و در یاد ماندنی داشته باشیم.

جایگاه ملکه استر (QUEEN ESTHER) جالب نبود و مصلای هم توجه ما را جلب نکرد ولی توانستیم خرابه های قصر مادها را با شکوه عهد باستان، به صورتی آباد و

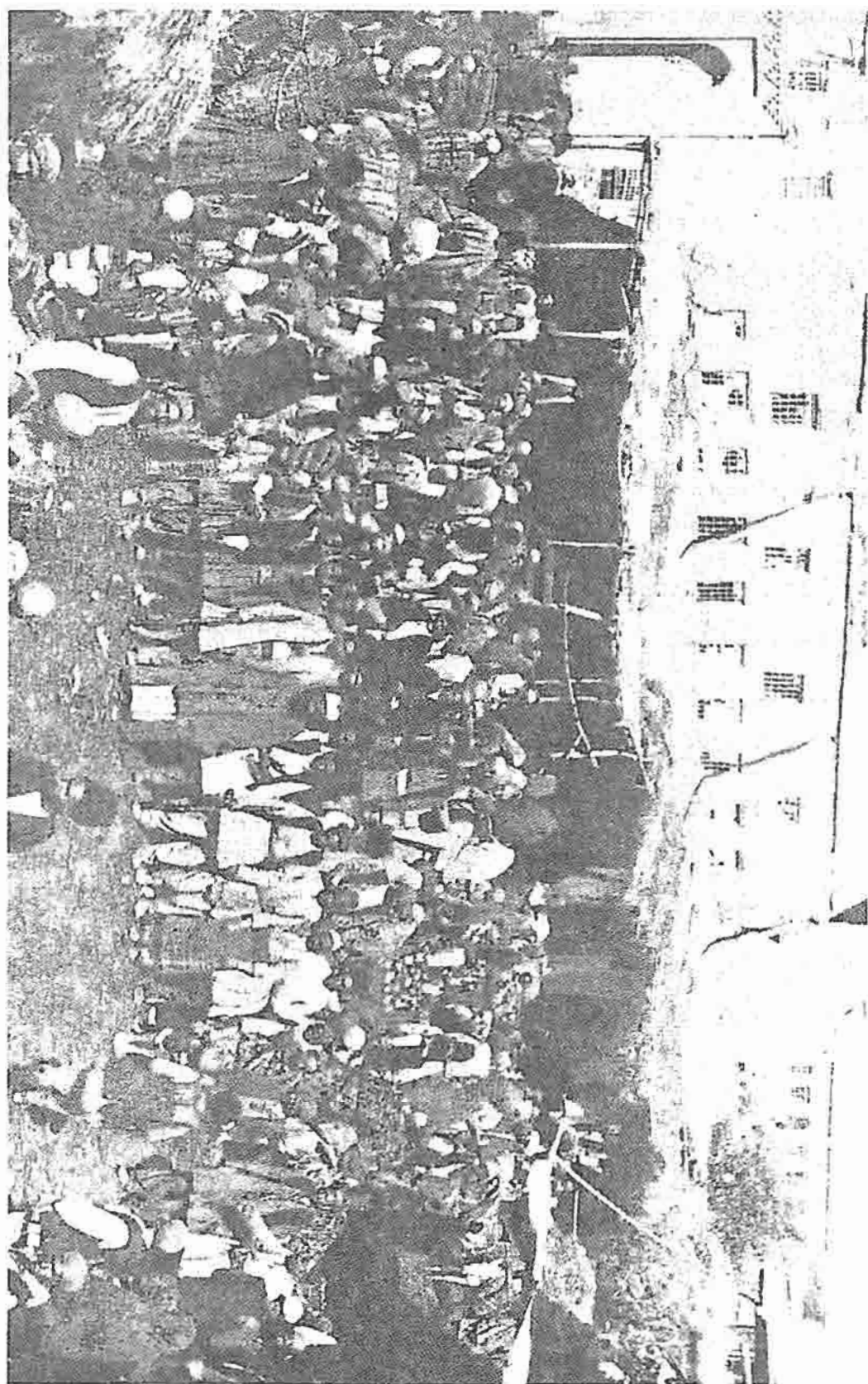
مجلل در خیال خود تصویر کرده از تماشای آن همه شکوه و عظمت و زیبایی لذت ببریم. تپه مخروبه مصلا مرکز کاخ های سلطنتی پادشاهان ماد و فارس و پایتخت ییلاقی و تابستانی داریوش و معبد طلایی خشایار شاه بوده است. همچنین باقی مانده دیوار هفت طبقه ای که در اطراف اکباتان کشیده بودند و گویا هر دیوار رنگی خاص خودش داشته، رویا انگیز است. داخل قصر هم - که با سیم و زر و سایر اشیاء قیمتی تزیین کرده بودند - در حقیقت تماشایی است ولو این که در خیال مجسم شود.

آن همه طلا و زیور آلات و یا به قولی گنج های گران قیمت که در ترینات کاخ های سلطنتی به کار می رفته نتیجه و ثمره پیروزی های مکرر مادها و غارت مال و منال مردم شکست خورده بوده است. می گویند از همین نقطه کوروش قدرت بزرگ آسیای صغیر کریسوس (CRESUS)<sup>۷</sup> را شکست داده و ثروت او را به چنگ آورده. از همین قصر و بارگاه داریوش فرمان بازسازی معبد بزرگ اورشلیم<sup>۸</sup> را صادر کرده و متأسفانه در همین نقطه اسکندر کبیر در راه بازگشت از سفر هندوستان، جشن بزرگی برپا داشته است.

سابقاً ستون های عظیم طالارهای قصر برپا ایستاده بوده ولی اکنون به زباله دانی تبدیل شده که در چهار سویش سفال و سنگ های شکسته روی هم انباشته است.

چند گودال و مقداری خاک در هم ریخته در اطراف وجود دارد که نشان می دهد جویندگان گنج به امید یافتن زر و زیور آن سوراخ ها را حفر کرده اند. در اطراف تپه های دور و نزدیک خندق هایی به چشم می خورد که روس ها کنده اند، پس از آن ها ترک ها از آن پناهگاه ها استفاده کرده اند و چندی بعد برای دومین بار - در جنگ جهانی - مجدداً مورد بهره برداری روس ها بوده است.

این همه حشمت و عظمت که نمودار قدرت و موفقیت ابر قدرت ایران - در زمان خودش - بوده اینک نشانه شکست و اضمحلال این کشور است. اگر کسی گوش شنوا و قدرت تخیل داشته باشد هنوز صدای پای نگهبانان قصر و گزارش لشکرکشی، جنگ، پیروزی و بالاخره شکست لشکریان ایران در سایر سرزمین ها را می شنود. آری این حقیقت دارد و همه اخبار مهم دنیا که در خرابه های این دربار با شکوه پنهان شده، یادگار قرون و اعصار است و دیری نخواهد پایید که قصرهای آباد و مرکز فرمانروایان کنونی جهان، نیز چنین سرنوشتی پیدا خواهند کرد.



بازار میوه فروشی ارومیه. ارومیه به زادگاه زرتشت معروف است. این شهر در فاصله ۲۰ کیلومتری غرب دریاچه ارومیه قرار گرفته و محصول از باغ های میوه و گل و گیاه است. ارومیه را مرکز تبلیغات آئین مسیحیت در ایران می خوانند.

## خلق و خوی ایرانیان

در نقاط مختلف ایران هنگامی که سرگرم کار نقاشی می شدم - به خصوص اگر در داخل شهرها بود - عده ای مردم بیکار و کنجکاو و در عین حال پرحرف - به قول خودشان فضول - اطرافم حلقه می زدند و پیرامون کارم با هم بحث و گفتگو داشتند . یک روز که در تپه مصلاً سرگرم ترسیم منظره زیبای غروب آفتاب بودم و به سلسله جبال البرز توجه داشتم ، کوره پز خودخواه و بی اطلاعی که ساعت ها در مورد کار من سوال و فضولی کرده بود ، به محض این که دست از نقاشی برداشتم با این تصور که نقاشی کامل است ، خریدار آن شد . ناچار به او پاسخ رد دادم ولی گمان دارم اگر فروشنده تابلو هم بودم آن خریدار بیشتر از چند سنت نمی توانست و نمی خواست بپردازد .

به طور کلی ایرانی ها بیشتر از عرب ها و حتی کردهای منطقه به تصویر افراد و اشیاء و منظره - صرف نظر از این که عکس باشد یا نقاشی - توجه خاص دارند . دقت داشته ام که در این زمینه توجه و ابراز علاقه بچه ها و جوان های ایرانی هم کمتر از بزرگان

نیست. به همین دلیل می توان گفت دوست داشتن عکس و تصویر و نقاشی در طبیعت و خون همه افراد ایرانی است.

اصولاً ایرانی ها مردمی کنجکاو هستند و هر جا و به هر بهانه ای که باشد، سر راه می ایستند تا اینجا و آنجا فضولی کنند. به همین خاطر نقاشی کردن من تا آنجا توجه شان را جلب می کرد که عده ای از مردان بزرگ - مسلماً بیکار هم بودند - ساعت ها کنار من می ایستادند و در مورد نقاشی من یا آن چه به قول خودشان حیوانکی - منظور از حیوان من بودم ولی این کلمه را برای توهین به کار نمی برند و بیشتر جنبه ترحم دارد - مثل من خلق می کرد، بحث و گفتگو و گاه مجادله می کردند.

به قول یکی از دوستان، بازارهای ایران پر از مردم بیکاری است که کارشان فقط و فقط تماشا و گفتگو کردن است. این عده ساعت ها بی هدف و نتیجه به تماشای کسی یا چیزی در نقاط مختلف می ایستند و مدت ها پیرامون مسائل هیچ و پوچ سخن می گویند و از این طریق وقتشان را می گذرانند.

به طور کلی در این سرزمین تاریخی، هر وقت در مورد انجام کاری با کسی سخن بگویی بدون تامل انجامش را به فردا موکول می کند. هیچ کس - حتی کسانی که بیکار و گرفتار و گرسنه اند و نیاز به پول دارند - حاضر نیست همین امروز کارش را انجام دهد و در قبال آن مزدش را بگیرد و به درد زندگیش بزند. حال آن که بیشتر مردم ایران به خصوص در شهرها بیکارند و تنها گرفتاری آنها همان بحث و گفتگوهای طولانی و بیهوده در زمینه مسائل بی ارزش و بدون نتیجه یا تماشای دیگران و خیره شدن به کارهایی است که دیگر اشخاص در حال انجامش هستند.

روستاییان ایران که مردمی ساده و بی اطلاعند و زندگی را خور و خوابی آن هم در حداقل ممکن می دانند و شکرگزاری هم می کنند، از هر کس و هر چیز وحشت دارند. آنها بیشتر اوقات از دوربین عکاسی می ترسیدند و گمان داشتند آنچه به سویشان نشانه گرفته شده، اسلحه ای خطرناک است. در مورد عکس گرفتن در ایران مشکل دیگری که وجود داشت، اعتقاد ایرانی ها به مسئله چشم زدن و چشم خوردن بود.

روی این حساب خیلی ها - بخصوص اکثریت افراد طبقه ثروتمند و معاريف - از این که دوربین عکاسی شکل و شمایل خود یا همسر و بچه ها و حتی خانه و باغ و زندگی و

ساختمانشان را ثبت و ضبط کند سخت و حشت داشتند. زیرا احتمال می دادند دیگران تصویر آن چیزهایی را که خودشان ندارند، از طریق آن عکس ها ببینند و حسرت بخورند و چشمشان بزنند. آنها با این باور - که مسخره می نمود - از عاقبت آن کار می ترسیدند. شاید بتوان گفت که اصولاً ایرانی ها مردمانی خودخواه، متکبر و از خود راضی هستند. برای نمونه کسانی با ما آشنا می شدند و اظهار دوستی می کردند که در می یافتم قبلاً یا دوربین عکاسی را دیده و کمی با نحوه عکس گرفتن آشنایی پیدا کرده اند، یا در این زمینه از دیگران مطلبی شنیده اند. آنها به کنایه و اشاره خواستار می شدند عکسشان را بگیریم. ولی در حین عمل به صورتی دستور می دادند که گویی منتهی بر ما دارند و سودی در این کار است و وقتی از آنها عکس می گیریم بهره ای خواهیم برد.



گردش دسته جمعی. وقتی زنان ایرانی تصمیم می گیرند به گردش دسته جمعی بروند، هر کس چیزی با خودش می آورد. از جمله زغال، سماور، چای، شکر و سایر وسایل. زن ها ساعتی دور هم می نشینند، چای می خورند، قلیان می کشند و حرف می زنند ولی در همه حال مسئله چادر، روسری و حتی گاهی روبنده شان بکلی فراموش نمی شود.

حال آن که بعد در می یافتیم همه آنها کوچک ترین اطلاعی از نحوه کاربرد صحیح دوربین عکاسی و عکس گرفتن نداشتند و تنها هدفشان این بود که پیش این و آن و حتی زن و بچه خودشان به آن کار تظاهر و خودنمایی کنند.

عده دیگری از مردم شهر و روستاهای ایران - بیشتر در شهرها - که به هر دلیل خودم علاقمند بودم از آنها عکس بگیرم، دعوتم را نمی پذیرفتند و حتی در برابر اصرار من، عذرخواهی هم می کردند. ولی بعدها فهمیدم که ایرانی ها در مورد هر کاری اهل تعارفند و این از خصوصیات اخلاقی آنها است. خود من باید با خواهش و تمنا از آنها رخصت می گرفتم و کار را به اصرار و گاه التماس و تمنا می رساندم تا قبول کنند. به راستی این حقیقت تلخ واقعیت دارد که؛ بیشتر ایرانی ها در حالی کلمه نه را بر زبان می آورند که ته دلشان آرزوی انجام آن کار را دارند.

عکس گرفتن از زنان ایرانی مشکل دیگری است و آنها با همه آن که حجاب کامل و حتی روبنده دارند و صورتشان هم پوشیده است، از قرار گرفتن جلو دوربین عکاسی وحشت زده اند. زیرا خیال می کنند دوربین عکاسی دارای آن چنان قدرتی است که به راحتی می تواند تن و بدن آن ها را از زیر لباس و حجاب به صورت عریان و برهنه نشان دهد و حتی روح آن ها را هم در عکس مجسم سازد.

یک روز کوشش کردم از گروهی زنان فقیر و بیچاره کارگر - که در گوشه یک مزرعه دورافتاده کار می کردند - عکس بگیرم و با همه آن که آمادگی داشتم و با سرعت دست به کار شدم و دوربین را آماده کردم، همه آن ها وحشت زده فرار را بر قرار ترجیح دادند و در گوشه و کنار مزرعه و حتی زیر توده های علف، از نظر من پنهان شدند و تا مدتی که در آن محل بودیم اثر و نشانی از آنها دیده نشد.

## در حاشیه خزر و موز روسیه

اگر به نقشه آسیا نگاه کنید در شمال ایران یک مستطیل نامنظم به صورت دریای گم شده در بیابان جلوه می کند که افسانه ها دارد. ما پس از ورود به خاک ایران تصمیم گرفتیم به جای رفتن تهران راهمان را به سوی شمال ادامه دهیم و از دریای خزر یا بزرگ ترین دریاچه جهان که برایمان جاذبه داشت، دیدن کنیم. قبل از رسیدن به حاشیه دریاچه خیلی چیزها در ذهنمان مجسم کرده با خود می گفتیم منطقه زیبا و جالبی خواهیم دید. در دنیای خیال، با دزدان دریایی که سوار کشتی و دنبال ماجراجویی در دل امواج بودند، برخورد می کردیم ولی وقتی روبروی دریای خزر ایستادیم، دریافتیم بزرگ ترین دریاچه دنیا هم جز آب نیست و دشت ساحل آن به دیگر ساحل های دنیا شباهت دارد. واقعیت این است که تلاش برای رسیدن به مناطق افسانه ای لذت و هیجانی خاص دارد، ولی پس از رسیدن به محل همه چیز تمام می شود و واقعیت امر چهره می نماید. تخیلات ما هم در مورد خزر از این قاعده مستثنی نبود و با رسیدن به محل، افسانه ای

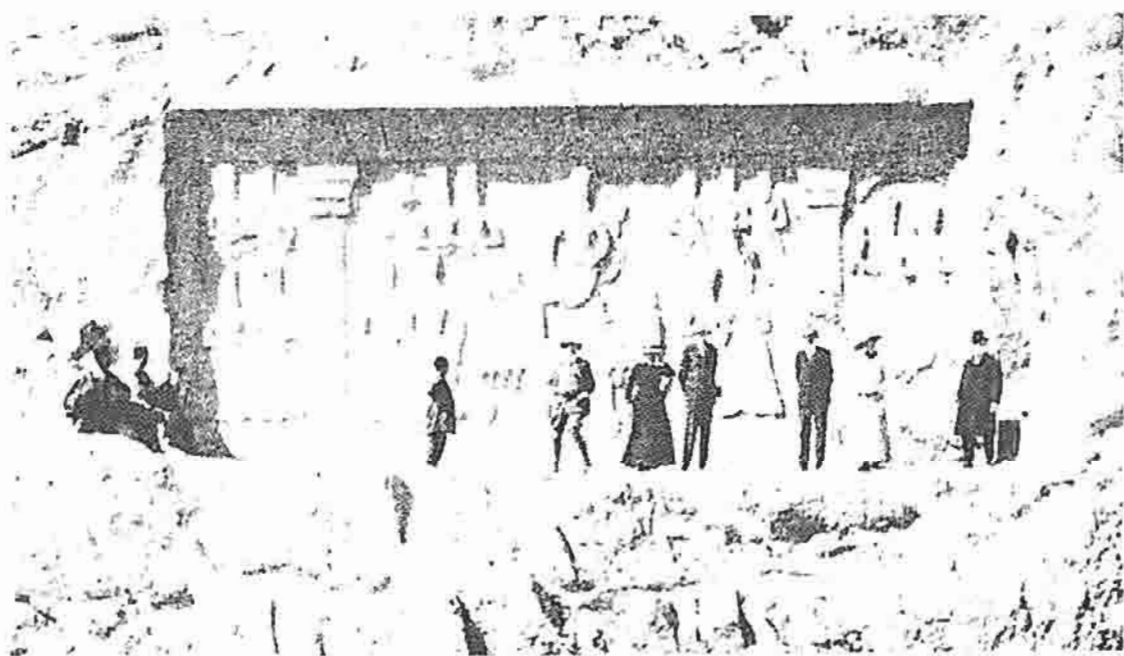


زنان ارمنی در شهر مرزی جلفا. زنان ارمنی که اجدادشان سه قرن پیش اجباراً به ایران کوچ داده شدند<sup>۹</sup>، عادت دارند صورتشان را بیوشانند تا از نگاه خیره و عصبی مردم مسلمان که روی باز بودن را گناه می‌پندارند، در امان باشند.

بودن آن، برای خود ما افسانه ای شد تا به منظور خودنمایی و قصه پردازی به شیوه شرقیان - به خصوص ایرانی های اهل مبالغه - برای دیگران و به صورت های مختلف نقل کنیم.

برای رسیدن به خزر باید حاشیه کوه البرز را که ۵۰۰۰ فوت (حدود ۱۵۰۰ متر) ارتفاع داشت پشت سر بگذاریم و جاده ای پر پیچ و خم و خطرناک را به طول ۶۰ میل (حدود ۱۰۰ کیلومتر) طی کنیم. از میان دره ای عمیق که رودخانه ای پر آشوب در دل آن جاری بود و پر غرور سر بر سنگ می کوبید و راهش را باز می کرد، بگذریم و بالاخره از فلات خلوت بی آب و علفی که در قسمت جنوبی البرز قرار داشت عبور کنیم تا به منطقه جنگلی سرسبز شمال البرز برسیم و چشممان به دیدار دریای خزر روشن شود.

در جنوب البرز مزارعی که بدون آبیاری سرسبز باشند، وجود ندارد زیرا میزان بارندگی در جنوب البرز محدود و تقریباً ۵ تا ۶ اینچ (تقریباً ۱۳ تا ۱۶ سانتیمتر) است حال آن که بخش شمالی البرز به علت کثرت بارندگی و وجود جنگل ها و مرداب های



حکاکی تازه. فتحعلیشاه قاجار سعی کرد به تقلید شاهان بزرگ هخامنشی سیمای خود و درباریان را با حکاکی روی سنگ، برای همیشه جاویدان کند. این کار روی دیواره سنگی شمال شهر ری، با تخریب یک اثر باستانی بس اصيل انجام شد. دامنه کوه «چشمه علی» میعادگاهی برای زنان لباس شوی، جوانان عاشق شنا و مرکز شستشوی قالی است.

گسترده، مرکزی برای نشو و نمای پشه مالاریا است و مردم چند روزی را هم که گه گاه هوا آفتابی می شود و بارانی در کار نیست، گرفتار این مرض ناراحت کننده هستند.

سفر به حاشیه دریای خزر و عبور از راه پر پیچ و خمی که البرز را دور می زند خالی از خطر نیست زیرا یک بار چند نفر انگلیسی درون جنگل های شمال گرفتار شبیخون شدند. خود ما هم هرچند به سلامت رسیدیم یکی از رانندگان کاروان تیر خورد و جان داد ولی کمک همراهش زخمی شد و جان به در برد. به همین دلیل هنگام بازگشت از دریا و دشت خزر به ناچار همراه با نیروهای نظامی مسلح هندی حرکت کردیم.

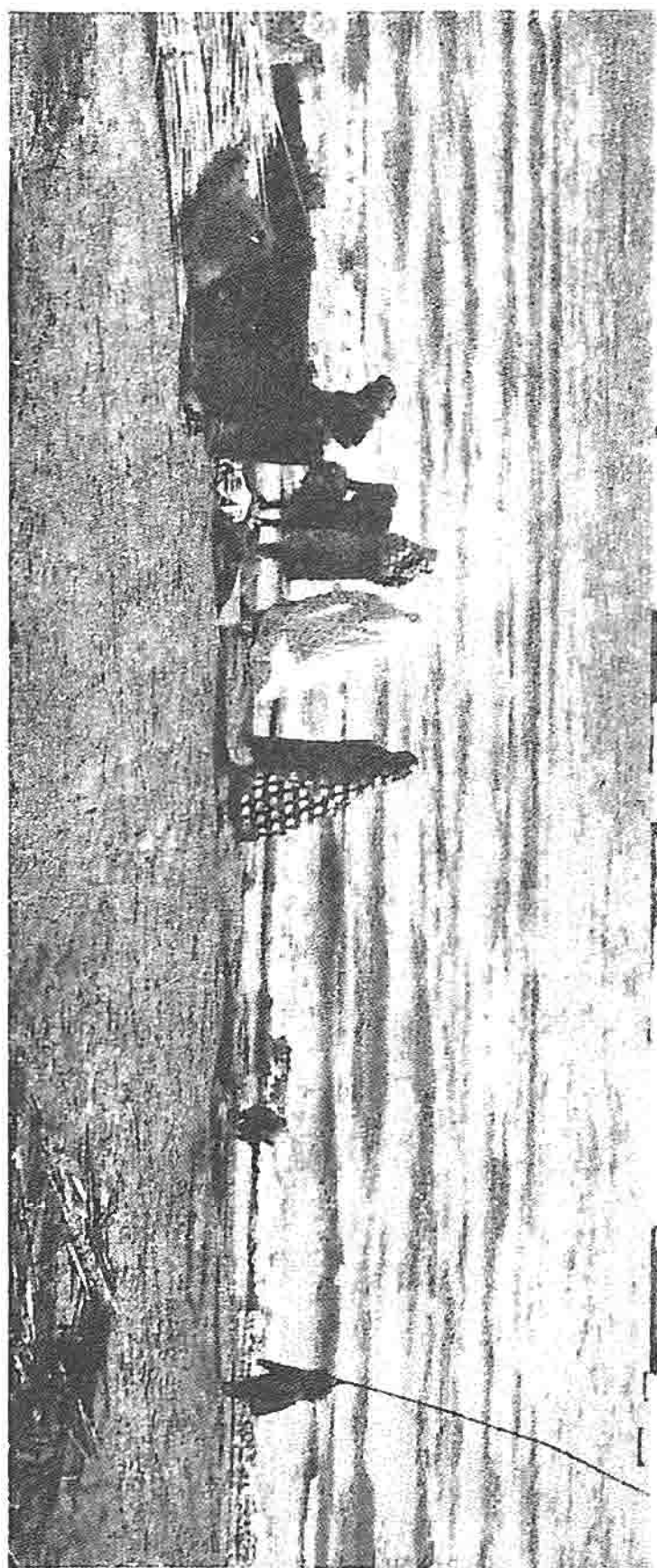
ماجاده نظامی را که ارتش انگلیس درست کرده و از بغداد تا دشت خزر ادامه دارد، پشت سر گذاشتیم و بعد از دیدار از خزر، سر راه بازگشتمان به شهر قدیمی قزوین رسیدیم و از دروازه زیبا و کاشی کاری شده آن عبور کردیم. در قزوین به دیدار یکی از زیباترین مساجد ایران و به قولی دنیا رفتیم و بالاخره پس از استراحتی کوتاه با همان فوردهای معروف راهی پایتخت ایران شدیم و به تهران رسیدیم.



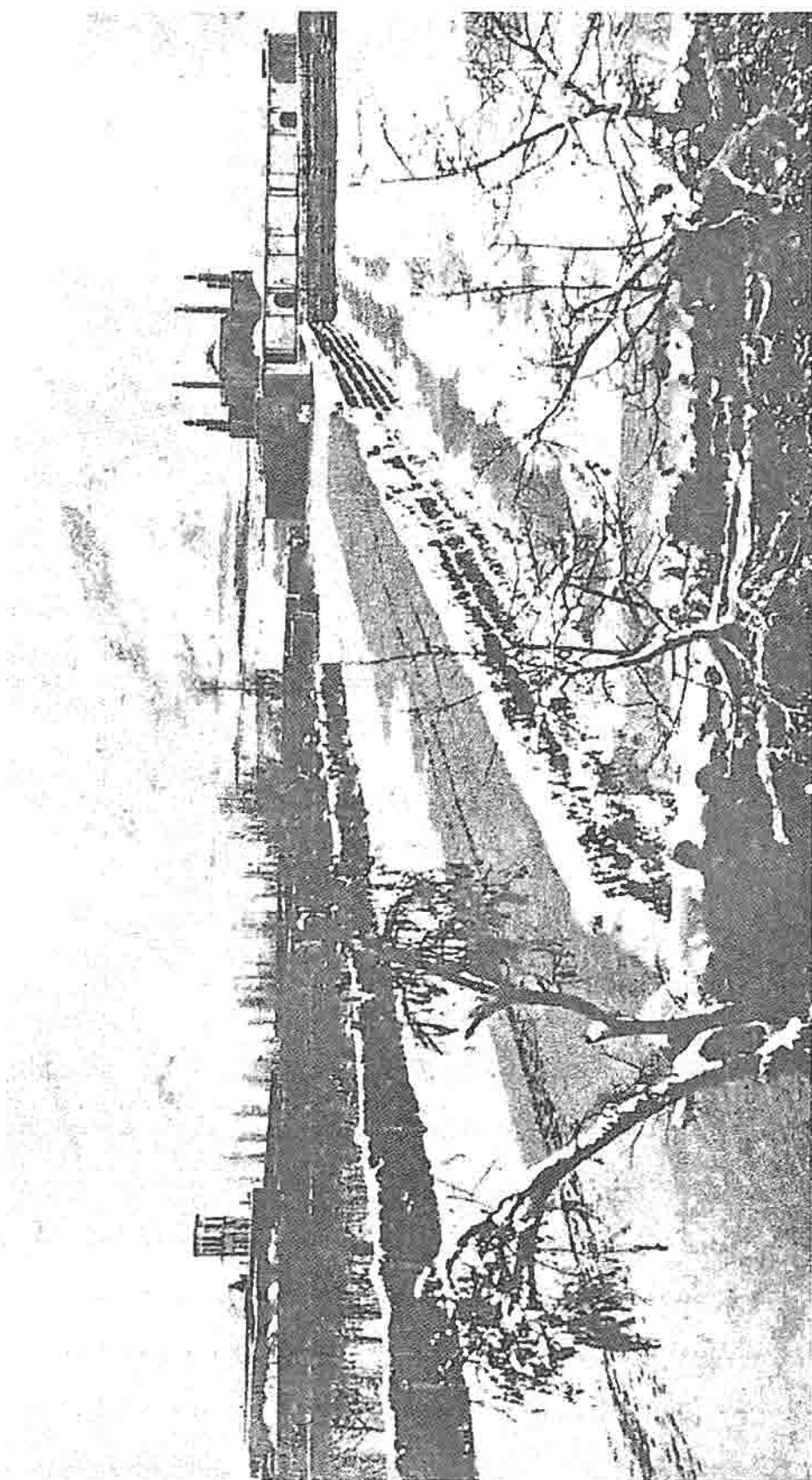
نخستین قطاری که ایران را به اروپا متصل کرد، تنها راه آهن موجود در ایران، راه آهن تبریز به جلفا - در مرز روسیه - است که آن را یک شرکت معروف روسی ساخت و سرزمین ایران را - شهر تبریز - از طریق راه آهن روسیه به دنیای خارج ارتباط داد.



جاده روسیه در البرز. جاده روسیه از البرز می گذرد و به دریای خزر می رسد. جنوب البرز که خشک و زیباست به آریزونا ای امریکا شباهت دارد. شمال البرز را جنگل های سبز و ابرهای باران زا، طراوت و زیبایی بخشیده است.



زنان ایرانی در حال نشنوی لباس در ساحل بحر خزر



زیباترین دروازه شهر تهران، ارتفاعات البرز همیشه برف دارد. میزان برفی که آنجا ذخیره می شود، کفاف با کمبود آب تهران را در نایستان، مشخص می کند. زمستان های بدون برف و باران گاه موجب خشک سالی و قحطی می شود.

## از تهران به سوی اصفهان

گشت و گذار ما در کوچه پس کوچه های پر پیچ و خم شهر تهران پایتخت دولت مشروطه سلطنتی ایران - که پدیده انقلاب است - یک هفته طول کشید . البته چند دیدار هم از خیابان های عریض و زیبای آن شهر داشتیم . خیابان هایی که درختان چنار به صورت دیواره ای و در یک ردیف و در دو طرفشان به زیبایی و راست قامت ایستاده اند و در حاشیه آنها اینجا و آنجا ساختمان سفارت خانه های خارجی به چشم می خورد .

در مدت توقف در تهران از کاخ های سلطنتی هم که اقامت گاه و محل برگزاری تشریفات شاهنشاهان ایران است ، دیدن کردیم . با قدرتمندان دوران دیکتاتوری و حکومت مطلقه سابق - که در عین گوشه گیری ، هنوز هم سرگرم توطئه چینی علیه دولت نوپای مشروطه بودند - چای خوردیم . سرانجام با یکی از کارمندان روشنفکر و به اصطلاح تحصیل کرده و دنیا دیده دولت مشروطه ایران هم - که مامور مبارزه با معاملات غیر قانونی و قاچاق تریاک بود - مذاکره مفصل و جالبی داشتیم .

یک روز هم طی چند ساعت از انستیتوی فنی جدیدالتاسیسی در تهران دیدن کردیم که دانشجویانش کوشش داشتند رنگ های ثابتی برای رنگ آمیزی فرش های دست بافت ایرانی - به جای رنگ های گران قیمت آلمانی - بسازند . به معرفی یک دوست ایرانی با سردیر مهم ترین روزنامه سیاسی ایران - که موسس انقلابیش با سوء قصد کشته شده بود - شام خوردیم و یک روز از قسمت های مختلف مدرسه بزرگ امریکایی - که از طرف موسسات تبلیغات مذهبی در تهران تاسیس شده و وسیله آنها اداره می شود - بازدید کردیم . همه این ها که دیدیم و من به سرعت از کنارشان گذشتم و بسیاری مطالب دیگر که از این و آن شنیدیم ، همه نشان می داد که خوشبختانه خون تازه ای در رگ های سفت و سخت شده ایران زمین به جریان افتاده است . در ضمن این امید و آرزو به یقین مبدل شده که ایران باستانی و عقب مانده می رود تا به همت نسل جوان و پرتلاشش ، کاری بکند و طرحی نو دراندازد . به خصوص که مراحل بازسازی و تجدید حیات ایران به سرعت آغاز شده و با امیدواری زیادی که ملت از خواب گران بیدار شده ، پیدا کرده به طور یقین همه آرزوهای این ملت ، تحقق خواهد یافت

از خاطرات شهر تهران که مدتی کوتاه در آن توقف داشتیم در می گذرم که نکته جالبی برای نقل کردن ندارم ، ولی قسمتی از یادداشت های سفرم را از نحوه عزیمت به اصفهان - که وسیله گاری انجام شد و توسط قافله تا خلیج فارس ادامه داشت - با این اطمینان خاطر نقل می کنم که این قسمت از یادداشت ها در حد خودش خواندنی و قابل توجه است .

## در راه اصفهان

قبل از حرکت ، هرکسی را که در شهر تهران ملاقات می کردیم ، نخستین کلامش در مورد راهزنان بود و ما هم کم کم عادت کرده بودیم از همه کس اوضاع و احوال آنها و درگیریشان با دولت مرکزی ، را پرسیم که ناچار اولین سوالمان این بود که :

« از راهزنان چه خبر؟ این روزها کسی را کشته اند؟ به نظر شما راه ما به سوی

اصفهان امن است؟ آیا درگیری تمام شده یا هنوز ادامه دارد؟ »

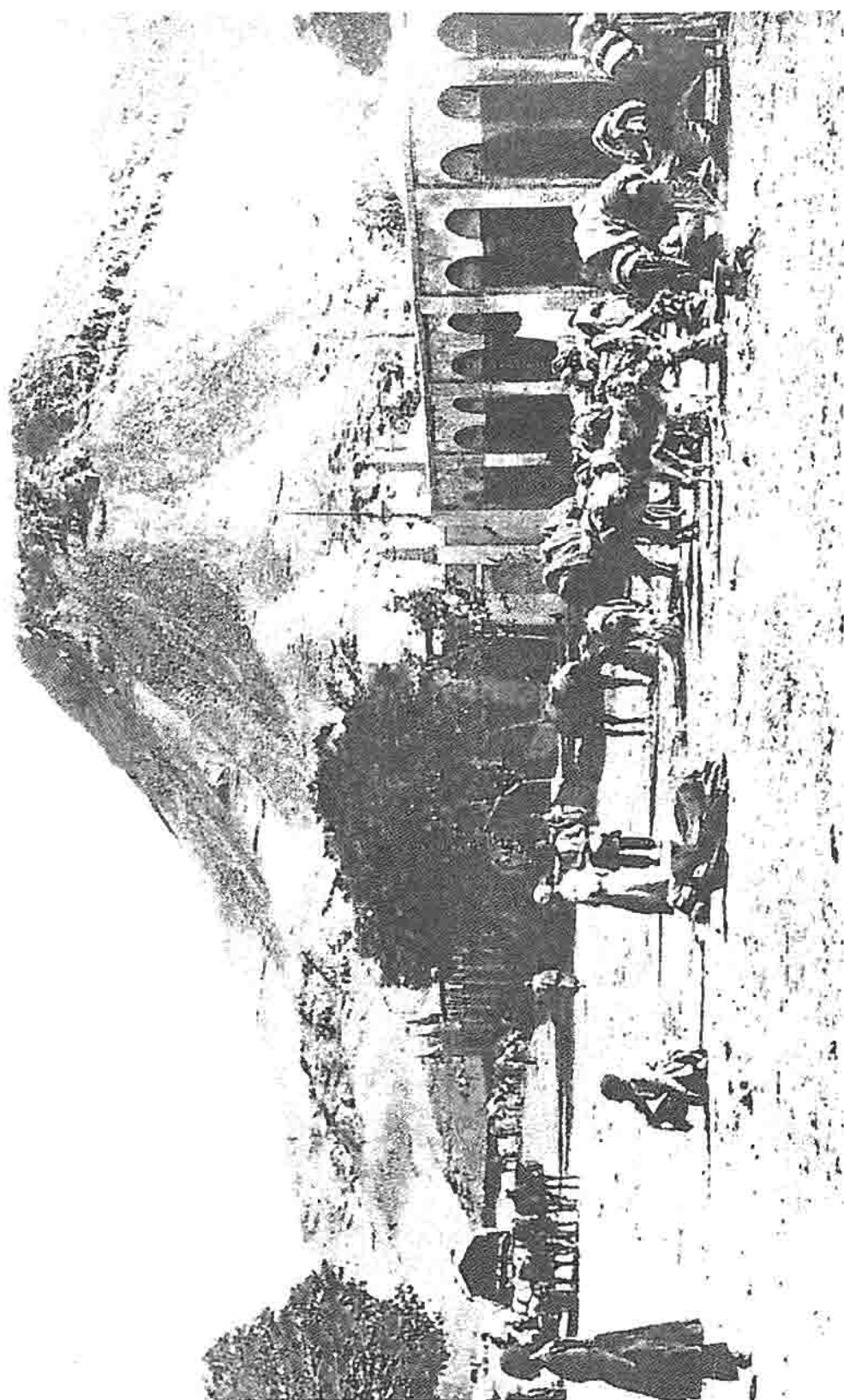
یک ماه بعد از حرکت ما از بغداد و هنگامی که در تهران بودیم دولت ایران اعلام

کرد باند بزرگ راهزنان محاصر شده اند. شاید این فرصت خوبی برای ماجراجویی های ما بود که اگر عجله می کردیم و به موقع به محل نبرد می رسیدیم، امکان داشت بتوانیم آخرین صحنه های جنگ ماموران و دزدان محاصره شده را تماشا کنیم.

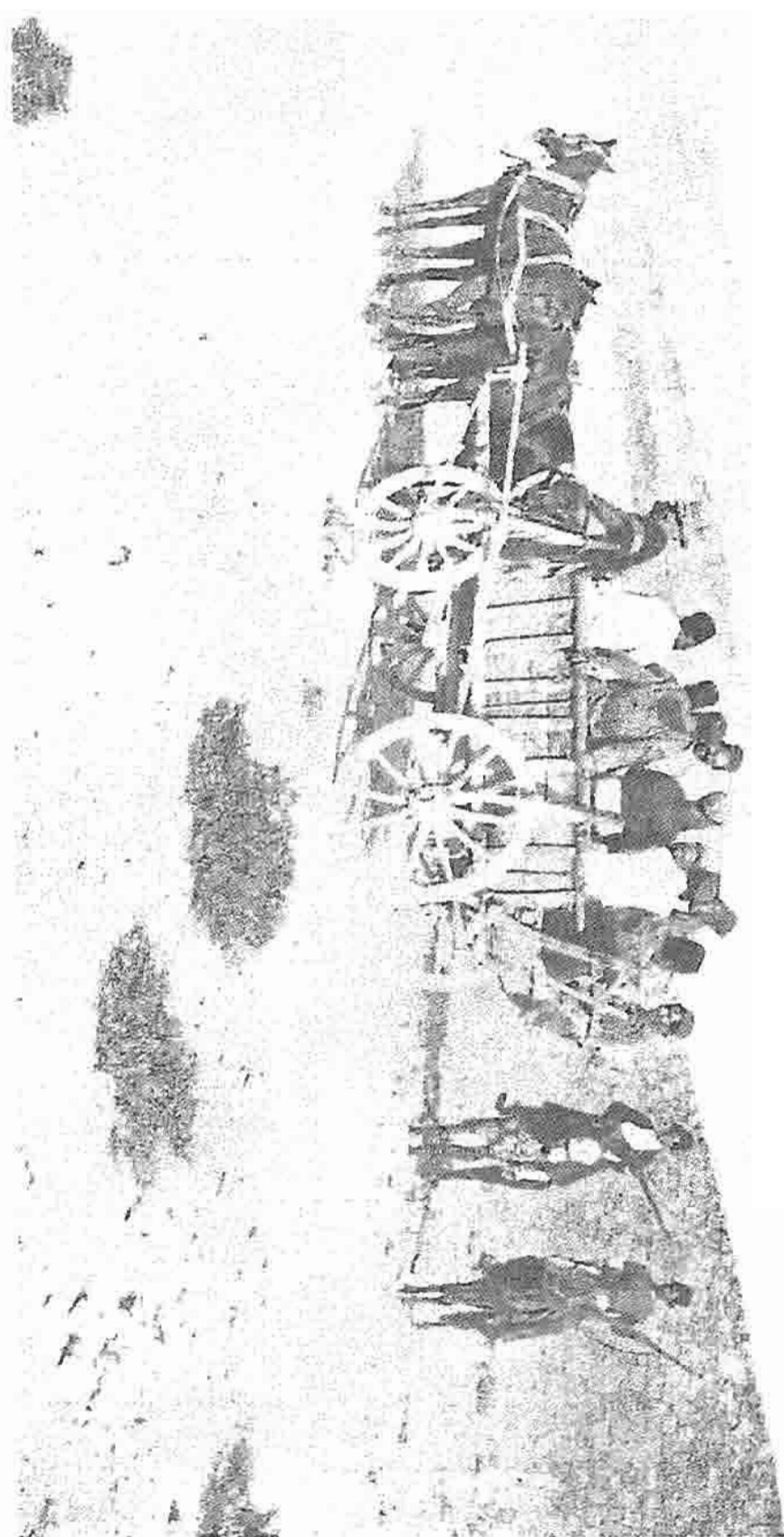
متأسفانه چنین نشد و هنگامی از محل جنگ و درگیری عبور کردیم، که اثری از زد و خورد و جنگ و گریز نبود. در حقیقت گونه ای خوشحالی هم از این عدم موفقیت داشتیم زیرا با همه آن که بیشتر امریکایی ها - مثل خود من - گمان دارند به تنهایی و یک نفره می توانند با دو نفر و حتی بیشتر بجنگند، ما دو نفر با همه ماجراجویی در خودمان این توانایی را سراغ نداشتیم و فکر می کردیم در صورت برخورد با گروهی از دزدان و راهزنان ایرانی، کاری از ما ساخته نیست.



نسل جدید ایرانی



کاروانسرا یا استراحت گاه مسافران. در کاروان سرا که توقف قافله ها، کاروان و گاری اسبی و محل استراحت مجانی مسافران است، معمولاً رستورانی وجود دارد که اطاقی پر از دود است. مسافران می توانند در این رستوران نان سنگک، ماست، تخم مرغ نیمرو یا آب پز، دوغ، جای، طالبی، خیار و سایر میوه های تازه را خریداری و میل کنند.



در راه اصفهان، با گاری پستی ۵۰۰ کیلومتر سفر کردیم که واگون غذا خوری هم بود. گاری هر بار که برای تعویض اسب می ایستاد، ساعت ها انتظار بود و بوی نرباک. محافظت حاده هم به عهده ما شاء الله خان کاشی<sup>۱۰</sup> قطاع الطريق بود.

## گاری و پست اکسپرس دولتی

از آنجا که می خواستیم هر چه زودتر فاصله ۳۰۰ میلی (حدود ۵۰۰ کیلومتری) تهران به اصفهان را طی کنیم، بعد از مشورت با دوستان تصمیم بر این شد با گاری پستی اکسپرس که متعلق به دولت ایران است، مسافرت کنیم. لازم به یادآوری است علاوه بر خط تلگرافی که بین پایتخت و چند شهر بزرگ - نظیر اصفهان و شیراز - دایر است، تنها وسیله ارتباطی دولت مردان - که در پایتخت حضور دارند - با حکام و مردم شهرستان ها، همین گاری دولتی یا به قولی پست اکسپرس و رسمی دولت علیه ایران است.

تنها توضیحی که در مورد این گاری پستی دولتی باید داد و خالی از ظن و طعنه و هم چنین گزافه گویی خاص ایرانیان هم نیست، معرفی آن است. چرا که پس از طی طریق با گاری پستی اکسپرس دولتی، از روی واقعیت باید اقرار کنم که: این گاری پستی دولتی و پست اکسپرس وسیله نقلیه عجیبی است.

فرض کنید راه آهن واشنگتن به شیکاگو<sup>۱۱</sup> فقط دو بار در هفته حرکت کند، یک واگون هم بیشتر نداشته باشد و از مبل و صندلی و رستوران هم خبری نباشد. مهم تر این که مسافران قطار ناچار باشند علاوه بر نشستن بر روی سطح چوبی کف واگون، از آن محل برای خوابیدن و غذا خوردن هم استفاده کنند. این توصیف گاری پستی اکسپرس دولت ایران است، با این تفاوت که گاری پستی در مقایسه با واگونی که یاد شد، تفاوت بسیار دارد و بیشتر به گاری هایی شبیه است که در مزارع دور افتاده امریکا برای حمل و نقل علوفه مورد استفاده قرار می گیرد.

گاری اکسپرس، وسیله ای چوبی و کهنه و فاقد روپوش و حفاظ است و چرخ های بزرگ و پر سر و صدایی دارد که آرامش مسافر را سلب می کند. عرض گاری در قسمت عقب تقریباً ۵ فوت (حدود یک متر و نیم) و در قسمت جلو کمتر است. گاری چوبی وسیله چهار اسب - که در کنار هم بسته می شوند - حرکت می کند و اسب هایش هر ۱۰ تا ۲۰ میل (حدود ۱۷ تا ۳۵ کیلومتر) یک بار جایشان را به اسب های تازه نفس می دهند.

در واگون اختصاصی که ما با آن چندین روز مسافرت کردیم، علاوه بر ما دو نفر امریکایی، ۱۱ مسافر ایرانی تنگاتنگ و در کنار هم نشسته بودند. جا آن قدر تنگ بود که

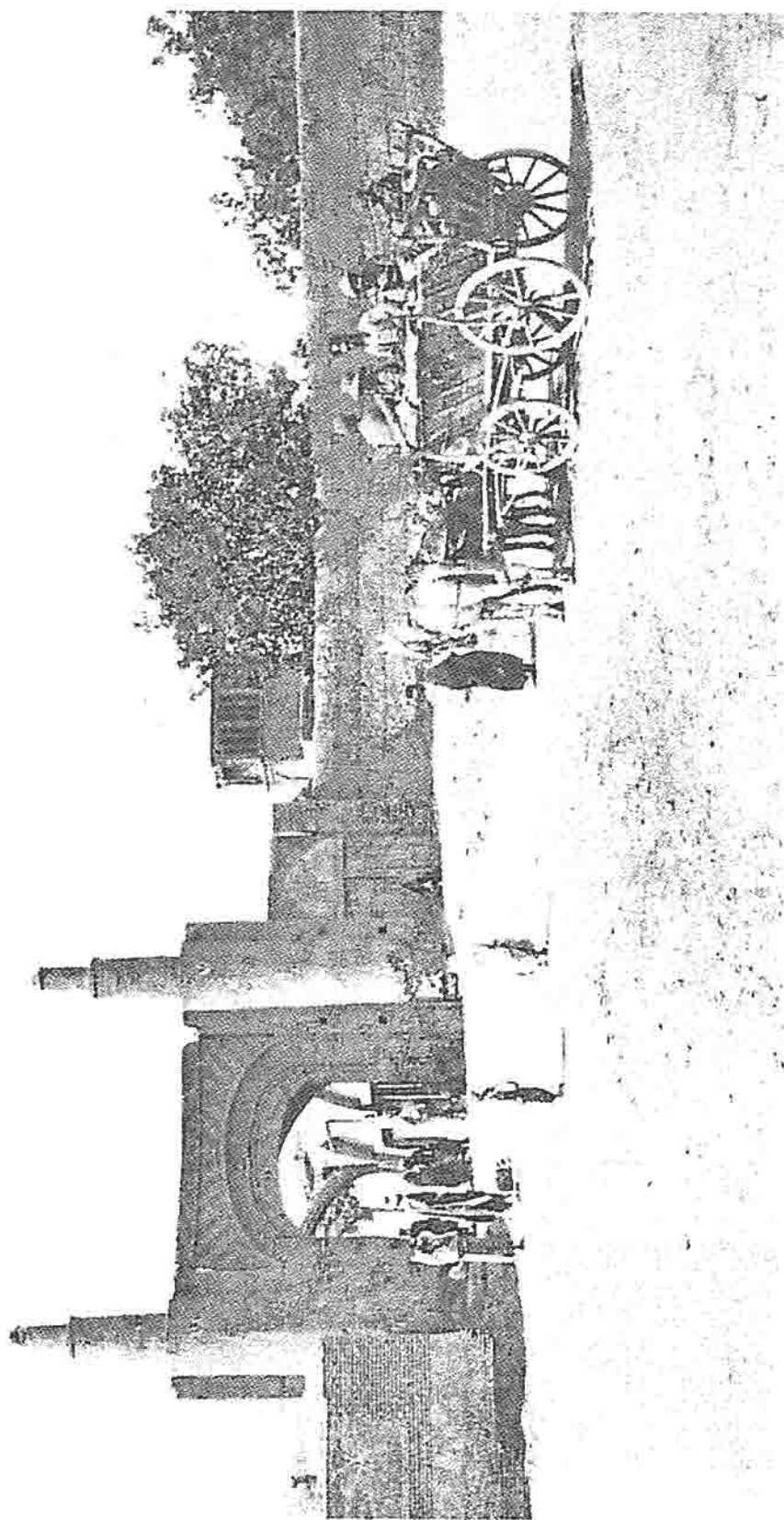
از سر ناچاری همه ما در حقیقت یکدیگر را در آغوش گرفته بودیم تا مجبور نباشیم به نوبت روی زانوی هم بنشینیم.

از سویی با حرکت های تند و تیز واگون، همه مسافران خواه و ناخواه این طرف و آن طرف می افتادند و ندانسته برای هم مزاحمت ایجاد می کردند. در حالی که کسی مقصر نبود و راننده نیز گناهی نداشت که حرکت واگون در جاده های خاکی و پر از چاله، جز این نمی توانست باشد. همه وسایل و بار و بندیل مسافران در کف واگون زیر پایمان بود و هرکسی ناگزیر بود روی اثاثیه خودش بنشیند. در هنگام حرکت علاوه بر گرد و خاکی که در آن گم می شدیم، شب ها از سوز سرما و روزها از گرمای تابش مستقیم آفتاب حاشیه کویر هم رنج بسیار می بردیم.

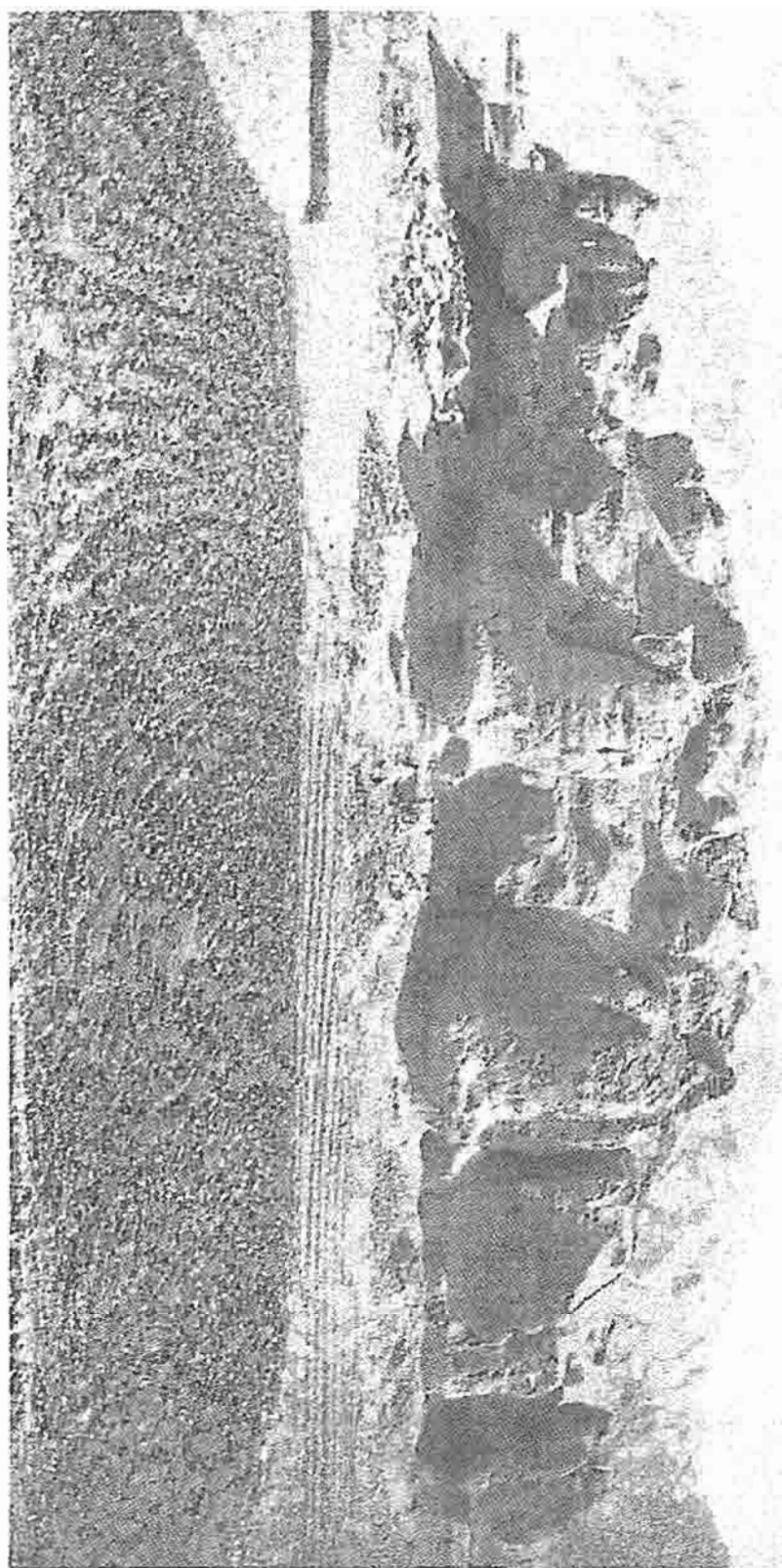
از این مهم تر چون گاری پستی اکسپرس و سریع السیر بود، شب ها هم بدون داشتن چراغ و روشنایی در تاریکی تاخت می کرد که ما از این بابت در وحشت بودیم. به خصوص شب اول را با دلهره عجیبی به سر آوردیم که نمی دانستیم کجا می رویم، چه به روزمان می آید، در دل تاریکی از کجا سر در می آوریم و گرفتار چه بلاهایی خواهیم شد؟ خوشبختانه با فرارسیدن صبح و پایان تاریکی، اولین شب پر از وحشت، نگرانی و دلهره توام با بلا تکلیفی - حد اقل برای من و دوستم - از میان رفت و در طلوع خاکستری رنگ بامداد، دو قله پوشیده از برف را در مشرق دیدیم که در آن حال و هوا برایمان جالب بود. خلاصه پس از مدتی کوتاه و همزمان با طلوع آفتاب به کاروان سرایی رسیدیم، نفسی به راحت کشیدیم و استراحت کردیم تا اسب های گاری تعویض شوند.

این کاروان سرا یا استراحت گاه ها رستوران هم دارد و توقف در آنها - اگر از غذای رستوران استفاده نشود - مجانی است. نخستین کاروان سرایی که در طول سفر به آن رسیدیم در شیب یک تپه قرار داشت و آب جاری زلالی جلو آن، از طریق کانالی طولانی و از دل کوهی به فاصله ۲۰ میل (۳۵ کیلومتر)، به آنجا می رسید.

همراهان مسلمان ما پس از شستشوی دست و صورتشان - با شیوه ای خاص و آیینی جالب - به نماز ایستادند و ما هم در گوشه ای به استراحت و تماشای پرداختیم و شب و روز اول سفرمان را که همه اوقاتش به گونه ای در اضطراب و وحشت گذشته بود، از نظر گذراندیم و دوستانه خودمان را دلداری دادیم و کمی آرامش به دست آوردیم.



گاری بستی ایران. با این گاری که در حال ورود به شهر تاریخی ساوه است، مدنی سفر کردیم. ساوه پایتخت قدیمی ایران در جنوب غربی تهران قرار گرفته. در عکس دروازه شهر ساوه و یک بادگیر قدیمی بسیار زیبا دیده می شود.



سورمک<sup>۱۲</sup> خرابه باقی مانده از یک دژ. اسم این دژ خرابه قصر بهرام از بهرام گور<sup>۱۳</sup> - شاه ساسانی - گرفته شده. کنگره های خشتی باقی مانده ناز به ترین قسمت نو سازی شده این بنا طی قرون است. این قصر به هنگام شکار مورد استفاده بادشاهان بوده و به سال ۱۷۸۹ میلادی که افغان ها ایران را اشغال کردند، مثل کاخ های بسیاری ویران شد.

## مسافر خانه کوچک بین راه

توقف ما در آن کاروان سرا نسبتاً طولانی شد ولی برای من و دوستم که سخت از پا درآمده بودیم، فرصتی مناسب شد و استراحتی کامل کردیم. روز بعد به ناچار سفرمان را در میان گرد و خاک خفه کننده تازه ای که بیابان را فرا گرفته و ناشی از طوفان بود، به سوی شهر تاریخی اصفهان ادامه دادیم. شن و ماسه فراوانی که سیل آسا از اطراف به سر و روی ما می ریخت، طوری در دهان و چشم ها فرو رفته بود، که به راستی اطراف خودمان را نمی دیدیم. سر راه و در توقف گاه بعدی به ناچار جای کثیفی خوردیم که آن هم مزه نمکی می داد که بیشتر مربوط به شن های فرو رفته در گلوی ما بود. خلاصه این همه گوشه هایی از خاطرات ما در بخش اول سفر خوشی است که با گاری پستی اکسپرس دولت علیه ایران در شاهراه تهران به اصفهان داشتیم.

به تدریج باد و طوفان فرونشست و فقط همان گرد و غبار ناشی از حرکت گاری باقی ماند که به آن هم خو کرده بودیم. ظهر بود که به روستایی کوچک با خانه های خشت و گلی رسیدیم و از تماشای خانه های ده که مسجد کوچکی را - با گنبد سفالی آبی رنگ که در آفتاب درخشش خاصی داشت - احاطه کرده بودند، لذت بردیم.

به محض این که گاری از حرکت ایستاد و سر و صدای چرخ هایش تمام شد، مسافران شتاب زده از اطراف فرود آمدند و به جستجوی محلی برای استراحت پرداختند. درجه حرارت هوا را که کنترل کردیم ۱۰۰ درجه فارنهایت - حدود ۴۰ درجه سانتی گراد - را در سایه نشان می داد. این قهوه خانه یا مسافر خانه بین راه که آن را به فارسی منزل هم می گویند، در حاشیه جاده شوسه قرار داشت و تنها اطاقی بزرگ و دود زده بود که من و دوستم گوشه ای از آن را برای استراحت انتخاب کردیم. در یک سوی قهوه خانه وسایل آبدارخانه بود و در سوی دیگر نیمکتی پهن و چوبی قرار داشت و گلیم درشت بافت کثیف و پاره ای سطح آن را پوشانده بود.

مسافران و ساکنان مسافر خانه - که با گدایان و فقرایی که در روستاها و شهرها مزاحم مسافران هستند، تفاوت چندانی نداشتند - از ورود ما که خواه ناخواه با سر و صدای گاری و گاری چپی و آمد و رفت مسافران همراه بود، ناراحت شدند. زیرا همه آنها

از خوابِ ناز نیمروزی بیدار شده بودند. خوابی که به قول خودشان چرت خماری و یا نشنگی ناشی از استفاده از مواد مخدر هم می توانست باشد.

خماری این عده پدیده دارویی است که از مدت ها قبل ایرانیان مصرف می کنند و به دلیل علاقه زیادی که به آن نشان داده اند، معتادان زیادی پیدا کرده است. این گروه از معتادان با کشیدن - به صورت دود کردن - شیر خشک شده تریاک، به صورت مردگان متحرک و بی حالی در می آیند که حال و حوصله کار کردن و گاهی حرف زدن را هم ندارند. دلیل ما بر این مدعا دود غلیظی بود که قهوه خانه را پوشانده و فضا را از بوی تریاک آغشته داشت و همسفران هم موضوع را تایید می کردند.

صاحب مسافرخانه از همه مسافران و ساکنان آن کثیف تر و ژنده پوش تر بود ولی از من و دوستم که خارجی بودیم با مهربانی زیادی استقبال کرد. او برای تهیه چای در همان محل اطاق آتشی بر افروخت تا ذغال های روشن شده را درون سماور روسی بریزد و آب جوش فراهم شود. دودی که از بر افروختن آتش و سوختن ذغال برخاست در همان اطاق قهوه خانه بالا رفت و به درون سیاهی ها و دوده های سقف سیاه شده اش اضافه شد. سقف اطاق از چوب درختان تبریزی و شاخه های آن درخت - که به صورت پارچه و زنجیره ای به هم بافته بودند - ساخته شده بود.

مسافری که از کلاهش - که شبیه تخم مرغ بود - تشخیص داده می شد اهل محل نیست، آرام آرام با چند نفر محلی که کنار در ورودی نشسته بودند، صحبت می کرد. صحبت ایرانی ها بیشتر پیرامون مسائل متفرقه ای است که اغلب ارتباطی با کار و زندگی آنها ندارد. به قول خودشان از هر دری سخنی دارند و به اصطلاح گبی می زنند و وقتشان را می گذرانند. تازه اگر از آنها پرسید که پیرامون چه مسئله ای صحبت می کنید، با خنده پاسخ بی معنایی می دهند و یا به اصطلاح خود آنها به شوخی می گویند: سخن از بازارهای بغداد است.<sup>۱۴</sup> ما چیزی از این پاسخ دستگیرمان نشد و از ایرانی های مطلع هم که پرسیدیم گفتند یک اصطلاح عوامانه است.

استفاده از تنباکو با استفاده از قلیان در ایران تقریباً عمومیت دارد و در اطراف مسافرخانه ما هم عده ای سرگرم کشیدن قلیان بودند. تعدادی هم پس از هر نوبت کشیدن و مکیدن دودهای تلخ قلیان، آب دهانشان را کنارشان به زمین می ریختند و بعد

چای شیرین داخل استکان را با صدای بلند به صورتی می نوشیدند که هُش هُش می کرد. معمولاً هر چند نفر ایرانی از یک قلیان استفاده می کنند - جز رجال و ثروتمندان که هر یک قلیان خاص خودشان را دارند - و نفر اول پس از آن که چند نوبت نفس طولانی و عمیق می کشد و دود قلیان را فرو می دهد، نی قلیان را به سوی دیگری می برد و به او تعارف می کند و این کار ادامه پیدا می کند تا تنباکوی سر قلیان تمام شود.

شخص مفلوک و گدا مانندی که از علامت روی کلاهش می شد تشخیص داد که قبلاً ژاندارم بوده، کنار حلب کهنه نفتی که حالا منبع آب مسافر خانه شده بود، بی خیال ایستاده و بی پروا از همان کاسه ای آب می نوشید که برای بیرون آوردن آب از حلب مورد استفاده همه مسافران قرار می گرفت.

سرانجام وقت نهار فرا رسید. غذای ما عبارت بود از مقداری نان سنگک و کاسه ای دوغ - که از شیر و ماست بز درست شده بود - و مقداری خیار خام خرد کرده هم داخل آن ریخته بودند. ظرفی چای که در اصل نوشابه بود و مقداری خربوزه به عنوان دسر همراه غذا برای ما آوردند. قهوه چی با لبخندی گرم این همه را که داخل سینی قرار داده بود، پیش روی ما گذاشت و دنبال کارش رفت.

من و دوستم با خوردن هر لقمه از این غذا، محوطه بیرون اطاق را از روزنی که به سوی صحرا باز بود، نگاه می کردیم و به چشم اندازی که شامل چند درخت سبز در حاشیه کویری خشک و بی انتها بود، خیره می شدیم و زیبایی و عظمت صحرا و آن منظره بدیع را تحسین می کردیم. در عین حال که شکرگزار بودیم و در دل دعا می خواندیم که بالاخره به آرزویمان رسیده و تهران پایتخت ایران افسانه ای را دیده ایم و اینک هم به سلامت در یک مسافر خانه بین راه ایران نشسته ایم و عازم اصفهان یا به قول ایرانی ها نصف جهانیم تا به تماشای دیدنی های آن برویم.

نماز.

مسلمان‌ها پنج نوبت  
عبادت واجب دارند و  
وقت انجام آن نمازها  
در هنگام طلوع صبح،  
ظهر، بعدازظهر، غروب  
و آخر شب است.  
دفعات - منظور  
رکعتی نماز است -  
کمی با هم تفاوت  
دارد و کم‌ترین آنها  
هم مربوط به عبادت و  
نماز صبحشان است.



سایر عبادات.

همه مسلمانان علاوه بر  
ادای نمازها، باید  
عبادات دیگری را هم  
انجام دهند که عبارت  
است از: شهادت دادن  
و قبول وحدانیت  
خدا، شهادت دادن به  
رسالت محمد (ص)،  
گرفتن روزه در ماه  
رمضان، پرداخت  
زکات و همچنین  
رفتن به زیارت خانه  
خدا در مکه. ۱۵



### ادای نماز.

تصویرهایی که مشاهده می کنید یکی از ایرانیان مسلمان است که نحوه عبادت و نماز خواندن یک مسلمان شیعه و پیرو محمد را نشان ما داده است. مسلمانان براساس دستورات کتاب آسمانی قرآن باید پنج نوبت در طول شبانه روز عبادت کنند، این کار نماز خواندن نام دارد و در ادای آن باید از چهار نوع حالت بدنی خاص استفاده کرد که عبارتند از: ایستادن، خم شدن، سر به سجده و خاک گذاشتن و بالاخره روی زانوهای نشستن. نماز خواندن مسلمانان شیعه هم با سایر مسلمانها کمی اختلاف دارد ولی در اصل همه مسلمانها روزانه باید پنج نوبت نماز بخوانند.



### کعبه.

همه مسلمانان از جمله شیعیان موظفند که عبادت و نمازشان را رو به سوی خانه خدا که در شهر مکه قرار دارد انجام دهند. کعبه، قبله مسلمانان دنیا است و همه ساله در ایام حج گروه کشیری از مسلمانان برای زیارت آن به مکه رفته تشریفات خاصی انجام می دهند و پس از بازگشت لقب حاج آقا یا حاج خانم به آنها داده می شود که عنوانی افتخار آمیز است.

## شگفتی های سفر اصفهان

یکی از جالب ترین ماجراهای سفر ما در ایران، پیوند دوستی خاصی بود که میان ما و هم سفران ایرانی ما ایجاد شد. آنها برای ابراز محبت و اعتماد خود - با همه آن که از زبان انگلیسی کوچکترین بهره ای نداشتند - از ایما و اشاره استفاده می کردند. در ضمن به دلیل مختصر آشنایی که ما با عربی داشتیم و چند کلمه فارسی هم در طول سفر آموخته بودیم، تنها با استفاده از همان لغات محدود مسائلی را در زمینه افکار و عقاید ایرانیان با ما در میان می گذاشتند که از هر جهت جالب توجه بود.

از جمله دانستیم ایرانی ها هرکسی را که در طول سفر از سختی راه و بدی وسیله نقلیه یا کمبود و بدی غذا و آب و هم چنین گرمی و سردی هوا و ناراحت بودن محل و وسیله خواب و استراحتش، شکوه و شکایت کند، بچه ننه یا آدمی خیلی لوس و نر و از خود راضی می شناسند. دلیل این طرز فکر قبول سختی ها و بدبختی ها به عنوان یک واقعیت مسلم است که همیشه به مردم ایران القا شده.

در نظر بیشتر ایرانی ها کسانی که به نظافت خود خیلی اهمیت می دهند و در این مورد دقت و وسواس هم دارند، مورد علاقه دوستانشان نیستند و اکثریت مردم از کسانی که بیش از یک نوبت در هفته ریش خودشان را می تراشند و هر روز به سر و صورتشان صفایی می دهند، در دل نفرت دارند.

صمیمیت دوستان ایرانی ما به گفتن همین نکته ها ختم نمی شد و آنها به عناوین مختلف به من و دوستم ابراز محبت صمیمانه می کردند. تا آنجا که من گاهی در برابر آن همه اظهار علاقه و محبت دچار شک و تردید می شدم و سخنی را که بارها از یک دوست خوب انگلیسی ام در بین النهرین شنیده بودم به خاطر می آوردم و به همه چیز و همه کس شک داشتم و از آن همه صفا و صمیمیت لذت نمی بردم.

یک روز ماجرا را به صورتی که شنیده بودم برای دوست امریکایی و هم سفرم نیز تعریف کردم. یک بار که حوالی بغداد برای شکار رفته بودم و با دوستی انگلیسیم همراه بودم، از هر دری سخن می گفتیم. او که از زندگی شکوه و شکایت بسیار داشت، نه تنها



مسافرت یکی از خوانین ثروتمند ایرانی. عکس یکی از خوانین بزرگ است که جلو دیگران حرکت می کند و به نشانه تشخص عصایی هم در دست دارد و سرگرم گفتگو با همراهان و تفنگچی هایی است که معمولاً تعدادشان به اهمیت خان بستگی دارد.

پرحرفی و تملق و چاپلوسی همه مردم مشرق زمین و از جمله مردم ایران زمین را آزار دهنده می‌دانست، از آن به عنوان دروغ و ریا یاد می‌کرد.

باید یادآوری کنم که او به این موضوع اعتقاد کامل داشت که آنچه مردم ایران در حضور اشخاص می‌گویند و به بهانه‌های گوناگون به تعریف و تمجید آنها می‌نشینند، تظاهر است و آدمی نمی‌تواند آن سخنان را باور داشته باشد. چرا که در غیاب انسان خلاف آن گفته‌ها از ایشان شنیده می‌شود و هرچه به زبان‌شان بیاید، نثار شخصی می‌کند که ساعتی قبل در برابرش کرنش داشتند و تملقش را می‌گفتند.

به هر تقدیر پس از سه روز که در کنار جمعی از ایرانی‌ها، این مسافرت رقت بار را با همه سختی‌هایش تحمل کردیم، به شهر کاشان در حاشیه کویر رسیدیم و تصمیم گرفتیم تا رسیدن گاری بعدی در آن شهر بمانیم. چرا که می‌خواستیم هم فرصت استراحت کامل داشته باشیم و هم شهر قدیمی کاشان و آثار تاریخی آن را - که پیرامونش سخن بسیاری شنیده بودیم - از نزدیک تماشا کنیم.

آن چه در باور ما نمی‌گنجید این مطلب بود که تعدادی از هم سفران ایرانی ما که در طول سفر با هم آشنایی بیشتری پیدا کرده و به زبان بین‌المللی ایما و اشاره با هم حرف زده بودیم، به خاطر دلبستگی که به ما پیدا کرده بودند، از ادامه سفر سر باز زدند و در کنار ما تا رسیدن گاری بعدی باقی ماندند تا بقیه سفر را همراه باشیم.

### تضادهای اعجاب‌انگیز

از شگفتی‌های ایران زمین روبرو شدن با تضاد است، تضادهای عجیب و غریبی که آدمی را گیج و مات می‌کند و برای یک مسافر خارجی که همه روزه با مقداری از این تضادهای باور نکردنی روبرو می‌شود، همه چیز شگفت‌انگیز است. برای مثال به چند مورد که در طول سفر و گشت و گذار کوتاه‌مان در ایران، من و دوستم را شگفت زده و حیران کرده بود، اشاره می‌کنم:

میان دشتی بی آب و علف که کرانه آن ناپیدا است، مسافر غربی که انتظار برخورد با حیوانی را هم ندارد چه رسد به انسان، ناگهان آبادی کوچکی را با مزارع سرسبز و مناظر

زیبا مشاهده می کند و مات می شود.

در دل کویری خشک و سوزان که شن و ماسه همه جا گسترده است و چنین می نماید که قرن ها در آن باران نباریده، ناگاه برکه آبی زلال که از داخل کانالی جاری است، آدمی را سرگردان و حیرت زده می سازد.

در میان خانه های گلی مسخره و متروک روستایی دور افتاده که جز فقر و بدبختی نشانه ای از حیات ندارد، ناگهان گلدسته ای زیبا می درخشد که چشم مسافر خسته را خیره می کند و او را به تحسین وامی دارد.

در حاشیه کویر تف کرده ای که آفتاب سوزانش با حرارت ۱۱۰ درجه فارنهایت (حدود ۵۰ درجه سانتی گراد) نمایشگر مرگ و نیستی است، در فاصله نزدیکی ناگهان قله کوه زیبا و پر از برفی سر می کشد.

در دل سنگستانی بلند و سرسخت که قله ها و دره هایش نشانی از آدمیزاد ندارد، نقش و نگارهایی زیبا که بر روی سنگ و در دل کوه حکاکی شده، دل از آدمی می رباید. در میان مردم فقیر و ژنده پوش که بی سواد و درمانده اند، انسان هایی با محبت و بلند نظر یافت می شوند، که آدمی به بی نیازی آنها غبطه می خورد.

بالاخره گاهی همان آدم ها که دزد و راهزن و خونخوار و سفاک نام دارند، به صورتی دچار احساسات می شوند و رگه هایی از عشق و محبت به آدم ها نشان می دهند، که برای یک مسافر غربی و نا آشنا به مشرق زمین و بیگانه با خلق و خوی مردم ایران زمین، شگفت انگیز و گیج کننده است.

### آوای جرس و راز و رمز سحرگاهان

هر چند بارها در باره حرکت کاروان های شتر در دل دشت ها و صحراهای کویر، داستان ها شنیده و خوانده بودم، هرگز گمان نداشتم که به هنگام سفر، آن هم سفری با گاری پستی و در راه اصفهان، شاهد عبور کاروان یا به قولی قافله شتران باشم و راز ملکوت و رمز عظمت شب و سحرگاه را در دل دشت های ایران همراه با آوای جرس و درای کاروان بشنوم، ولی این واقعه عجیب اتفاق افتاد.

نیمه شب کاروانی بزرگ یا به قول دوستان ایرانی قافله شتری که تعداد شترانش بیرون از شمار و باورنکردنی بود و فلات ایران را به آرامی طی می کرد، همانند دریایی با عظمت و موج که گویی به بیکران رو دارد به زیبایی، آهسته و با وقار از کنار ما گذشت. عبور طولانی صدها شتر در پرتو تلوءء ستارگان و نور ماه جلوه ای داشت که آن دقایق را هرگز از یاد نخواهم برد.

به راستی یکی از شگفتی های این سرزمین، شب های تماشایی بیابان در پهن دشت صحرای کویر و در دل شب است. به خصوص که در دل آسمان صاف و بی غبارش ستارگانی را - که با زیبایی خاص جلوه می کنند و به آدمی چشمک می زنند و می درخشند - می توان دید. آن چه که به گمان من در جای دیگری قابل رویت نیست.

خلاصه سحرگاهان بود و گاری ما دل شب را می شکافت و به آهستگی از تپه ای با شیب ملایم بالا می رفت که ناگهان آوای جرس و صدای دلنواز زنگ شتران به گوشم رسید. من که با همه سختی راه به خواب عمیق فرو نمی رفتم و در حال خواب و بیداری بودم، ابتدا گمان بردم خواب می بینم و مدتی بدان رویا دلخوش بودم.

سرانجام موزیک یک نواخت زنگ شتران که به گونه ای از موزیک نظامی شباهت داشت، مرا به خود آورد و نسیم سحرگاهی که نشاط بخش و فرح انگیز بود، هشیارم کرد. زمزمه هم آهنگ و مداوم ولی ملایم و پر طنین جرس به قدری سحرانگیز می نمود که دلم از صدای دلنواز و فریاد بم آن، که با آهنگ گام زدن موقرانه شتران هماهنگ بود، لرزید و به گونه ای مسحور شدم.

خوب که چشم گشودم قافله ای که از حدود ۵۰۰ شتر تشکیل شده بود و این همه در یک ردیف و به دنبال هم قرار گرفته بودند، آرام آرام از کنار ما گذشت. هم زمان گاری پستی ما هم ناله کنان و به آهستگی ولی بدون برخورد از کنار آنها عبور می کرد. آوای پر راز و رمز آن موزیک دل انگیز را که ساعت ها در گوش من طنین انداز بود، هنوز هم پس از چند سال به خوبی در خاطرم دارم و گمانم این است که هرگز فراموش نخواهد شد. ساربان های قافله اغلب در کنار شترها بودند و همراه با آن ها با وقار و اطمینان و هم آهنگ گام می زدند. عده ای هم که در ردیف ساربان یا مسافر کاروان بودند، بالای کوهان و روی بار شترها لمیده و در خوابی گران فرو رفته بودند.

## آوای کاروان

از شنیدن آن آوای پر راز و رمز که در آن شب رویایی و در حاشیه کویر ایران در روح و جانم زبانه کشید، این یادداشت را نوشته ام:

دینگ، دینگ

دینگ، دینگ

گروهی می گریختند

خارج از دنیای تاریکی

در دل شب

سکوت و آرامش که پایان گرفت

فقط صدای بم زنگ ها باقی ماند

این همه نشانه ای بود

از کاروان

کاروانی که زمان دیدارش کوتاه بود

در سایه روشن سحری

همراه با نسیم به نظر آمد

و به آرامی و با وقار

از کنارمان گذشت

گویی به بیکران رو داشت

کاروان به آرامی گذشته و شب به پایان رسیده بود که ناگهان خورشید همانند بشقابی

طلایی در دل دشت نمایان شد و به سرما و تاریکی هجوم برد. ساعتی بعد که تپه ای

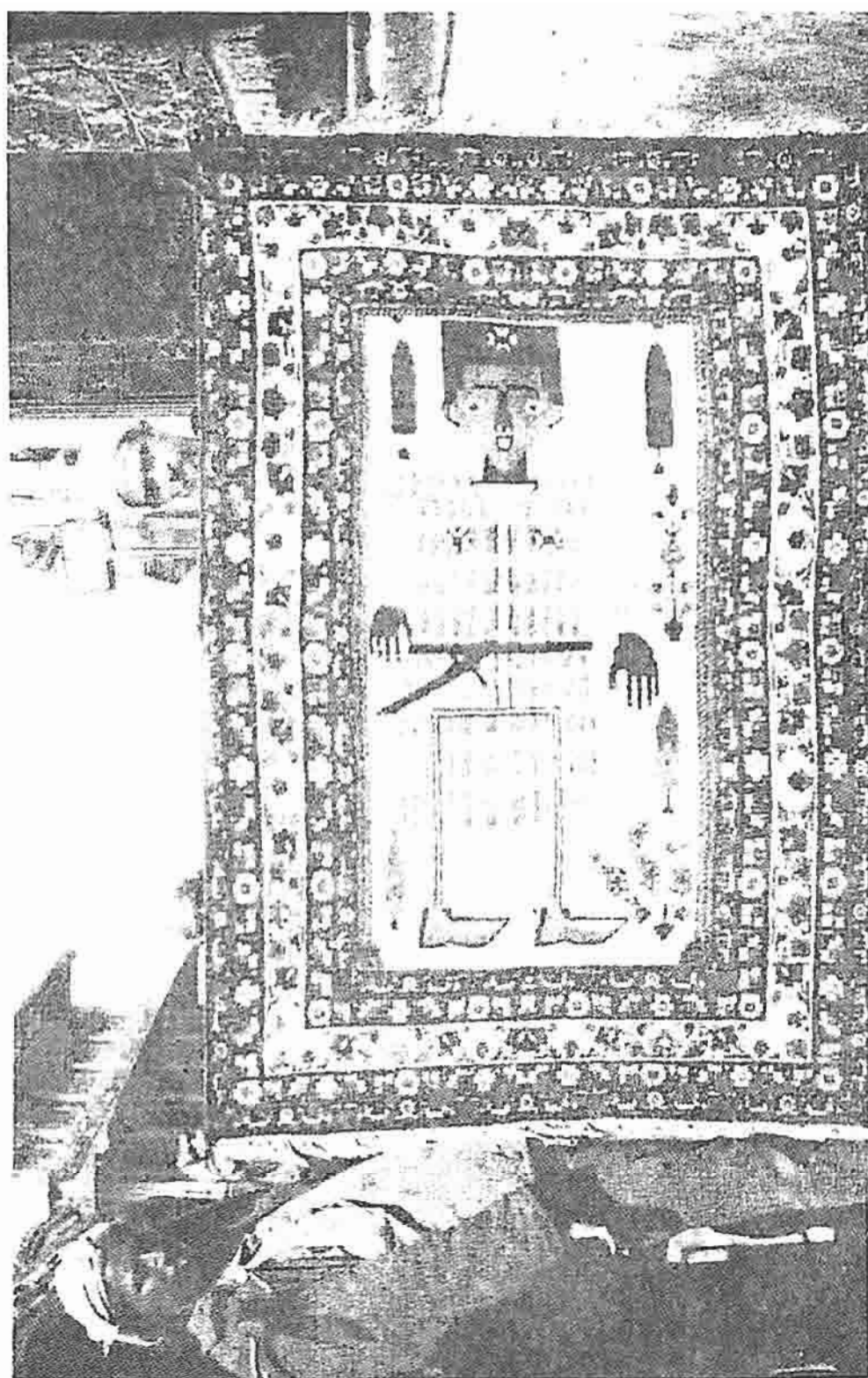
مرتفع را بالا رفتیم قله دماوند در شمال آن دشت فراخ نمودار شد، در حالی که به ما گفته

می شد ۱۲۰ میل (حدود ۲۰۰ کیلومتر) از ارتفاعات البرز دور شده ایم. ما با شگفتی

مدتی به تماشای آن منظره زیبا پرداختیم و قله ای را که ۱۹۰۰۰ فوت (حدود ۶۳۰۰ متر)

از سطح دریا ارتفاع دارد، تماشا کردیم تا آن همه زیبایی محو شد و ما تازه به روستاهای

نزدیک کاشان رسیده بودیم و می رفتیم از یک شهر تاریخی دیدن کنیم.



اشراف زاده ایرانی در میان بوستان. نقش قالی یک طرح سنتی ایرانی است ولی تاریخ بافت آن مشخص نیست. ثروتمندان علاقمندند چهره شان در میان بوستانی به نمایش گذاشته شود که سرو و گل در حاشیه آن باشد. وقتی کاشان بودم از من عکس رئیس جمهور امریکا را خواستند تا با بافت آن بر روی فرش برای ابد زنده بماند.



زن قشایی در روستای ده بید. فرشی که این زن از بشم گوسفند با رنگ آمیزی محلی می بافت، سبک و قابل حمل است که عشایر و قبایل صحرائین از آن استفاده می کنند. ولی اخیراً از رنگ آلمانی استفاده می شود که هرچند زیباست، دوام ندارد. این رنگ را آلمان ها به صنعت فرش ایران تحمیل کرده اند که لطمه بزرگی به فرش خواهد زد.



نمایی از شهر بیرجند. بیرجند که قالیش شهرت دارد، در حاشیه کویر و در معرض توفان های شنی است که گاه روستایی را می بلعد. در عکس قزاقی با یک نگهبان خصوصی، روی تپه ای شنی که تا سقف خانه ها رسیده، ایستاده اند.

## کاشان شهر گرما ، عقرب و فرش

دو روز در شهر کاشان توقف داشتیم تا گاری بعدی رسید . این مدت را در خانه ای مخروبه و خشت و گلی بسر بردیم . گرمای کاشان غیر قابل تحمل و کشنده بود و یک بار میزان گرما را که به راستی داغ و خشک بود ، در سایه کنترل کردیم . درجه حرارت ۱۲۰ درجه فارنهایت – حدود ۵۰ درجه سانتیگراد – بود . نمونه عقرب های معروف کاشان را هم با وحشت بسیار دیدیم که طول این عقرب ها قریب ۸ اینچ (حدود ۲۰ سانتیمتر) است و در لایه های خاک رس زندگی می کنند و زهرشان خطرناک و گاه کشنده است .

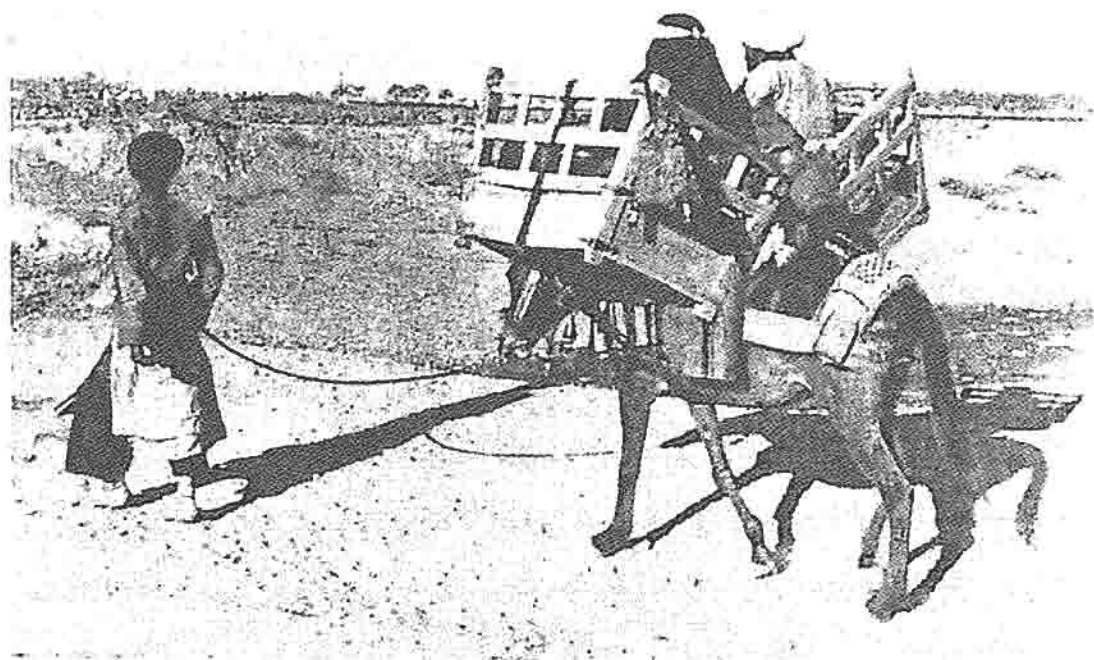
دوستان ایرانی و مسلمان هم سفرمان – که به خاطر ما در کاشان توقف کرده بودند – ما را به تماشای بازار کاشان بردند ، جایی که عده ای از مردم قالی های دست بافت خودشان را به دوش دارند و در حال حرکت در طول بازار برای فروش عرضه می کنند و خریدار و فروشنده – پس از مدتی که به سختی چانه می زنند – معامله را انجام می دهند .

از میان انبوه مردمی که در حال عبور در بازار بودند و برای خرید و فروش و تماشا

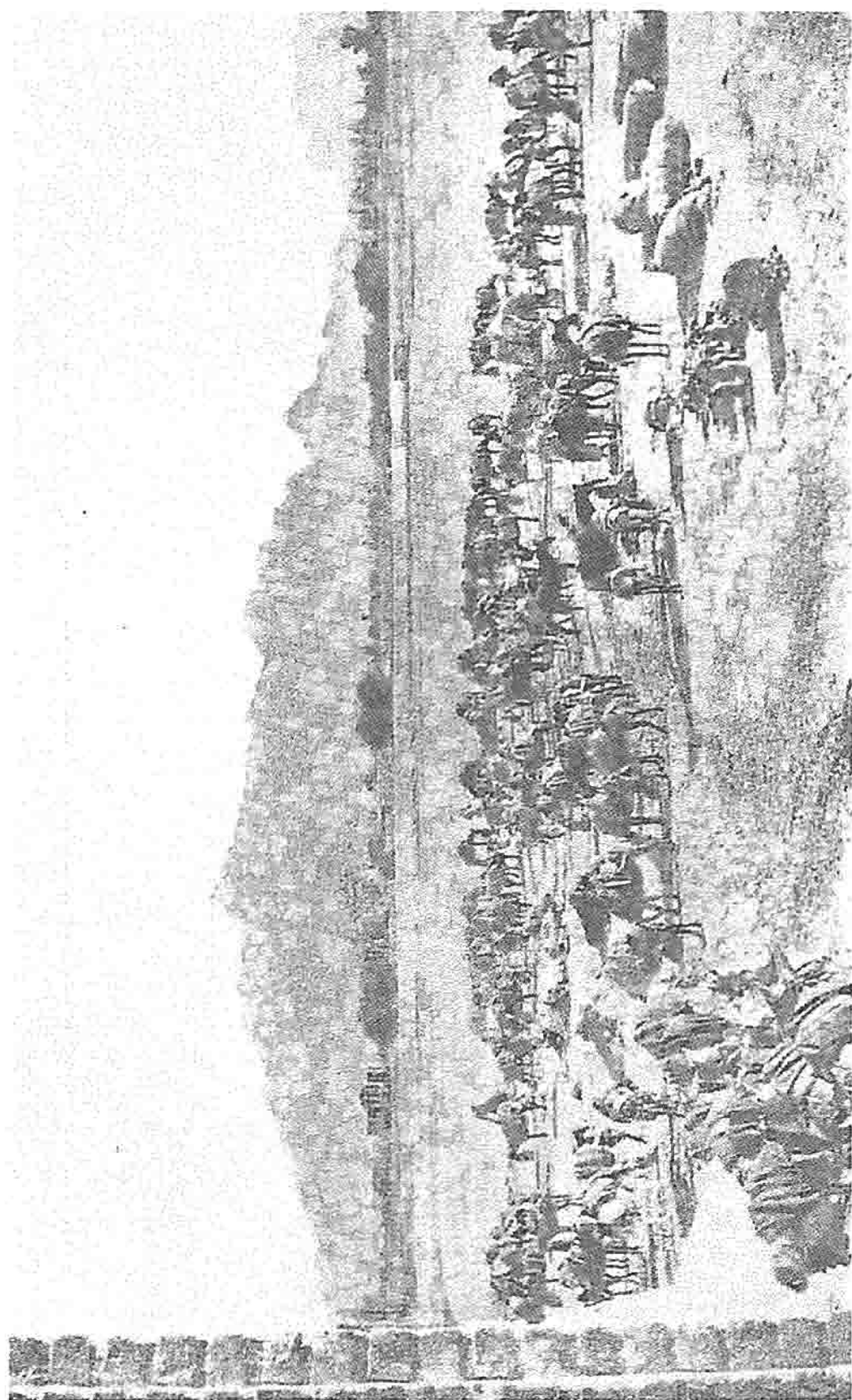
ایستاده یا به آرامی راه می رفتند، دوستان برای ما راه باز می کردند و ما در دو طرف بازار دیدنی و تماشایی کاشان، فروشگاه ها و فروشندگان و اجناسشان را دید می زدیم.

برداشت ما از شهر کاشان همین بود و پس از دو روز هم این شهر معروف و قدیمی ولی مخروبه را بدون هیچ خاطره ای پشت سر گذاشته همراه با گاری پستی تازه ای که رسید، راهی اصفهان شدیم. در طول راه نکته ای جالب که توجه ما را جلب کند نبود، از جزئیات سفر به راستی خسته کننده و پر مشقت در صحرای خشک و سوزان و حاشیه کویر داغ و بی آب و علف هم که تکرار مکررات است، در می گذرم و سختی های طول راه را برای همیشه فراموش می کنم.

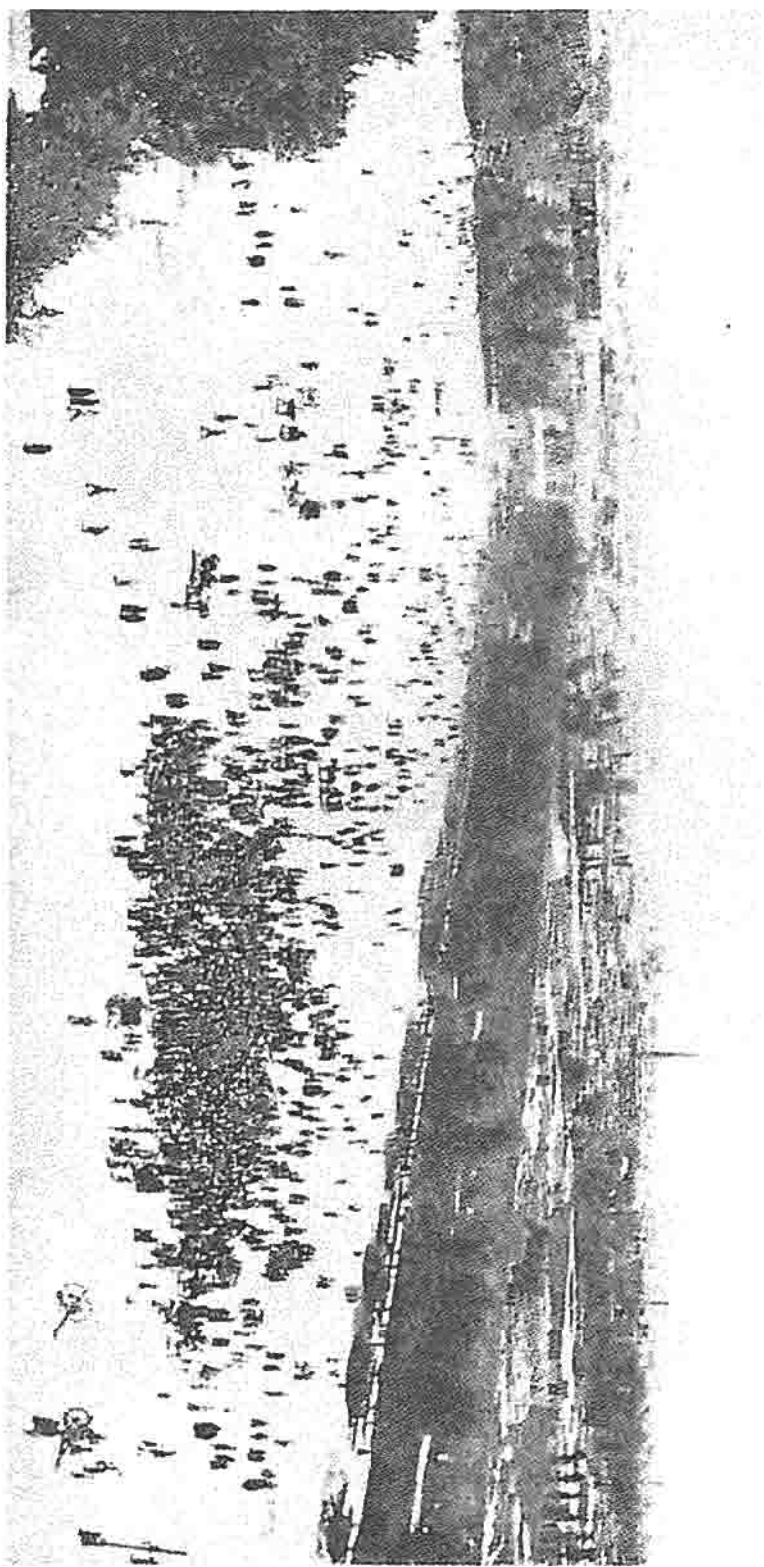
دنباله خاطرات را از نقطه ای دیگر در خانه ای تمیز و خیلی مرتب در شهر تاریخی اصفهان یا به قول ایرانی ها نصف جهان شروع می کنم. خانه ای که متعلق به یکی از پزشکان عضو میسیون مذهبی بود و صاحب خانه به ما این رخصت را داد که پس از چند روز سرگردانی در بیابان، قبل از هر کاری استحمام کنیم و برای دیدن شهر تاریخی و بناهای معروف اصفهان آماده شویم.



زن و شوهر، درون کجاوه و روی قاطر در راه سفر حج



قافله‌ای کنار زابنده رود اصفهان. آن سوی زابنده رود، شهر محل سکونت ارمنی‌ها ۳۰۰۰ نفر جمعیت دارد. شاه عباس صفوی سال ۱۶۰۳ میلادی به ارمنیان پناه داد تا در حلقا بمانند و از قتل عام ترک‌ها در امان باشند.



میدان نقش جهان اصفهان. شاه عباس صفوی در قرن شانزدهم میلادی آن را برای جوانان بازی درست کرد ولی در حال حاضر برای نمایش اعدام استفاده می شود. گفتند ۲۵۰ نفر از راهزنان در این میدان اعدام شده و بعضی را به دهانه توب بستند. مناره های مساجد اصفهان است که چهار قرن پیش ساخته شدند، در عکس دیده می شود.

## قصه اصفهان

صبح روز اول اقامت ما در شهر پر آوازه و معروف اصفهان که ایرانی ها شاعرانه آن را نصف جهان می خوانند، من و همراهان به تماشای مسجد شاه عباس صفوی رفتیم، ولی هنگامی که همه ما بهت زده محو تماشای گنبد فیروزه ای آن و سرگرم عکس برداری از کاشی کاری های بی نظیرش بودیم، فریاد شیپور و همهمه مردمی که در حال عبور بودند، توجهمان را جلب کرد و به تماشای آنها رفتیم.

عده زیادی زن و مرد و کوچک و بزرگ از کوچه های تنگ و باریک حاشیه مسجد شاه می گذشتند و تعدادی پلیس را در میان گرفته بودند. پلیس ها هم که کلاه پوستی سفیدی بر سر داشتند، مردی بلند بالا را که ریش مشکی پر مویی داشت و دست هایش را به سختی از پشت بسته بودند، دوره کرده و به پیش می بردند.

بعد از سوال و تحقیق یکی از همراهان - که آشنا به زبان فارسی بود - دریافتیم مرد دست بسته یکی از معروف ترین راهزنان منطقه اصفهان است که پس از ده سال جنایت و

دزدی و راهزنی و به دنبال جنگ و گریزی سخت که مدت ها در اطراف منطقه اصفهان ادامه داشته، با تلاش و کوشش بسیار به دام ماموران نظامی افتاده و او را برای آویختن به دار به سوی میدان بزرگ شهر اصفهان می بردند. مردمی هم که پلیس ها را دوره کرده بودند، تماشاچییانی بودند که برای دیدن صحنه اعدام راهزن شتاب زده می دویدند و همراه ماموران حرکت می کردند.

گفته شد که روز قبل از ورود ما به شهر اصفهان هم هفت نفر دیگر از راهزنان معروف و پیشینه دار منطقه را اعدام کرده اند. هم چنین پیش بینی می شد که در مجموع بیش از دویست نفر از آن گونه راهزنان، در طول مدت زمان کوتاهی به دار آویخته خواهند شد. این عده رهبران و دزدان معروفی بودند که بیش از مدت ده سال در طول همه راه ها و در شهرها و روستاهای منطقه کارشان فقط و فقط دزدی و آدم کشی و غارت و چپاول اموال مردم بوده و اطراف اصفهان را نا امن داشته اند.

آن راهزنان در طول این مدت به ده ها روستای دور و نزدیک دست برد زده و صدها روستایی زحمت کش و بیچاره را در خانه های گلینشان کشته و مال و منالشان را به یغما برده بودند. همان روستاهای مخروبه ای که ما از حاشیه بعضی از آنها گذشتیم و همه چیز نشان می داد متروک و خالی از سکنه شده است و همان روستاییانی که ما با عده ای از آنها تماس داشتیم و وضع ظاهر و لباس آنها به صورتی زننده مندرس بود که به راستی نمی شد تشخیص داد آنها کشاورزند یا گدای دوره گرد. راهزنان قافله های بسیاری را هم - که نمونه ای از کاروان غارت شده را خود ما در راه اصفهان دیدیم - چپاول کرده و اموال تجار و بازرگانان و مسافران را تاراج کرده بودند.

مردم اصفهان مجموعه چپاول این گروه راهزنان را رقمی باور نکردنی می دانستند و حدود چند صد هزار تومان تخمین می زدند. ولی باز هم از آن چه گفته شد به دست ماموران افتاده و حدود چهل هزار تومان یا معادل هشتاد هزار دلار بود، می توان به اهمیت و میزان چپاول راهزنان پی برد. ماموران دولت هنوز سرگرم بازجویی - البته از طریق شکنجه های سخت - راهزنان و دزدان به دام افتاده بودند، تا محل اختفای بقیه اموال و گنجینه های به یغما رفته را - که بیشتر اوقات محل آن در مخفی گاه های کوهستانی نزدیک است - شناسایی کنند و ما به علت ترک اصفهان از نتیجه بی خبر ماندیم.

### جعفر خولی بردار

این جسد مرده راهزن  
معروف جعفر خولی است که به  
دار آویخته شد تا مردم با دیدن  
جنازه او از حقیقت نابودی  
جنایت کاری نامی که از هیچ  
عمل ناپسندی نسبت به مردم  
بیچاره دهات اطراف اصفهان  
رو گردان نبود خوشحال شوند  
و در عین حال مطمئن گردند.  
گویا این جعفر خولی نامی بارها  
سوگند خورده بود که او هرگز  
زنده دستگیر نخواهد شد و لکن  
باند ۲۰۰۰ نفری راهزنان که در  
هم شکسته و نابود گردید، رهبر  
آنها هم مخفی شد و بعد از ده  
روز محاصره در ارتفاعات و پس  
از یک جنگ و گریز سخت در  
حالی که به سختی زخمی و نیمه  
جان بود، عاقبت دستگیر شد.  
به همین دلیل شایع شده بود او  
را قبل از آویخته شدن به دار  
کشته و بعد جسدش را به طناب  
آویخته اند. سایه کم رنگی از  
گنبد فیروزه ای رنگ مسجد  
معروف به شیخ لطف الله هم در  
حاشیه عکس دیده می شود.



## اعدام راهزن چهارده ساله

ایامی که ما در اصفهان بودیم، در همه محافل و مجالس شهر - بخصوص در جلساتی که ایرانی ها تشکیل می دادند - سخن از شجاعت و قساوت راهزنی چهارده ساله بود که او را نگار علی می خواندند. او که گویا یکی از سردمداران معروف و به قولی در زمره رهبران گروه دزدان و راهزنان به شمار می رفته، اطلاعات بسیار زیادی در مورد مخفی گاه های دزدان و به اصطلاح انبار کالاهای غارت شده، داشته است.

علاوه بر این گفته شد نگار علی نوجوان به تنهایی نزدیک به دویست نفر آدم بی گناه را به قتل رسانده و در قساوت و بی رحمی کم نظیر بوده است. به همین دلیل اکثریت راهزنان از وحشت و ترس، به او احترام می کردند و رهبریش را قبول داشتند.

در ضمن عده زیادی از مردم و ماموران اعتقاد داشتند که نگار علی نوجوان کلید دار گنجینه پول نقد و جواهرات قیمتی راهزنان بوده و تنها با همکاری و کمک او ماموران دولت می توانسته اند به قسمت زیادی از اموال دزدی، دست پیدا کنند.

با این وصف وقتی که ماموران - با تمامی شکنجه های سخت - موفق نمی شوند از او اطلاعاتی به دست بیاورند، والی ایالت اصفهان او را احضار می کند ولی نگار علی به والی احترام نمی گذارد و با بی اعتنایی با او روبرو می شود. والی دستور می دهد که نگار علی را به خاطر جنایاتش دم توپ بگذارند و جوان راهزن را به فجیع ترین شکل بکشند، مگر این که داوطلبانه مخفی گاه هایی را که می شناسد نشان دهد.

راهزن چهارده ساله روستایی به والی اصفهان خیره خیره نگاه می کند و با بی پروایی خاص و گستاخی باور نکردنی تقریباً به این ترتیب پاسخ می دهد:

«من آدم های زیادی را در نقاط مختلف و به شیوه های گوناگون کشته ام و می دانم تعدادی از انسان ها زود جان می دهند و بعضی سخت جانند و جان دادنشان کمی به طول می انجامد، مگر این که آدمی در یک لحظه نابود شود. نمی دانم خود من جزو کدام دسته هستم زیرا هنوز کشته نشده ام ولی گمان می کنم بهترین راه زود جان دادن همین است که تو برای من انتخاب کرده ای. چرا که در همان لحظات اولی که جلو دهانه توپ تو قرار می گیرم، پاره پاره خواهم شد و خیلی زود می فهمم در آن سوی زندگی چه خبر است.»

در اصفهان افسانه دیگری هم پیرامون شجاعت و در عین حال بی رحمی راهزن جوان دیگری - که گویا از دوستان نگار علی بوده - شنیدیم. از جمله این که به ما گفتند؛ مدت ها پیش حدود هزار نفر از سربازان مسلح و تربیت شده توسط نیروهای انگلیس - که همه هم زیر نظر افسران انگلیسی کار می کردند - برای کمک رساندن به نیروی نظامی ضعیف دولت ایران و چریک های بختیاری که با دولت همکاری داشتند، به اصفهان آمدند تا تکلیف دزدان و راهزنان را یکسره کنند.

در اثر تلاش آن همه نیروی مجهز، باند اصلی راهزنان متلاشی شد و بیشتر آنها و بخصوص رهبران شناخته شده، دستگیر و اعدام شدند. تنها گروهی کوچک موفق به فرار شدند که این عده هم پس از ده روز به محاصره سربازان و چریک های بختیاری درآمدند. در آن ماجرا پس از مدت ها زد و خورد و کشته شدن اکثریت راهزنان، تنها سه نفر باقی ماندند که آنها هم پشت دیوار باغی کمین کرده راه فرار نداشتند.

دو نفر از این سه نفر که مردان جا افتاده ای بودند، به نفر سوم - که دوست و هم سن و سال آن نو جوان ۱۴ ساله بود - پیشنهاد کردند که خودشان را تسلیم کنند و جانشان را نجات دهند. ولی نوجوان به آن دو پرخاش کرد و چون دریافت که خودشان را باختند، دست به اسلحه برد و با دو گلوله به زندگی پر از وحشت آنها خاتمه داد. جوان راهزن پس از کشتن دوستانش خود به تنهایی با حمله ای متهورانه سه نفر از چریک های بختیاری را کشت و سرانجام وقتی که فشنگش تمام شد او را به زحمت دستگیر کرده و به بند کشیدند. پس از این ماجرا وقتی که راهزن دست و پا بسته را حضور فرمانده شان بردند، با لبخندی گرم و به ظاهر دوستانه تقریباً به این صورت از او سوال کرد که:

"حقیقت را بگو تا بدانم به راستی چند نفر انسان بدبخت و بی گناه را به خاطر مال و منالشان در طول عمر کوتاه و پر از نکبت کشته ای؟"

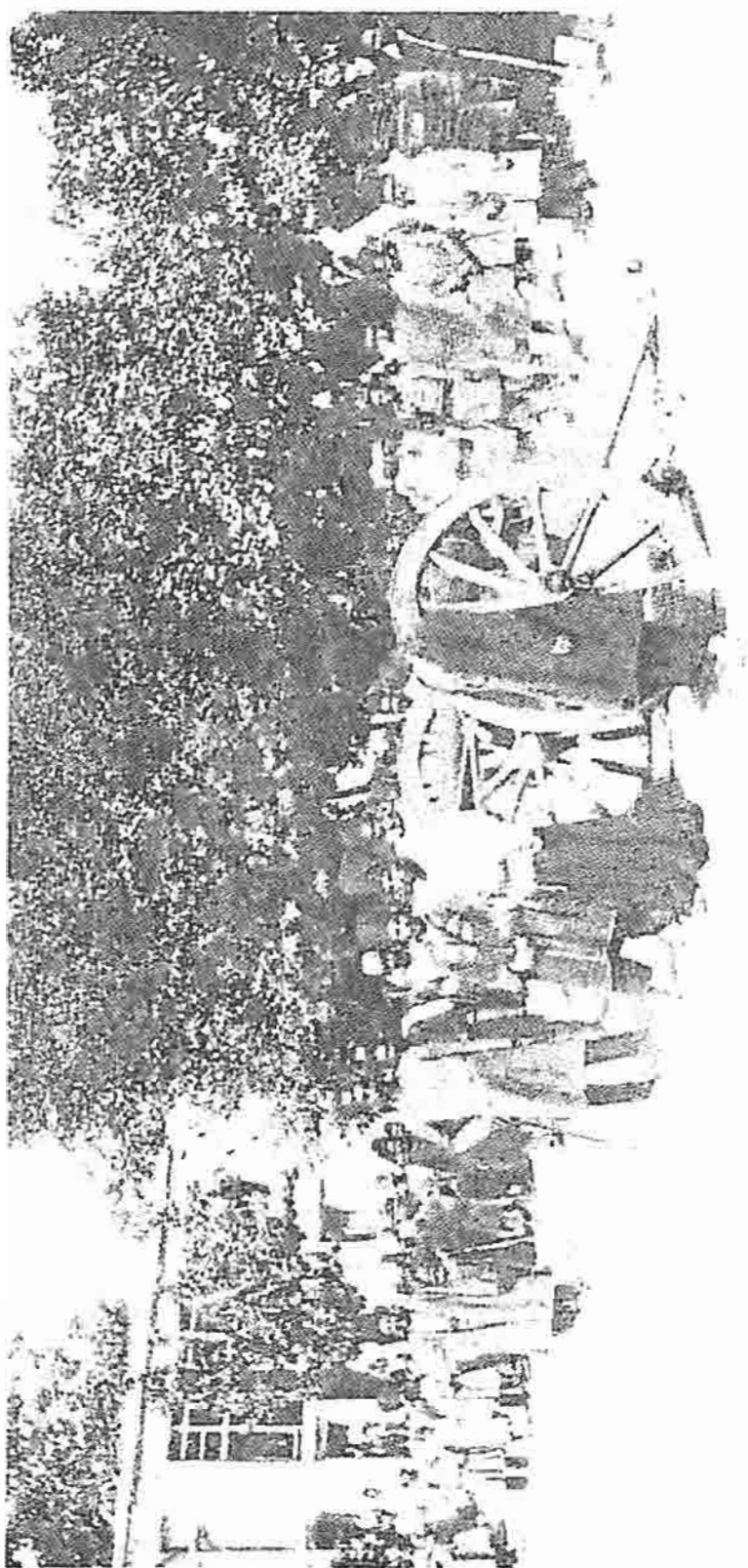
جوان دست و پا بسته که گویا کتک مفصلی هم نوش جان کرده بود، با گستاخی و بی پروایی خاص خودش فریاد کشید و جواب داد:

«اگر می دانستم که تو فرمانده پر مدعا این قدر احمقی که پس از دستگیری راهزنی چون من، می خواهی تعداد آدم هایی را که در عمرم کشته ام بدانی، به هنگام جنگ و گریز می ایستادم و کشته شدگان را برایت شمارش می کردم.»

### وقتی جنازه تبه کاران با نسیم می رقصد

روز بعد با درشکه به میدان شاه اصفهان رفتیم. میدانی که در زمان سلطنت شاه عباس صفوی مرکز اسب دوانی و چوگان بازی درباریان و محل برگزاری مسابقات مختلف بوده است. وسط میدان جمعیت زیادی گرد آمده سرگرم تماشای جنازه یکی از راهزنان معروف به نام جعفر خولی - که به ما گفتند تبه کار بسیار قسی القلبی بوده است - بودند. ما آن روز شاهد شادمانی مردم شهر اصفهان بودیم - که گویا سال ها از شنیدن نام جعفر خولی وحشت داشتند - و می دیدیم چگونه به خاطر آن که تن بی جان آن جانی و راهزن معروف و رذل و بدنام دیارشان، برفراز چوبه دار است و همراه با نسیم صبحگاهی می رقصد، ابراز خوشحالی می کنند.

گفته می شد که جعفر خولی را سحرگاهان در بازداشت گاهش ابتدا با چند ضربه کارد به قتل رسانده و جسد نیمه جان او را ساعتی بعد به میدان آورده و برای تماشای مردم به دار آویخته اند. او از جمله راهزنان معروفی بود که مردم اصفهان خبر دستگیریش را باور نداشتند و گمان نمی کردند آن جنایت کار معروف و قسی القلب، خود را تسلیم کند و یا زنده دستگیر شود. به همین دلیل دولتیان جسد او را به دار آویخته بودند تا ایرانیانی که به همه چیز شک دارند و در کار دیر باوری سرآمد همه اقوام دنیا هستند، از مشاهده تن بی جان او، دستگیری و کشته شدنش را قبول کنند.



همه چیز آماده برای شلیک است. توپ نظامی را با باروت و باره‌های ریز و درشت فلز پر کرده و محکوم به مرگ را با طناب جلو لوله توپ بسته‌اند. راهزنی که دارای لباس محلی است و گیوه به پا دارد و کلاه سیاه نمدی به سر گذاشته، تنش با شلیک توپ صد باره می‌شود و ذره‌های بدن او در اطراف میدان و میان مردم تماشاجی پراکنده خواهد شد.

## بازار پریاهوی اصفهان

خیابانی باریک را در اندازه و شبیه راهرو یکی از فروشگاه های بزرگ امریکا - آن هم در ایام جشن کریسمس - در نظر تان مجسم کنید که به جای لامپ های روشن و فروزان، تونل های نور آفتاب از سوراخ های متعدد آن - که در وسط سقف های گنبدی بازار تعبیه شده -، به درون محوطه تاریک بتابد و همه جا را روشن کند.

تونل های نور آفتاب که از سوراخ ها به درون بازار می تابند، به آن دلیل جلوه ای خاص دارند، که گرد و خاک ناشی از آمد و رفت مردم در بازار خاکی، فضا را انباشته و تونل نور را فراگرفته است. البته وجود دود قلیان و منقل های متعدد پر از آتش هم به تجلی نور، تابندگی بیشتری می دهد.

سراسر محوطه کف بازار نه تنها خاکی است، چاله ها و سوراخ های متعددی هم دارد. به همین دلیل برای جمعیت عابران ایرانی تعجب آور نیست اگر اشخاص هنگام عبور شتاب زده شان یا به دلیل فرو رفتن در چاله ای با بوی تند عرق تن و بدنشان، تنه

بزند یا به یکدیگر بیاویزند. یک بار که خود من بدون توجه در بازار راه می رفتم ناگهان برسی مویی، سمت راست صورتم را نوازش داد و چون روبرو گرداندم دریافتیم مربوط به بدن شتری است که در کنارم گام می زند.

بازارهای ایران محل عبور حیوانات زیادی است که جنس حمل می کنند و الاغ وار برای باز کردن راهشان، به همه کس و همه چیز تهنه می زنند و عابران ناچار از سر راه آنها کنار می روند و یا خود را به دیوار حاشیه مغازه ها می چسبانند و اگر چاره ای نباشد وارد مغازه ها می شوند. قاطرهایی هم که بارشان پوست گوسفند و گاو دباغی شده است، بوی تند و زننده ای دارند. البته برای خوشبو کردن بازارهای ایران و رفع آن تند زنده، عطر و گل بسیاری لازم است که آن همه گلستان و گل در سرزمین ایران موجود نیست و اگر هم باشد در محدوده بازار یافت نمی شود.

اسب سواران دسته دیگری هستند که در طول بازار ایران برای پیاده ها مشکل ایجاد می کنند. اگر عابر بی توجهی باشی - مثل اکثر اروپایی ها - ناگهان سراسیمه شانه ات را لمس می کند و تا به خود آبی به گوشه ای پرتاب شده ای. با آن که بسیاری از عابران به اسب سواران دشنام می دهند و اعتراض می کنند، اسب سواران اعتنایی به حرف آنها ندارند و راه خودشان را باز می کنند و خونسرد پیش می روند.

یک بار هم که عابران مرا به گوشه ای پرتاب کردند، ناگهان با مشککی که از پوست بز ساخته شده و داخلش آب خنک بود، روبرو شدم و رطوبت مشک را روی صورتم حس کردم. کسی که آن کیف پوستی پر از آب را به دوش داشت کاسه ای آب را به سویم دراز کرد تا با پرداخت بهای ناچیزی جام آبش را بنوشم. او هر کاسه آب را که به ظاهر آب تازه و گوارا می خواند ولی در اصل معلوم نبود از چه محلی پر شده است، به بهای نیم پنی (یک دویستم دلار امریکا) بفروش می رساند.

قیافه اغلب بازاریان ایران پوشیده از ریش انبوهی است که با داروی گیاهی خاص - به نام حنا - رنگ شده و اغلب سرخ رنگ می نماید. بازاریان به محض این که ریششان کمی به دورنگی متمایل می شود، آن را دوباره با حنا رنگ می کنند. این رنگ آمیزی یکی از سنت های ایرانیان است و به همین دلیل کمتر کسی را - بخصوص در میان بازاریان - بدون ریش سرخ رنگ، می توان دید.

به طور کلی راز تپش یک شهر ایرانی، بازار اصلی آن است. آن هم بازاری شلوغ که غوغایش با فریاد و هیاهوی عابران در هم آمیخته و هوایش توام با گرد و خاک فراوان است. گاه و بیگاه هم تعدادی شتر برای رسیدن به کاروان سراهایی که در دل بازار نقش انبار کالا را دارند، از میان جمعیت عبور می کنند و مجموعه این آمد و رفت ها بویی ایجاد می کند، که بوی بازار ایران و آزار دهنده است.

بازار اصلی شهرهای بزرگ ایران به کوچه پس کوچه های تو در تو و پر و پیچ و خم شباهت دارد و گاه طول مجموعه آنها چندین میل است. در گوشه و کنار بازار اصلی که گاهی طولانی و مستقیم است، بازارچه ها و محل هایی به مغازه های مشابه هم اختصاص دارد و مخصوص یک صنف است و به همین نام شهرت دارند. بازار لباس فروش ها از آن جمله است که فروشگاه هایش لباس طرح قلم کار ایرانی را که پوشیده از اشکال عجیب و غریب گل و گیاه و گاه حیوانات است، در کنار لباس های اروپایی با طرح های تازه و مدرن، برای فروش عرضه می کنند.

در قسمت مربوط به شیرینی فروش ها انواع شیرینی ایرانی وجود دارد که متأسفانه آغشته به گرد و غبار بازار و در پاره ای از موارد پوشیده از مگس است. گاهی هم در کنار خیابان های خاکی و باریک، مردانی نیمه لخت دیده می شوند که سینی بزرگی را مملو از نوعی شیرینی ایرانی پیش رو نهاده و برای فروش عرضه می کنند.

در نبش بازار اصفهان، یک اغذیه فروشی هم وجود داشت که صندلی هایش سکوهایی ساخته شده از خشت و گل بودند و در کنار دیواری که از دود ذغال تیره و سیاه بود، استکان و نعلبکی فروانی در کنار توده آتش چیده شده بود و از مراجعان با چای داغ و گرم پذیرایی می شد. نوعی غذای محلی هم در این اغذیه فروشی عرضه می شد که ظروف محتوی آن را در حاشیه توده آتش روشن زیر خاکستر، چیده بودند و مشتریان علاقمند از آن تغذیه می شدند.

این تصویری واقعی از یک بازار ایرانی در شهرهای بزرگ ایران است. بازاری که محل خرید و فروش همه چیز است و علاوه بر آن محل گردش و قدم زدن و ملاقات دوست و آشنا هم هست. در عین حال بازار برای ایرانیان مرکز آموزش، زمین بازی و سینمای شهر هم به حساب می آید و عده زیادی از بازاریان هم برای عرضه کالای خود

فریاد می کشند که این هم خودش گونه ای است از صداهای مختلف که به صورت های مختلف در همه بازارهای ایران به گوش می رسد.

مهمترین چیزی که توجه یک مسافر غربی را در یک بازار ایرانی جلب می کند، زنان یا حوریان یک چشمی هستند که بیشتر آنها را در بازارچه زرگری می توان دید. زنان ایرانی در این بازارچه ها سرگرم تماشا و خرید انواع جواهرات و بخصوص طلای ناب کار دست هنرمندان صنعتگر ایرانی هستند. بعضی از این حوریان، زیر چادرشان هم روسری مخصوص به سر دارند و گاه نوعی روسری مدرن دیده می شود که در اطراف آن سکه های طلای ناب آویخته اند.

در بازار طلا فروش ها، زنان ایرانی ظرف های نقره ای مینیاتور و کنده کاری شده کوچکی را خریداری می کنند که سورمه دان نام دارد. محتوای این ظرف ها برای رنگ کردن چشم های زیبا و سیاه زنان ایرانی به کار می رود، تا به قول خودشان چونان غزال جلوه کنند. زنان ایرانی به رُز لب هم توجهی خاص دارند و گفته می شد که زنان بدون رنگ چشم و لب رُز که تازه در میان آنها رواج یافته، احساس ناراحتی می کنند.

اغلب زن هایی که در بازار زرگری بودند، لباسشان بیشتر به لباس خانه مردان شباهت داشت که گشاد و آبی رنگ و بلند بود، تا آنجا که پاهایشان هم دیده نمی شد. زنان ایرانی که روبنده دارند با چشمانی که قابل رویت نیست، حرکت می کنند و عده ای هم فقط با استفاده از یک چشمشان - که گاه گاهی در صورتشان دیده می شود - با سختی راه می روند و به حوریان یک چشم شباهت دارند.

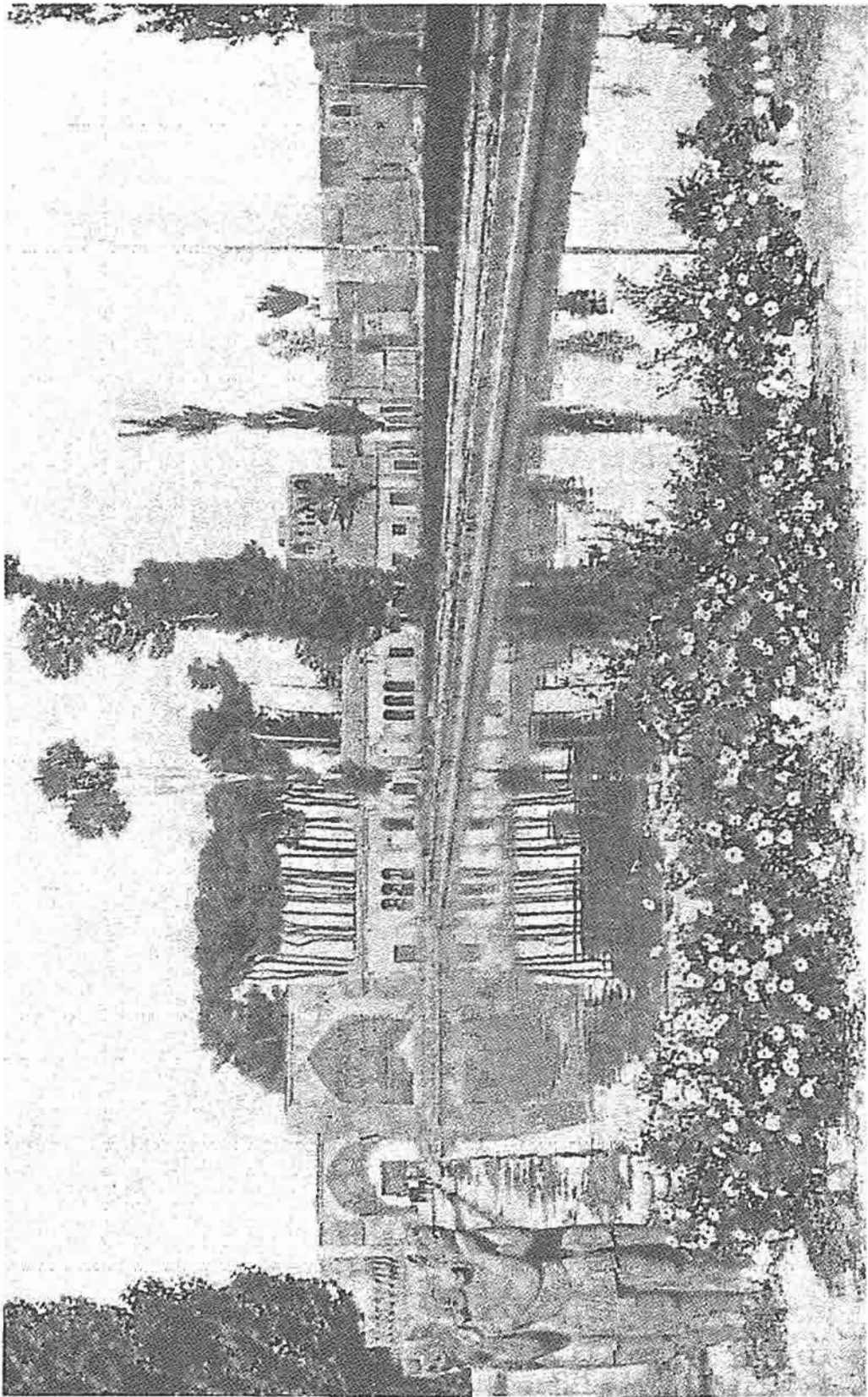
البته گاه گاهی چادر زنان یک چشم ایرانی یا نیمه ماه های اسرارآمیز به دلیلی دانسته یا ندانسته کنار می رود و باز می شود که فرصتی است تا عابران تیز چشم، قیافه آن ها را با دو چشم زیبایشان ببینند. این عده اغلب زنان دلربای بیچاره ای هستند که از زندان تاریک و حرم های ناشناخته مردان سخت گیر ایرانی، برای مدتی کوتاه به بهانه ای فرار کرده اند. مسافر غربی - مثل من - با ناباوری از دیدن قیافه این قبیل زن های زیبا که از زندان حرم خانه گریخته اند، احساس نشاط و شغف می کند.

متأسفانه زیبایی زنان ایرانی که در چادر پنهان شده اند، همانند سایر امور ایران حالتی اسرارآمیز دارد. به همین دلیل است که ایران امروز یا سرزمین گنج های مخفی،

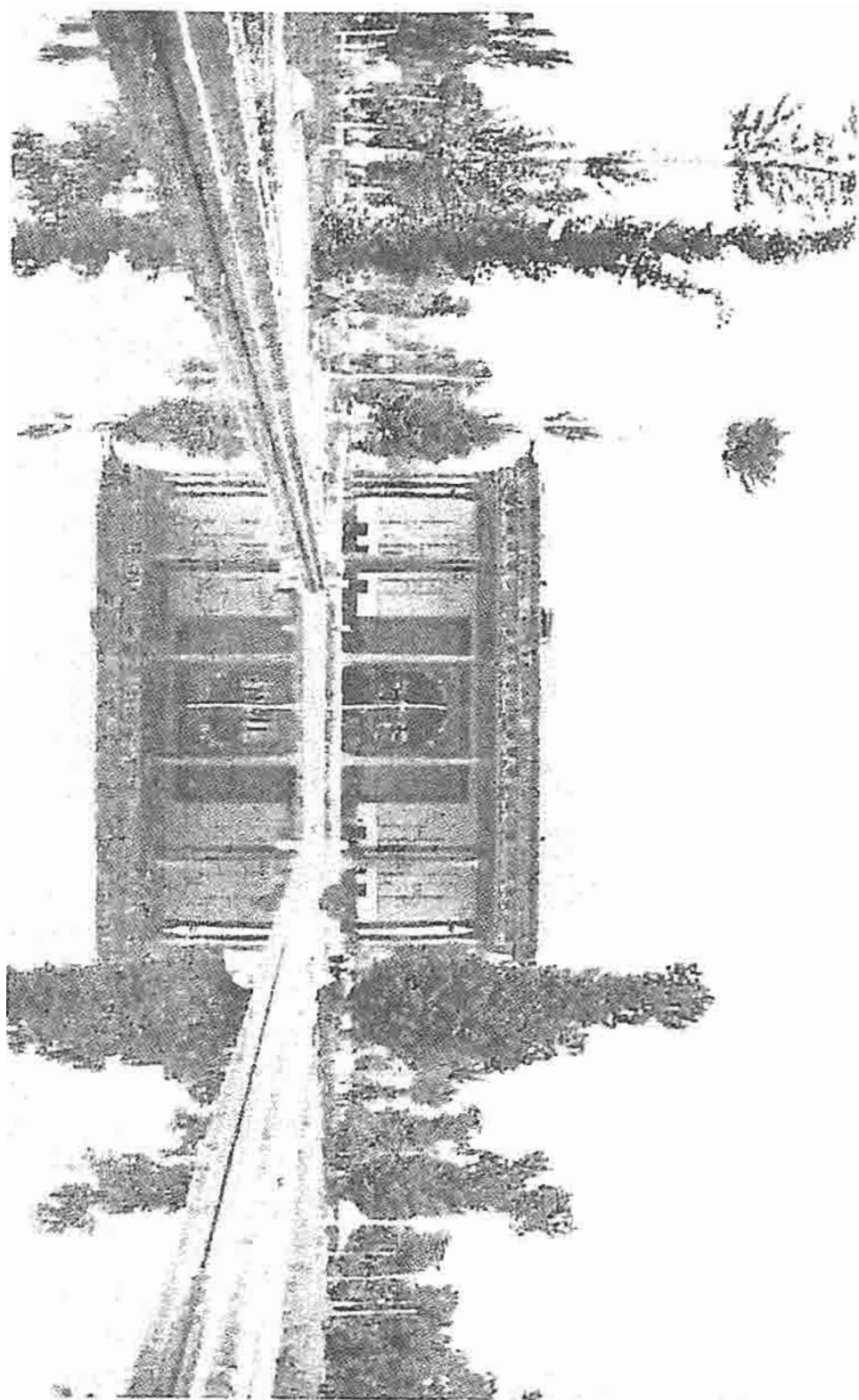
برای ما غربی ها حالتی رویایی و پر از ابهام دارد و معلوم نیست در صورت کشف واقعیت موجود در ایران، تا چه حد انتظاراتمان تحقق می یابد.

شاعران پر احساس ایرانی، صورت زیبای زنان را به قرص ماه و راه رفتن آن ها را به خرامیدن کبک تشبیه کرده اند و صفتی که برای زیبایی چشم زن ها به کار می برند، خماری است و چشم خماری رویای شبانه آن ها را پر می کند. البته صورت زیبای زن ایرانی که به خوبی گریم شده و زیر چادری سفیدی با گل های رنگارنگ، مخفی است به ماهی شباهت دارد که ابرهای ابریشمی خوشرنگ آن را پوشانده اند. شاید به همین دلیل، قرص ماه تمام ایران، شهرت بسیار پیدا کرده است.

متأسفانه فرصت و رخصت و از همه مهمتر نور کافی وجود نداشت تا بتوان با عکس برداری از گوشه و کنار، بازار و کسبه آن و خصوصیات بازارهای ایران را به خوبی معرفی کرد. من هم با آن که به راحتی می توانم در این زمینه مطالب بسیار زیادی بنویسم، به همین توضیح مختصر اکتفا می کنم و در می گذرم.



دریاچه جلو باغ و کاخ چهل ستون<sup>۱۶</sup> برای پذیرایی از میهمانان پادشاهان قرون وسطی در دوران عظمت ایران بوده است. قدمت ستون سنگی حکاکی شده در عکس، دو قرن است، هر چند به حکاکی های عصر ساسانی شباهت دارد.



کاخ چهل ستون اصفهان، شاه نشین کاخ محل جلوس شاه عباس صفوی<sup>۱۷</sup> حدود سال ۱۶۰۰ میلادی بوده، آینه کاری، چوب کاری و نقاشی دیوارهای کاخ که شاه و درباریان را نشان می دهد، هنوز درخشان است. کاخ چهل ستون فقط بیست ستون دارد ولی اگر آن را جلو دریاچه جلو کاخ تماشا کنید معنای چهل ستون مشخص می شود.

## سفر با تخت سلطنت

در پایان هفته ای که در شهر اصفهان خوش گذشت، به وسیله چهار قاطر و یک الاغ کرایه ای به راه افتادیم تا پس از طی راهی نسبتاً طولانی به طول ۳۰۰ میل (حدود ۵۰۰ کیلومتر) به شیراز برسیم. طبق معمول ایرانیان روزی که قرار بود حرکت کنیم شخصی که الاغ و قاطرها را از قبل به ما کرایه داده و ساعت دقیق حرکت را هم از پیش تعیین کرده بود، اصلاً پیدا نشد و ما را که پای بند ساعت و قرارمان بودیم و همه بار و بُنه را بسته و آماده کرده بودیم، مدت ها حیرت زده و سرگردان کرد.

تنها عکس العملی که پس از چند ساعت معطلی - به توصیه دوستان - نشان دادیم این بود که روزی دیگر را صرف تماشای کاشی کاری های زیبای اصفهان کردیم. ما در طول راه این مطلب را بین خودمان به بحث گذاشته بودیم که اگر کلمه فردا در زبان فارسی وجود نداشت، تکلیف مردمی که عادت کرده اند انجام هر کار کوچکی را هم به فردا موکول کنند و همه کس را به فردا وعده دهند، چه می شد؟ آن هم فردایی که برای آن هم برنامه ای

حساب شده ندارند و باز هم انجام کار به فردا و احتمالاً فرداهای بعدی موکول می شود. به هر حال وقت بیشتری را صرف دیدار کاخ های شاه عباس صفوی کردیم و سرگرم بررسی دلیل زیبایی رُزهای اصفهان شدیم.

سرانجام وقت سفر فرارسید و باید سوار قاطر می شدیم. سوار شدن بر قاطر ایرانی و به سبک ایرانیان برای کسانی چون ما که نا آشنا بودیم، هیجانی خاص داشت. چرا که باید روی قاطر و در ارتفاع ۶ فوت از زمین (۱۸۰ سانتیمتری) قرار می گرفتیم.

نحوه کار به این ترتیب است که صاحب قاطر ابتدا مقداری علوفه مورد نیاز قاطر و وسایل شخصی مسافر را روی قاطر بار می کند، پس از آن بسته رختخواب پیچی بزرگ را روی آن بارها قرار می دهد و آن را صاف و منظم می کند تا به صورتی بسیار بزرگ در آید. برنامه بعدی بستن این تخت روان است که با استفاده از نوعی طناب محلی طوری سخت به زیر شکم قاطر بیچاره گره می شود که ثابت و محکم بماند.

با این مقدمات نوبت سوار شدن مسافر فرا می رسد که باید بر دوش و شانه های صاحب قاطر - که خم شده و دست هایش را روی زانوهایش گذاشته - پا بگذارد و بالای تخت روان برود. پس از آن طنابی را - که افسار یا دهانه قاطر می گویند - به دست مسافر می دهند تا سواری را با دقت آغاز و همراه با کاروانیان به سوی مقصد حرکت کند.

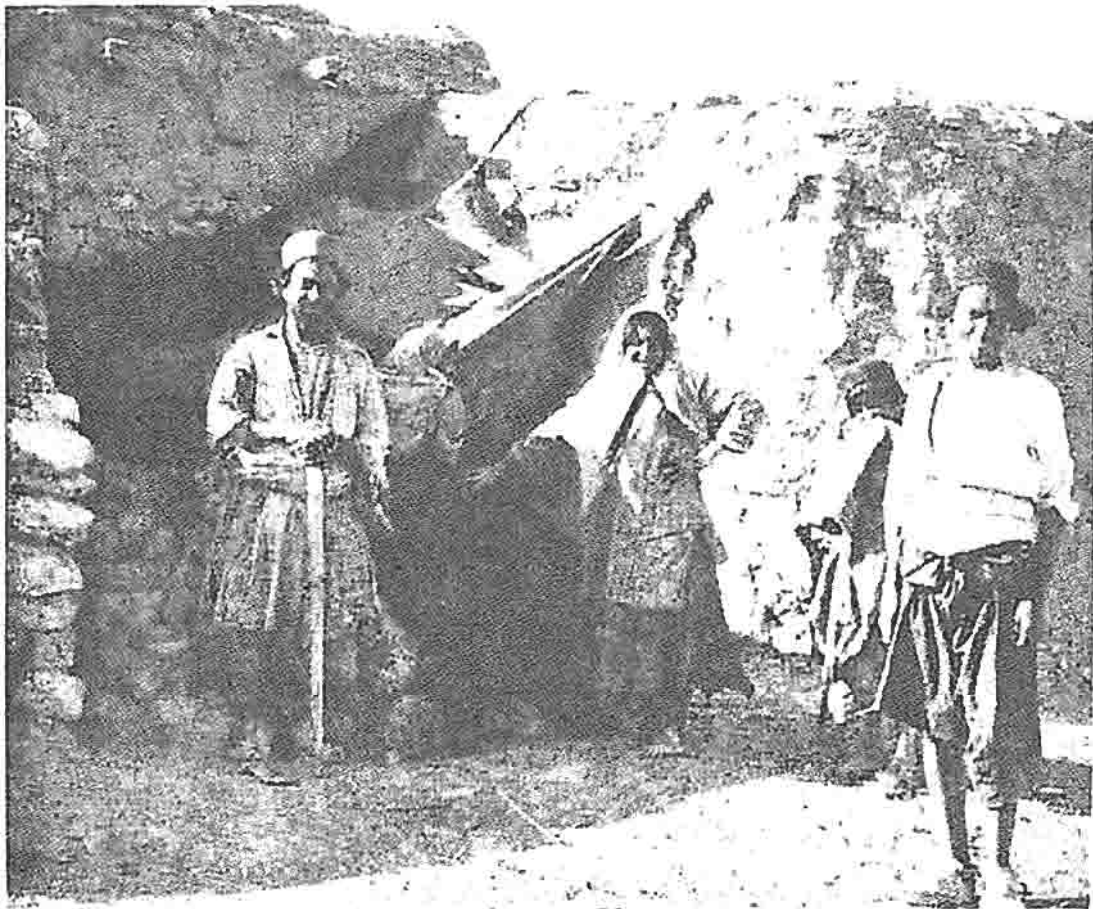
برای ما، نکته جالب در این ماجرا آن بود که ابتدا من و همراهانم باور نداشتیم یک قاطر تحمل سنگینی این همه بار و بنه را داشته باشد. ولی با قاطعیت به ما گفته شد و بعد هم خودمان در عمل به چشم دیدیم که قاطرهای ایرانی به راستی توانایی حمل بیش از ۶۰۰ پوند (حدود ۲۷۰ کیلو گرم) بار و مسافر را به خوبی دارند.

در طول سفر من و دوستانم نشستن بر فراز آن تخت روان را با نشستن بر تخت سلطنتی ایران تشبیه می کردیم و خود را شاه شاهان می خواندیم. در عین حال که بر فراز قاطر دقت و مراقبت داشتیم، افسار و دهانه آن به هیچ علت لیز نخورد و از کفمان نرود. چرا که به خوبی دریافته بودیم هر سوار کاری که روی قاطری در آن بلندی و یا به قول خودمان روی تخت سلطنتی نشسته، باید حواش جمع باشد که بخصوص نزدیک غروب به دلیل خستگی و کوفتگی راه، به خواب فرو نرود و دهانه را رها نکند.

در عین حال مسافر خوش شانس کسی است که قاطری راهوار نصیبش شده باشد که

به خوبی قدم بردارد و لگد نیندازد تا سفر به خوبی و خوشی ادامه پیدا کند و آن قسمت از راه را که باید روزانه بپیماید، طی کند. البته یک بار هم این اتفاق افتاد که کاروان سالاریا صاحب قاطرهای ما که خود بر اسبی کوچک و تندرو سوار بود، تصمیم گرفت بر خلاف برنامه پیش بینی شده خودش برای استحمام و استراحت مختصری در کنار نهری گل آلود و کثیف توقف کند که ما و دیگر مسافران هم ناچار از تبعیت بودیم.

سوار شدن قاطر باید به همان شیوه اصلی و متداول در ایران انجام شود که پای نهادن بر دوش ایرانی و رسیدن به بالای تخت سلطنتی است. اگر جز این رویه استفاده شود خطرناک است همان طور که دوست همراه ما به دلیل غرور بی جا، روز اول سفرمان



در خانه روستایی، روستایان در کوخ‌های گلی داخل قلعه‌ای که با دیوارهای بلند محاصره شده، زندگی می‌کنند. راه ورود نور به تنها اطاقشان سوراخی است به جای در که جلوش چیزی شبیه به پتو آویزان شده تا دود بیرون نرود. ساکنان ده که مردمی ساده و از دنیا بی‌خبرند و زندگانی ابتدایی دارند، در همین حال مهمان‌نواز و خوش‌مشرّب هستند.

تصمیم گرفت با پَرش از عقب سرِ قاطر، خود را بالای تخت برساند و روی آن مستقر شود ولی با همه تلاشی که کرد موفق نشد و قاطر رهایش کرد و دوان دوان در حالی که سخت لگد می پراند، فراری و از او دور شد.

خلاصه این که قاطر سواری یا نشستن بر تخت سلطنتی مشکلات بسیاری داشت که من و دوستم اغلب ترجیح می دادیم قسمتی از راه دراز را پیاده طی کنیم و قاطرها را آزاد بگذاریم، بخصوص روزها که هوا گرم بود و قاطرهای بیچاره که زیر بار بسیار سنگینی بودند، به راستی ستم می کشیدند. البته شب ها هم سوز سرمای کویر، سواری را که بالای تخت نشسته بود، به سختی آزار می داد.

### مهمان نوازی و حمایت خوانین محلی

ما برای خوانین محلی سر راه تا شیراز نامه هایی از دوستانمان در تهران داشتیم که مصرّاً از آنها خواسته شده بود وسیله جمعی از تفنگدارانشان ما را در طول سفر در برابر همه حوادث حمایت کنند، تا مورد هجوم قرار نگیریم و خلاصه کاری کنند که از هر حیث خیالمان راحت باشد و در طول سفر به ما خوش بگذرد.

سفر از اصفهان به قول ایرانی ها نصف جهان تا شیراز که ایرانیان آن را شهر شعر و شراب و عشق می خوانند، سه هفته طول کشید که هر روزش برای ما تجربه ای تازه و گاه تلخ و دردناک همراه داشت، هر چند خاطرات خوش و شیرینی هم داشتیم.

برای آن که نوشته ام طولانی تر نشود، تنها چند مورد از آن پیش آمدهای تلخ و شیرین و خوب و بد را که در مسیر راه یادداشت کرده ام، می نویسم تا خواننده خود بتواند با توجه به این حوادث، سایر پیش آمدهای روزمره را حدس بزند.

سومین شب سفرمان بود و کاروانیان به سرعت برای حرکت شبانه آماده می شدند که ناگهان من و دوستانم تصمیم گرفتیم خودمان قسمتی از راه را پیاده طی کنیم. با این تصمیم به محافظان گفتیم که جلوتر از آنها خواهیم رفت تا کاروانیان ائاثیه را بار کرده به دنبالمان بیایند. آنگاه بدون توجه به عواقب این کار و اینکه به راه آشنا نبودیم، شاد و سرخوش در دل تاریکی شب حرکت کردیم.

وقتی می خواستیم حرکت کنیم خوب اطراف را بررسی کردیم و دریافتیم در دشت و صحرایی قرار گرفته ایم که اطراف آن را سلسله جبالی از چهارسو پوشانده است. کاروان سالار همان کوره راهی را که جلو رویمان بود سرسری به ما نشان داد، که معلوم بود پیش از ما کاروان هایی از آن عبور کرده اند. خلاصه زیر پرتو نور ماه راه افتادیم و همان کوره راهی را که نشانه گرفته بودیم، دنبال کردیم.

با فرورفتن ماه و تاریک شدن بیابان و این که همه ما ساکت و غرقه در تخیلات شاعرانه و تماشای شب زیبا و آسمان پر ستاره صحرا بودیم، ندانسته در بیراهه افتادیم و پس از مدتی راه پیمایی احساس کردیم که در آن پهن دشت بیابان گم شده ایم.

مدتی این طرف و آن طرف را نگاه کردیم و چند صد متری به هر سو رفتیم تا مگر راه خودمان را پیدا کنیم ولی در این کار توفیقی نداشتیم تا این که ناگهان در اطراف صداهایی شبیه به صدای پای مسافران و حیوانات به گوشمان رسید که خیال کردیم دوستان همسفر و کاروانیان در جستجوی ما سرگردان شده اند.

من پس از مشورتی کوتاه که با دوستان همراه داشتم، تصمیم گرفتم که با شلیک گلوله ای همراهان را از محل استقرارمان باخبر کنم. ولی در آخرین لحظه به توصیه یکی از همراهان که سخت مخالفت می کرد، بهتر آن دیدم با روشن و خاموش کردن چراغ قوه دستی که داشتم توجه آن ها را به محل توقف خودمان جلب کنم.

### جادوی چراغ قو

با خاموش و روشن شدن چراغ قوه و در پرتو نور آن که در بیابان تاریک خیره کُننده بود، همه جا را بررسی کردیم ولی اثری از کاروانیان ندیدیم و صداهای درهمی هم که در اطرافمان شنیده می شد به خاموشی گرایید. ناگزیر در حاشیه رودخانه و به سوی محلی که صداها را شنیده بودیم، راه افتادیم ولی ناگهان فریادی که به زبان فارسی ادا می شد و پیدا بود آمرانه و تحکم آمیز است، همه ما را همان جا که ایستاده بودیم، میخکوب کرد.

بی اختیار با روشن کردن چراغ قوه و انداختن نور آن در اطراف و بخصوص محلی که از آن جا دستور صادر شده بود، دریافتیم در محاصره عده ای تفنگدار قرار گرفته ایم که سر

و قسمتی از صورت خود را با شال و پارچه بسته بودند و قیافه عجیب و غریبی داشتند. از نحوه لباس پوشیدن تفنگداران که اسلحه های گرم خود را به سوی ما نشانه رفته بودند و نگاه های خشنشان - که نظیر آن را هرگز ندیده بودیم - به ما خیره شده بود، حدس زدیم راهزنان بی رحمی از مردم ایل بختیاری هستند. با این دریافت کوشش کردیم به هر صورت که شده با استفاده از فریاد و اشاره برای آنها توضیح دهیم چه کسانی هستیم و چرا و چگونه در بیابان گم شده ایم و به کجا می رویم. در ضمن من با بیچارگی به هر ترتیب که بود به آنها فهماندم ما میهمانان خارجی هستیم و همراهان و نگهبانان مسلح همراه ما تا چند لحظه دیگر به محل خواهند رسید.

از گفتگوی آنها بین خودشان و حرکات تند و اعمال وحشت زده ای که همه آنها داشتند، دریافتیم معدودی از آنها اصرار دارند ما را لخت کنند و هر چه داریم با خود ببرند و سرمان را هم زیر آب کنند. ولی بیشتر آنها تحت تاثیر نور چراغ قوه دستی من قرار گرفته بودند و با وحشت و کنجکاوی به آن اشاره می کردند. همین توجه باعث شد که من چراغ قوه ام را چندین بار به سرعت خاموش و روشن کنم و راهزنان از ترس اسلحه ناشناخته و مرگ بار من که برق می زد و به راحتی می توانست همه آنها را راهی ابدیت کند، دست از سر ما برداشتند و با نشان دادن راه به سرعت در دل تاریکی گم شدند. به این ترتیب جادوی چراغ قوه جان و مال ما را از یک خطر حتمی نجات داد.

پس از رفتن آنها به سرعت در مسیری که خود دزدان به ما نشان داده بودند، حرکت کردیم و به زودی چند تن از همراهان و نگهبانان را که در جستجوی ما بودند، یافتیم. به ناچار با استفاده از ایما و اشاره و چند کلمه عربی، فارسی و هندی که آموخته بودیم، ماجرا را برای آنها توضیح دادیم و اسب نگهبانان را گرفته سوار شدیم و خواهش کردیم آنها تا رسیدن به قافله پیاده به دنبال ما بیایند.

### حفظ آبرو به قیمت آدم کشی

ماجرای دیگر مربوط به تعصب ایرانیان و افراط در میهمان نوازی آنهاست. آن شب که این اتفاق افتاد در راه بودیم و هنوز آفتاب طلوع نکرده بود به مزرعه ای نزدیک شدیم.

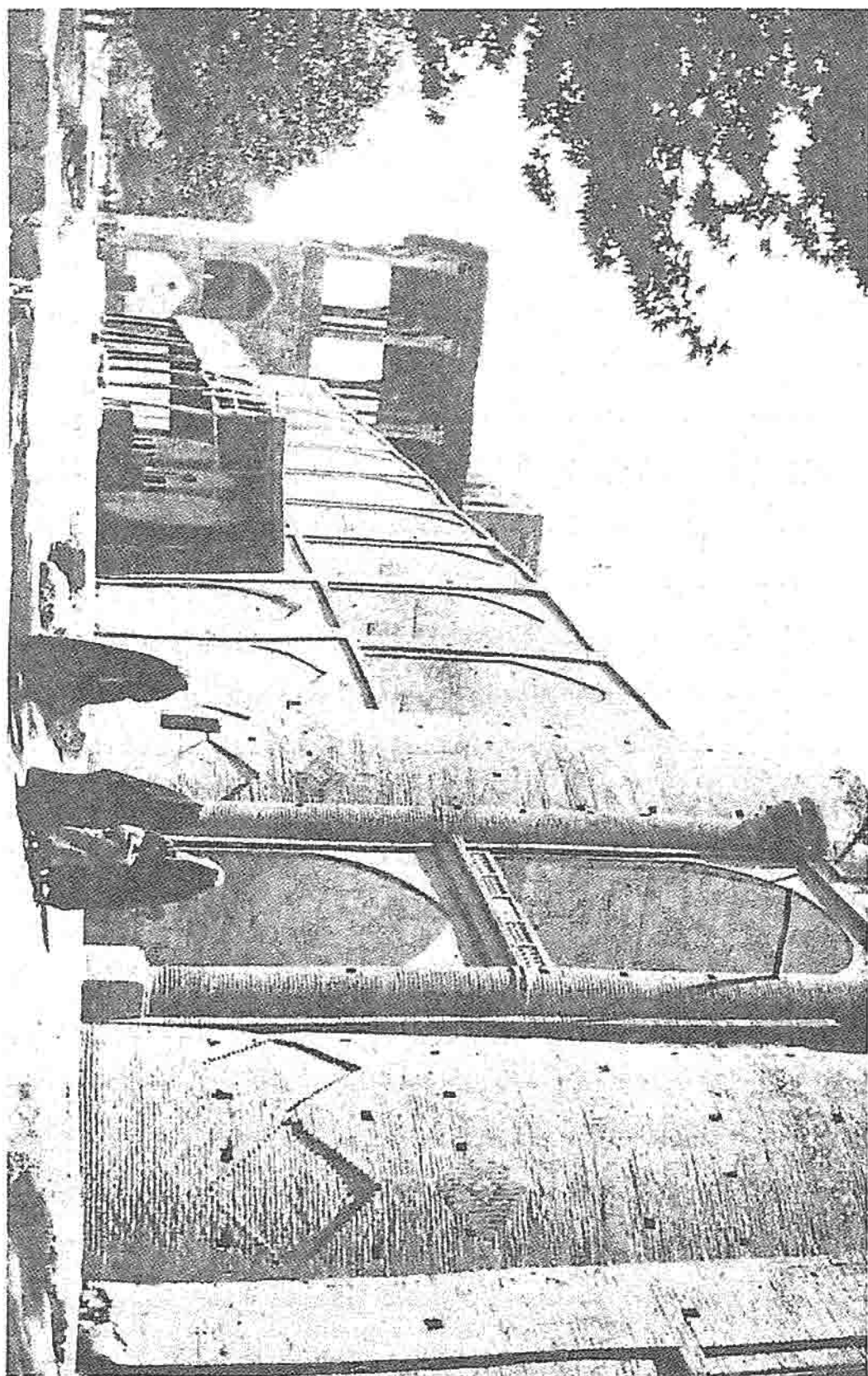
در سایه روشن سحری اینجا و آنجا چیزی شبیه دود توجهمان را جلب کرد که به آسمان بلند بود، ولی با روشن تر شدن هوا و این که ما هم نزدیک تر شدیم، دریافتیم که در نقاط مختلف دشت، عده ای از کشاورزان با استفاده از نسیم ملایم سحری و به باد سپردن خرمن، سرگرم جدا کردن گندم از کاه هستند.

من محو تماشای این منظره زیبا بودم و افسار قاطر از دستم در رفته بود، که ناگهان حیوان خسته از شنیدن صدای گلوله ای که سکوت سحری را شکست، رم کرده به راه افتاد که به خود آمدم و او را کنترل کردم. گلوله از سوی یکی از نگهبانان ما به طرف کشاورزی که مشغول کار بود، شلیک شده بود و می رفت تفنگش را برای شلیک بعدی پر کند که یکی دیگر از نگهبان ها فریاد کشید و با سرعت از اسب به زیر آمد و جلو او را گرفت.

وقتی در مقام تحقیق برآمدم معلوم شد ساعتی قبل، همان وقتی که ما گم شده بودیم نگهبان همراه در جستجوی ما به روستاییان رسیده و از آنها سراغ چند فرنگی گم شده را گرفته است. کشاورزان که ما را ندیده بودند، تنها به حضور کافران غیر مسلمان در سرزمین ایران اعتراض کرده و فرنگیان را دشمنان مزاحمی خوانده بودند که موجب آزار و اذیت ایرانیان هستند. به همین دلیل یکی از نگهبانان که ما را شنیده بود، می خواست در حضور خود ما پاسخ توهین آن عده معترض را بدهد و از این بابت که کشاورزان ما - یعنی فرنگی صاحب ها - را دشمن ایرانیان خوانده بودند، انتقام بگیرد تا شخصیت و آبروی ما را - حتی به قیمت آدم کشی - حفظ کند.

بعد از دو روز دانستیم نگهبانان همراه ما از این که کشاورزان ما را گم شدن ما را شنیده اند ناراحتند. چرا که گمان داشتند یکی از آنها به هر صورت موضوع گم شدن فرنگی صاحب ها را به اطلاع خوانین بختیاری می رساند و خوانین - که در منطقه خود مالک جان و مال و ناموس همه مردم و قدرت مطلقه هستند و مرگ و زندگی افراد به دست آنها است - به دلیل بی توجهی و عدم مراقبت کافی، تفنگداران را مجازات خواهند کرد.

دلیل تیراندازی هم این بوده که: کشاورزان از حرف بدی که زده بودند، آگاه شوند و بفهمند ما مورد حمایت خوانین هستیم و نباید موضوع گم شدن ما را مطرح کنند تا حرف بد خودشان هم بر ملا نشود. ناچار به تفنگچی ها اطمینان دادیم از خوانین بزرگشان رفع سوء تفاهم خواهیم کرد و خود را مقصر معرفی می کنیم تا کسی مزاحم آنها نشود.



نمایی از کاخ خراب شده. شاه عباس صفوی از ایوان کاخ عالی قابو<sup>۱۸</sup> مسابقات را در میدان نقش جهان اصفهان تماشا می کرد. این ساختمان هنوز نقاشی های زیبا دارد که در حال خراب شدن است، با این همه جلوه ای خاص دارد.

## ایزدخواست عجیب ترین شهر ایران

پس از ماجرای که در راه اتفاق افتاد و دیگر مشکلاتی که خواه ناخواه با آن مواجه بودیم و نمونه هایی از آن را یادآور شدم، سه روز و سه شب دیگر هم سفر خسته کننده و یک نواخت را در دشت و بیابان های بی آب و علف پشت سر گذاشتیم. ولی در ایامی که از خستگی به جان آمده بودیم و چشم هایمان به صحرای بی کرانه عادت کرده بود، ناگهان شهر کوچکی را روبروی خودمان دیدیم که معلوم شد ایزدخواست<sup>۱۹</sup> نام دارد. این تغییر منظره کویر به همه ما روحیه و حال و هوای تازه ای بخشید و به همین دلیل بود که ایزدخواست برای ما مفهومی تازه پیدا کرد.

اصولاً اسم ایزدخواست در زبان فارسی این معنا را دارد که خدا این شهر را خواسته است. در حقیقت هم جز این نمی تواند باشد زیرا تنها به خواست خدا است که شهر و یا در حقیقت ده خرابه ایزدخواست چونان کشتی گم شده ای در میان دریای بی انتهای کویر خشک و بی آب و علف تنهای تنها باقی مانده است.

ایزدخواست در حاشیه راه اصفهان به شیراز قرار گرفته است و از صحرا که به سوی آن خیره می شدیم منظره ای خاص خودش داشت، زیرا تنها پشت بام تعدادی خانه آن هم خشت و گلی و سقف بلند یک مسجد از دور دیده می شد. ایزدخواست بیشتر به وادی سکوت و شهر مردگان شبیه بود و هیچ گونه جنب و جوش و حرکتی در آن دیده نمی شد. شهر در محلی پست که حدود ۲۰۰ فوت (تقریباً ۵۰ متر) از سایر نقاط اطراف گوذر بود، در حاشیه رودخانه ای خشک و بی آب بنا شده بود و تنها از مقداری گز سرسبز و بلند که در حاشیه رودخانه روئیده بود، می شد حدس زد که گاه و بیگاه سیلابی تند هم از آن رودخانه گذشته است. خانه های مخروبه ساکنان شهر به صورتی طبقه طبقه و در چهار ردیف بالای سر هم ساخته شده بود که بد منظره نبود، ولی بیشتر خانه ها قدیمی بود و بالکن های چوبی و مخروبه ای داشت.

به هر حال از پلی قدیمی که بر روی رودخانه خشک زده بودند و تنها راه ورود به شهر به حساب می آمد، وارد ایزدخواست شدیم. همه ما قبلاً از مشاهده حال و روز شهر چنین اندیشیده بودیم که در بیغوله های شهر تعدادی لاشخور زندگی می کنند، ولی هنگامی که با مردمی دلمرده و بی رمق روبرو شدیم، در حیرت افتادیم.

از مشاهده وضع رقت بار زندگی مردم بیچاره و بدبختی که در ایزدخواست زندگی می کردند، به قدری متاثر شده بودیم که قابل تصور نیست. چرا که بیشتر آنها در سایه دیوار و برابر آفتاب لم داده و بی اعتنا به آن چه پیرامونشان می گذشت در خود فرو رفته بودند. ساعتی بعد وقتی یکی از سران شهر توضیح داد که سالها پیش پادشاهی ستمگر و بی رحم، بدون علت و تنها از سر کینه و بغض بهترین جوانان و مردان شهر را از بالای همان تنها پل شهر به زیر انداخته و کشته است<sup>۲۰</sup>، دلیل آن همه بیچارگی ها و بدبختی ها و بی حالی مردم و بیغوله بودن شهر را دریافتیم.

### میزبان خوشرو، میهمانی نمونه و غذای خوشمزه

خان بزرگ و معروف ایزدخواست که پیشاپیش از حضور ما در قافله خبر داشت، در آستانه ورود به شهر صمیمانه از ما استقبال کرد و با نهایت محبت همه ما را به حیات خانه

خودش راهنمایی کرد. خانه مسکونی خان در انتهای ده و یا به قول خودشان در بالای شهر قرار داشت و میزبان بزرگوار و مهربان، ما را به تخت گاهی مشرف بر باغ سبز جلو خانه اش هدایت کرد و به خواست او روی قالی های زیبای ایرانی که سرتاسر محوطه فرش شده بود، نشستیم. پس از صرف چای و شربت با غذاهای بسیار عالی که شامل پلو و خورشید بود، از ما پذیرایی کردند.

غذاها ترکیبی پخته شده از برنج و روغن و گوشت گوسفند بود و رب انار و میوه و سبزی های گوناگون هم داشت. وقت صرف غذا در حالی که خود میزبان با انگشتان دست راستش غذا می خورد- برای ما قاشق چوبی آوردند. از آنجایی که قاشق های چوبی بزرگ و مخصوص غذا خوردن نبود و نمی شد به راحتی از آنها استفاده کرد، ما هم



پیرزن هنرمند ایزدخواست، یک پیرزن زحمتکش ایزدخواستی با هنرمندی خاصی در حال نخ‌ریسی است. او که دوک را با پایش به خوبی نگاه می‌دارد و با دست راستش چرخ نخ‌ریسی را به حرکت درمی‌آورد، ناچار است با دست چپش پشم یا پنبه را نگاه دارد و آن را با سرعت تمام به نخ تبدیل کند که به خوبی تاب خورده و یکنواخت باشد.

به تبعیت از میزبان - با استفاده از انگشتان دست راستمان - شروع به غذا خوردن کردیم و با همه زحمت و مشقتی که داشت سیر شدیم. خان هم برای تعارف خاص، قطعات گوشت و بخصوص چربی گوشت پخته را با دستش از میان غذاها جدا می کرد و به اصرار به خورد میهمانانش می داد.

لذت فراموش نشدنی این شام مطبوع و آن هم در شهر مخروبه و کویر و بیابان برهوت، هنوز هم به خاطر من مانده است، هر چند ساعتی بعد آن همه لذت برای ما زهر شد. چرا که شنیدیم محل پخت غذای ما جایگاه شستشوی مردگان شهر ایزدخواست بوده است. ولی خود ایرانی ها که مطلب را برای ما توضیح می دادند، از این بابت ناراحت نبودند. ایرانی ها بر اساس عقاید مذهبی بر این باورند که آب روان و جاری نه تنها پاک و تمیز است، می تواند پاک کننده کثافت هم باشد.

به هر حال باید مطلب را تحمل می کردیم که سپاسگزار خان بودیم و چاره ای هم نبود، چرا که میزبان ما الحق سنگ تمام گذاشته و در آن بیابان و در میان بیغوله ها با مهربانی و صمیمیت، به بهترین وجه و بدون هیچگونه چشم داشتی، شاهانه از ما پذیرایی کرده بود. در طول اقامتمان در خانه خان ایزدخواست، با ایما و اشاره برای او از خاطرات سفرم گفتم و چون دریافتیم به شکار علاقمند است، با استفاده از شیوه خاصی که آموخته بودم، به زحمت در این مقوله با هم سخن گفتیم.

ماجرای شکار از این قرار بود که در طول سفر طولانی از اصفهان به ایزدخواست به چندین گله آهو برخوردیم و تنها یک نوبت یکی از راهنمایان ما توانست یک آهوی درشت و زیبا را شکار کند. روز بعد هم تفنگ چپ دیگری که پیشاپیش تاخت می کرد، کبکی شکار کرد که بسیار تماشایی و به راستی زیبا بود و علاوه بر رنگ های مختلف و الوان بدنش، در گردن او طوقی رنگی وجود داشت که از تماشایش سیر نمی شدم و به یاد کبوترهای زیبای شهر بغداد افتاده بودم.

شکارچی همراه ما که کبک را برایم ارمغان آورده بود، مرتب حرف می زد که آخر سر دریافتیم از شکارها و پرندگان امریکایی می پرسد. ولی هر چند که برایش توضیح دادم گمان ندارم چیزی از حرف های من دستگیرش شده باشد، چرا که به قول خودش جز جمله فرنگی صاحب، چیزی از انگلیسی یاد نگرفته بود.

## محافظِ پر حرف

اغلب ایرانی ها کشور ما امریکا را ینگه دنیا می خوانند که معنایش دنیای جدید است. این ترکیب فارسی شباهت عجیبی به لغت (YANKEE DOODLE)<sup>۱</sup> دارد. از یک راهنمایِ پر حرف که خودش را به من نزدیک کرده بود و با همه زبان ندانی شهوت سخن گفتن داشت، در این مورد سوال کردم ولی او پاسخی نداشت و یا نتوانست توضیح بدهد. ولی در طول راه مطالب عجیب و غریبی برایم گفت که از هر جهت شنیدنی بود. از جمله دانستم که او دو همسر و هفت پسر و چندین دختر دارد. عجیب است که از بیان تعداد دخترهایش روگردان بود و به هر دلیل به آنها اهمیت نمی داد و زنان و دو گروه فرزنداناش جداگانه در آباده و سورمک زندگی می کردند.

باید یادآور شوم که ایرانی های مسلمان، پیرو هر فرقه ای که باشند، بر اساس معتقدات مذهبی مجازند چهار زن دایمی اختیار کنند ولی اکثر کسانی که در طول سفر دیدم - حتی آنهایی که دو همسر داشتند - معتقد شده بودند یک همسر برای همه آدم ها کافی و تعدد زوجات اشتباه محض است. به همین دلیل بیشتر کسانی که بیش از یک همسر داشتند، کوشش می کردند آنها را در دو خانه و آبادی یا در صورت امکان شهر مختلف سکنی دهند تا مزاحم یکدیگر نباشند. در طول سفرمان یکی از دوستان انگلیسی من ضرب المثلی ایرانی که در این زمینه شنیده بود، برایم ترجمه کرد که معنایش این است: « دو بیر ماده در یک لانه خیلی راحت تر زندگی می کنند تا این که دو زن در یک خانه همنشین باشند. »

به هر حال چون چاره ای نبود خسته و کوفته همراه با کاروانیان، سفرمان را ادامه دادیم و هفته بعد در یک روز داغ تابستانی در کنار چادرنشینان عربی که در بیابان مستقر شده بودند، مدتی کوتاه توقف و استراحت کردیم. عرب های چادرنشین و بی خبر از ملیت، در مرز ایران و بین النهرین که محل قشلاق و زندگی زمستانی آنهاست، به سوی فلات مرکزی ایران در حال کوچ بودند.

چادرنشینان عرب، صحرانوردان آزادی بودند که بدون توجه به مسئله ایرانی یا عرب بودن، هم از دجله و فرات و حواشی گرم آنجا استفاده می کردند و هم از هوای

مطبوع ارتفاعات مرکزی ایران بهرمند می شدند. جالب این که ثروتمندان و خوانین آنها در طول راه بیلاق به قشلاق مزارع و مراعی هم در مالکیت خود داشتند که به هنگام اطراق در حاشیه آن مزارع هم گوسفندان شان چرا می کردند و هم فرصت درو جو و گندم مورد نیاز سالیانه وجود داشت. این مردم صحرا گرد در شرایطی ابتدایی زندگی می کردند که انسان به فکر می افتاد در دوران قبل از بابل است. با این همه باید اقرار کنم همه چادر نشینان ایرانی و عرب را که در طول سفرمان ملاقات کردیم، به راستی مردمی مهربان، صمیمی و صادق و مهمان نواز بودند.

### شب نشینی به شیوه افسانه های هزار و یک شب

توقف کوتاه ما در کنار صحرا گردان عربی که از آنها یاد کردم موجب شد ما را برای میهمانی به چادر رئیس ایلشان که برایمان ناشناخته بود، دعوت کنند و شبی خاطره انگیز داشته باشیم. زیرا همه ما در کودکی داستان های زیبای هزار و یک شب، میهمانی اعراب و شب های بغداد را بارها از این و آن شنیده بودیم و کم و بیش چیزی به خاطر داشتیم ولی آن همه را افسانه می پنداشتیم تا میهمانی آن شب.

قیافه میزبان ما که لباسی سنتی به تن داشت، به صورتی جلوه می نمود که گویی از غار محل زندگی علی بابا و چهل دزد بغداد رانده شده است. قد و بالای خان استوار و سبیل ها در دو سوی صورتش آویخته بود. دستهای بلند و سرانگشتان پهن و کف دست وسیعش جلوه ای خاص داشت، در عین حال که موهای بلندش از دو طرف گوش های او و از زیر کلاه بیرون زده بود. یک بار که در طول شب، خان کلاه از سرش برداشت، دانستیم ته سرش مو ندارد ولی این عیب او را کلاهی که دائم به سر داشت، پوشانده بود.

به هنگام ورود به چادر، کارکنانش به احترام ما گوسفندی سر بریدند ولی وقتی داخل چادر شدیم، خان که در یک دستش خنجر و خون آلود و در دست دیگرش کله بریده گوسفند بود، به استقبال آمد. گویا این یک نوع سنت عشایر ایرانی و عرب است، برای خوش آمد گویی به میهمان تازه واردی که نزد آنها محترم و عزیز باشد! به هر حال آن شب برای ما شبی افسانه ای، خاطره انگیز و فراموش نشدنی شد.

## حکیم صاحبِ فرنگی

به ما گفته بودند مردم روستاها و عشایر ایران زمین، بر این باورند که همه فرنگی ها



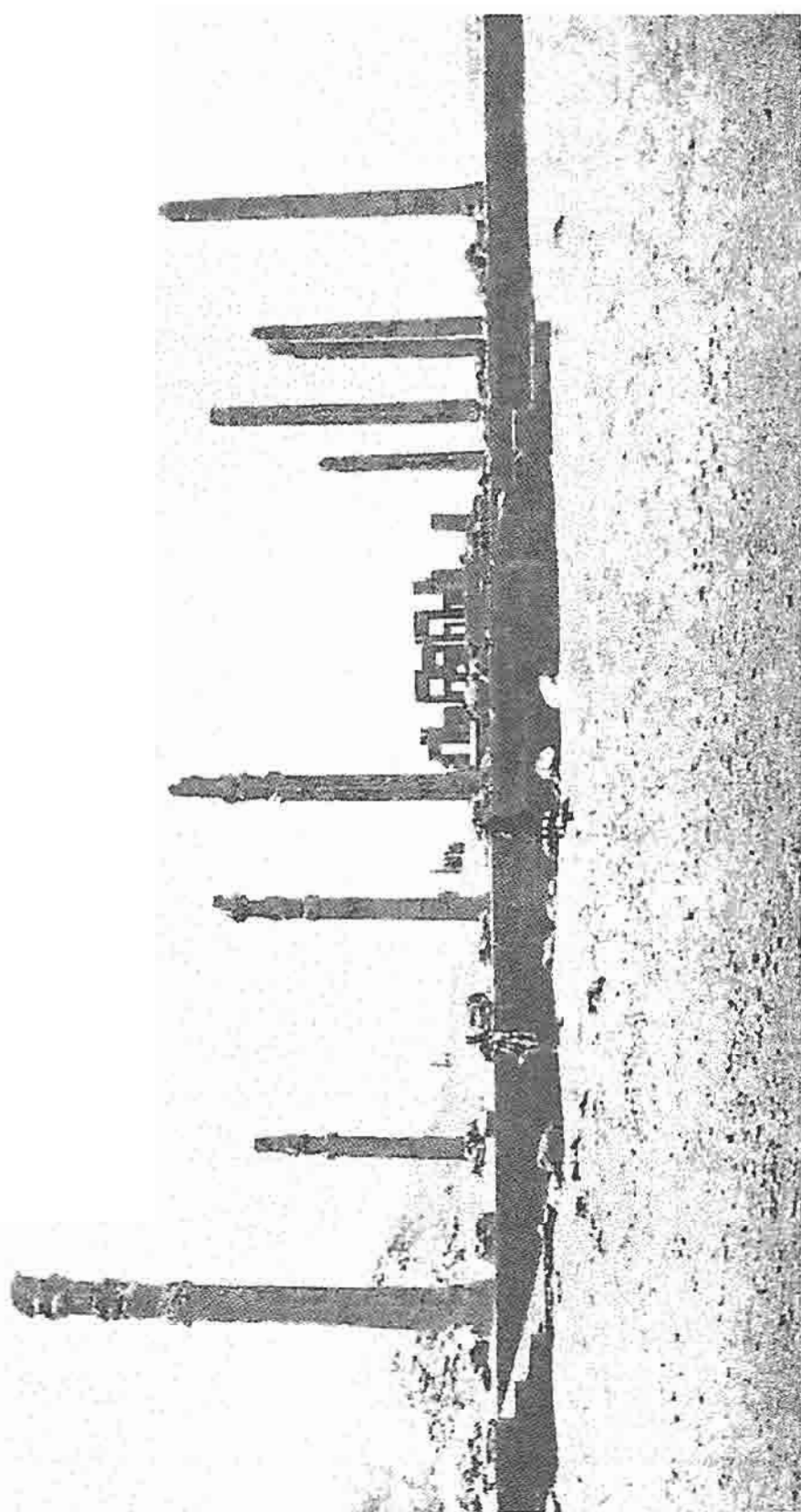
بزشک زن روستایی. یک زن پزشک روستایی است که وقتی زالویی برای مکیدن خون مریض هایش موجود نباشد، ناچار به حجامت مریض می پردازد. او از چیزی شبیه استکان استفاده می کند تا از خراشی که روی پشت مریض ایجاد کرده، خون او را بمکد. پزشکان محلی برای مداوای ثروتمندان تا فاصله ۲۵۰ کیلومتری مسافرت می کنند.

پزشک و یا به قول خود آنها حکیم صاحب هستند. بر این اساس با اطلاعات بسیار کمی که همه ما از پزشکی داشتیم، با استفاده از مقدار محدود داروهای مختلف که همراهان بود، گاه و بیگاه به آنها که اصرار زیادی داشتند، از این جهت کمک می کردیم.

سرانجام پس از ورودمان به گبر آباد - که روستایی کثیف و غیر قابل زندگی و تحمل بود - عده ای زن و بچه و مرد و زن با چهره های زرد در اطراف محل اقامت ما جمع شدند. آن بیچاره ها حالاتی شبیه به مریض های سرطانی داشتند و عده ای از آن ها در نقاط مختلف بدنشان دمل چرکی بود و اغلب آنها هم یک یا هر دو چشمشان را از دست داده بودند. به ما گفتند که در طول مدت کوتاهی قریب یک سوم از ساکنان ده در اثر گرمای زیاد روزهای گذشته مرده اند و چنین به نظر می رسید که بقیه هم در آستانه مرگ هستند. به هر حال چون تشخیص ما این شد که مرض اصلی آنها مالاریا است، هر چه گنه گنه<sup>۲۲</sup> همراه داشتیم به آنها دادیم و خودمان را خلاص کردیم.

در این روستای مخروبه به نکته ای تازه برخورد کردیم و دانستیم یکی از همراهان ما که از رعایای ایزدخواست بود و خیال کرده بودیم به قصد زیارت اماکن متبرکه با قافله ما همراه است، در جستجوی زالو است. او هشت روز پیاده ما را همراهی کرده بود، تا برای یکی از خوانین محل زالو تهیه کند. سرانجام مرد بیچاره با توجه به اوضاع و احوال ده گبرآباد و این که در آن حدود موفق به تهیه زالو نشده بود، از ادامه سفر منصرف گردید و از راهی که آمده بود، پیاده به ایزدخواست بازگشت.

بعد از آن همه گرفتاری و ناراحتی که با گروهی مردم بیچاره و ناتوان داشتیم وقتی همه مریض ها را با دادن داروی گنه گنه راهی خانه هایشان کردیم و برای استراحت داخل چادرمان شدیم تازه مزاحمت و اصرار پیرمردی که چشم هایش در اثر آب مروارید کور شده بود، آغاز شد. او مرد پشت کاردار عجیبی بود که به هیچ وجه قانع نمی شد و بر این باور پای می فشرد که ما دارویی برای بینا شدن چشمانش در اختیار داریم که به دلیلی خاص به او نمی دهیم. مرد بیچاره ساعت ها پشت چادر من نشست و آه و ناله کرد تا سرانجام چون احساس کردم، از آن گروه آدمهایی است که از سماجتشان دست بردار نیستند و از طرفی به استراحتی قبل از حرکت احتیاج دارم، شیشه ای روغن کرچک به او دادم و توصیه کردم در طول شب بخورد تا این که روز بعد بینایی خود را بازیابد.



کاخ خشیار شاه<sup>۱۱</sup> در تخت جمشید. محل برگزاری جشن های ملی بوده و ۷۲ ستون داشته که ۱۱ ستون آن باقی مانده. کاخ آپادانا<sup>۲۴</sup> باراه پله به تالار می رسیده که نمونه ای از حکاکی پیچیده است و نوشته هایی به خط میخی دارد.

## سرانجامِ عظمت، نیستی است

مسیری که طی این سفر پر رنج و خطر ولی شگفت انگیز، در خاک ایران طی کردیم و مناطقی که پشت سر گذاشتیم، روی هم رفته جالب ولی نسبتاً طولانی بود. فرمان را از بین النهرین آغاز کردیم، به کردستان ایران رسیدیم، تا شمال ایران و مرز روسیه بالا رفتیم و از آنجا به سوی تهران سرازیر شدیم و بعد از طریق، اصفهان، شیراز به بندر بوشهر رسیدیم و خاک ایران را به سوی هندوستان ترک گفتیم

در این مسیر سه اثر بزرگ و ارزشمند تاریخی سر راه ما وجود داشت که از آنها دیدن کردیم. پاسارگاد یا تنها اثر برجای مانده از دوران عظمت ایران باستان که جایگاه ابدی کوروش کبیر است، نقش رستم نموداری است از وجود شاهنشاهان سلسله های بزرگ هخامنشی و ساسانی که قرن ها در دل کوهستان محکم و پابرجا ایستاده است و بالاخره بنای دیدنی تخت جمشید<sup>۲۵</sup> که با همه عظمت و زیبائیش هنوز هم پایه هایش را در دل خاک استوار نگاه داشته و به زیبایی جلوه دارد و به خوبی خود نمایی می کند.

این هر سه اثر تاریخی و ارزشمند ایران را باستان شناسان، مورخان، نویسندگان و جهانگردان معروفی نظیر مارکوپولو<sup>۲۶</sup> که از آنها دیدن کرده اند، بادقت و به خوبی توضیح داده اند که نیازی به تکرار مطلب نیست. با این همه هیچ کس نمی تواند از تخت جمشید دیدن کند و عظمت آن را از یاد ببرد و در یادداشت هایش - ولو این که نظیر نوشته من کوتاه و خاطرات سفر باشد - از آن یادی نکند.

هر مسافری که از مرودشت عبور می کند، ستون های تخت جمشید را که در میان خرابه های آن کاخ معروف سربرافراشته اند، به خوبی می بیند و در برابر آن همه عظمت و جلال و جبروت به احترام می ایستد، بخصوص که هر چه به آن نزدیک تر می شود بنای ستون ها عظمت بیشتر و جلوه تازه تری پیدا می کند و عابر تماشاچی را بیش از پیش مسحور خود می سازد و به دنیای خیال می فرستد.

این قبیل کاخ های ویران شده ایران باستان روزگاران بر بلندای کوه یا تپه ای سر بر می کشیدند و مرکز سلطنت و حکومت پادشاهان بزرگی چونان کوروش، داریوش و



مغازه مگری در بازار مسکون و در دل یکی از بازارهای بزرگ ایران

خشایار شاه می شدند.

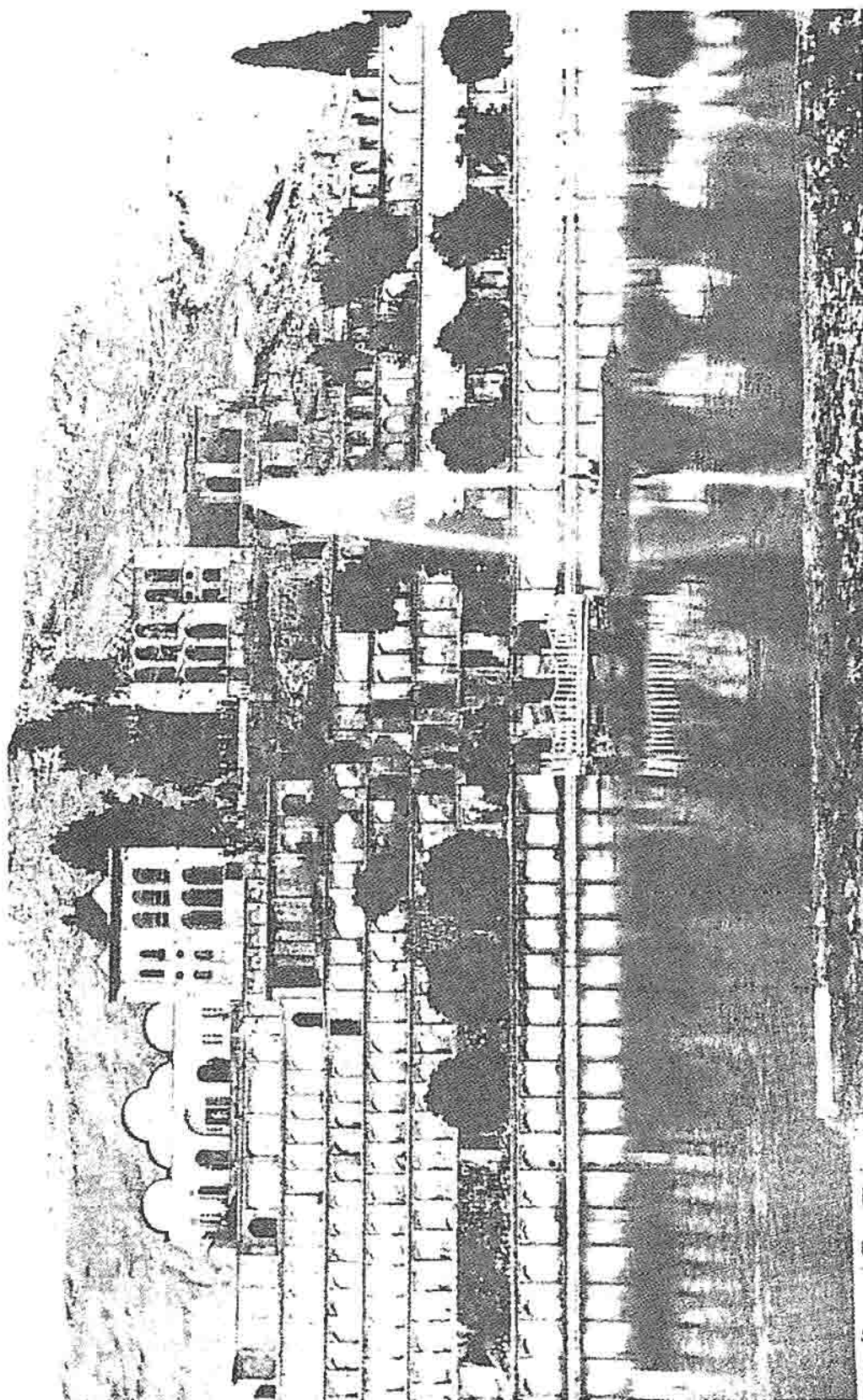
این بناهای تاریخی از نظر هنری ویژگی های خیره کننده ای دارند و کنده کاری و مجسمه های آنها چشم آدمی را خیره می کند. اگر حمل بر عراق - آن هم به گونه ایرانی - نباشد می توان گفت که مدت ها امور جهانی در این کاخ ها اداره می شده و این منطقه پایتخت یکی از بزرگترین ابر قدرت های جهان بوده است.

اسکندر مقدونی به هنگامی که پیروزی خود را جشن می گرفت، آتش در این کاخ افکند و به خیال خود همه چیز را در دل شعله ها سوخت. این عمل برای اسکندر ننگ آفرید ولی پس از گذشت چند هزاره هنوز ستون های برجسته تخت جمشید و نمونه عظمت این بنای هنری پابرجاست، در عین حال که از خرابه های باقیمانده از بناهای تاریخی آشور و بابل جالب تر و یادآور عظمت ایران و پادشاهان ایران زمین است.

بناهای باقیمانده و آثار خرابه های تخت جمشید مقیاسی جالب از عظمت و بزرگی ابر قدرت ایران در دوران های گذشته و هم چنین کاخ های شاهنشاهان ایران زمین است. خود من به هنگام تماشای آن بناهای شکوهمند، به خوبی می توانستم روزهای سربلندی ایران را در خیال خود مجسم کنم و عظمت آن را به یاد بیاورم.

عظمتی که طی چند قرن جهانی را تحت تاثیر قرار می داد و متأسفانه اینک پرتو و ذره ای از آن در میان مردم ایران امروز وجود ندارد و به استثنای معدودی آدم های خیلی روشنفکر و رادیکال، اثری از آن تفکرات نیکو در جامعه امروز این کشور نیست. افکاری که عظمت و بزرگی ایران دیروز را پی افکنده بود و امپراطوری ایران را در پهن دشت جهان آن روز اداره می کرد و به قول محققان در امور جهان و مسائل بین المللی، اثری قابل توجه داشت.

عظمت ایران باستان و شوکت و قدرت و افکار بلند انسان دوستانه شاهان بزرگ ایران زمین را اینجا و آنجا و تنها به هنگام بازدید از تخت جمشید و سایر آثار باستانی کشور می توان احساس کرد و آن را باور داشت. وگرنه بازدید از سایر نقاط ایران زمین و مشاهده فقر و بدبختی و عقب ماندگی مردمش، طوری در روحیه مسافر خارجی اثر منفی دارد که تا کسی تاریخ نخوانده باشد و همین باقیمانده تخت جمشید را نبیند، عظمت دیرین ایران را باور نخواهد داشت.



باغ تخت شیراز. باغ تخت معروف شیراز که در ۲ میلی (سه و نیم کیلومتری) شهر قرار دارد، در اوایل قرن هفدهم میلادی (حدود قرن دوازدهم هجری قمری) توسط شاه عباس کبیر پادشاه نامدار سلسله صفوی ساخته شده است.

## شیراز

کاروان ما راهش را از میان کوهها، تپه ها و صحراهای حاشیه کویر ادامه می داد و ما هم به ناچار تسلیم بودیم و دم نمی زدیم. روزها را در میان کاروانسراها، گوشه ساختمان خرابه ها و در کنار خانه های روستایی مخروبه به سر می آوردیم و شبها به آرامی و زیر باران نور ماه و تلوء لوء ستارگان راه می پیمودیم. گاه و بیگاه عبور کاروانی سفر خسته کننده و یک نواخت ما را تنوع می بخشید و از صدای دلنواز زنگ شتر کاروانیان که با شکوه خاص، سکوت و تاریکی شب صحرا را می شکافت، لذت بسیار می بردیم و چشم به آینده دوخته بودیم که دیر یا زود به شیراز می رسیم.

سرانجام در تاریک روشنی های یک سحرگاه که نسیم ملایمی می وزید و چشم های نیم خفته ما به دوردست خیره مانده بود، ناگهان جزیره زمردی رنگی در دل صحرا پدیدار شد و پس از مدت کوتاهی دانستیم که به شیراز رسیده ایم. ذوق زده و خوشحال شهر شیراز را از دور تماشا کردیم و از دیدن آن زمرد سبز که در زمینه آبی و ارغوانی تپه های

اطرافش جلوه ای باور نکردنی و سحرانگیز داشت، به وجد آمدیم. تماشای آن منظره زیبا و سحرانگیز همه ما را که مدت چند شبانه روز جز صحرای بی آب و علف و کوه های لخت و دشت های بی کرانه ندیده بودیم، خوشحال کرد و طوری تحت تاثیر قرار داد که ناخودآگاه بر فراز دروازه قران از شوق و شادی با همسفران ایرانی خودمان هم صدا شدیم و چندین بار پشت سر هم عاشقانه آوای الله اکبر را سر دادیم.

نخستین بار - شاید و به احتمال زیاد آخرین بار - بود که شهر معروف شیراز را - که در باره آن بسیار شنیده و خوانده بودم - از دور دست می دیدم. شهری بسیار زیبا که سقف مسجدهایش در میان سایه روشنی های صبحگاه، برق می زد. به زودی از شمال شهر و از زیر دروازه قران گذشتیم و وارد شهر شیراز مرکز ایالت فارس شدیم و چشم ناباورمان از دیدن زیبایی ها و طراوت شیراز - آن هم بعد از آن سفر خسته کننده - خیره ماند.

با توجه به خستگی راه و این که دیدار از نقاط مختلف شیراز - یا شهر افسانه ای که ایرانیان آن را مرکز شعر و شراب و عشق می خوانند - برای هر دو نفر ما جالب توجه بود و می توانست از هر حیث خاطره انگیز باشد، تصمیم گرفتیم که یک هفته ای را در شیراز بمانیم و ضمن استراحتی کامل به همه جا سر بزنیم. بخصوص که به توصیه دوستانمان در ساختمان کنسولگری انگلیس در شیراز - که باغی نسبتاً بزرگ بود و ساختمانی زیبا و در حد خودش مجهز داشت - وسایل استراحت و راحتی ما از هر جهت فراهم شده بود و از این بابت ناراحتی و نگرانی نداشتیم.

هر چند خیال پردازی های بسیار لطیفی به هنگام بازدید از قبر شاعر آسمانی ایران خواجه حافظ شیرازی داشته ام، از بیان تخیلات و اندیشه هایم در این زمینه سر باز می زنم و شما را آزاد می گذارم تا خودتان در عالم تنهایی به خیال پردازی مشغول شوید و با استفاده از غزل های عاشقانه آن شاعر دل سوخته می پرست و عاشق بی پروا، به وادی عشق آفرین مقبره کسی که از دو عالم رسته و تنها به وادی عشق و محبت دل بسته، سفری روحانی و پر از لذت و سرور داشته باشید.

خلاصه یک هفته ای را که در شهر شعر و شراب یا شیراز بودیم به خوشی و خوبی سپری کردیم. علاوه بر آن که شیرازی های باذوق صمیمانه از ما پذیرایی کردند، طی این مدت حاکم و یا به قولی والی ایالت بزرگ فارس که شخصیتی شناخته شده و عموی شاه

فعلی ایران<sup>۲۷</sup> - احمدشاه قاجار - است به کمک یک ژنرال انگلیسی مقیم شیراز و جمعی از شخصیت های محلی، نقاط مختلف و دیدنی های شیراز را به ما نشان دادند.

متأسفانه نکته ای که ما را در طول این مدت همه جا آزار می داد این بود که تقریباً تمام شخصیت های محلی در شهرهای مختلف ایران و حتی ماموران دولت انگلیس در ایالت فارس که با ما هم صحبت می شدند، بر این باور پای می فشردند که ما از طرف دولت خودمان - امریکا - به سفری سری و محرمانه و با هدفی خاص دست زده ایم و تکذیب و توضیحات ما هم هیچ اثری در نحوه تفکر آنها نداشت.

### رشک بهشت

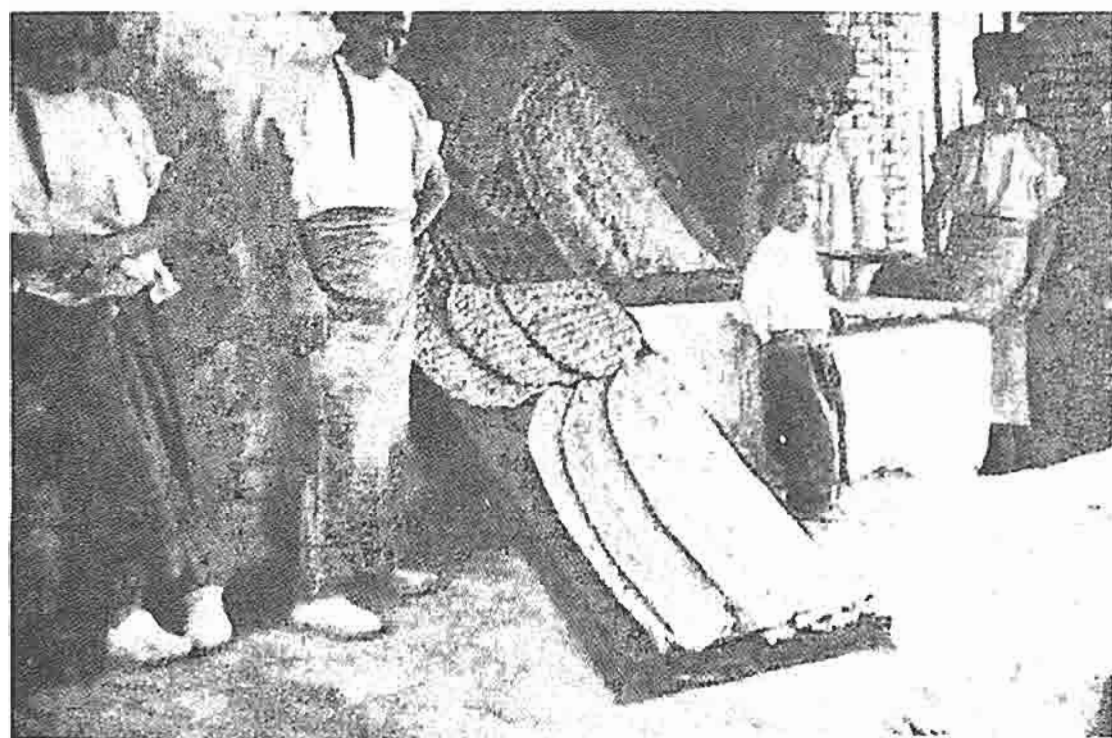
این حقیقتی است که نمی توان از سرزمین ایران و بخصوص شیراز نامی به میان آورد و از توصیف باغ های سحرانگیز، زیبا و معروف آن غافل بود، باغ هایی که سراسر ادبیات پر بار فارسی مشحون از وصف آنها است. باغ و بوستانی که گاه به پارک لبریز از گل و گیاه شباهت پیدا می کند و به راستی چیزی برتر از یک باغ معمولی است. شاید به همین دلیل باشد که یک باغ زیبای ایرانی در نظر مردم خوش دل و عشق آفرین ایران، سرزمین وصال و جایگاه دیدار دلدادگان و رشک بهشت قلمداد می شود.

باغی که برای نمونه از زیبایی و طراوت کم نظیر آن برایتان سخن خواهم گفت، یک بوستان کوچک و یک مامن خصوصی است که در کنار اقامت گاه کنسول انگلیس در شیراز قرار گرفته و متعلق به یکی از ثروتمندان مشهور فارس است.

آن روز که برنامه دیدار از آن باغ را داشتیم، صبح زود و پیش از صرف صبحانه به اقامتگاه کنسول انگلیس رفتیم. چرا که از ما دعوت کرده بود ناشتایی را با او بخوریم و پس از آن برای تماشای باغ زیبای همسایه اش و شنایی لذت بخش در استخر آن به خانه او برویم. باغی که پس از بازدید آن قبول کردیم که به راستی یکی از زیباترین باغ هایی بود که در طول اقامتمان در ایران چه در شیراز و تهران و چه در سایر شهرهای کوچک و بزرگ سر راه، دیده بودیم. اگر حمل بر اغراق نشود نمونه و نظیر آن را در جای دیگر و حتی در بین النهرین هم نمی شد سراغ گرفت.

خیابان اصلی که راه ورودی به باغ بود، حدود صد یارد (تقریباً ۹۰ متر) طول داشت و در دو سوی آن درختان صنوبر زیبا و شادابی، در یک ردیف کاشته شده و سر به فلک کشیده بودند که بدون اغراق ۳۰ تا ۴۰ فوت (حدود ۱۰ تا ۱۲ متر) ارتفاع و بلندی آنها بود. دو خیابان فرعی هم از دو سو، این خیابان اصلی را قطع می کردند که در کناره یکی از آنها درختان چنار و در دو سوی دیگری درختان سرو، سر به آسمان برداشته و جلوه و طراوتی خاص داشتند. باغچه های میان این دو خیابان غرق درختان میوه گوناگون و متنوع بودند و خوشبختانه هنوز هم بر شاخسارهای آنها اینجا و آنجا میوه های متنوع دیده می شد که پس از پایان بازدید و شنا در استخر، نمونه هایی از آن میوه های تر و تازه و پر آب را هم خوردیم و لذت فراوان بردیم.

خیابان اصلی باغ به ساختمانی بزرگ و زیبا متصل می شد که با اسلوب ایرانی و



یکی از نانوائی های شهر شیراز، حاکم شیراز و ایالت فارس گاهی که تصمیم به تنبیه نانوایان گران فروش می گیرد، به بدترین وجهی عمل تنبیه را انجام می دهد، تا دیگران هم حواسشان جمع شود. به این ترتیب که نانوائی بیچاره را در داخل تنور نانوائی - که یک پارچه آتش و داغ و سوزان است - می اندازند تا همان جا بسوزد و جزغاله شود.

مصالح محلی کمی بالاتر از سطح باغ ساخته شده و اطرافش را چمن زاری طبیعی پوشانده بود. این ساختمان را به زبان فارسی چهارفصل می خواندند چرا که به چهارسوی باغ در شمال، جنوب، شرق و غرب، در و پنجره داشت و از نسیم فرح بخش هر چهار طرف، آن هم در چهار فصل سال - بهار، تابستان، پاییز و زمستان - استفاده می شد.

وقتی که از پله های زیبای جلو ساختمان بالا رفتیم، در محوطه پشت ساختمان تراسی بزرگ دیده می شد که تعدادی حوضچه در آن قسمت و در شیبی نسبتاً ملایم و در یک ردیف قرار داشت. آب زلالی که از میان فواره نخستین حوضچه بیرون می ریخت از لبه حوضچه دوم به داخل کانال هدایت می شد و از همان راه و به همان شیوه به حوضچه دیگر منتقل می شد و به این ترتیب پس از عبور از داخل همه حوضچه ها و کانال ها، به راه اصلی می افتاد و از باغ بیرون می رفت. تمامی آن حوضچه های کوچک و زیبا در بستری از گل های رنگارنگ قرار گرفته بودند، که چشم آدمی از دیدن آنها خیره بود و از تماشای آن منظره تماشایی سیر نمی شد.

این محوطه با پله کانی دیگر به یک مخزن بسیار بزرگ آب و یا استخری کم عمق ولی پر از آب زلال - که پیدا بود به تازگی تعمیر شده و آب روشن آبی متمایل به سبز آن درخششی تماشایی داشت - منتهی می شد که تصویر همه ساختمان را به خوبی در آن تماشای می کردیم. البته این یکی از شیوه های معماری قدیم ایرانی است که به استخر و ساختمان جلوه ای خاص می بخشد و در مجموع تماشای نمای ساختمان در دل آب دیدنی است.

ما که مدت ها از آب و استخر و شنا دور مانده بودیم، ذوق زده شده و با سرعت مشغول بیرون آوردن لباس شدیم تا با پوشیدن مایوهایمان به میان استخر بپریم و در آب زلال آن غوطه ور شویم. ولی ناگهان دوست انگلیسی ما هشدار داد که خیلی عجله نکنیم و برای تجدید لباس به محوطه پوشیده از درخت های گوناگون برویم تا از دیدگاه زنان حرم سرا که احتمالاً عده ای از آنها به اتفاق کنیزانشان از پشت شیشه های رنگی و روزن پنجره های ساختمان به تماشا ایستاده بودند، دور باشیم.

ما که تازه دریافته بودیم به احتمال زیاد چشمان سیاه تیزبین و درخشان زنان شرقی زیبایی، از درون تاریکی حرمسرا متوجه همه ماست، وحشت زده و با سرعت به داخل محوطه ای که پوشیده از انبوه درختان بود، فرار کردیم و پس از تعویض لباس به حالت دو

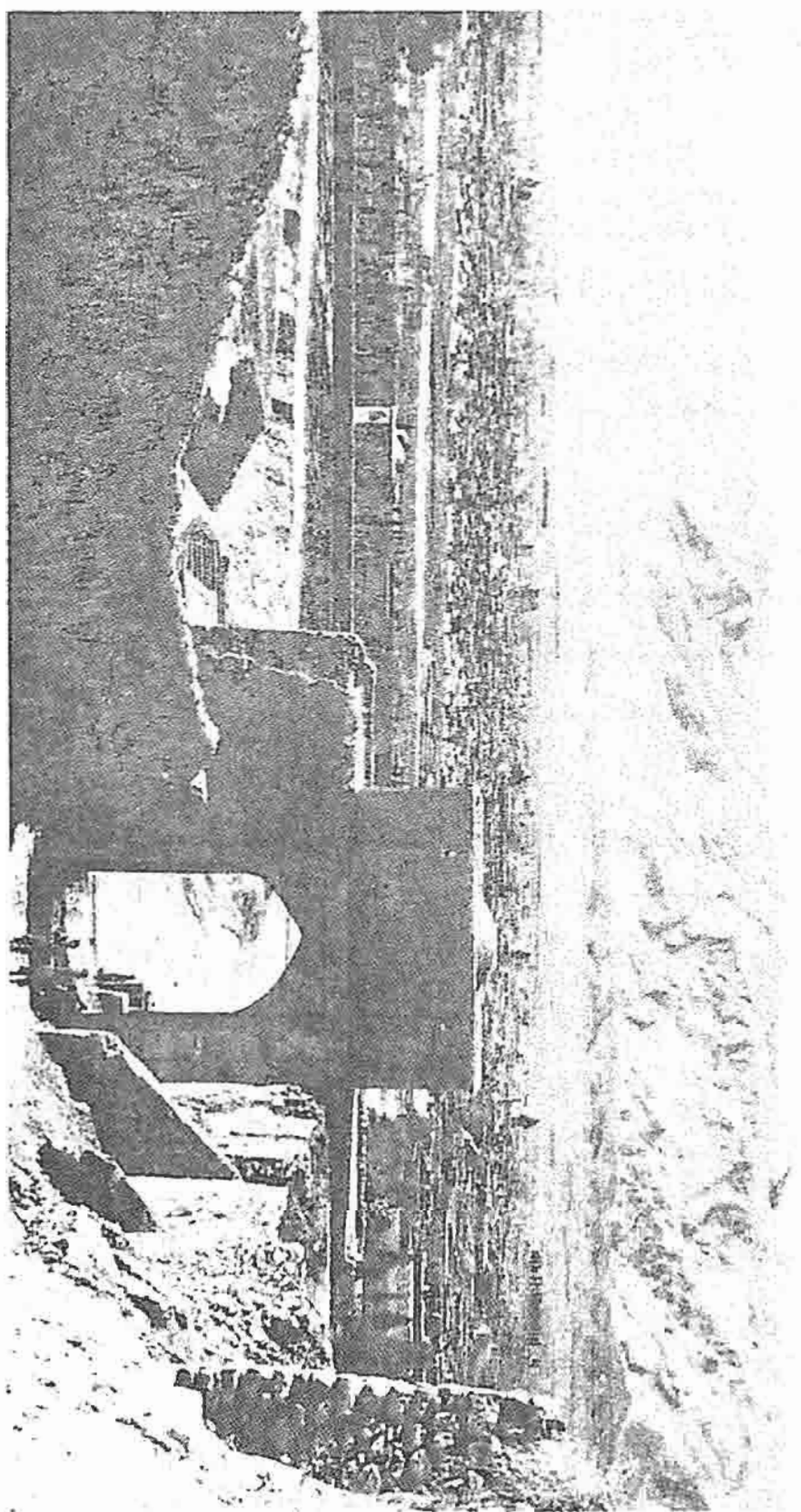
خودمان را به استخر آب زلال رساندیم و در دل آب پنهان شدیم تا ساعتی از غوطه ور بودن در آب صاف و تمیز آن لذت ببریم.

به گمانم شیرازی ها در زبان فارسی این باغ را رشک بهشت می خواندند<sup>۲۸</sup> به این معنا که بهشت به آن رشک می برد و حسادت می کند زیرا به آن شباهت دارد و یا به قول ایرانی های اهل عراق از آن هم برتر است. لازم به یادآوری است که بسیاری از شاعران ایرانی هم نمونه این باغ و بستان های زیبا را به بهشت موعود و چیزی که مایه رشک بهشت است تشبیه کرده اند.

به اعتقاد من هرچند بیشتر سیاحان و مسافران برداشت خود را از این باغ ها نوشته و آنها را به بهترین وجه توصیف نموده اند، این همه جوابگوی واقعیت زیبایی خاص قابل لمس بوستان های ایران و نمودار احساسی که به بیننده آن دست می دهد نیست. اگر چه تا حد زیادی دور از واقعیت است و به مبالغه شاعرانه بیشتر شباهت دارد.

توصیف ایرانی ها از باغ های ایران هم بیشتر جنبه مبالغه دارد که رشک بهشت نمونه آن است و آدمی را به یاد به باغ های افسانه ای داستان هزار و یک شب می اندازد. برای مثال به یک باغ نام چهل گره<sup>۲۹</sup> نهاده و برایش افسانه ای ساخته اند. می گویند آن باغ به قدری بزرگ و پر از درختان انبوه بوده که وقتی زنی در آن گم شده، پیدا کردن او به قدری طول کشیده که آن زن چهل کره اسب را پرورش داده و بزرگ کرده است.

البته باید توجه داشت که جلوه این باغ ها در کشور خشک ایران و در حاشیه کویر و منطقه ای که ساعت ها باید در صحرای خشک آن راند تا به بوته زاری رسید، صد چندان است. در ضمن کسی که خسته و کوفته، از دل گرد و غبار، همراه با قافله ای آهسته و آرام به باغی - ولو کوچک و دیوار شده که آبی جاری و چند درخت و مقداری سبزه زار دارد - برسد، بی تردید آن را یکی از زیباترین نقاط دنیا و در زمره باغ های بهشت می داند و به وصف شاعرانه آن می پردازد.



شهر شیراز از فراز دروازه قران. شیراز مرکز ایالت فارس در دشت باروری قرار گرفته که ارتفاعش از سطح دریا حدود ۱۴۵۰ متر است. شهر شیراز با یک حصار کاه گلی ۷ کیلومتری محاصره شده و بیش از ۶۰ هزار نفر جمعیت دارد.



فروش نان تازه. نان غذای اصلی مردم است که در تنورهای عمومی می پزند. نانواها خمیر را روی ریگ های داغ  
تنور سربوشیده و گرم که با سوختن خار حرارت دیده، پهن می کنند و به صورت لایه های ترد و یخته شده می آورند.

## خلیج فارس

برای رسیدن به ساحل دریا در خلیج فارس باید یک هفته دیگر با قافله ای کندرو همراه می شدیم و از تل و تپه و کوه های صعب العبور شیراز - خلیج فارس ، می گذشتیم . در شیراز به ما گفته شده بود که نیروهای انگلیسی متمرکز در ایالت فارس با یاغیان منطقه درگیرند و به وسیله هواپیما به پناهگاه های دزدان و راهزنان ایالت فارس حمله کرده و آنها را بکلی متفرق ساخته و تار و مار کرده اند . با این همه به ما این تذکر هم داده شده بود که عبور از آن راه کوهستانی خطرناک است و کسی نمی تواند صد در صد به امنیت آن اعتماد کند و هر حادثه ای ممکن است هر لحظه اتفاق بیفتد . بخصوص در مورد خطرناک بودن منطقه ای که حدود ۶۰۰۰ فوت (حدود ۱۸۰۰ متر) از سطح دریا ارتفاع داشت ، تکیه بیشتری داشتند و آن را مرکز خطر می دانستند . چرا که باید از راه بسیار باریک آن به سختی عبور می کردیم و پس از پشت سر گذاشتن دره ای عمیق به آن سوی ارتفاعات رسیده خودمان را به بندری کوچک در خلیج فارس می رساندیم .

در طول راه - از شیراز تا خلیج فارس - به همان نقطه که رسیدیم حقیقت را باور کردیم. زیرا از منطقه ای عبور کردیم که به حق صعب العبور بود و باید جاده ای باریک و پله کانی شکل را که در دل کوهستان تعبیه شده بود، با دقت و پله به پله و با آرامی طی کنیم. در کنار راه دره ای عمیق وجود داشت که کوچکترین اشتباه یا تصادف مسافر و بار و حیوان را با هم راهی ته دره می کرد و صد البته تنها ذره های کوچکی از آنها به عمق دره می رسید. از آنجا که لحظه ای چرت زدن بهایی سنگین داشت و با توجه به این که پیاده روی هم بی خطر نبود، همه ما ترجیح دادیم بیشتر قسمت های این بخش از راه را پیاده ولی با وحشت و ترسی زاید الوصف طی کنیم. البته به ما می گفتند نیروهای انگلیسی مستقر در ایالت فارس به تازگی کار ساختمان راهی شوسه را از شیراز به خلیج فارس آغاز کرده اند که مسلماً تا این آرزو تحقق یابد زمانی طولانی وقت لازم است و به احتمال زیاد به عمر من و دوستانم وصلت نمی دهد که خبر اتمام آن را هم بشنویم.

مشکلی که در میانه راه بر ایمان پیش آمد، مریضی غیر منتظره و ابتلا من به مرض مالاریا بود که ناچار شدیم مدت یک هفته در ساختمان کوچکی - که متعلق به نیروی نظامی انگلیس مسقر در میان راه بود - توقف کنیم. در مدت سه روز آخر سفر و طول بقیه راه تا خلیج فارس هم من هنوز مریض و تب دار بودم و به زحمت نفس می کشیدم ولی چون سربازان زحمت کش انگلیسی - هندی الاصل - یاریم می دادند، زنده و سلامت به بندر بوشهر در حاشیه خلیج فارس رسیدم و در بیمارستان کشتی استراحت کردم و تحت مداوا قرار گرفتم تا به هندوستان منتقل شدم.

### آخرین شب در راه کاروان رو

من آخرین شبی را که همراه با قافله ای ایرانی راهی کاروان رو را طی کرده ام، هرگز فراموش نخواهم کرد. آن شب در کاروانسرای که ساختمانش قدیمی بود و در ارتفاع زیادی ساخته شده بود، اقامت داشتیم. این کاروانسرا دیگر نقش اصلی خود را به عنوان جای استراحت مسافران نداشت و به همان حال محل استقرار نیروهای ارتش انگلیس در ایران شده بود و کسی هم از مالک اصلی آن باخبر نبود.

شبی داغ بود و من که در آتش تب مالاریا می سوختم از این گرمی دو جانبه نتوانسته بودم حتی برای لحظه ای هم شده استراحت کنم. در عالم تب و بیداریِ نزدیک به خواب که شبیه خیال بود و عالم رویا، ابتدا از درون باغچه جلو کاروانسرا، صدای طبل و دهل - سازهای خاص هندیان - بلند بود و سربازان هندی که تعدادشان تقریباً حدود سی نفر بود، به صورت دسته جمعی آواز می خواندند. به این ترتیب که یکی از آنها شعری می خواند و بعد همه با هم آن شعر را تکرار می کردند.

سرانجام آواز هندی ها به پایان رسید، ماه در دل کوهستان غروب کرد و تاریکی بر همه جای آن ساختمان - که برای من در آن حال تب نقش زندان و عالم برزخ را داشت - سایه افکند. در این هنگام ابتدا یک سگ بزرگ به آهستگی صدا داد، بعد از لحظه ای پنج سگ با او هم آواز شدند و دیری نپایید تعداد سگ هایی که فریاد می کردند به ده سگ و بعد هم بیشتر افزایش یافت و سر و صدای آنها مزید بر علت شد. صدای این گروه از سگ ها تا اندازه ای از دوردست شنیده می شد و برای من مثل روز روشن بود که آن تعداد سگ در حاشیه یکی از اقامتگاه های عشایر چادر نشین، فریاد می کنند.

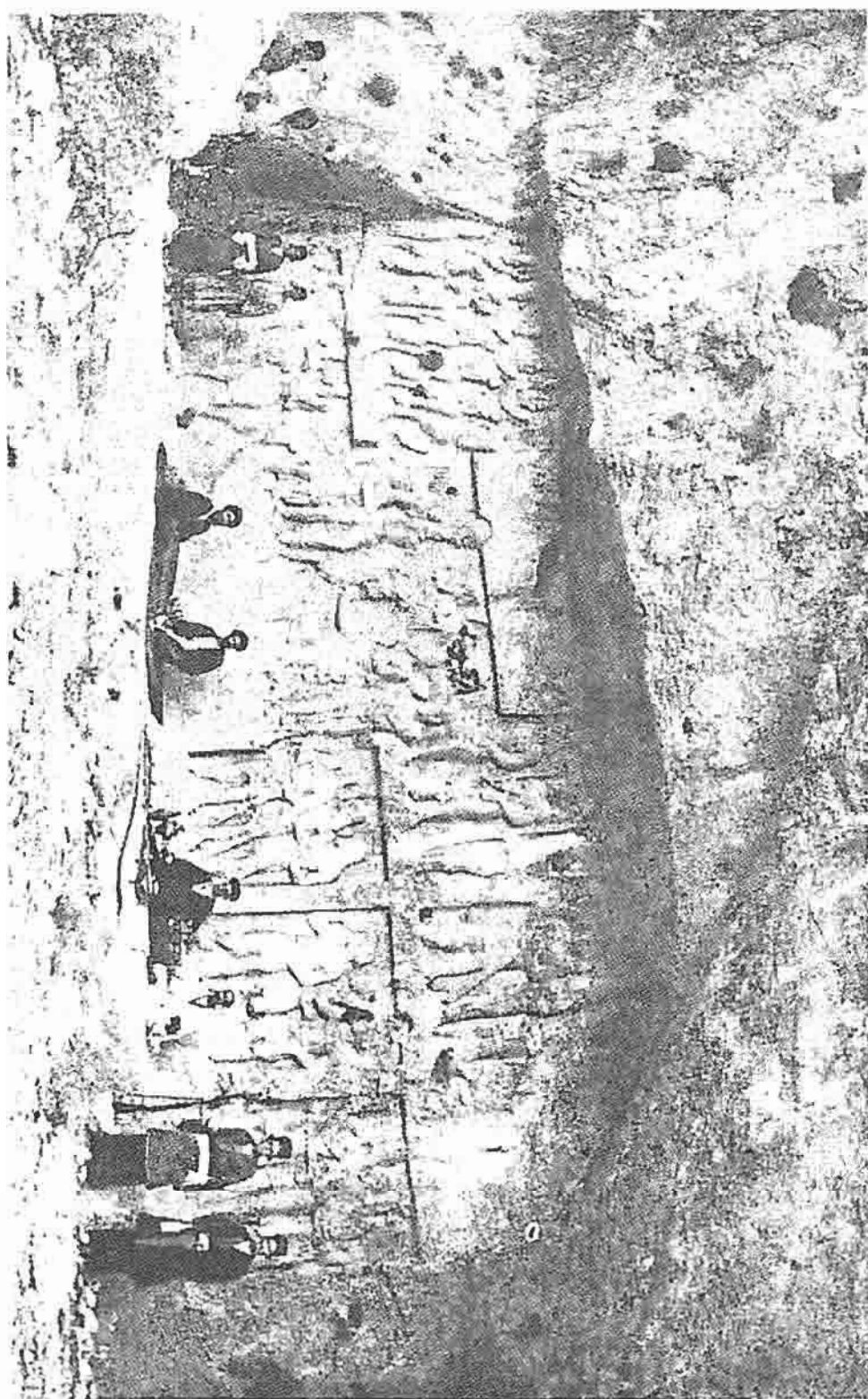
پس از مدتی آوای جرس کاروانی که در دل شب، تاریکی کوه و بیابان را می شکافت و به آرامی پیش می رفت، به گوش رسید و کم کم آن صدا هم در سکوت گم شد. مدتی بعد صداهای دیگری سکوت شب را شکستند. نگهبان انگلیسی هندی الاصل که در برج گوشه کاروانسرا نگهبانی می داد، به صورتی وحشتزده شروع به خواندن و فریاد زدن کرد تا افرادی را که به کاروان سرا نزدیک شده یا از حاشیه و کنار آن می گذشتند، بترساند و به آنها بفهماند بیدار و آماده کارزار است.

یکی از جوان های پر شور و حال ایرانی هم که در حال نزدیکی به قلعه یا عبور از کنار حاشیه کاروانسرا بود، با شنیدن فریادهای سرباز خارجی هندی که در دل تاریکی محو می شد، به گونه ای شجاعانه و به منظور پاسخ گویی به نعره هراس انگیز سرباز اشغالگر خارجی و اعلام حضور خود در آن محل، آوازی بس دل انگیز و حزن آور را که گونه ای ترانه محلی مردم و عشایر جنوب ایران است، به صدای بسیار بلند خواند و بدین گونه به هندی نگهبان که هراسیده بود، پاسخ لازم را داد.

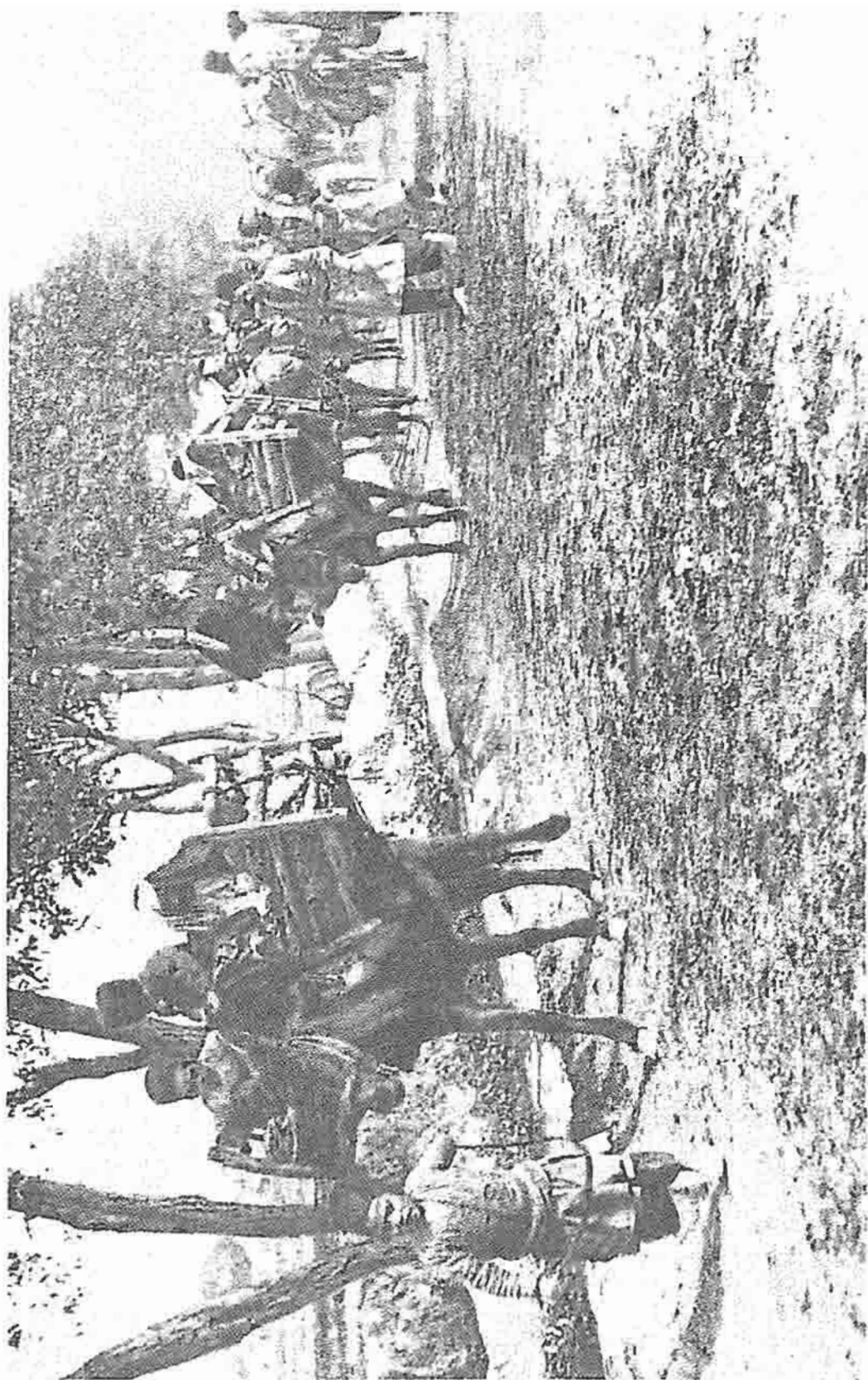
آوازی که مرد عابر ایرانی در حاشیه کاروانسرا، سر داد پرتوی از غم و اندوه داشت و

بیشتر به غریبی شبیه بود که از دل سوخته ای بر می آمد و لاجرم در دل کوه های سر به فلک کشیده فارس انعکاس می یافت که در دل من مریض هم نشست. ولی بعد از مدتی کوتاه صدای او بتدریج در سکوت و تاریکی شبی پرستاره و زیبا، به تدریج دور و دورتر و سرانجام محو و خاموش شد.

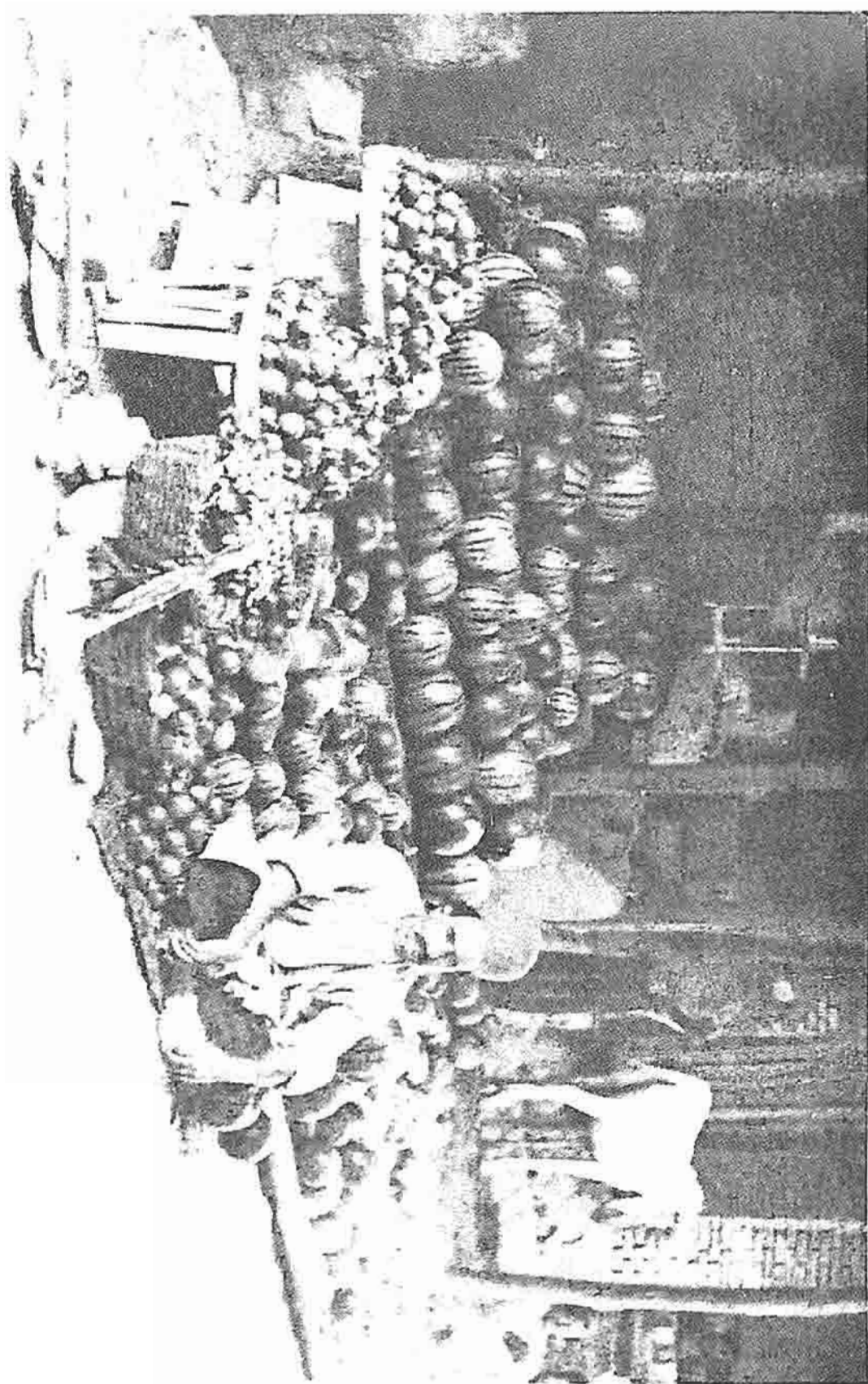
مقایسه دو جانبه سکوت و فریاد و باز هم سکوت و تاریکی، آن هم در دل شب یادآور آوای مادری بود که فرزندش را نوازش می داد و برای خواب کردن او لالایی دل انگیز خود را به آهنگ و ریتم ایرانی می خواند. این گونه فریادهای از دل برآمده همیشه و همه جا معرف جاده های ایران در دل کوه و صحرا و یکی از جاذبه های فراموش نشدنی سفری است که برای همیشه در دل و جان من باقی مانده و مرا به یاد حرکت کاروان در دل شب و آوای دل انگیز جرس می اندازد.



حکاکی شاپور<sup>۳۰</sup> در کوه. حدود ۵ کیلومتر به کازرون مانده این تصویر حکاکی شده و بر جسته دیده می شود که نمودار  
 بیروزی سه بادشاه ساسانی است. یکی از آنها شاپور اول بوده که والریان امپراطور روم<sup>۳۱</sup> را دستگیر کرده و تا پایان  
 مرگ در اسارت داشته است. می گویند بعد از مرگ بوست والرین را کنده و بر از گاه کرده به معبد ایرانیان سپردند.



قافله حج. زائران خانه خدا در داخل کجاوه - که دو سوی قاطر بسته شده - نشسته و عازم مکه اند. شیعیان مسلمان بعد از زیارت خانه خدا، به زیارت شهرهای کربلا و نجف می روند و از طریق بین النهرین به ایران باز می گردند.



میوه فروش با لباس محلی و در کنار بساط میوه فروشی

## توضیحات

### قسمت اول: ایران پیشرفته و پایتخت آن

۱- یونانی ها: «صفحه ۲۳» مردمی منسوب به یونان و نام قومی است که در جنوب اروپا و در شبه جزیره یونانستان ساکنند. ایرانیان قدیم این نام را از یکی از قبایل آنها - که یونی ها باشند - گرفته و به تمام مملکت و مردم یونان باستان اطلاق کردند.

۲- رومی ها: «صفحه ۲۳» مردمی منسوب به کشور باستانی روم که در گذشته در جنوب اروپا قرار گرفته و وسعت زیادی داشت ولی پس از مرگ تنودسیوس کبیر به دو بخش روم شرقی و روم غربی - سال ۳۹۵ میلادی - تقسیم شد و می توان گفت که اینک ایتالیا جانشین کشور روم قدیم است.

۳- عرب ها: «صفحه ۲۳» که تازی هم گفته می شوند، قومی سامی اند ساکن شبه جزیره عربستان در جنوب غربی آسیا که پیامبر اسلام «ص» از میان آنها برخاست. همه

ساکنان شبه جزیره ای در جنوب غربی آسیا را هم که عربستان سعودی چهار پنجم آن را تشکیل می دهد، عرب می گویند و اینک به همه عرب زبان ها نیز اطلاق می شود.

۴- مغول ها: «صفحه ۲۳» یکی از طوایف زرد پوست ساکن آسیای مرکزی و شرقی که اوایل قرن هفتم هجری قمری به ریاست چنگیز از قبیله قیات بر قسمت مهمی از آسیا تسلط یافتند و فرزندان چنگیز ده ها سال بر بخشی مهم از آسیا و اروپا حکومت کردند.

۵- روس ها: «صفحه ۲۳» نام قومی از ساکنان روسیه است ولی در ایران به اتباع امپراطوری روسیه و بعدها همه ساکنان کشور اتحاد جماهیر شوروی می گفتند.

۶- بابلی ها: «صفحه ۲۳» مردم ساکن منطقه بابل، شهری که در قدیم الایام در منطقه بین النهرین حدود ۱۶۰ کیلومتری بغداد کنونی قرار داشت و خرابه های آن هنوز در ساحل رود فرات وجود دارد.

۷- آشوری ها: «صفحه ۲۳» آشوری هم گفته می شوند، قومی از نژاد ساکن بابل که به سواحل دجله هجرت کردند و دولت آشور را بنیاد نهادند و آشور نام رب النوع آنها بود.

۸- کلدانی ها: «صفحه ۲۳» قومی منسوب به کلد که از سرزمین کلد به خاسته و یا در آن سکونت داشتند. این قوم از شمال خاوری عربستان سر بر آورده با تقویت عیلامیان می خواستند تاج و تخت بابل را به دست آورند که آشوریان مانع شدند.

۹- یونان: «صفحه ۲۴» یونان کنونی کشوری در جنوب شرقی اروپا و جنوب غربی شبه جزیره بالکان با ۱۳۲ هزار کیلومتر مربع مساحت و سیزده میلیون جمعیت که پایتختش شهر آتن است. اکثر مردمش پیرو کلیسای ارتدکس یونان هستند.

۱۰- داریوش شاه: «صفحه ۲۴» پسر ویشتاسپ به یاری طوایف پارس سلطنت را از دست گوماتای غاصب خارج کرد و به پادشاهی رسید. او در مدتی کوتاه دشمنان تاج و تخت را مغلوب کرد و در تشکیلات کشوری و لشکری ابتکاراتی پدید آورد و تسلط و نفوذ خود را از شمال تا شط جیحون، از جنوب تا رود سند و از مغرب تا شبه جزیره یونان توسعه داد و همه ملل آسیای غربی، آسیای میانه، مصر و حبشه را زیر فرمان خود آورد.

۱۱- مدیترانه: «صفحه ۲۴» که دریای روم و بحرالروم هم گفته می شده، دریایی است بزرگ میان سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا. مساحت آن سه میلیون کیلومتر مربع و عمق آن حداکثر حدود ۴۴۰۰ متر است. دریای مدیترانه در مغرب به وسیله تنگه جبل الطارق

به اقیانوس اطلس متصل می گردد و از مشرق به وسیله ترعه سوئز به بحر احمر .

۱۲- بین النهرین : «صفحه ۲۴» در گذشته قسمتی از خاک کشور کنونی عراق را که در جلگه میان دو رود معروف دجله و فرات قرار گرفته ، بین النهرین می خواندند .

۱۳- فرانسه : «صفحه ۲۴» کشوری در نیم کره شمالی و در قاره اروپا با مساحت ۵۴۹ هزار کیلومتر مربع و حدود شصت میلیون جمعیت . پایتخت فرانسه شهر پاریس است و کشور فرانسه از مراکز عمده علم و ادب و هنر دنیا به شمار می رود .

۱۴- شوش : «صفحه ۲۴» پایتخت کشور عیلام که به همین مناسبت گاه سوزیان یا شوشان خوانده اند . در زمان سلطنت هخامنشیان شوش یکی از چهار پایتخت ایران محسوب می شده . بقایای تاریخی عیلام ، بابل ، هخامنشی ، ساسانی و دول اسلامی در شهر شوش کنونی که بخشی از شهرستان دزفول استان خوزستان است دیده می شود .

۱۵- پرس پولیس : «صفحه ۲۴» = تخت جمشید ، پیرامون پرس پولیس زیر شماره ۲۵ قسمت سوم صفحه ۲۷۵ توضیحات لازم تحت عنوان تخت جمشید آمده است .

۱۶- اکباتان : «صفحه ۲۴» همدان امروز پایتخت مادهای قدیم است که هگمتانه نام داشته . همدان در غرب ایران قرار گرفته و تاریخ بنای آن به ۸۰۰ سال قبل از میلاد مسیح می رسد . همدان مدفن ابوعلی سینا ، بابا طاهر عریان و زادگاه میرزاده عشقی است .

۱۷- ترک ها : «صفحه ۲۴» به اقوامی گفته می شد که در نواحی مغولستان ، سیبری جنوبی و استپ های آلتایی کنونی و از دریای اختسک تا بحرالروم زندگانی می کردند . ترک مورد نظر نویسنده کتاب بیشتر ترک عثمانی است . مردم کشوری بزرگ که تا قبل از پایان جنگ جهانی اول و تقسیم آن ، شامل ممالک بالکان و هنگری در اروپا ، سوریه و فلسطین و عربستان در آسیا و مصر و طرابلس در افریقا بود .

۱۸- نژاد آریایی : «صفحه ۲۴» طایفه ای از هندو اروپاییان که در عهد بسیار کهن با هم می زیستند و بعد به دو شعبه هندوان و ایرانیان تقسیم شدند که خود را آریا یا ایریان به معنی دوست و با وفا - نامیدند . گویا کلمه ایران از نام آنان مشتق شده است .

۱۹- پراتنز : «صفحه ۲۴» چون نویسندگان در نوشته خود به پاره ای نکات توجه نداشته اند هر جا لازم بوده حرف و کلمه یا معادلی اضافه شود ، داخل (پراتنز) آمده است .

۲۰- سلطان احمد شاه قاجار : «صفحه ۲۵» هفتمین و آخرین پادشاه سلسله قاجار که

در سال ۱۳۱۴ هجری قمری در تبریز متولد شد، در سن ۱۲ سالگی پس از خلع پدرش - محمد علی شاه - به سلطنت رسید و تارسیدن به سن قانونی دو نایب السلطنه - عضد المملک و ناصر المملک - وظایف قانونی او را انجام دادند. احمد شاه وطن دوست و نیک سیرت بود ولی به علت ضعف نفس موقعیتش را از دست داد و سال ۱۳۰۴ خورشیدی از سلطنت خلع و مقیم اروپا بود تا سال ۱۳۰۷ خورشیدی که در پاریس درگذشت.

۲۱- ایالت تکراس: «صفحه ۲۶» در جنوب ایالات متحده امریکا که پایتخت آن شهر آستین است. تکراس پیش از ملحق شدن به امریکا، بخشی از کشور مکزیک بوده است.

۲۲- کردها: «صفحه ۲۶» طوایف و اقوام آریایی که در کوهستان های غربی ایران، عراق، ترکیه و سوریه زندگی می کنند. گروه هایی از کردها در خر اسان و فارس ایران و جمهوری های سابق شوروی - آذربایجان، ارمنستان و گرجستان - به سر می برند.

کردها از نژادهای قدیم ایرانند که از چند قرن پیش از میلاد مسیح در کوه های زاگروس مسکن گزیده اند. زبان کردی شاخه ای از زبان های باستانی ایران است.

۲۳- قشقای ها: «صفحه ۲۶» مردمی ایلیاتی ساکن استان فارس که به زبان ترکی تکلم می کنند. اصل آنان از ترکمانان دشت قبچاق است که به نواحی بین هند و سیستان آمده از آنجا به عراق راه یافته و آخر الامر در فارس متوطن شده اند، ایل قشقای چند طایفه است که اغلب به نام رئیس طایفه نامیده می شوند و همه ساله ییلاق و قشلاق می کنند.

۲۴- بختیاری ها: «صفحه ۲۶» ایلی ساکن چهار محال و بختیاری که به دو دسته هفت لنگ و چهارلنگ تقسیم می شوند و بیشتر به گله داری و استفاده از جنگل - که در کوهستان ها فروان است - قناعت می کنند و به ییلاق و قشلاق می روند عده کمی هم در جنگل ها اقامت دارند. گرمسیر بختیاری دشت خوزستان و بهبهان است و مدت اقامت آنها در گرمسیر شش ماه و سردسیر چهار ماه است و دو ماه دیگر سال در حال آمد و رفتند.

۲۵- لُر ها: «صفحه ۲۹» از اقوام چادرنشین کوهستان های جنوب غربی ایران اند که گفته می شود از اقوام کُرد بوده و از سوریه به ایران مهاجرت کرده اند. منطقه لُرستان در گذشته به دو بخش لُر بزرگ و لُر کوچک تقسیم می شده و بین این دو ناحیه لُر نشین سومی هم وجود داشته که آن را شولستان می خواندند. امروز ناحیه لُر بزرگ را که کیلویه، حوزه لُر کوچک را لُرستان و منطقه شولستان را ممسنی می نامند.

۲۶- کوروش: «صفحه ۲۹» موسس سلسله هخامنشی و پسر کمبوجیه است که بر آخرین پادشاه ماد خروج کرد و پادشاهی را از قوم ماد به قوم پارس انتقال داد. ارمنستان، بابل، سوریه، لیدی و فریگیا را ضمیمه ایران کرد و از شمال خاور تا سیحون و از خاور و سال ۵۳۹ قبل از میلاد مسیح قصد تسخیر بابل کرد و ۲۵۸ جنوب تا سند تاخت. کوروش از دجله گذشت و وارد بین النهرین شد در ضمن برای این که از سد بخت النصر بگذرد مسیر رودخانه را تغییر داد. پادشاه بابل ناچار تسلیم و شهر بابل بزرگ ترین مرکز قدرت زمان سقوط کرد. کوروش با مردم مهربانی کرد و اسرای یهود را آزادی بخشید تا به وطنشان بازگردند. او از جمله مردان بزرگ تاریخ است که همه مورخان به نیکی یادش کرده اند. وی سیاست مدار، شجاع، با فتوت، کشوردار و با گذشت بود و به عقاید ملل مغلوب احترام داشت و شهرهای ویران را آباد می کرد. کوروش در سال ۵۵۹ قبل از میلاد مسیح به سلطنت رسید و در سال ۵۲۹ قبل از میلاد مسیح کشته شد.

۲۷- یارد: «صفحه ۲۹» نویسندگان هر دو قسمت از سیستم متریک برای درازا و گرم برای وزن استفاده نکرده همه جا یارد، فوت، اینچ، پوند و میل حساب کرده اند که در هر مورد حدود تقریبی به سیستم متریک و گرم، داخل پرانتز آمده است. میزان مقایسه واحدهای یاد شده بر اساس جدول رسمی به دست آمده به شرح زیر است:

$$\text{یک کیلوگرم} = ۱۰۰۰ \text{ گرم} = ۲/۲۰۴۶ \text{ پوند}$$

$$\text{یک پوند} = ۴۵۴ \text{ گرم}$$

$$\text{یک میل} = ۱۶۰۹/۳۵ \text{ متر} = ۵۲۸۰ \text{ فوت}$$

$$\text{یک یارد} = ۹۱/۴۴ \text{ سانتیمتر} = ۳۶ \text{ اینچ} = ۳ \text{ فوت یا پا}$$

$$\text{یک فوت یا پا} = ۳۰/۴۸ \text{ سانتیمتر} = ۱۲ \text{ اینچ}$$

$$\text{یک اینچ} = ۲/۵۴ \text{ سانتیمتر}$$

۲۸- باله: «صفحه ۳۰» رقصی دسته جمعی است که قسمتی از عادات جسمی را نشان می دهد. رقص زیبای باله که از قدیم میان ملل گوناگون رواج داشته، سرگذشتی را بیان می کند و مجریان هنر باله که بالرین خوانده می شوند، لباس مخصوص باله دارند.

۲۹- ناصرالدین شاه قاجار: «صفحه ۳۰» چهارمین پادشاه قاجاریه و فرزند محمد

شاه قاجار که سال ۱۲۴۷ هجری قمری متولد شد و پس از فوت پدر در سال ۱۲۶۴ هجری

قمری به سلطنت رسید. حدود پنجاه سال سلطنت کرد و روز جمعه ۱۷ ذی قعدة سال ۱۳۱۳ هجری قمری در حضرت عبدالعظیم به دست میرزا رضا کرمانی به قتل رسید. او به کمک و یاری میرزا محمد تقی خان امیرکبیر به سلطنت رسید و ابتدا اصلاحات امیر را تأیید کرد، ولی بعد از مدتی او را ناجوانمردانه به قتل رساند. ناصرالدین شاه در دوران سلطنتش چند سفر به اروپا داشت و در ماجرای بابی ها، آنان را قتل عام کرد.

۳۰- جنگ جهانی: «صفحه ۳۱» چون نوشته ها حدود بیست سال قبل از جنگ جهانی دوم چاپ شده، هر جا نامی از جنگ جهانی به میان آمده منظور نویسندگان جنگ جهانی اول بوده است. جنگی که سال ۱۹۱۴ میلادی برابر با ۱۲۹۳ خورشیدی آغاز شد و سال ۱۹۱۸ میلادی مطابق ۱۲۹۷ خورشیدی خاتمه یافت.

۳۱- بلژیک «صفحه ۳۱» یکی از کشورهای قاره اروپاست که میان لوکزامبورک، هلند، آلمان، فرانسه و دریای شمال قرار گرفته. مساحت بلژیک ۳۰ هزار کیلومتر مربع و جمعیت آن بیش از ده میلیون نفر و پایتخت آن بروکسل است.

۳۲- تاتارها: «صفحه ۳۳» از تیره مغولها و از وحشی ترین قبایل زرد پوست آسیای شمالی محسوب می شدند. لباسشان از پوست سگ و موش و خوراکشان گوشت همین حیوانات بوده. تاتارها نام و نشان و اعتبار چندانی نداشتند ولی پس از تسلط یافتن چنگیز بر آنها، نامشان بر طوایف تحت امر چنگیز، اطلاق شد و همه تاتار خوانده شدند.

۳۳- شاهراه بین المللی: «صفحه ۳۶» چنین به نظر می رسد جاده ابریشم مورد نظر نویسنده بوده که جاده ای معروف است و به سبب حمل ابریشم چین شهرت یافته. جاده ابریشم از چین به سمرقند و بخارا و از آنجا به مرو به گرگان و ری می رسید و از طریق قزوین و تبریز به ایروان و طرابوزان می رفت و به یکی از بنادر شام منتهی می شد.

۳۴- بابل: «صفحه ۳۶» شهری قدیمی در بین النهرین که خرابه هایش در ساحل فرات و ۱۶۰ کیلومتری جنوب شرقی بغداد - در کشور عراق - هنوز باقی است.

۳۵- تیسفون: «صفحه ۳۶» پایتخت دولت شاهنشاهی در عهد پادشاهان ساسانی بوده و به معنای مجموعه چند شهر است که آنها را شهرهای پادشاه می خواندند. به همین دلیل اعراب آن را مداین گفتند که ایوان آن معروف و خرابه هایش در نزدیکی بغداد است.

۳۶- بغداد: «صفحه ۳۶» به معنای خدا داده و خدا آفریده نام شهری با بیش از سه

میلیون نفر جمعیت است که پایتخت کشور عراق خوانده می شود و در ساحل رودخانه دجله قرار گرفته و سابقاً پایتخت خلفای عباسی بوده است

۳۷- زاگرس: «صفحه ۳۶» کوه های پشت کوه کنونی - در کردستان ایران - است که امروزه باطابق خوانده می شود و در گذشته یونانی ها آن را زاگرس خوانده اند. این کوه ها از شمال غربی به جنوب شرقی کشیده شده و متجاوز از ۱۰۰۰ کیلومتر طول و تا ۲۰۰ کیلومتر عرض دارد. ارتفاع کوه ها به ۱۰۰۰ تا ۱۷۰۰ متر می رسد.

۳۸- بیستون: «صفحه ۳۶» به معنای محل پرستش خداوند نام مرکز کرمانشاهان در عهد هخامنشی بوده ولی بیستون مورد نظر نویسنده، کوهی است در مجاورت دهکده بیستون در دهستان چمچال و کنار جاده کرمانشاه به همدان در ۳۸ کیلومتری شهر کرمانشاه که به دلیل وجود حجاری ها و کتیبه های داریوش بزرگ اهمیت جهانی دارد.

۳۹- البرز: «صفحه ۳۷» به معنای کوه بلند است و سلسله جبال البرز از جبال طالقان تا دره هزار امتداد دارد و از مغرب تا مشرق کشیده شده است. کوه های مهم این سلسله جبال عبارتند از: لار که تا دماوند پیش می رود و قله دماوند با ۵۶۷۱ متر ارتفاع بلند ترین قله ایران است، همچنین توچال در شمال تهران که قله مرتفع آن سر توچال است.

۴۰- مرو: «صفحه ۳۷» از شهرهای خراسان بزرگ که ابتدا مرکز امیرنشین خراسان بوده و شهری است سرسبز و پر نعمت و خرم که گویا طهمورث آن را بنا کرده. قدمت مرو که اکنون مرکز جمهوری ترکمنستان به شمار می رود، به قبل از میلاد مسیح می رسد. یزدگرد آخرین پادشان ساسانی وسیله آسیابانی در همین شهر مرو کشته شد. مغول ها مرو را آتش زدند و به روایتی هفت صد هزار نفر بی گناه را هم کشتند.

۴۱- بخارا: «صفحه ۳۷» از شهرهای ماوراءالنهر و مرکز حکومت اسلامی ایران، کانون نشر علوم و معارف و پایتخت دولت سامانی بود. بخارا اینک از شهرهای معروف جمهوری ازبکستان است ولی در حمله مغول به ایران وسیله چنگیز مغول ویران گردید.

۴۲- چین: «صفحه ۳۷» از بزرگ ترین کشورهای دنیا با مساحتی قریب ده میلیون کیلومتر مربع و بیش از یک میلیارد نفر جمعیت است که از سال ۱۹۴۹ میلادی و پس از انقلاب به صورت جمهوری و با رژیم کمونیستی اداره می شود و پکن پایتخت آن است.

۴۳- اسکندر: «صفحه ۳۷» مقدونی، پسر فیلیپ فردی با هوش و مطلع از آداب و

علوم و دارای عزمی قوی و همتی بلند بود، پس از مرگ پدر در بیست سالگی به سلطنت مقدونیه رسید. در بهار سال ۳۴۴ قبل از میلاد با چهل هزار سپاهی به عزم تسخیر ایران از داردانل گذشت و پس از تصرف یونان، کنار خلیج اسکندرون سپاه ایران را شکست داد و پیشنهاد صلح داریوش سوم پادشاه هخامنشی را نپذیرفت و پس از تسخیر سوریه و مصر به بین النهرین رسید. برای دومین بار سپاه ایران از اسکندر شکست خورد و او به تدریج همه شهرها و سرزمین شاهنشاهی ایران را فتح کرد و خود را شاهنشاه ایران خواند و دختر داریوش را هم به زنی گرفت. اسکندر پس از آن عازم هندوستان شد و تا دره پنجاب پیش رفت ولی از طریق ایران به بابل بازگشت و در اثر خستگی و تبی که از باتلاق های جنوبی بر او عارض شد، در سن ۳۲ سالگی درگذشت و جنازه اش را به اسکندریه بردند.

۴۴- هلاکو: «صفحه ۳۷» نوه چنگیز مغول سال ۶۵۱ ه. ق، مامور تسخیر ایران و سرکوب اسماعیلیان شد. او پس از تصرف ماورالنهر و فتح خراسان بر اسماعیلیان که ۵۰ دژ داشتند پیروز شده تا شام رفت و سر راه آخرین خلیفه عباسی را کشت و پس از تسلط بر الجزیره و بغداد، مراغه را پایتخت قرار داد که خواجه نصیر رصدخانه اش را بنا کرد.

۴۵- چنگیز: «صفحه ۳۷» یا تموچین مغول پسر یسوکای بهادر رئیس قبیله فیات پس از پدر بر قبیله کرائیت غلبه کرد و چنگیز خان نامیده شد. او بعد از آن که قوم ایغور را منقرض نمود به ممالک خوارزمشاهی حمله برد و ظرف دو سال ایران را تسخیر کرد و پس از یک سال توقف در ایران به مغولستان بازگشت. چنگیز سال ۶۲۴ ه. ق. درگذشت.

۴۶- آلمان: «صفحه ۳۷» در اروپای مرکزی به مساحت ۲۵۶ هزار کیلومتر مربع که سال ۱۹۴۹ میلادی پس از شکست هیتلر و سقوط نازی ها، به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم شد ولی پس از سقوط امپراطوری روسیه به صورت کشوری یک پارچه درآمد.

نژاد مردم آلمان ژرمن و زبان آنها آلمانی و پایتخت آن که پیشتر کلن بود اینک برلن است.

۴۷- عثمانی: «صفحه ۳۷» ممالکی که از سال ۶۹۹ تا ۱۳۴۱ ه. ق. آل عثمان در آن

خلافت داشتند و به نام جدشان عثمان بن طغرل، عثمانی نامیدند و پایتخت آن استانبول بود. عثمان از تنگه داردانل گذشت و اروپای شرقی روم و شبه جزیره بالکان را به استثنای قسطنطنیه به تصرف در آورد. کردستان، ایران، شام، مصر و عربستان هم از عثمانیان شکست خوردند و خلافت خلیفه عثمانیان را که امیرالمومنین لقب داشت پذیرفتند.

- ۴۸- انگلستان: «صفحه ۳۷» یا بریتانیای کبیر، شامل جزیره بریتانیا، اسکاتلند، ویلز، ایرلند و جزایر مانش با ۲۴۵ هزار کیلومتر مربع و ۶۵ میلیون نفر جمعیت است. حکومت انگلستان مشروطه پارلمانی، زبان مردم انگلیسی و پایتخت آن لندن است.
- ۴۹- آریزونا: «صفحه ۴۱» از ایالات کشور ایالات متحده امریکا در نواحی بیابانی جنوب غربی با مزارع سرسبز که مرکز آن فونیکس است.
- ۵۰- کالیفرنیا جنوبی: «صفحه ۴۱» از ایالات متحده امریکا در جنوب غربی که پایتخت آن ساکرامنتو است. قسمت جنوبی آن - به مرکزیت لوس انجلس - کالیفرنیا جنوبی و قسمت شمالی - به مرکزیت سانفرانسیسکو - کالیفرنیا شمالی خوانده می شود.
- ۵۱- شهر ری: «صفحه ۴۱» ناحیه ای که در عهد هخامنشی بین دربند - دروازه بحر خزر - و دریای خزر قرار داشت. مرکز این ناحیه شهر ری از شهرهای بزرگ و مرکز جبال محسوب می شد که در سال ۶۱۷ هجری قمری وسیله مغول ها نابود گردید.
- ۵۲- شاه عبدالعظیم: «صفحه ۴۱» عبدالله بن علی بن حسین بن زید بن حسن بن ابی طالب از بزرگان آل علی علیه السلام در قرن دوم هجری که مزارش شهر ری است.
- ۵۳- آغامحمدخان قاجار: «صفحه ۴۱» مؤسس سلسله قاجاریه و فرزند محمدحسن خان رئیس دسته اشاقه باش از ایل قاجار. پدرش دشمن کریم خان زند بود که به دست کسان خودش کشته و فرزندانش گرفتار کریم خان شدند. از جمله محمدخان - که به علت خواجه بودن او را آغا می گفتند - در شیراز مقیم در بار بود که هنگام مرگ کریم خان گریخته به کمک سران ایل حکومتی در برابر زندیه تاسیس کرد. لطفعلی خان پادشاه جوان زند - بر اثر خیانت وزیرش حاج ابراهیم کلانتر - شکست خورد و به کرمان فرار کرد و آنجا در محاصره سپاه قاجاریه افتاد تا کرمان اشغال شد و آغامحمدخان بزرگ ترین جنایات تاریخ را با کور کردن مردان و نابودی شهر انجام داد و لطفعلی خان را ابتدا کور و سپس کشت و خانواده اش را به سربازان بخشید که به غلامی و کنیزی رفتند.
- ۵۴- واشنگتن: «صفحه ۴۲» پایتخت ایالات متحده امریکا در ایالت کلمبیا در امریکای شمالی که مرکز سازمان های دولتی، کنگره و مقر رئیس جمهور امریکا است.
- ۵۵- پتروگراد: «صفحه ۴۲» بزرگ ترین بندر امپراتوری شوروی که سال ۱۹۲۴ م. پس از انقلاب کمونیستی لنین گراد نامیده شد و سال های اخیر - به دنبال فروپاشی

- امپراطوری اتحاد جماهیر شوروی، نام اصلی خود را بازیافت.
- ۵۶- منچستر: «صفحه ۴۳» شهر معروفی در مغرب کشور انگلستان و در ناحیه لانکاشایرکنار رود ایرول که مرکز صنایع به خصوص نساجی است.
- ۵۷- بیرمنگام: «صفحه ۴۳» شهر معروفی در مغرب کشور انگلستان و در ساحل رآ که دارای کارخانجات مهم ماشین سازی است.
- ۵۸- مسکو: «صفحه ۴۳» پایتخت کشور روسیه که در کنار رود مسکوا شعبه ای از رود ولگا قرار دارد و مرکز سیاست، صنایع و دانشگاه های معروف است.
- ۵۹- کاخ گلستان: «صفحه ۴۵» ده ها سال مقر پادشاهان قاجاریه بوده و در مرکز شهر تهران در حاشیه خیابان های درب اندرون، ناصر خسرو، بوذرجمهری و میدان ارگ قرار گرفته. کاخ گلستان از دوران پهلوی به موزه ملی تبدیل شده است.
- ۶۰- باکو: «صفحه ۴۶» پایتخت جمهوری تازه استقلال یافته آذربایجان که در ساحل بحر خزر قرار دارد و مرکز ناحیه نفت خیز با اهمیتی بین اورال و ولگا است.
- ۶۱- استانبول: «صفحه ۴۶» یا استامبول شهر و بندری معروف در کشور ترکیه که در ساحل بسفر قرار گرفته و در گذشته پایتخت دولت عثمانی و از شهرهای مهم بوده.
- ۶۲- تفلیس: «صفحه ۴۶» پایتخت کشور تازه استقلال یافته گرجستان که یکی از مراکز بزرگ و معتبر دانشگاهی و صنعتی آن کشور به شمار می رود.
- ۶۳- قفقازی ها: «صفحه ۴۶» قومی از ساکنان ناحیه ای بین بحر خزر و دریای سیاه که در جمهوری های آذربایجان، ارمنستان و گرجستان زندگی می کنند.
- ۶۴- رودخانه ستیکس: (STYX) «صفحه ۴۷» نام رودخانه ای است در افسانه های یونانی که از سرزمین حیات سرچشمه می گیرد.
- ۶۵- سوماترا: «صفحه ۴۷» بزرگ ترین جزیره از مجموعه جزایر کشور اندونزی در قاره آسیاست که پایتخت کشور اندونزی هم به شمار می رود.
- ۶۶- میندورو: (MINDORO) «صفحه ۴۷» یکی از شهرهای معروف و در زمره جزایر کشور کنونی فیلیپین است.
- ۶۷- لباس فراک: «صفحه ۴۸» گونه ای لباس شبیه پالتو مانند بدون داشتن حاشیه و دنباله دار که غربی ها می پوشند و سال ها در ایران لباس رسمی و تشریفاتی بوده است.

- ۶۸- باغ بهشت : (Garden of Eden) «صفحه ۴۸» از باغ های بهشتی است که به عقیده مسیحیان ابتدا محل زندگی آدم و هوا بوده و بعد از آنجا رانده شده اند.
- ۶۹- آرنولد : (MATTHEW ARNOLD) «صفحه ۴۹» از شاعران و نویسنده گان شرق شناس انگلیسی در قرن نوزدهم میلادی است و شعری هم به نام (OXUS) سروده است.
- ۷۰- آکسیوس : (OXUS) «صفحه ۴۹» از رودخانه های اصلی و گل آلود آسیای مرکزی است که در ارتباط با آمو دریا (AMU DARYA) است.
- ۷۱- هیرکانیان : «صفحه ۵۵» قومی که از دیرباز در ناحیه بسیار وسیعی در جنوب شرقی دریای مازندران در شمال ایران سکونت داشته اند.
- ۷۲- بانک شاهی : «صفحه ۶۴» بانک انگلیسی ناشر اسکناس - هنگام اقامت نویسنده امریکایی در ایران - که با تاسیس بانک ملی در حکومت رضا شاه از انتشار اسکناس معاف شد و در جریان ملی شدن صنعت نفت به دوران حکومت ملی دکتر مصدق - بعد از خلع ید از انگلیس ها و اخراج از ایران - به بانک ایرانی تبدیل و بانک بازرگانی ایران نامیده شد.
- ۷۳- خیابان علاء الدوله : «صفحه ۶۴» خیابان فردوسی کنونی شهر تهران است.
- ۷۴- خیابان جنوب شرقی توپخانه : «صفحه ۶۴» خیابان ناصر خسرو فعلی است که از میدان توپخانه به طرف بازار تهران می رود.
- ۷۵- خیابان الحاسیه : «صفحه ۶۴» درب اندرون و باب همایون فعلی است.
- ۷۶- خیابان های شرقی و غربی توپخانه : «صفحه ۶۵» خیابان شرقی، خیابان چراغ گاز دیروز و امیرکبیر امروز است. خیابان غربی، سپه بود که امام خمینی نام گرفت.
- ۷۷- تیمور لنگ : «صفحه ۶۶» سردار و پادشاه مغول، فرزند امیر ترغای که پس از ازدواج با دختر خان کاشغر گورکان به معنای داماد خوانده شد. تیمور در جنگ با والی سیستان زخم برداشت و دو انگشتش را از دست داد و پای چپش به صورتی صدمه دید که همیشه می لنگید و تیمور لنگ لقب گرفت. او حدود سال ۷۸۰ هجری قمری به خوارزم لشکر کشید و آنجا را ویران کرد و پس از فتح مغولستان خراسان و نیشابور را تسخیر و در هرات از سر بریده مردم مناره ساخت. سپس مازندران، آذربایجان، لرستان، ارمنستان، گرجستان و شیروان را مسخر کرده در اصفهان هم با هفتاد هزار سر بریده مناره بر پا کرد و به شیراز رفت. تیمور در جنگ هشت ساله - ۸۰۲ تا ۸۰۷ - بر ایران مسلط شد و

روسیه، هند و عثمانی را به دست آورد. پس از حمله به دمشق و حلب، بغداد را تسخیر کرد و با مغلوب و به اسارت گرفتن بایزید - سلطان عثمانی - قصد فتح چین داشت که کنار سیحون به سن ۷۱ سالگی درگذشت. تیمور لنگ بنیانگذار سلسله تیموریان شد که سالیان دراز بر قسمتی از ایران و افغانستان سلطنت کردند و شمال ایران تا یک قرن تیول آنها بود.

۷۸- کوه نور: «صفحه ۶۶» از بزرگ ترین و زیباترین الماس های دنیا - حدود ۵۰ گرم - ابتدا متعلق به یک راجه هندی به نام اوین بود و سال ۱۵۲۶ میلادی در اختیار بابر شاه فاتح هندوستان قرار گرفت. سال ۱۷۲۹ میلادی که نادرشاه افشار موفق به فتح هندوستان شد، آن را بر تاج محمد شاه هندی دید و آن را کوه نور خواند و از آن تاریخ در اختیار نادر بود. پس از کشته شدن نادرشاه، کوه نور به دست مهاراجه ای به نام - راجیت سینگ - افتاد ولی طولی نکشید که شرکت هند شرقی انگلیس آن را تصاحب و به ملکه انگلستان هدیه کرد که اکنون جزو جواهرات سلطنتی انگلستان است.

۷۹- مسجد عالی سپهسالار: «صفحه ۶۶» مدرسه یا مسجد کنار کاخ بهارستان است. باغ بهارستان و چند بنای کوچکش را محمد حسن خان سردار ایروانی ایجاد کرد که علی خان اعتماد السلطنه قاتل امیرکبیر به هشت هزار تومان خرید و سال ۱۲۸۰ ه. ق. نزد پاشا خان امین الملک فرو گذاشت. سال ۱۲۸۹ ه. ق. پاشا خان باغ را به میرزا حسن خان سپهسالار قزوینی «مشیرالدوله» فروخت که کاخ بهارستان و مدرسه سپهسالار را بنا کرد.

۸۰- سپهسالار: «صفحه ۶۶» حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار اعظم فرزند نبی خان قزوینی امیردیوان از رجال نیک و اصلاح طلب قاجاریه است. مدتی سفیر ایران در عثمانی بود و بعد به وزارت عدلیه و جنگ رسید و سال ۱۲۸۸ ه. ق. به صدارت انتخاب شد و به فکر تعقیب اصلاحات امیرکبیر افتاد. برای آشنا کردن ناصرالدین شاه با تحولات دنیا او را به اروپا برد و نخستین روزنامه ایران به فارسی و فرانسه در دوران صدارت او منتشر شد. مدرسه سپهسالار و عمارت بهارستان از یادگارهای اوست.

۸۱- کاخ بهارستان: «صفحه ۶۶» ساختمانی در باغ بهارستان که محل تشکیل جلسات علنی مجلس شورای ملی و مرکز ادارات و سازمان های وابسته به مجلس بود.

۸۲- میدان مشق: «صفحه ۶۶» محوطه وسیعی بین میدان توپخانه و گذر تقی خان بود که: در جنوب و از گذر تقی خان تا چهار راه فعلی سوم اسفند، در غرب از چهار راه

سوم اسفند تا سه راه خیابان علاءالدوله «فردوسی» و از سمت شمال و شرق هم از سه راه خیابان فردوسی تا میدان توپخانه ادامه داشت. در قسمت شرق میدان مشق، جنب فردوسی، محل کالسکه خانه و اصطبل سلطنتی بود و تمامی بقیه فضا میدان مشق به حساب می آمد. آن جا عمارتی ساخته بودند که هنوز باقی است و محل ادارات قراق خانه و سوار قراق بود. در این میدان چوگان بازی، فوتبال و اسب دوانی هم می شد. متأسفانه میدان مشق در جریان نوسازی شهر از میان رفت و تبدیل به ساختمان شد.

۸۳- دماوند: «صفحه ۶۷» مرتفع ترین قله آتشفشان سلسله جبال البرز به ارتفاع

۵۶۷۱ متر که سرتاسر شمال ایران از مغرب به مشرق کشیده شده است.

۸۴- حمام کنار مسجد: «صفحه ۶۷» نویسنده امریکایی واجب بودن حمام روزهای

جمعه برای مسلمانان را به اشتباه نقل کرده است. چنین به نظر می رسد نامبرده سخنی در مورد غسل مستحب روزهای جمعه شنیده و آن را به این صورت درک و نقل کرده است.

هر چند وجود حمام در حاشیه همه مساجد مطلبی اغراق آمیز است ولی در گذشته بنای مسجد و مدرسه و حمام و آب انبار و حتی بازار و کاروان سرا، در زمره کارهای مفید بوده و عده ای برای انجام کاری خیر و عمومی مجموعه ای می ساختند که اغلب شامل بازار، مسجد، میدان، کاروان سرا، آب انبار، حمام و گاه ضراب خانه هم بوده است.

۸۵- قلندران: «صفحه ۶۹» بعضی قلندران را معرب کلندران «چوب نتراشیده یا

مردم ناهموار» خوانده و بعضی آن را منسوب به موسس فرقه قلندریه موسوم به شیخ قرن دل دانند. به هر حال قلندریه فرقه ای از صوفیه اند که از جهت افکار به فرقه ملامتیه نزدیکند.

قلندران اغلب رندی پیشه می کنند و پای بنده اخفای حال و عمل خود نیستند.

۸۶- یشمک: «صفحه ۷۹» روبنده یا نقاب سفید زنان یشمک (YASHMAK) خوانده

شده که در فرهنگ دهخدا نامی از آن نبود و کس دیگری هم چیزی نمی دانست.

۸۷- سنت لوئیز: «صفحه ۸۷» بزرگ ترین شهر در ایالت میسوری در مرکز ایالات

متحده امریکا است که بیش از نیم ملیون نفر جمعیت دارد.

۸۸- سانفرانسیسکو: «صفحه ۸۷» از شهرها و بنادر معروف ایالت کالیفرنیا در

ایالات متحده امریکا و ساحل اقیانوس کبیر که در کالیفرنیا شمالی مرکزیت دارد.

۸۹- یخچال یا محل یخ سازی: «صفحه ۹۰» گودالی بزرگ و سقف دار است که در

گذشته فصل زمستان و هنگام یخ بندان، یخ‌های به دست آمده از برکه‌های مصنوعی پر از آب را در آن گودال می‌ریختند و تابستان به مصرف می‌رسید. از نوشته چنین استنباط می‌شود که یخچال در گذشته نظیر قهوه‌خانه دارای اهمیت اجتماعی هم بوده است.

۹۰- غسل واجب روزانه: «صفحه ۹۲» پیرامون غسل واجب روزانه هم نویسنده از این و آن مطلبی شنیده که به نظر می‌رسد در ارتباط با غسل جنابت بوده و او را دچار اشتباه کرده که نوشته است برابر شریعت اسلام مسلمانان موظفند همه روزه غسل کنند.

۹۱- اکباتان باستان: «صفحه ۹۴» = اکباتان، برای آگاهی از توضیحات لازم در این مورد به شماره ۱۶ صفحه ۲۵۷ همین بخش تحت عنوان اکباتان مراجعه شود.

۹۲- استر و مردخای: «صفحه ۹۴» استر برادرزاده مردخای و زن خشایار شاه است. گویند وزیر خشایار شاه می‌خواست یهودیان را نابود کند که استر تقاضای عفو آنان را کرد و یهودیان را نجات بخشید. در همدان آرامگاهی است که مقبره استر و مردخای نام دارد.

۹۳- زرتشت: «صفحه ۹۹» زردشت یا زراتشت پیامبر باستانی فرزند پوروشسب و دغدو از خانواده سیپیتمه است. بعضی وی را از اهالی آذربایجان، برخی از ری و بیشتر از شمال ایران در خراسان می‌دانند. سنت زردشتیان عصر وی را ۶۰۰ سال قبل از میلاد مسیح می‌داند ولی خاورشناسان قرن‌های ۶ و ۷ قبل از میلاد را یاد می‌کنند. وی معاصر شاه گشتاسب بوده که دین او را پذیرفته است. کتاب زردشت اوستا است که در مورد آن بحث است ولی همگان بخشی را که گات‌ها نام دارد سروده‌ی خود او می‌دانند.

۹۴- هارون الرشید: «صفحه ۹۹» بزرگ‌ترین خلیفه عباسی متولد سال ۱۴۸ که سال ۱۷۰ هجری قمری به خلافت رسید و پس از ۸ سال خلافت یحیی بن خالد برمکی را به وزارت برگزید. هارون مردی متعصب و در عین حال عیاش و نسبت به علویان کینه توز بود. قدرت یحیی و فرزندانش جعفر، فضل، محمد و موسی خلیفه را بیمناک کرد که جعفر را کشت و بقیه را زندانی کرد. وی سال ۱۹۳ ه. ق. در راه خراسان وفات یافت.

۹۵- فتحعلیشاه قاجار: «صفحه ۱۰۰» دومین پادشاه قاجار و برادرزاده آغامحمدخان موسس سلسله قاجاریه که پس از او به سلطنت رسید و جمعی از خویشان و بزرگان را که گمان داشت چشم طمع به سلطنتش دارند، کور کرد. در زمان فتحعلیشاه اوضاع نظامی تازه گرفت و ارتش ایران آموزش جدید دید، با این همه جنگ‌های ایران و روس که به

تحریک انگلیس ها انجام شد، با وجود درایت عباس میرزا نایب السلطنه منجر به عقد دو عهدنامه ننگین گلستان و ترکمن چای شد و متأسفانه بخشی مهم از ایران از دست رفت و غرامت سنگینی هم به دوش دولت و مردم ایران افتاد.

۹۶- دخمه زرتشتیان: «صفحه ۱۰۱» آن چه نویسنده امریکایی در ارتباط با آیین زرتشتیان و نحوه سپردن جنازه ها به دخمه نوشته صحیح نیست. چرا که زرتشتیان جنازه را در دست رس سگ ها قرار نمی دادند و ساختمان دخمه - که هنوز آثار آن در یزد و کرمان موجود است - طوری بنا شده که تنها پرندگان از راه هوا می توانند وارد آن شوند.

۹۷- نویسنده امریکایی مدعی شده: «صفحه ۱۰۲» عربی بر پیامبر اسلام «ص» وارد شد و چون همسر مورد علاقه او عایشه را دید، به حضرت محمد «ص» پیشنهاد کرد عایشه را در برابر یک شتر یا مقداری پول نقد به او بفروشد که به دلیل افسردگی پیامبر از این سخن، دستور حجاب صادر شد و زنان موظف به پوشیدن تن و بدن و سر و روی خود شدند. این نظریه مثل بقیه اظهار نظرهای مذهبی نویسنده سطحی و از افسانه هایی است که ساخته و پرداخته اند. برای آگاهی از نظر اسلام در مورد حجاب بهترین راه مراجعه به کتاب آسمانی قرآن و بررسی تفسیر آیاتی است که در مورد حجاب نازل شده. از جمله: آیات ۳۰، ۳۱ و ۶۰ سوره نور و آیات ۳۲، ۳۳، ۳۵ و ۵۵ سوره احزاب.

۹۸- مظفرالدین شاه: «صفحه ۱۱۰» پسر چهارم ناصرالدین شاه قاجار، متولد سال ۱۲۶۹ که در ۵ سالگی به ولیعهدی انتخاب شد و چهل سال ولی عهد و حاکم آذربایجان بود. مظفرالدین شاه سال ۱۳۱۳ هجری قمری به سلطنت رسید و چند سفر به اروپا رفته ایران را مقروض کرد. همین مسائل انقلاب مشروطیت را به وجود آورد که او به علت پافشاری آزادی خواهان در ۱۴ جمادی الثانی سال ۱۳۲۴ هجری قمری فرمان مشروطیت را صادر کرد و همان سال قانون اساسی را توشیح نمود و پنج روز بعد درگذشت.

۹۹- کوه المپ: «صفحه ۱۱۵» یا الیمپوس نام کوه های متعدد در یونان باستان است که مشهورترین آن کوهی است بین تسالی و مقدونیه به ارتفاع ۲۹۱۲ متر. یونانی ها این کوه ها را محل اقامت خدایان می دانستند و مسابقات المپیک در دامنه آن انجام می شد.

۱۰۰- ضحاک ماردوش: «صفحه ۱۱۵» پادشاه داستانی که گویند پس از جمشید در ایران به سلطنت رسید. پیرامون زندگی او افسانه ای در ارتباط با اهریمن وجود دارد که به

دستور اهریمن پدرش مرداس را که شاه گروهی از اعراب بود کشت و خودش به سلطنت رسید. اهریمن با بوسیدن شانه های او دو مار بر دوشش نشاند که خوراکشان مغز آدمی بود. ضحاک به ایران حمله کرد و مردم ایران که از جمشید رو گردان شده بودند پذیرای او شدند. سرانجام به علت ظلم و جور بسیار ضحاک، ایرانی ها شورش کردند و به دستور فریدون شاه ایران که از سروش الهام گرفته بود، ضحاک را در کوه دماوند به بند کشیدند.

۱۰۱- پرومتس: «صفحه ۱۱۵» یا پرومتئوس رب النوع آتش، خالق بشر و مظهر نبوغ انسانی است. پرومته با پیرا ازدواج کرد و هلن که جد همه یونانی ها گفته می شود، فرزند او بود. وقتی او مورد خشم زئوس قرار گرفت در کوه قفقاز به میخش دوختند و محکوم عذاب ابدی شد که کرکسی جگرش را پاره می کرد و او دوباره زنده می شد.

۱۰۲- مادها: «صفحه ۱۱۶» مردمی آریایی ساکن سرزمین های جنوبی آذربایجان و اطراف همدان که پیش از هزاره اول قبل از میلاد مسیح از راه قفقاز به ایران آمده در آنجا ساکن شدند. این قوم در اواخر قرن هشتم قبل از میلاد دولت ماد را تشکیل دادند.

۱۰۳- تولد مادر زرتشت: «صفحه ۱۱۶» مادر زرتشت دغدویه نام داشته که محل تولد و سکونت او را علاوه بر شهر ری، آذربایجان و شمال شرقی ایران هم گفته اند.

۱۰۴- طبرستان: «صفحه ۱۱۶» محل سکونت قوم تپور است که در عهد ماقبل آریایی در ناحیه شمال ایران و جنوب بحر خزر سکونت داشتند. بخشی از این قوم که اسم خود را به ناحیه مسکونی طبرستان دادند، در عهد اسکندر حدود سمنان سکونت داشتند. نام طبرستان را مورخان اسلامی از قوم تپور گرفته آن را به مازندران بخشیدند.

۱۰۵- آنتیوخوس: «صفحه ۱۱۷» پادشاه سکوکی در قرن دوم قبل از میلاد مسیح معروف به کبیر که پارت ها و مصریان را مغلوب کرد ولی خود مغلوب رومیان شد.

۱۰۶- پارت ها: «صفحه ۱۱۷» طایفه ای از قبیله پرنی از قوم دهه و از اقوام سکایی که در شمال شرقی ایران در حدود خراسان اقامت داشتند. پارت ها پس از ضعف سلوکیان دولت اشکانیان را تشکیل دادند و همه ایران را به تصرف خود در آوردند.

۱۰۷- کریستف کلمپ: «صفحه ۱۱۷» دریانورد معروف و کاشف قاره امریکا که در سال ۱۴۹۲ میلادی پس از ۱۲ ماه دریانوردی به عزم هندوستان وارد سانسالوادر شد و پس از آن به جزایر کوبا و هائیتی رسید. در چهارمین سفرش که از سال ۱۵۰۲ تا ۱۵۰۴

- میلادی ادامه داشت ساحل امریکای مرکزی از هندوراس تا خلیج دارین را کشف کرد.
- ۱۰۸- باشالت: «صفحه ۱۲۰» توده هایی از سنگ که در حاشیه کوه های آتش فشان وجود دارد باشالت گفته می شود.
- ۱۰۹- سولفور: «صفحه ۱۲۰» سولفور ها نمک های اسید سولفوریک هستند که در طبیعت فراوان یافت می شوند.
- ۱۱۰- ارتفاع دماوند: «صفحه ۱۲۰» نویسنده ارتفاع دماوند را براساس اسناد رسمی دولت ایران ۱۸۴۶۴ فوت (حدود ۵۵۴۰ متر) ذکر کرده و نامی از ماخذ آن نیاورده ولی در فرهنگ دکتر محمد معین ارتفاع دماوند ۵۶۷۱ متر آمده که با حدس نویسنده برابر است.

### قسمت دوم: عکس های رنگی

- ۱- خشایارشا: «صفحه ۱۳۱» یا خشیارشا، شاهنشاه هخامنشی، جانشین و پسر داریوش بزرگ که مادر او نیز آتوسا دختر کوروش بوده است. خشایارشا که در سن ۳۴ سالگی به سلطنت رسید، تندخو و عیاش بود و برای سرکوبی یونانیان از داردانل گذشته وارد خاک یونان شد و به طرف آتن رفت. او به انتقام آتش زدن سارد توسط یونانی ها در زمان داریوش، ارگ و معبد آتنه در آتن را به آتش کشید. خشایارشا در سال ۴۶۵ قبل از میلاد مسیح همراه پسر بزرگش داریوش توسط رئیس پاسبانان سلطنتی کشته شد.
- ۲- آسیای صغیر: «صفحه ۱۳۱» شبه جزیره ای در مغرب آسیا شامل ارمنستان و ترکیه کنونی که محدود است از شمال به دریای سیاه و مرمره، از مغرب به دریای اژه، از جنوب به بحر الروم، سوریه و عراق، از مشرق به ایران و قفقازیه.
- ۳- گبرآباد: «صفحه ۱۳۷» به هنگام سفر نویسنده روستایی به نام گبر آباد در استان فارس بوده که با مراجعه به فرهنگ دهخدا نامی از آن دیده نشد. یا نام ده تغییر کرده یا به طور کلی گبرآباد از میان رفته است. تنها در نزدیکی قوچان دهی به این نام وجود دارد.
- ۴- ایزدخواست: «صفحه ۱۴۰» یکی از دهستان های بخش مرکزی آباده در استان فارس که جمعیتی بیش از بیست هزار نفر دارد و در حاشیه راه اصفهان شیراز قرار گرفته.
- ۵- نقش رستم: «صفحه ۱۴۳» بزرگ ترین حجاری دوره ساسانیان در نزدیکی داراب

گرد که شامل تصویر مجلس پیروزی شاپور اول بر والرین امپراطور روم شرقی است.

۶- اردشیر شاه: «صفحه ۱۴۳» پسر بابک موسس سلسله ساسانی که پس از تسخیر کرمان، فارس و جزایر خلیج فارس بر اردوان پنجم آخرین پادشاه سلسله اشکانی غلبه کرد و پس از فتح تیسفون به جنگ رومیان رفت و امپراطور روم را هم شکست داد.

۷- شاه سلطان حسین صفوی: «صفحه ۱۴۶» آخرین پادشاه سلسله صفویه - سلطنت ۱۱۰۵، خلع از سلطنت ۱۱۳۵، مقتول شدن ۱۱۴۲ ه. ق. - مردی ضعیف النفس و موهوم پرست بود. در دوران سلطنت او محمود افغان به سهولت از قندهار به اصفهان رسید و پایتخت را محاصره کرد. سلطان حسین با دست خود تاج شاهی را تسلیم محمود کرد و او را فرزند خود خوانده به زندران رفت تا به دست جانشین او اشرف کشته شد.

### قسمت سوم: همراه با قافله ایرانی

- ۱- شعر حکیم عمر خیام: «ص ۱۵۰» نویسنده مضمونی از یک رباعی خیام نقل کرده که: «ایران همانند بوستان و شبیه فرش گسترده و پوشیده از گل است». متأسفانه من در میان رباعیاتی که از خیام در دست رسم بود، چنین مضمونی نیافتم.
- ۲- Y M C A: «ص ۱۵۳» (Young Men Cristian Assosiation) حروف چهارگانه مخفف نام «انجمن مردان جوان مسیحی است».
- ۳- پاسارگاد: «ص ۱۵۶» یا پاسارسه گد نام شهر قدیمی مرغاب فارس.
- ۴- ولاسکت: «ص ۱۶۲» (VELASQUEZ) یکی از معروف ترین نقاش های کشور اسپانیا در قرن هفدهم میلادی است.
- ۵- پیلو کو فلوت ۵ فوتی: «ص ۱۶۴» سازی از قرن ۱۸ میلادی که در ارکسترها مورد استفاده بوده و در اجرای سمفونی شماره ۵ بتهون هم از آن استفاده شده است.
- ۶- جایگاه ملکه آستر: (QUEEN ESTHER'S SUPPOSED TOMB) «ص ۱۶۴» آرامگاهی است در همدان که مقبره آستر و مردخای نامیده می شود. آستر یا استر برادرزاده مردخای همسر خشایارشا یا اردشیر اول پادشاه هخامنشی بوده است.
- ۷- کرسیوس: (CRESUS) «صفحه ۱۶۵» یا کرزوس آخرین پادشاه لیدی پسر و

جانشین آلیاتس. کرزوس پس از تسخیر آسیای صغیر به سال ۵۴۶ قبل از میلاد در جنگی که بین او و کوروش در گرفت شکست خورد و سارد پایتخت او تسلیم شد.

۸- اورشلیم: «صفحه ۱۶۵» شهری قدیمی که مسلمانان و اعراب آن را بیت المقدس می نامند و اکنون در اشغال و پایتخت دولت اسرائیل است و تنها بخشی از آن به فلسطین تعلق دارد. این شهر مقدس از نظر یهودیان، مسیحیان و مسلمانان اهمیت خاص دارد.

۹- کوچ ارمنی ها: «صفحه ۱۷۱» شاه عباس صفوی سال ۱۶۰۶ میلادی گروهی ارامنه ایرانی را از جلفای آذربایجان به نزدیکی پایتخت کوچ داد و آنها قصبه ای به نام جلفا در کنار زاینده رود اصفهان بنا کردند و شاه عباس موقوفاتی برای آن تعیین کرد. نویسنده به اشتباه ساکنان جلفای آذربایجان را همان مهاجران کوچ داده شده نامیده است.

۱۰- ماشاالله خان کاشی: «صفحه ۱۸۲» پسر نایب حسین کاشی، معروف به سردار کاشانی است که خود و پدرش در دوران سلطنت احمد شاه قاجار و اوایل مشروطیت به دولت یاغی شده بودند. دولت ضعیف مرکزی هم گاه با آنان مماشات می کرد چنان که مدت ها ماشاالله خان لباس نظامی می پوشید و خود و تفنگ چپانش از چند فرسخی کاشان تا مورچه خورت اصفهان راه داری و در اصل حکومت می کردند و مالیات و باج راه می گرفتند. سرانجام در دولت وثوق الدوله با تمهیداتی ماشاالله خان به تهران احضار و دستگیر و اعدام شد و پدرش نیز در کاشان به همین سرنوشت دچار گردید.

۱۱- شیکاگو: «صفحه ۱۸۳» شهر و بندری در ایالات متحده امریکا در ساحل دریاچه میشیگان که مرکز ارتباطات و بازار داد و ستد محصولات شرقی امریکاست.

۱۲- سورمک: «صفحه ۱۸۶» سورمک خرابه های باقی مانده از قصر بهرام آمده که گویا افغان ها آن را ویران کرده اند ولی در منابع موجود و در دست رس چیزی دیده نشد.

۱۳- بهرام گور: «صفحه ۱۸۶» پانزدهمین پادشاه سلسله ساسانی که تاج سلطنت را از میان دو شیر ربوده است. او ارمنستان را فتح کرد و به همه افراد آزادی مذهب داد.

۱۴- سخن از بازارهای بغداد است: «صفحه ۱۸۸» نویسنده این مضمون را به عنوان یک ضرب المثل فارسی آورده است که من نشنیده ام و آن را با امکانات محدود در هیچ منبعی هم ندیدم اما در جنوب ایران ما ضرب المثلی داریم که وقتی سوال بی جایی در باره گفت و گوی دو نفر می شود، پاسخ می دهند: صحبت از ماست بندان یزد بود!

- ۱۵- اصول دین: «صفحه ۱۹۰» نویسنده اصول دین اسلام و مذهب شیعه را با فروع مخلوط کرده و بر اساس شنیده هایش چیزی نوشته است که به همان صورت آمده است.
- ۱۶- کاخ چهل ستون: «صفحه ۲۱۷» کاخی است با شکوه که به امر شاه عباس در اصفهان ساخته شده و دارای پرده های نقاشی است. این کاخ بین چهار باغ و میدان نقش جهان قرار گرفته و چون دارای بیست ستون بلند است که در یک سطح ساخته شده و عکس آنها در آب استخر جلو آن منعکس می شود، آن را چهل ستون خوانده اند.
- ۱۷- شاه عباس صفوی: «صفحه ۲۱۸» ملقب به بزرگ پنجمین پادشاه صفوی است که در ۱۸ سالگی به سلطنت رسید. او ابتدا که ضعیف و دچار اختلافات داخلی بود، با دولت عثمانی صلح کرد و پایتخت صفویه را از قزوین به اصفهان در مرکز ایران انتقال داد. پس از تجهیز قوا به سبک نوین و با سلاح اروپایی به دولت عثمانی حمله برد و آن را شکست داده مناطق از دست رفته را بازیافت. شاه عباس با استبداد کامل سلطنت کرد و نیروی پراکنده قزلباش را نظامی نوین بخشید که از شاه اطاعت می کردند. او ۴۲ سال سلطنت کرد و در آسیا دولتی به وجود آورد که از نظر قدرت، امنیت، ثروت، رواج تجارت، تشکیلات اداری و سیاسی کم نظیر و در سراسر اروپا مورد احترام بود.
- ۱۸- کاخ عالی قاپو: «صفحه ۲۲۶» یا آلا قاپو در شهر اصفهان و غرب میدان نقش جهان که در زمان شاه عباس برای پذیرایی میهمانان خارجی و مراسم درباری ساخته شده است. شاه و میهمانان از همین کاخ مراسم ورزشی و رژه ارتش را تماشا می کردند.
- ۱۹- ایزدخواست: «صفحه ۲۲۷» به شماره ۴ قسمت دوم توضیحات مراجعه شود.
- ۲۰- ماجرای کشتار ایزدخواست: «صفحه ۲۲۸» به این ترتیب بوده: چون زکی خان برادر کریم خان زند که در تعقیب علی مرادخان عازم اصفهان بود، در ایزدخواست باخبر شد ماموران علی مردان خان خزانه اصفهان را - که حاکم آنجا به شیراز فرستاده بود - در ایزدخواست به اصفهان بازگردانده اند، به مردم بی گناه ایزدخواست سخت گرفت و دست به جنایتی بی سابقه زد. زکی خان از مردم فقیر روستا مطالبه مبلغ زیادی مالیات کرد که چون از پرداخت آن عاجز بودند، آنها را با دست و پای بسته از بلندی پل یا ساختمان روی صخره ها انداخت و کشت. در آن میان پیرمرد سیدی بود که از سوی مردم سخن می گفت و در برابر مطالبه زکی خان واقعیت نداری مردم را بیان می داشت. زکی

خان او را مجازات کرد و به قراولان دستور داد زن و فرزندانش را هم شبانه مورد تجاوز قرار دهند. چون قراولان از انجام جنایت سرباز زدند، بر آنها خشم گرفته وعده مجازات داد اما آنان زکی خان را فرصت ندادند و نیمه شب به خیمه اش ریخته او را کشتند.

۲۱- (Yankee Doodle): «صفحه ۲۳۱» یانکی دنیا یا ینگگی دنیا در فارسی معنای دنیای جدید دارد و همان امریکا است که گاه امریکایی را یانکی یا ینگگی خوانده اند. در انگلیسی یانکی به افراد محلی و کسانی که در امریکای شمالی بودند، گفته شده. ولی یانکی دول نام سرود یا آهنگی است که از جریان انقلاب امریکا شهرت بسیار داشت.

۲۲- گنه گنه: «صفحه ۲۳۴» تنها داروی شیمیایی بود که در گذشته برای معالجه مالاریا به کار می رفت و نتیجه هم داشت اما موجب درمان قطعی نبود.

۲۳- کاخ خشایار شاه: «صفحه ۲۳۵» بخشی از کاخ معروف آپاداناست - رجوع شود به شماره ۲۴ همین صفحه - که کتیبه ای از خشایار شاه در آن دیده می شود.

۲۴- کاخ آپادانا: «صفحه ۲۳۵» بارگاه یا تالار بار هخامنشیان در تخت جمشید که چهارمتر از سر در بزرگ بلندتر ساخته شده و برای رسیدن به آن پلکانی دو طرفی موجود است. دیوارهای پیش بست سطح اعلی به نقوشی مزین است با کتیبه ای از خشایار شاه.

۲۵- تخت جمشید: «صفحه ۲۳۶» بنایی تاریخی است که یونانیان آن را پرسپولیس نامیده اند. تخت جمشید در مرودشت فارس قریب به شش کیلومتری خرابه های استخر - در ۶۵ کیلومتری شمال شرقی شیراز - واقع شده. ساختمان تخت جمشید در زمان سلطنت داریوش شروع شد و بعدها چون نام داریوش فراموش شد، به جای او جمشید - شهریار داستانی - را یاد کرده اند. از آثار باقیمانده تخت جمشید ارگ یا قلعه ای است که اسکندر آن را آتش زد و همین باقیمانده در بیننده اثری شگفت به جا می گذارد.

۲۶- مارکوپولو: «صفحه ۲۳۷» دو برادر از اهالی ونیز ایتالیا که از راه آسیای صغیر و ایران به چین سفر کردند و پس از مدتی اقامت در پکن به اروپا بازگشتند. عبور آنها از ایران هم زمان با اشغال ایران توسط مغول ها و در دوره سلطنت جانشینان چنگیز بود. یکی از آن دو برادر بار دیگر همراه پسر کوچکش مارکو به چین رفت و جنوب شرقی آسیا را هم سیاحت کرد و پس از بازگشت سفرنامه ای به نام عجایب منتشر کرد.

۲۷- حاکم فارس: «صفحه ۲۴۲» عبدالحسین میرزا سالار لشکر بن فیروز میرزا

نصرت الدوله از رجال اوآخر دوره قاجاریه است که علاوه بر وزارت عدلیه و داخله به مقام رئیس الوزرای نیز رسید. وی در ادوار مختلف والی ایالات متعدد از جمله فارس بود.

۲۸- (RESH-I-BEHESHT = ENEVY OF HEAVEN) «صفحه ۲۴۵»

باغ رشک بهشت: گویا در آن زمان نام باغی معروف در شیراز بوده. جای دیگر نامی از آن دیده نشد و دوستان شیرازی هم که در این شهر بودند، اظهار بی اطلاعی کردند.

۲۹- (THE GARDEN OF THE FORTY COLTS) «صفحه ۲۴۵»

باغ چهل کره: باغ چهل کره گویا همانند باغ رشک بهشت در آن روزگاران شهرتی داشته ولی امروز نامی از آن ندیدم و شیرازی های اینجا هم چیزی نمی دانستند.

۳۰- شاپور اول: «صفحه ۲۵۲» پسر اردشیر، دومین پادشاه ساسانی از پدر خود مملکتی به ارث برد که تشکیلات پارتی آن محفوظ مانده بود. در کتیبه ی طولانی سنگ نوشته نقش رستم پیش رفت های او نقل شده است. از جمله: فتح پیشاور، دره سند، هندو کش، بلخ، تاشکند، سوریه، انطاکیه، بین النهرین، ارمنستان و بالاخره روم که منجر به اسارت والرین امپراطور روم شد و او را با هفتاد هزار اسیر به ایران منتقل کردند.

۳۱- والرین امپراطور روم: «صفحه ۲۵۲» که از سال ۲۳۵ تا ۲۶۰ میلادی سلطنت کرد. او نیروی لازم برای جلوگیری از اقوام مختلف نداشت و سعی کرد از دست اندازی ایرانیان به شام و ارمنستان ممانعت کند که در آغاز موفقیت هایی هم داشت اما سرانجام مغلوب و اسیر شاپور اول پادشاه ساسانی شد و در اسارت در گذشت.

لازم به یادآوری است که در تهیه این بخش توضیحات کتاب تنها از منابع محدودی که در خارج از ایران آن هم شهر و دیار دورافتاده ای نظیر ونکور در سرزمین کانادا- از نظر دوری از آسیا و ایران و گرنه نزدیک ترین منطقه به قطب شمال است!- در دسترس نویسنده قرار داشته بهره برده ام و بیشتر فرهنگ دهخدا و لغت نامه دکتر محمد معین مورد استفاده قرار گرفته اند.

## نام یاب

۲

آبادہ ۲۳۱-۲۷۱

آتن ۲۵۶-۲۷۱

آتوسا ۲۷۱

آذربایجان ۳۳-۳۴-۴۶-۴۷-۸۳-۱۱۷-۲۵۸-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۸-۲۷۰-۲۷۲

آرنولد ۴۹-۲۶۵

آریا ۲۴-۱۵۲-۲۵۷-۲۵۸-۲۶۹-۲۷۰

آریزونا شمالی ۴۰-۴۱-۱۷۵-۲۶۳

آستین ۲۵۸

آسیا ۲۳-۲۴-۳۲-۳۷-۴۱-۵۹-۱۱۴-۱۱۷-۱۵۰-۱۷۲-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷

۲۶۰-۲۷۱-۲۷۳

آسیای صغیر ۱۳۱-۱۶۵-۲۷۱-۲۷۲-۲۷۵

آسیای غربی ۲۵۶

آسیای مرکزی ۳۷-۱۱۷-۲۵۶

آسیای میانه ۲۵۶

آشور ۲۳-۱۱۶-۲۳۸-۲۵۶

آغامحمدخان قاجار ۴۱-۴۲-۲۶۳-۲۶۸-۲۷۷

آکسیوس ۴۹-۲۶۵

آلمان ۳۷-۱۵۲-۲۶۰-۲۶۲

آلیاتس ۲۷۲

آنتیوخیوس ۱۱۷-۲۷۰

## الف

- ابوعلی سینا ۲۵۷  
 اتحاد جماهیر شوروی ۲۵۶-۲۵۸  
 احمد شاه قاجار ۲۵-۱۶۱-۲۴۲-۲۵۷-۲۵۸-۲۷۲-۲۷۷  
 اردبیل ۱۱۷  
 اردشیر ۱۴۳-۲۷۱-۲۷۲-۲۷۵-۲۷۶  
 اردوان ۲۷۱  
 ارمنستان ۷۴-۱۶۱-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۴-۲۶۵-۲۷۱-۲۷۳-۲۷۶  
 اروپا ۲۴-۳۲-۴۲-۵۹-۶۳-۷۴-۷۶-۱۱۲-۱۱۴-۱۱۷-۱۷۴-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-۲۵۸-۲۶۰-۲۶۹-۲۷۳-۲۷۵-۲۸۰  
 اروپای جنوبی ۱۱۷  
 اروپای شرقی ۲۶۲  
 اروپای مرکزی ۲۶۲  
 ارومیه ۱۶۱-۱۶۶-۲۸۰  
 ازبکستان ۲۶۱  
 استانبول ۴۶-۲۶۲-۲۶۴  
 استر ۹۴-۲۶۸-۲۷۲  
 استخر ۲۷۵  
 اسکاتلند ۲۶۳  
 اسرائیل ۲۷۲  
 اسکندر ۳۷-۹۹-۱۱۶-۱۱۷-۱۶۵-۲۳۸-۲۶۱-۲۶۲-۲۷۰-۲۷۵  
 اسکندریه ۲۶۲  
 اسلام ۵۹-۱۰۷-۲۶۶-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۳  
 اسماعیلیان ۲۶۲  
 اشاقه باش ۲۶۳  
 اشرف افغان ۲۷۱  
 اشکانیان ۲۷۰  
 اصفهان ۲۸-۴۳-۸۳-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۷-۱۸۹-۱۹۲-۱۹۵-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۲-۲۲۶-۲۲۸-۲۳۰-۲۳۶-۲۶۵-۲۷۱-۲۷۳-۲۷۴  
 اف-ال-برد ۲۱-۱۲۳-۱۳۰

- افجه ۱۲۱  
 افریقا ۲۵۶-۲۵۷  
 افغان ۴۲-۱۸۶  
 افغانستان ۲۶۵  
 اقیانوس اطلس ۲۵۷  
 اقیانوس هند ۳۹  
 اکباتان ۲۴-۹۴-۱۶۵-۲۵۷-۲۶۸  
 البرز ۲۵-۳۵-۳۷-۳۹-۴۰-۴۱-۵۵-۵۷-۱۰۳-۱۰۶-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-  
 ۱۲۲-۱۲۳-۱۲۶-۱۶۷-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۷-۱۹۷-۲۶۱-۲۶۶-  
 ۲۷۹  
 الجزیره ۲۶۲  
 المپ = کوه المپ  
 المپیک ۲۶۹  
 الوند ۱۶۱-۱۶۲  
 امریکا = ایالات متحده امریکا ۲۶-۳۸-۴۰-۴۱-۴۹-۶۳-۸۸-۹۳-۱۱۲-  
 ۱۵۰-۱۵۳-۱۸۳-۱۸۵-۱۹۸-۲۱۲-۲۳۱-۲۴۲-۲۵۸-۲۶۳-۲۶۶-۲۷۰-  
 ۲۷۳-۲۷۴  
 امریکای شمالی ۲۶۳-۲۷۴  
 امریکای مرکزی ۲۷۰  
 امیر ترغای مغول ۲۶۷۵  
 امیر کبیر ۲۶۰-۲۶۶  
 انجمن مردان جوان مسیحی ۱۵۳-۲۷۲  
 انطاکیه ۲۷۶  
 انگلستان = بریتانیای کبیر ۳۱-۳۴-۳۷-۴۸-۶۸-۸۵-۱۱۱-۱۵۲-۱۵۳-  
 ۱۵۵-۱۵۸-۲۰۹-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۹-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۵  
 اورشلیم ۱۶۵-۲۷۲  
 اوستا ۲۶۸  
 اوبین راجه هندی ۲۶۶  
 اهریمن ۲۶۹  
 ایالت آذربایجان = آذربایجان  
 ایالت فارس = فارس

ایتالیا ۱۵۲-۲۵۵

ایران ۲۱-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶-۳۷-  
 ۳۸-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴-۵۵-  
 ۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-  
 ۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-  
 ۱۰۵-۱۰۶-۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-  
 ۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-۱۳۵-  
 ۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-  
 ۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳-  
 ۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-  
 ۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶-۲۲۷-۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۶-۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۶-۲۶۷-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱-۲۷۲-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷-۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱

ایرلند ۲۶۳

ایروان ۲۶۰

ایزدخواست ۱۴۰-۲۲۷-۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۶-۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۶-۲۶۷-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱-۲۷۲-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷-۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱

ایل قاجار ۲۶۳

ب

باباطاهر عریان ۲۵۷

بابرشاه ۲۶۶

بابک ۲۷۱

بابل ۲۳-۳۶-۳۷-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴-۵۵-۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶-۲۲۷-۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۶-۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۶-۲۶۷-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱-۲۷۲-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷-۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱

بازار تهران ۲۶۵

باغ بهارستان ۶۶-۲۶۶

باغ تخت ۲۳۹-۲۸۱

باغ چهل کره ۲۴۵-۲۷۶

باغ رشک بهشت ۲۴۲-۲۴۵-۲۷۵

باغ هوا در بهشت ۴۸+۲۶۴

باکو ۴۶-۴۹-۲۶۴

بالکان ۲۵۷-۲۶۲

بانک بازرگانی ایران ۲۶۵

بانک شاهی ۶۴-۲۶۵

- بانک ملی ۲۶۵  
بحرالروم ۲۵۶-۲۵۷-۲۷۱  
بحر احمر ۲۵۷  
بحر خزر = دریای خزر  
بخارا ۳۷-۲۶۰-۲۶۳  
بخت النصر ۲۵۹  
بختیاری ۲۶-۲۸-۸۵-۲۲۴-۲۲۵-۲۵۸-۲۷۷  
بروکسل ۲۶۰  
بریتانیای کبیر = انگلستان  
بسفر ۲۶۴  
بغداد ۳۶-۳۸-۱۵۴-۱۷۴-۱۷۹-۱۸۸-۱۹۳-۲۳۰-۲۳۲-۲۵۶-۲۶۰-۲۶۲-۲۶۵-۲۷۳  
بلخ ۲۷۶  
بلژیک ۳۲-۲۶۰  
بندر انزلی = انزلی ۳۳-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۹-۲۷۷-۲۷۸  
بندر بوشهر ۲۳۶-۲۴۹  
بندر پیربازار ۵۱-۲۷۸  
بهبهان ۲۵۸  
بهرام گور ۱۸۶-۲۷۳  
بهشت ۲۷-۴۰-۱۱۱-۱۱۵  
بیت المقدس ۲۷۲  
بیرجند ۲۰۰-۲۸۱  
بیرمنگام ۴۲-۲۶۳  
بیستون ۳۶-۲۶۱  
بین النهرین ۲۳-۲۴-۳۷-۱۴۸-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-۱۹۳-۲۳۱-۲۳۶-۲۴۲-۲۵۳-۲۵۶-۲۵۷-۲۶۰-۲۶۲-۲۷۶

## پ

- پارت ۱۱۶-۱۱۷-۲۷۰  
پارس ۲۴-۳۰-۲۵۸  
پاریس ۲۵۷-۲۵۸  
پاسارگاد ۱۵۳-۲۳۶-۲۷۲-۲۸۰

پاشا خان امین الملک ۲۶۶

پاطاق ۲۶۱

پتروگراذ ۲۶۳-۴۲

پرسپولیس ۲۷۵-۲۵۷-۲۴

پرشیا ۱۵۲

پرومتس ۲۶۹-۱۱۵

پکن ۲۷۵-۲۶۱

پنجاب ۲۶۲

پوروشسب ۲۶۸

پهلوی ۲۶۴

پیرا ۲۶۹

پیشاور ۲۷۶

پیکولو فلوت ۲۷۲-۱۶۴

## ت

تاتار ۲۶۰-۸۳-۴۶-۳۳

تاشکند ۲۷۶

تبریز ۲۶۰-۲۵۸-۱۷۴-۴۰-۳۴-۳۳

تبرزین ۶۹

تپور ۲۷۰

تخت جمشید ۲۸۱-۲۸۰-۲۷۹-۲۷۵-۲۳۸-۲۳۷-۲۳۶-۲۳۵-۱۳۱

تخت مرمر ۲۷۸-۹۱-۸۹

ترعه سوئر ۲۵۷

ترک ۲۵۸-۱۶۵-۸۴-۴۱-۳۷-۲۴

ترکمن ۲۵۸

ترکمن جای ۲۶۸

ترکمنستان ۲۶۱

ترکیه ۲۷۱-۲۶۴-۲۵۸-۲۵۷-۱۵۰

تسالی ۲۶۹

تفلیس ۲۶۴-۴۶

تگزاس ۲۵۸-۲۶

تموچین ۲۶۲

تنگه الله اکبر ۱۴۵-۲۸۰

تنگه جبل الطارق ۲۵۶

توپخانه = میدان توپخانه ۶۴-۶۵-۶۶-۷۱

توچال ۲۶۱

تهران ۲۲-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۸-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۵۱

۵۴-۵۷-۵۸-۵۹-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۷۲-۷۳-۷۴-۷۶

۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۲-۸۳-۸۴-۸۶-۸۸-۸۹-۹۱-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹

۱۰۰-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۷-۱۰۸-۱۱۶-۱۱۹-۱۲۱-۱۵۸-۱۷۴

۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۳-۱۸۵-۱۸۷-۱۸۹-۲۲۲-۲۳۶-۲۴۲-۲۶۵-۲۶۶

۲۷۷-۲۷۸

تیسفون ۳۶-۲۶۰-۲۷۱

تیمورلنگ ۶۶-۱۱۷-۲۶۵-۲۶۶

تیموریان ۲۶۶

تئودیوس ۲۵۵

## ج

جاجرود ۳۳

جاده ابریشم ۲۶۰

جزایر بریتانیا = انگلستان

جزایر مانش ۲۶۳

جعفر برمکی ۲۶۸

جعفرخولی ۲۰۷-۲۱۰

جلفا ۳۴-۱۷۱-۱۷۴-۲۰۳-۲۷۲-۲۸۰

جمشید شاه ۲۶۹-۲۷۵

جیحون ۲۵۶

## چ

چاپارخانه ۵۳-۵۶-۵۷

چراغ علاء الدین ۱۱۲

چشمه علی ۱۰۰-۱۷۳

چمچال ۲۶۰

چنته ۶۹

چنگیز خان مغول ۳۷-۱۱۷-۲۵۶-۲۶۰-۲۶۱-۲۶۲-۲۷۵

چهار باغ ۲۷۳

چهار لنگ ۲۵۸

چهار محال ۲۵۸

چین ۳۷-۲۶۱-۲۶۵-۲۶۰-۲۷۵

## ح

حاج ابراهیم کلانتر ۲۶۳

حبشه ۲۵۶

حسین (حضرت امام) ۷۷-۸۶-۸۸

حسین آباد ۱۶۱

حکیم عمر خیام ۱۵۰-۲۷۲

حلب ۲۶۵

حمدالله خان ۱۳۴

## خ

خان کاشغر ۲۶۵

خانقین ۱۵۷-۱۵۸

خانه خدا ۷۹-۱۵۶-۱۵۷-۱۹۰-۱۹۱-۲۵۳

خاور دور ۵۹

خاورمیانه ۳۲

خاور نزدیک ۳۲-۵۹

خراسان ۱۱۸-۱۵۹-۲۵۸-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۵-۲۶۸-۲۷۰

خزر = دریای خزر

خشایار شاه ۱۳۱-۱۶۵-۲۳۵-۲۳۸-۲۶۶-۲۷۱-۲۷۲-۲۷۴-۲۷۵

خلیج اسکندرون ۲۶۲

خلیج دارین ۲۷۰

خلیج فارس ۲۴۸-۲۴۹

خواجه حافظ شیرازی ۲۴۱

خواجه نصیر ۲۶۲

خوارزم ۲۶۵

خوارزمشاه ۲۶۲

خوزستان ۲۵۷-۲۵۸

خیابان الماسیه ۶۴-۲۶۵

خیابان امیرکبیر ۲۶۵

خیابان باب همایون ۲۶۵

خیابان بوذرجمهری ۲۶۴-۲۶۵

خیابان درب اندرون ۲۶۵

خیابان سپه ۲۶۵

خیابان علاءالدوله ۶۴-۶۸-۲۶۵

خیابان فردوسی ۲۶۸

خیابان لاله زار ۶۴-۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۹۳

خیابان ناصر خسرو ۲۶۴

## ۵

داراب ۲۷۱

داردافل ۲۶۲-۲۷۱

داریوش ۲۴-۲۹-۳۷-۹۹-۱۱۶-۱۳۱-۱۶۴-۱۶۵-۲۳۷-۲۵۶-۲۶۱-۲۶۲

۲۷۵

دجله ۲۳۱-۲۵۶-۲۵۷-۲۵۹-۲۶۱-۲۷۱

دخمه تهران ۱۰۰-۱۰۱-۱۰۵-۱۰۸-۲۶۸

دربند ۲۶۳

دروازه قران ۱۴۵-۲۴۱-۲۴۶

دره سند ۲۷۶

دغدویه ۲۶۸-۲۷۰

دریاچه ارومیه ۱۶۶

دریاچه میثیگان ۲۷۳

دریاچه نمک ۱۰۶

دریای اختسک ۲۵۷

دریای اژه ۲۷۱

دریای خزر = دریای مازندران = خزر ۲۵-۳۳-۳۵-۴۰-۴۱-۴۶-۴۷-۴۹

۵۵-۹۰-۹۱-۱۰۴-۱۰۵-۱۱۷-۱۱۸-۱۲۲-۱۲۶-۱۳۶-۱۵۴-۱۵۸-۱۵۹

۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-۲۶۳-۲۸۴-۲۶۵-۲۷۰-۲۸۰

دریای روم ۲۵۶

دریای سیاه ۴۰-۴۶-۲۶۴-۲۷۱

دریای مدیترانه ۲۵۶

دریای مرمره ۲۷۱

دزفول ۲۵۷

دکتر محمد مصدق ۲۶۵

دماوند ۶۷-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳-

۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۹۷-۲۶۱-۲۶۶-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱-۲۷۹

دمشق ۲۶۵

ده بید ۱۳۳-۲۸۱

دهخدا، استاد علی اکبر ۲۶۷، ۲۷۱

د

راجیت سینگ راجه هندی ۲۶۶

رشت ۳۵-۴۸-۵۱-۵۲-۵۴-۵۷-۵۹-۱۳۶-۲۷۷-۲۷۸

رضا شاه پهلوی ۲۶۵

رنا ۱۲۲

رود ایرول ۲۶۴

رود اورال ۲۶۴

رودخانه جاجرود ۴۰

رودخانه ستیکس ۴۷

رودخانه کرج ۴۰-۱۰۶

رودخانه هراز ۱۲۲

رود سکوا ۲۶۴

رود ولگا ۲۶۴

رود سند ۲۵۶

روزنامه ایران ۲۶۶

روس = روسیه = امپراتوری روسیه ۲۳-۳۳-۳۴-۳۷-۴۲-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-

۵۰-۵۲-۵۹-۹۴-۱۱۰-۱۴۹-۱۶۵-۱۷۴-۱۷۵-۲۳۶-۲۵۶-۲۶۲-۲۶۳-

۲۶۴-۲۶۵

روم ۲۳-۵۵-۲۵۵-۲۶۲-۲۷۰-۲۷۱-۲۷۶

روم شرقی ۲۷۱-۲۵۵

روم غربی ۲۵۵

ز

زاگرس ۳۶-۲۵۸-۲۶۱

زاینده رود ۲۰۳-۲۷۲

زرتشت ۸۳-۹۹-۱۱۵-۱۱۶-۱۶۶-۲۶۸-۲۷۰

زکی خان ۲۷۴

زنوس ۲۶۸

ژ

ژاپن ۱۵۴

ژاندارمری ۵۰

ژرمن ۲۶۲

س

سارد ۲۷۱-۲۷۱

ساسانی ۱۰۰-۱۳۵-۱۴۳-۱۸۶-۲۱۷-۲۳۶-۲۶۰-۲۶۱-۲۷۱-۲۷۳-۲۷۹

سامانی ۲۶۱

ساگرامنتو ۲۶۳

سانسالوادر ۲۷۰

سانفرانسیسکو ۸۷-۲۶۳-۲۶۶

ساوه ۱۸۵

سپهسالار حاج میرزا حسن خان مشیرالدوله ۶۶-۲۶۶

سپیدرود ۵۵

سروش ۲۶۹

سفارت انگلیس در تهران ۶۸

سمرقند ۲۶۰

سمنان ۲۷۰

سنت لوئیز ۸۷-۲۶۶

سند ۲۵۸

سورمک ۱۸۶-۲۳۱-۲۷۳-۲۸۰

سوریانی ۱۶۱

سوریه ۲۵۷-۲۵۸-۲۵۸-۲۶۲-۲۷۱-۲۷۶

سوماترا ۴۷-۵۴-۲۶۴

سوئد ۵۰

سیبری ۲۵۷

سیپتیمه ۲۶۸

سیحون ۲۵۸-۲۶۵

سیستان ۲۵۸

ش

شاپور اول ۲۵۲-۲۷۱-۲۷۵-۲۷۶-۲۸۱

شام ۲۶۰-۲۶۲-۲۷۵

شاه سلطان حسین صفوی ۱۴۶-۲۷۱

شاه عباس صفوی ۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-۲۱۰-۲۱۸-۲۲۰-۲۲۶-۲۳۹-۲۷۲-

۲۷۴-۲۷۳

شاه عبدالعظیم ۳۳-۳۴-۴۱-۹۹-۱۰۵-۲۶۰-۲۶۳-۲۷۷

شاه گشتاسب ۲۶۸

شبه جزیره بالکان ۲۵۶

شرکت هند شرقی ۲۶۶

شروان ۲۶۵

شوستان ۲۵۸

شوش ۲۴-۲۵۷

شهربانی کل کشور ۲۶۶

شهرری = ری ۳۴-۴۱-۹۹-۱۰۰-۱۱۶-۱۷۳-۲۶۰-۲۶۳-۲۶۸-۲۷۰-

شیخ قرنندل ۲۶۶

شیراز ۴۱-۴۳-۱۳۲-۱۳۳-۱۴۵-۱۸۳-۲۱۹-۲۲۲-۲۲۸-۲۳۶-۲۴۰-

۲۴۱-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۶-۲۴۸-۲۴۹-۲۶۵-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۹-۲۸۱

شیر و خورشید ۸۹-۱۴۹-۱۵۲-۱۵۵-۱۵۸-۲۷۸

شیکاگو ۱۸۳-۲۷۳

ض

۵ ضحاک ماردوش ۱۱۵-۲۶۹

ضرابخانه ۶۴

ط

طالقان ۲۶۱

۵ طبرستان ۱۱۶-۲۷۰

طرابلس ۲۵۷

طراپوزان ۲۶۰

طهمورث ۲۶۱

ظ

ظهیرالدوله ۲۶۶

ع

عایشه ۲۶۹

عباس میرزا نایب السلطنه ۲۶۸

عبدالحسین میرزا ۲۵۷

عثمان بن طغرل ۲۶۲

عثمانی ۲۷۳-۲۶۶-۲۶۵-۲۶۴-۲۶۲-۲۵۷-۱۶۱-۳۷

عراق ۲۷۱-۲۶۱-۲۶۰-۲۵۸-۲۵۷

عرب ۲۵۶-۲۵۵-۱۶۷-۳۷-۲۴-۲۳

عربستان ۲۶۶-۲۵۷-۲۵۶-۲۵۵

عضدالدوله ۲۵۸

علاء الدین ۱۱۲

علویان ۲۶۸

علی (حضرت امام) ۲۶۳-۱۰۰-۷۷

علی بابا ۲۳۲

علی خان اعتمادالسلطنه ۲۶۶

علی مراد خان ۲۷۴

عیلام ۲۵۷-۲۵۶

ف

فارس = ایالت فارس ۲۴-۸۴-۱۶۵-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۶-۲۴۸-۲۴۹-

۲۷۵-۲۷۲-۲۷۱-۲۵۸-۲۵۱

فاطمه (حضرت) ۷۷

فتحعلی شاه قاجار ۱۰۰-۱۷۳-۱۰۰

فرات ۲۶۰-۲۵۷-۲۵۶-۲۳۱

فرانسه ۲۶۰-۲۵۷-۱۵۲-۲۴

فرقه قلندریه ۲۶۶

فرقه ملامتیه ۲۶۶

فریدون شاه ۲۶۹

فریگیا ۲۵۹

فونیکس ۲۶۳

فضل برمکی ۲۶۸

غلسطین ۲۵۷-۲۷۲

فیلیپ ۲۶۱

## ق

قاجار = قاجاریه ۲۵-۴۱-۴۲-۸۳-۱۱۰-۲۶۴-۲۶۶

قبیله پرنی ۲۷۰

قرآن ۱۹۱

قزوین ۴۰-۵۷-۵۸-۱۳۶-۱۴۱-۱۷۴-۲۶۰-۲۷۳-۲۷۹

قسطنطنیه ۲۶۲

قشقایی ۲۶-۱۹۹

قصر بهرام ۱۸۶

قصر شیرین ۳۷

قفقاز ۳۳-۴۶-۲۶۴-۲۶۹-۲۷۱

قله المپ = کوه المپ

قندهار ۲۷۱

قوچان ۲۷۱

## ک

کاخ آپادانا ۲۳۶-۲۷۴-۲۷۵

کاخ بهارستان ۲۶۶

کاخ چهل ستون ۲۱۷-۲۱۸-۲۷۳-۲۸۱

کاخ خشایار شاه ۲۳۵-۲۷۳-۲۷۴-۲۸۱

کاخ عالی قاپو ۲۳۶-۲۷۳

کاخ گلستان ۴۵-۸۹-۲۶۴

کاشان ۱۵۹-۱۹۴-۱۹۷-۱۹۸-۲۰۱-۲۰۲-۲۷۳

کالج سلطنتی ۶۴

کالیفرنیا ۴۱-۲۶۳-۲۶۷

کالیفرنیا جنوبی ۴۱-۲۶۳

کالیفرنیا شمالی ۲۶۳-۲۶۷

کجاوه ۳۷-۲۵۳

کربلا ۱۵۶-۱۵۸-۲۵۳

- کرج ۴۰-۱۰۶  
 کرد ۲۶-۸۵-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۷-۲۵۸  
 کردستان ۱۴۷-۱۵۵-۱۵۷-۲۳۶-۲۶۱-۲۶۲  
 کرمان ۸۳-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۶-۲۶۸-۲۷۱  
 کرمانشاهان ۲۶۱  
 کریستف کلمپ ۱۱۷-۲۷۰  
 کریسمس ۲۱۲  
 کرسیوس ۱۶۵-۲۷۲  
 کریم خان زند ۲۶۳-۲۷۴  
 کشکول ۶۹  
 کلدانی ۲۳-۲۵۶  
 کلدی ۲۵۶  
 کمبوجیه ۲۵۸  
 کلمبیا ۲۶۳  
 کلن ۲۶۲  
 کنگاور ۱۶۰  
 کوبا ۲۷۰  
 کوروش ۲۹-۳۷-۱۵۳-۱۶۵-۲۳۶-۲۳۷-۲۵۹-۲۷۱-۲۷۲-۲۸۰  
 کوه البرز = البرز  
 کوه الوند = الوند  
 کوه المپ = المپ = قله المپ ۱۱۵-۱۲۳-۲۶۹  
 کوه نور ۶۶-۲۶۶  
 کویر = کویر لوت ۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۳۱-۳۷-۳۹-۴۰-۴۷-۵۸-۱۰۶-۱۱۱  
 - ۱۱۵-۱۲۶-۱۳۵-۱۴۵-۱۵۰-۱۸۴-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-۲۰۰-  
 ۲۰۲-۲۲۷-۲۳۰-۲۴۰-۲۴۵  
 کهکیلویه ۲۵۸  
 گ  
 گات‌ها ۲۶۸  
 گبرآباد ۱۳۷-۲۳۴-۲۷۱  
 گرجستان ۴۶-۲۶۴-۲۶۵  
 گرگان ۲۶۰

گلستان ۲۶۸

گنجعلی خان ۲۶۶

گنه گنه ۲۷۴

گوماتای ۲۵۶

## ل

لار ۱۲۱-۲۶۱

لانکاشایر ۲۶۳

لرستان ۲۹-۲۵۸-۲۶۵

لطفعلی خان زند ۲۶۳

لندن ۲۶۳

لنین گراد ۲۶۳

لوس نجلس ۲۶۳

لوکزامبورک ۲۶۰

لیدی ۲۵۹-۲۷۲

## م

مادها ۱۱۶-۱۶۴-۱۶۵-۲۵۷-۲۵۸-۲۶۵

مارکو ۲۷۵

مارکوپولو ۲۳۷-۲۷۵

۲ مازندران ۲۶۵-۲۷۰

ماشالله خان کاشی ۱۸۲-۲۷۲-۲۷۳

ماوراء النهر ۲۶۱-۲۶۲

مجلس شورای ملی ۶۶-۱۱۰-۲۶۶

محمد = پیغمبر اسلام (حضرت) ۲۴-۱۰۰-۱۰۲-۱۹۰-۱۹۱-۲۵۵-۲۶۸-۲۶۹

محمد برمکی ۲۶۸

محمد حسن خان سردار ایروانی ۲۶۶

محمد حسن خان قاجار ۲۶۳

محمد شاه قاجار ۲۵۹

محمد شاه هندی ۲۶۶

محمد علی شاه قاجار ۲۵۸

محمود افغان ۲۷۱

مدائن ۲۶۰

- مدرسه شاه ۱۴۶-۲۸۰  
 مدیترانه ۲۴-۲۵۶  
 مراغه ۲۶۲  
 مرداب انزلی ۵۱-۲۷۷  
 مرداس ۲۶۹  
 مردخای ۹۴-۲۶۸-۲۷۲  
 مرغاب ۲۷۲  
 مرو ۳۷-۲۶۰-۲۶۱  
 مرودشت ۲۳۷-۲۷۵  
 مسجد شاه عباس صفوی ۲۰۵  
 مسجد شیخ لطف الله ۲۰۷  
 مسجد عالی سپهسالار ۶۶-۲۶۶  
 مسعودی ۱۶۳  
 مسکو ۴۳-۲۶۳  
 مسیح ۲۵۷-۲۵۸  
 مشهد ۳۷  
 مصر ۲۵۶-۲۵۷-۲۶۲-۲۷۰  
 مظفرالدین شاه قاجار ۱۱۰-۱۶۱-۲۶۹  
 معین، دکتر محمد ۲۷۰  
 مغول ۲۳-۲۴-۴۱-۲۵۶-۲۵۷-۲۶۱-۲۶۳-۲۶۵  
 مغولستان ۲۵۷-۲۶۲-۲۶۵  
 مقدونیه ۲۶۲-۲۶۹  
 مکزیک ۲۵۸  
 مکه ۷۹-۱۵۶-۱۹۰-۱۹۱  
 ملکه استر ۱۶۴  
 ممسنی ۲۵۸  
 منچستر ۴۳-۲۶۴  
 منتشا ۶۹  
 مورچه خورت ۲۷۳  
 موزه سلطنتی ۶۶  
 موسی برمکی ۲۶۸

موید موبدان ۱۰۱

میدان توپخانه ۶۳-۶۵-۶۶-۷۲-۲۶۵

میدان مشق ۶۶-۲۶۶

میدان نقش جهان ۲۰۴-۲۲۶-۲۷۳-۲۷۴-۲۸۱

میرزاده عشقی ۲۵۷

میرزا رضا کرمانی ۲۶۰

میندورو ۴۷-۲۶۴

## ن

نادرشاه افشار ۶۶-۲۶۶

ناصرالدین شاه ۳۰-۴۳-۴۴-۱۰۹-۱۱۰-۲۵۹-۲۶۰-۲۶۶-۲۶۹-۲۸۰

ناصرالملک ۲۵۸

نایب حسین کاشی ۲۷۲

نبی خان قزوینی ۲۶۶

نجف ۱۵۶-۱۵۸-۲۵۳

نژاد آریایی ۲۴

نقش رستم ۱۴۳-۲۳۶-۲۷۱-۲۷۵-۲۷۶-۲۸۰

نگاه علی ۲۰۸-۲۰۹

نیشابور ۲۶۵

نیویورک ۱۵۰

## و

واشنگتن ۴۲-۹۵-۱۸۳-۲۶۳

والریان ۲۵۲-۲۷۱-۲۷۶

وثوق الدوله ۲۷۳

وزارت امور خارجه ۲۶۶

وکیل الملک ۲۶۶

ولاسکت ۱۶۲-۲۷۲

ویشتاسب ۲۵۶

ویلز ۲۶۳

ویلیام تامسون ۱۲۰

## ه

هارولد-اف وستون ۱۲۹-۱۳۰-۱۴۷-۱۴۸

- هارون الرشید ۹۹-۲۶۸  
 هتل پاریس ۶۸  
 هخامنشیان ۶۷-۱۴۳-۱۷۳-۲۳۶-۲۵۷-۲۵۸-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۳-۲۷۱-۲۷۲  
 هرات ۲۶۵  
 هائیتی ۲۷۰  
 هراز ۲۶۱  
 هفت‌لنگ ۲۵۸  
 هگمتانه ۲۵۷  
 هلاکو مغول ۳۷-۱۱۷-۲۶۲  
 هلن ۲۶۹  
 هلند ۲۶۰  
 همدان ۴۳-۹۴-۱۰۳-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۲۵۷-۲۶۱-۲۶۸-۲۷۲-۲۷۰  
 هندوراس ۲۷۰  
 هندوستان ۶۶-۱۱۲-۱۵۰-۱۶۵-۲۳۶-۲۴۹-۲۵۸-۲۶۲-۲۶۵-۲۶۶-۲۷۰  
 هندوکش ۲۷۶  
 هنگری ۲۵۷  
 هیتلر ۲۶۲  
 هیرکانیان ۵۵-۲۶۵  
 ی  
 یانکی‌ول ۲۷۴  
 یحیی بن خالد برمکی ۲۶۸  
 یخچال ۹۰-۲۶۶  
 یزد ۸۳-۱۵۹-۲۶۸-۲۷۳  
 یزدگرد ۲۶۱  
 یشمک ۷۹-۲۶۶  
 ینگه دنیا ۲۳۱-۲۷۴  
 یوکای بهادر ۲۶۲  
 یونان ۲۳-۲۴-۱۱۵-۲۵۵-۲۵۶-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۹-۲۷۰  
 یونانستان ۲۷۵-۲۵۵